تاریخ آموزش و پرورش اسلام و ایران

تألیف : دکتر علی‌محمد الماسی



بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ آموزش و پرورش اسلام و ایران

مجموعهٔ علوم انسانی

تاریخ آموزش و پرورش اسلام و ایران

تألیف: دکتر علی محمد الماسی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۷۷



تاریخ آموزش و پرورش اسلامی ایران
تألیف : دکتر علی‌محمد الماسی
چاپ دوم : ۱۳۷۴
چاپ سوم : ۱۳۷۷
چاپ و صحافی : چاپخانه سپهر، تهران
تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه

ISBN 964-00-0298-4　　شابک ۴-۲۹۸-۰۰-۹۶۴

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، خیابان بهارستان پلاک ۴۸۹

مقدمهٔ چاپ دوّم

کتاب درسی «تاریخ آموزش و پرورش اسلام و ایران» که چاپ دوّم آن اکنون در اختیار شماست ابتدا جهت استفاده دانشجویان رشته‌های علوم تربیتی و تربیت معلم تدوین و به‌چاپ رسیده بود؛ ولی بزودی با اقبال فراوان روبرو شد به‌نحوی که علاوه بر دانشجویان و دانش‌پژوهان، اقشار دیگر هم آنرا تهیه و موردمطالعه قرار دادند؛ لذا اینک اقدام به‌چاپ مجدد آن می‌شود.

امید است همانطور که در چاپ اوّل، مطالعه‌کنندگان علاقمند با تذکر در مورد برخی از اغلاط و غیرآن، بنده را یاری نمودند، در این چاپ هم بر بنده منت نهند و چنانچه اغلاطی یافتند بنده را در جریان آنها قرار دهند.

با تشکر فراوان و آرزوی توفیق برای شما

دکتر علی‌محمد الماسی ۷۳/۴/۱۵

فهرست مطالب

پیشگفتار

تدوین این کتاب درسی از طریق نگارش، ترجمه، تالیف، و گردآوری انجام شده است و چون بسیاری از مطالب تاریخ مختصر فرهنگ ایران نوشتهٔ دکترعیسی صدیق موجز و مفید به نظر رسید، در بخش تعلیم‌وتربیت در ایران پس از اسلام عیناً از آن کتاب استفاده شده است.

از حجت‌الاسلام آقای علی ثابت فاضل همدانی که در بخشی از مطالب مربوط به تعلیم‌وتربیت اسلامی اظهار نظر کردند و همچنین آقای رسول پوررضا و خانم‌ها اشرف‌السادات صادقی حسنی، زهرا اصفهانی و زهرا مجتبائی به جهت یاری بنده در این کار صمیمانه تشکر می‌کنم.

چون مباحث لازم در این درس بسیار گسترده است، به دانشجویان توصیه می‌کنم که مطالب این کتاب را باوجود وفور نسبی موضوعات، فهرست مطالب بدانند و کافی تلقی نکنند و به شکل انفرادی و یا گروهی تحقیقات مفصل‌تری پیرامون هر یك از موضوعات آن انجام دهند و با استفاده از کتاب‌های پیشنهادی در آخر هر فصل و کتب و منابع دیگر و ارایهٔ تحقیق در کلاس برای همکلاسان خود، اطلاعات وسیعی را که از کتاب‌های مطالعه شده به دست آورده‌اند در اختیار آنان قرار دهند و در نتیجه هر دانشجو مستقیماً یا به طور غیرمستقیم تعداد زیادی کتاب مطالعه کند که تحصیل در دانشگاه جز این نیست.

علی‌محمد الماسی

پاییز ۱۳۷۰

فصل اول

کلیات تاریخچه تعلیم و تربیت

مطالبی که با عنوان تاریخ تعلیم‌وتربیت در این کتاب می‌آید در عین اختصار سعی شده است تا حد امکان، با توجه به محدودیت، جامع باشد. در این قسمت با نگاهی گذرا به تعلیم‌وتربیت در برخی از نقاط جهان به چند جنبهٔ مهم اشاره می‌شود. در هر دوره یا سرزمین، هدف، سازمان، برنامه، روش، ونتیجهٔ به دست آمده، بررسی آرای برخی از صاحب نظران تعلیم‌وتربیت و تاثیرات عوامل فرهنگی ـ سیاسی بر تعلیم‌وتربیت و بالعکس پس از اشاره‌ای به وضع سیاسی ـ اجتماعی هر مقطع زمانی، حتی‌المقدور، مورد نظر قرار می‌گیرد. برای انجام چنین بررسی، می‌توان قدمت یا سیر تاریخی سرزمین‌ها و حکومت‌ها را ملاك قرار داد و یا از نظر موقعیت جغرافیایی آنها را مطالعه کرد یا روش دیگری در پیش گرفت.

در این کتاب، تحول تعلیم‌وتربیت در برخی از سرزمین‌هایی که در امر تعلیم‌وتربیت از شهرت بیشتری برخوردارند مورد مطالعه قرار می‌گیرد. بررسی در این زمینه، از شرق جغرافیایی آغاز می‌شود و تا غرب ادامه می‌یابد. بنابراین، مللی که بیش از دیگران از نظر تعلیم‌وتربیت زبانزدند مثل: چینی‌ها، هندی‌ها، ایرانی‌ها، عرب‌ها، مصری‌ها، یونانی‌ها و رومی‌های باستان، ملل اروپای پس از

میلاد مسیح، ملل اسلامی، ملل اروپایی متاثر از تمدنهای شرقی و اسلامی در دوره‌های مختلف از جمله قرون وسطی و رنسانس تا عصر حاضر، ایران اسلامی پس از استقلال سیاسی و رهایی از سلطهٔ خلفای اموی و عباسی ــ که جایگاه حفظ و پرورش اسلام اصیل و پیرو ولایت بود ــ و به موازات آن وضع تعلیم‌وتربیت در جهان اسلام، مورد بررسی قرار می‌گیرد و تا عصر حاضر ادامه می‌یابد.

تعریف تاریخ تعلیم‌وتربیت

در مورد تاریخ و نقش و اهمیت آن بحثهای فراوانی شده که در این مختصر نمی‌گنجد.[۱] حضرت علی علیه‌السلام، به فرزندشان امام حسن (ع) می‌فرمایند: «ای پسرم، اگر چه من عمر دراز نکردم مانند عمر کسانی‌که پیش از من بودند، ولی در کارهای ایشان نگریستم و در اخبارشان اندیشه کردم، در بازمانده‌هاشان سیر کردم چنان‌که مانند یکی از آنها شدم، تا آنجا که به سبب آنچه از کارهای آنها به من رسیده است چنان شدم که گویی من با اول تا آخرشان زندگی کرده‌ام.»[۲] دانشمندان و متفکران کشورهای جهان هم درباره نقش و اهمیت تاریخ، اظهار نظرهایی کرده‌اند. برخی، از جمله ولتر فرانسوی، معتقدند که «تاریخ فقط منحصر به شرح جنگها و ذکر سلسلهٔ سلاطین و حکمرانان و وقایع ایام آنها نیست، بلکه عبارت است از وصف زندگی مردم در گذشته با تمام معانی که از زندگی در نظر است، یعنی تمام جنبه‌های حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی بشر.»[۳]

اگر چنین برداشتی از گفتار بزرگان و صاحب‌نظران مورد قبول باشد، تعلیم و تربیت بشر هم باید به سلک تاریخ کشیده شود و همانطور که از جنبه‌های دیگر تاریخی زندگانی بشر از نظر تجربه استفاده می‌شود، این جنبهٔ مهم هم باید مورد استفاده قرار گیرد.

برای مطالعهٔ وضع تعلیم و تربیت در دوره‌های گذشته، باید به قدیمی‌ترین اطلاعات مربوط به تعلیم و تربیت بشر نظر افکند و مشخص کرد که بشر اولیه، ابتدا چگونه چیزی را فرا گرفته و این تعلیم به چه نحو یا توسط چه کسی انجام شده است.

باید به این مسئله توجه داشت که یافتن حقیقت در لابه‌لای سطور تاریخ

کاری بس دشوار است، زیرا مورخان غالباً تحت تاثیر تمایلات و تعصبات خود بوده‌اند و حتی اگر فرض کنیم که وابسته به حکومت زمان خود هم نبوده‌اند ، باز هم باید قبول کنیم که اصولاً شخص از هر واقعه‌ای که در محل زندگی‌اش رخ می‌دهد ، متناسب با نگرشی که دارد از وقایع برداشت می‌کند . در نتیجه کار محقق در تاریخ بسیار مشکل است زیرا باید از میان صفحات تاریخ، که به ندرت بی‌طرفانه و منصفانه نوشته شده است، بگذرد ، آنها را مقایسه کند ، نظرات مشترك را کنار هم قرار دهد و تحلیل کند تا بتواند حقیقت یك واقعه را دریابد . بنابراین، تحلیل در تاریخ تعلیم و تربیت هم خالی از اشکال نیست، زیرا اگر دوست نوشته باشد کاملاً تمجید است و اگر دشمن نوشته باشد ، غالباً همراه با نقد و ایراد است و کم‌اند دانشمندان واقعاً منصف و بی‌طرف که با کسب آگاهی‌های درست از جوامع غیر ، مطالبی ذکر کنند که درخور اطمینان باشد . با وجود این، می‌توان با مطالعه و مقایسهٔ نوشته‌های مورخین و متفکرین مختلف، کم و بیش به نکات مهم و قابل دقت برخورد کرد ، و با مطالعه در تناقضاتی که در بین مطالب تاریخی درباره وضع اجتماعی یك جامعه در گذشته از طریق نوشته‌های مورخان مشاهده می‌کنیم و یا درباره یك موضوع در بین آنان وحدت نظری می‌یابیم، صحت و سقم مطالب را کشف کنیم.

اولین یادگیری

برای بررسی اولین یادگیری‌ها و تعلیم و تربیت باید به دو منبع مهم رجوع کنیم. اول ادیان و دوم اسناد و مدارك تاریخی و ماقبل تاریخی و یا نظریات دانشمندان باستانشناس و علمای علوم طبیعی و متخصصان تعلیم و تربیت.

آنچه از قرآن کریم و تعلیمات برخی از ادیان توحیدی به دست می‌آید ، این‌است که: «پس از این که خداوند آدم را از خاك بیافرید و از روح خود در او دمید ، آن چه را که نمی‌دانست توسط وحی و رسولان آن به او تعلیم داد .»[۱] آدم، اولین متعلم است و خود شاید اولین معلم از نوع بشر باشد که فرزندانش را تعلیم می‌دهد و آنها هم نسلاً بعد نسل این وظیفه را به عهده دارند ، ولی وظیفهٔ تعلیم، کاملاً به بشر واگذار نمی‌گردد و خدا هر وقت لازم می‌دانست، تعلیمات دیگر را به وسیلهٔ وحی به پیامبران برای هدایت بشر ابلاغ

می‌کرد.

از نظر اسناد و مدارك تاریخی و باستانشناسی، آثاری که از هزاران سال قبل به دست آمده و دانشمندان طبیعت‌گرا، هم چنین نظری را با تردید اظهار کرده‌اند که بشر بسیاری از امور را به طور طبیعی و غریزی، که در واقع معلم طبیعت به او آموخته است، انجام می‌دهد و سپس آموزش به شکل غیررسمی از نزدیکان به او منتقل می‌گردد. بنابراین کارهای ابتدایی و غریزی، خودبه‌خود انجام می‌گیرد و امور جنبی آنها هم ابتدا در اثر احتیاج به وجود می‌آید و سپس دیگران با تقلید، آنها را فرا می‌گیرند. مثلاً انسان اولیه، گرسنه می‌شود و به طور طبیعی، اگر چیزی در دسترس او باشد می‌خورد و اگر آن چیز دور از دسترس قرار گرفته باشد و گرسنگی هم او را رنج بدهد، در اثر احتیاج، براساس آنچه در سالهای اخیر روی حیوانات آزمایش شده و آزمایش و خطا نام گرفته است، کارهای گوناگونی برای رسیدن به مقصود (غذا) انجام می‌دهد و سرانجام راه آسان به دست آوردن آن را می‌یابد و از آن پس این امر جرقه‌ای در خرمن کنجکاوی‌هایش می‌زند و سبب پیداشدن راههای تکمیلی می‌شود. در این مورد یکی از دانشمندان تعلیم و تربیت غرب می‌نویسد: «داستانی که دانشمندان در زمینهٔ تعلیم و تربیت اولیهٔ بشر می‌گویند بدین شکل است که زمانی پیش از ۵۵۰ میلیون سال قبل از میلاد مسیح، اشکال بسیار متجلی از حیات در روی زمین پیدا شد. این موجودات حیات یافتند و زیستند و طی دوره‌ای در حدود ۳۵۰ میلیون سال مردند و در خلال این زمان بسیار گسترده، تعلیم و تربیت ــ اگر بتوان گفت که وجود داشته است ــ تغییر بیولوژیك ناآگاهانهٔ بازساخت طبیعی موجودات از طریق تعامل (روابط متقابل) با محیطهای آنها بوده است و این تعلیم و تربیت به معنی بسیار وسیع اصطلاح آن و به ساده‌ترین شکل آن است.»[۵] البته این نظریات همانطور که خود اظهار کنندگانش با احتمال و تردید بیان می‌کنند نمی‌تواند جواب قاطعی به مسئلهٔ اولین یادگیری‌ها بدهد. از آن به بعد آموزش از طریق افراد با تجربه به افراد بی‌تجربه شروع می‌شود. این آموزش همیشه عمدی نیست و معلم و متعلم معین و مشخص نیستند، بلکه در اجتماعات بشر ابتدایی، کاری انجام می‌شود و دیگران یاد می‌گیرند و این کار را به طور مرتب و با تکرار انجام می‌دهند تا جایی که

بشر احساس می‌کند برای آموزش احتیاج به نظم و ترتیب خاصی دارد. بنابر این، پدران و بزرگ‌ترها ابتدا فرزندان را نزد خود تعلیم می‌دهند و پس از گذشت هزاران سال کم‌کم مدرسه به شکل کنونی‌اش به وجود می‌آید که تکنولوژی پیشرفته زمان را به خدمت خود می‌گمارد و در راه رسیدن به هدف‌های آموزشی، از وسایل بسیار پیچیدهٔ علمی استفاده می‌کند.

تعلیم و تربیت در تاریخ

در تاریخ به قدیمی‌ترین سند معتبری که برخورد می‌کنیم ستونی است که مجموعهٔ قوانین حمورابی بر آن حك شده است. در بین نوشته‌های آن که مربوط به دو هزار سال پیش از میلاد مسیح است، برای اولین بار در تاریخ به مقررات مربوط به تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان از طریق کارآموزی و تقلید برمی‌خوریم.[۶] پس از آن، کتاب‌های تاریخ اصولاً حوزهٔ شرق و سرزمین مصر و فلسطین و بابل را جایگاه ظهور قدیمی‌ترین تمدنهایی می‌دانند که تعلیم و تربیت را هم مدّ نظر داشته‌اند. تا آنجا که مدارك تاریخی و مذهبی نشان می‌دهد، این منطقه از جهان، محل پیدایش ادیان مهم توحیدی است. در این‌جاست که تعلیمات حضرت ابراهیم خلیل و پیامبران و انبیای بنی‌اسرائیل و عیسی‌بن‌مریم عرضه شد و سرانجام در جزیرةالعرب، دین مبین اسلام ظهور می‌کند که همگی و خصوصاً دین اسلام، تعلیم و تربیت را اساسی‌ترین بخش کار خود قرار می‌دهند و خدای تعالی به انسان «آنچه را نمی‌داند به وسیلهٔ قلم می‌آموزد.»[۷]

کتب تاریخ تعلیم و تربیت نشان می‌دهد که غربی‌ها برای تنظیم این دانش به شرق کمتر توجه کرده‌اند و مهم‌ترین منبع اولیهٔ تعلیمات خود را فقط یونان و روم قدیم و افکار فلسفی دانشمندان آن سرزمین‌ها می‌پنداشته‌اند. آنها کمتر به این موضوع توجه کرده‌اند که ممکن است ریشهٔ عمیق تربیت و تعلیم در سرزمین‌های فلسطین، هندوچین و یا مثلاً در بین‌النهرین قرار داشته باشد که برخی از افکار تربیتی و فلسفی یونان هم متاثر از این سرزمین‌ها باشد. این تعصب‌ورزی ریشه‌ای بس عمیق دارد و این تحقیر نابجا که در میان غربی‌ها نسبت به شرق وجود دارد در کتاب‌های تاریخ‌نویسان قدیم غرب هم به چشم

می‌خورد که شرق را بربری و غیرمتمدن دانسته‌اند و در دورهٔ استعمار هم از این فکر برای سلطهٔ بیشتر بر سرزمین‌های شرق از طریق این تحقیر استفاده کرده‌اند. در کشورهای زیر سلطهٔ تلقین این فکر سبب شده بود که مردم آن کشورها هم قبول کنند که هر چه هست از غرب است و آنها از خود چیزی با ارزش نداشته‌اند. این موضوع در ایران گذشته دیده می‌شد و حتی هنوز آنرا در بین برخی از تحصیل‌کرده‌ها هم فراوان می‌بینیم. برخی هم که علاقهٔ مفرطی به ملی‌گرایی داشتند، گاهی محل پیدایش اولین افکار تربیتی را در ایران باستان می‌دانستند که یونان و روم هم از آن متاثر شده بودند. در حالی‌که خود دانشمندان سرزمین‌های تحت تسلط شاهان ایران، نقش واسطه را در رساندن افکار چینی و هندی به یونان و روم و دنیای قدیم داشتند، زیرا دو راه بزرگ ابریشم و ادویه که از چین و هند به سواحل مدیترانه می‌رسید از ایران عبور می‌کرد و طبیعی است که افکار شرقی هم با ابریشم و ادویه مجبور به صدور به غرب باشد.

سیر جغرافیایی ـ تاریخی

سیر تاریخی مطالعه در تعلیم و تربیت جهان با اندك تفاوت زمانی انجام می‌شود. یعنی، قدیمی‌ترین تمدنهای سازمان یافته را حدود ۲۲۰۵ قبل از میلاد مسیح در چین[۸] و ۲۳۰۰ در فلسطین و ۳۰۰۰ در مصر و ۲۰۰۰ در یونان می‌یابیم. البته هرکدام شاید هزاران سال قبل از این سالها هم دارای تمدنهایی بوده‌اند، ولی آثار مستند زیادی از همهٔ آنها در دست نیست. به هر حال، این تمدنهای کهن و باستانی، گاهی به موازات یکدیگر قرار داشته‌اند و شاید یك فکر یا یك فلسفه در هر یك از این سرزمین‌ها به وجود آمده باشد که در اثر بعد مسافت، دیگری از آن بی‌اطلاع بوده است و این شباهت‌ها در اثر توارد بوده است. گاهی هم امکان تاثیر در نشو و نمای تفکرات یکدیگر را نمی‌توان رد کرد. شباهت‌ها و قرابت‌هایی که در بین افکار تربیتی این سرزمین‌ها می‌یابیم و آنها را اجمالاً حاصل تاثیرات متقابل بر یك دیگر می‌دانیم. این تاثیرات متقابل اغلب از طریق بسیاری از عوامل از جمله مبادلات بازرگانی و وجود بعضی از سیاحان و بازرگانان دانش پژوه به وجود آمده است.

برای شروع، باید ابتدا به دو نکتهٔ مهم توجه کنیم:

۱ـ بررسی ما دربارهٔ تاریخچهٔ تعلیم و تربیت جهان کلی است و فقط دربرگیرندهٔ آنچه تعلیم و تربیت رسمی نامیده می‌شود نمی‌گردد. زیرا، اصولاً تعلیم و تربیت رسمی و غیررسمی اصطلاحی است غربی که با معیارهای خود غربی‌ها قابل توجیه است. آنها تعلیم و تربیتی را رسمی می‌دانند که مثلاً دولت‌ها دست‌اندرکار آن باشند و یا از سنین معینی شروع شود و دارای ویژگی‌هایی باشد که همگانی و رایگان بودن و غیره جزء ضوابط خاص آن است. در نتیجه تعلیمات مذهبی را که هزاران سال در سراسر دنیا و حتی در خود غرب هم وجود داشته، و مکانی جز آن برای این کار موجود نبوده، تعلیم و تربیت رسمی نمی‌شناسند. چنین برداشتی صحیح نیست، زیرا از زمانی‌که یك معلم حتی اگر او یکی از والدین شخص باشد و مکانی حتی خانه وجود داشته باشد و ساعات فراغت ولی و فرزند به آموختن مطلبی تخصیص یافته باشد، این همان آموزش رسمی است، چه رسد به این‌که در معابد و مساجد و میادین ورزشی قدیم، چیزی به کسی آموخته شود. تعلیمات ادیان که دارای نظم مخصوص و محل، برنامه، روش و محتوای درسی مخصوص به خود است نیز آموزش رسمی است. بنابراین، آنچه را غربیان آموزش و پرورش رسمی می‌دانند و در واقع و در بیشتر موارد، آموزش و پرورش غیرمذهبی یا لائیکی[۹] است که تحت نظارت و اداره حکومت‌ها می‌باشد و دارای ضوابط خاصی است.

۲ـ از قدیم‌ترین زمانها، دست اندرکاران تعلیم و تربیت، چه در شرق و چه در غرب، اهدافی را در تعلیم و تربیت مدنظر قرار داده‌اند و برای رسیدن به آن اهداف، مدینه‌های فاضله و ایدئال‌هایی را در نظر گرفته‌اند که اکثراً منبعث از مذهب و یا فلسفه‌ای بوده است، ولی حکومت‌ها همیشه خواسته‌اند تعلیم و تربیت را وسیلهٔ مقاصد سیاسی خود گردانند و در این راه با تحریف تعلیمات مذهبی و افکار فلسفی و در اختیار گرفتن روحانی و فیلسوف نمایان، سلطهٔ خود را از طریق آنها بر ملت‌ها حفظ کنند.

خلاصهٔ فصل اول

آنچه در این فصل که خود مختصر است می‌توان به طور خلاصه ذکر کرد این است که از دید قرآن و مذاهب توحیدی خداوند به آدم آنچه را نمی‌دانست می‌آموخت. بنابراین، این دیدگاه قدیمی‌ترین سابقهٔ تاریخی تعلیم و تعلم پس از خلقت آدم است. نظریهٔ دیگر، که با حدس و گمان همراه است و توسط علمای طبیعی اظهار شده، این است که قدیمی ترین آموزش را ـ تغییر بیولوژیك ناآگاهانهٔ بازساخت طبیعی موجودات از طریق تعامل یا روابط متقابل با محیط آن‌ها دانسته که زمانی قبل از ۵۵۰ میلیون سال قبل از میلاد مسیح و پیدایش اشکال بسیار متجلی از حیات در روی زمین انجام شده است. این موجودات طی دوره‌ای در حدود ۳۵۰ میلیون سال از بین رفتند. به هر دو صورت اولین انسان معلم انسان‌های بعدی شد. تعلیم و تربیت ابتدا به شکل رسمی نبود و به طور طبیعی و بدون هدف و سازمان و غیره انجام می‌شد، ولی به تدریج که تعداد بشر افزایش یافت نیاز به داشتن معلم و مکان و برنامه و محتوا و هدف مشخص احساس شد و به تدریج آموزش رسمی به وجود آمد. در این فصل اشاره به ستون حمورابی شده که شاید مهم‌ترین سند معتبر تاریخی باشد که در آن کارآموزی از طریق تقلید را برای کودکان و نوجوانان مقرر می‌دارد. سپس اشاره به حوزه‌های مهم ظهور تمدن‌های بسیار قدیمی مثل خاورمیانه و مصر و فلسطین و بابل می‌شود که در این مناطق است که ادیان مهم توحیدی پیدا می‌شوند و پیامبران آن‌ها که مکمل‌شان پیامبر اسلام است، همگی تعلیم و تربیت را اساس کار خود قرار می‌دهند. موضوع دیگر عدم توجه غربی‌ها به مهد تمدن و دانش بشر یعنی شرق است که مورد بررسی قرار می‌گیرد و مسیر تمدن و تعلیم و تربیت از شرق دور یعنی چین و هند تا ایران و فلسطین و بین‌النهرین و مصر ادامه می‌یابد و این سیر مطالعاتی در محدوده‌ای از زمان بین ۲۲۰۵ قبل‌از میلاد در چین و ۲۳۰۰ در فلسطین و ۳۰۰۰ در مصر و ۲۰۰۰ در یونان انجام می‌شود. دو نکتهٔ مهم در پایان این فصل مورد تاکید قرارمی‌گیرد که یکی کلی بودن بررسی تعلیم و تربیت یعنی فقط شامل تعلیم و تربیت رسمی نمی‌شود و دیگر این‌که دستاندرکاران تعلیم و تربیت از قدیم‌ترین ازمنه اهدافی را برای تعلیم و تربیت در نظر می‌گرفتند و برای رسیدن به آن اهداف مدینه‌های فاضله و

ایدئال‌هایی را معین می‌کردند که اغلب گرفته شده از مذهب یا فلسفه بوده است و دو رقیب تولیت تعلیم و تربیت یعنی حکام و روحانیان و فلاسفه برای رسیدن به اهداف مورد نظر خود از آن ایدئال‌ها حمایت می‌کردند.

سؤالات خودآزمایی

۱ـ از نظر مذاهب توحیدی اولین معلم و متعلم چه کسانی بودند و تعلیم و تعلم چه گونه انجام شد؟

۲ـ از نظر اسناد تاریخی و علمای طبیعی سیر تعلیم و تربیت از چه زمانی و به چه شکل شروع و انجام می‌شود؟

۳ـ تعلیم و تربیت رسمی و غیررسمی را چگونه می‌دانید و از چه زمانی بشر به فکر ایجاد مدرسه افتاد؟

۴ـ براساس اسناد معتبر تاریخی، قدیمی‌ترین مقررات آموزشی را در کجا می‌یابیم؟

۵ـ مهم‌ترین حوزه‌های پیدایش تمدن و فرهنگ و تعلیم و تربیت از نظر غربی‌ها کجاست و از نظر غیر آنها کجا می‌باشد؟

۶ـ محدودهٔ تاریخی مطالعه، در تعلیم و تربیت، بین چه مدتی از زمان قرار دارد؟

۷ـ رقبای مدعی در دست‌گیری تولیت تعلیم و تربیت کیانند و برای چه منظوری مایل‌اند تعلیم و تربیت تحت نظر آنها باشد؟

پی‌نویس‌ها:

۱) برای مطالعهٔ بیشتر دربارهٔ تعریف تاریخ و نقش و اهمیت آن می‌توان به کتابهای مختلف تاریخی و دربارهٔ تاریخ از جمله تاریخ سیاسی اسلام، نوشتهٔ صادق آئینموند مراجعه کرد.

۲) نهج‌البلاغه، نامهٔ ۳۱. «...یا بنی، انی و ان لم اکن عمرت عمر من کان قبلی فقد نظرت فی اعمالهم، و فکرت فی اخبارهم و سرت فی آثارهم حتی عدت کاحدهم، بل کانی بما انتهی الی من امورهم قد عمرت مع اولهم الی آخرهم... .»

۳) صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ ایران، ص. ۲.

۴) قرآن مجید، مفهوم آیه‌های ۲۶ سورهٔ حجر، آیهٔ ۵ سورهٔ علق، و آیهٔ ۳۱ سورهٔ بقره.

5) *The Foundations of Modern Education*, Elmer, H.,Wilds,Kenneth, Lotlich,

New York, 1976, PP. 46–47.

۶) گود، هری، تاریخ آموزش و پرورش باختر، گردآوری و ترجمهٔ محمدعلی طوسی، ص. ۵.

۷) قرآن مجید، سورهٔ علق، مفهوم آیه‌های ۴ و ۵.

۸) لاروس بزرگ، ج. ۵، ص. ۲۷۴۵.

۹) لائیکی (laïque یا secular)، تعلیم و تربیت جدا از دین.

فصل دوم

چین باستان و تعلیم و تربیت

در چین که تاریخی از سه تا شش هزار سال قبل از میلاد مسیح دارد اولین قدرت سازمان یافته آن در سال ۲۲۰۵ قبل از میلاد به وجود آمد.[۱] کشف فرهنگ چین یکی از موفقیت‌هایی است که دورهٔ روشنفکری اروپا به دست داد. دیدرو دربارهٔ چینی‌ها چنین نوشته است: «این اقوام، از لحاظ قدمت تاریخی، هنر، هوش، خرد، سیاست، و فلسفهٔ دوستی از سایر اقوام آسیایی برترند و به گفتهٔ برخی مؤلفان، در این موارد با منورترین اقوام اروپا برابری می‌کنند.» ولتر گفته است: «هیئت این شاهنشاهی بی‌آن‌که قوانین و رسوم و زبان و حتی مد جامه‌های مردم آن چندان تغییری کند، چهار هزار سال دوام آورده است. سازمان این شاهنشاهی به راستی بهترین سازمانی است که جهان به خود دیده است.» هنگامی که چین از نزدیك شناخته شد، ستایش دانشمندان نسبت به آن کاهش نیافت و برخی از محققان عصر ما با فروتنی این ستایش را به اوج رساندند. کنت کایسرلینگ در یکی از آموزنده‌ترین و ژرف‌ترین کتاب‌های عصر ما چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

بر روی هم، کامل‌ترین قوم انسانی در چین باستان به وجود آمده است. والاترین فرهنگ جهانی که تاکنون شناخته شده است، از چین برخاسته است. مقام فرهنگی بزرگ‌مردان این کشور از پایهٔ بزرگان ما بالاتر است. این مردان نمونه‌هایی از انسان‌اند که برپایگاهی فوق‌العاده رفیع قرار دارند و مخصوصاً

برتری آنان سخت در من اثر کرده است. این انسان چینی با فرهنگ چه قدر مهذب است! برتری چین در هر گونه از امور صوری بی‌چون و چراست. شاید انسان چینی عمیق‌ترین انسانها باشد.

چینی‌ها خود نیز این نکته را انکار نمی‌کنند و تا قرن حاضر، همهٔ آنان ساکنان اروپا و امریکا را وحشی می‌شمرده‌اند. اکنون هم در چین، فقط افرادی استثنایی جز این می‌اندیشند. پیش از سال ۱۸۶۰ میلادی، مرسوم بود که در اسناد رسمی، به جای واژهٔ «بیگانه» کلمهٔ بربری را به کار برند و از این رو بیگانگان ناگزیر بودند که، از طریق عهدنامه‌ها، تغییر این کلمه را خواستار شوند. چینییان، مانند بیشتر اقوام زمین، خود را آراسته‌ترین و متمدن‌ترین ملت‌ها می‌دانند. باوجود فساد و هرج و مرج سیاسی و علوم پس افتاده و صنایع کم بهره و شهرهای بویناك، بی‌دردی و بی‌رحمی و فقر و خرافات و تولیدمثل بی‌بند و بار و جنگ‌های خودکشی مانند و کشتارها و شکست‌های حقارت‌آمیز، باز شاید حق با آنان باشد. زیرا، در پس این پردهٔ تاریك که به چشم بیگانه می‌خورد، یکی از کهن‌ترین و غنی‌ترین تمدن‌های زنده خودنمایی می‌کند. سنت‌های شعری آنان به ۱۷۰۰ قبل از میلاد می‌رسد. فلسفهٔ کهن سالی دارند، که اگر چه خیال‌آمیز است، عملی است، وگرچه ژرف است، دریافتنی است. چینی‌سازی و پیکرنگاری آنان استادانه و در نوع خود بی‌نظیر است. در میان آنان، هنرهای فرعی در اوج سادگی و کمال‌اند و، جز در ژاپن، رقیبی ندارد. در هیچ یك از دوره‌های تاریخ، اخلاقی اثربخش‌تر از اخلاق چینی‌ها دیده نشده. سازمان اجتماعی آنان بیش از سایر سازمان‌های اجتماعی تاریخ تاب آورده و انبوه‌ترین جمعیت‌ها را سامان بخشیده است. شکل حکومت آنان، تا زمانی که بر اثر انقلاب، نابود شد، همواره کمال مطلوب فیلسوفان بود. جامعهٔ آنان از فراز و نشیب‌های بابل و آشور و ایران و سرزمین یهود و آتن و روم و ونیز و اسپانیا و در زمانی که یونانیان در توحش به سر می‌بردند متمدن بوده است.[۲] مهم این است که چینی‌ها بهتر از ملل دیگر تاریخ شکوهمند خود را ثبت کرده و تا سه هزار سال پیش از میلاد پیش رفته‌اند. گرچه تمام نوشته‌های آنان قابل اعتماد نیست، ولی روی‌هم‌رفته تمام آنها در تاریخ خویش، باعث شده که چین لقب

بهشت تاریخ گزاران را به خود اختصاص دهد.[۳]

تمدن سنتی چین بر پایهٔ نظام خانوادگی استوار بوده است. تقدس خانواده همسنگ بنای آموزش کنفوسیوس[۴] شمرده می‌شد. در پیروی از این پندار کنفوسیوس برای برقراری سلطهٔ خانواده،به هنگام زایش، زناشویی، و مرگ،آیین های ویژه‌ای برپاساخت که در فصول معین و در کانون‌های ویژه‌ای انجام می‌گرفت. پیوند زناشویی به مثابه پیوند دو خانواده بود و زن و شوهر دخالتی در آن نداشتند. در مراکز جمعیتی کوچك، پیوندهای خانوادگی قدرت فرمانروایی را پدید می‌آورد و به هنگام هرج و مرج و نابسامانی اجتماعی پاسداری سازمان‌های عمومی را به عهده می‌گرفت. در اثر چنین نظامی، قدرت خانوادگی روستاها می‌کوشیدند که از وابستگی خود به کانون‌های قدرت بکاهند و بیشتر متکی به خویشتن باشند. ارتباط اجتناب ناپذیر روستاها با قدرت مرکزی از طریق روستاهای بزرگ یا شهرك‌ها بود.[۵]

آموزش و پرورش در چین باستان

در چین باستان یك نظام رسمی و عمومی آموزش و پرورش وجود نداشت و تعلیم و تربیت اغلب در خانهٔ اشخاص ثروتمند و خانهٔ معلم و معابد انجام می‌شد. در هر دهکده یك معلم و گاهی یك مکتب خانه وجود داشت، ولی به نظر نمی‌رسد که افراد عادی از تعلیم و تربیت بهرمند شده باشند. تقریباً همزمان با هند، در امپراطوری چین یعنی در دشت‌های رود آبی و رود زرد نوعی تربیت و تعلیم معمول بود که تا زمانی همچنان ادامه یافته است. این وضع استثنایی، یعنی دوام یك نظام تربیتی به وسیلهٔ الهام و نقش افراطی سنت، سنتی که با سوء تعبیر همراه بود مشخص می‌شود. سنتی که بی‌شك از ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح که نخستین آثار تمدن چینی ظاهر شد تا قرن ششم قبل از میلاد که باظهور دو فیلسوف بزرگ، لائوتسه و کنفوسیوس، ثبت گردید و به تدریج تکوین یافت. به موازات این وضع در پرتو اجتماعی که ناشی از انهدام قدرت مالکان و آزادی مردم بود، کوشش قابل ملاحظه‌ای برای تسهیل تربیت در این امپراتوری به خود فرورفته، آرام و راحتی صورت گرفت. این لائوتسه بود که علیه فرمانروایان پلیدی که قلب و روح مردم را تهی می‌کردند و برای ادامهٔ جهالت در میان تودهٔ

مردم پافشاری می‌کردند تا آنها توقع زیادی نداشته باشند، یا بهانه‌جویی می‌کردند که تودهٔ دانا را نمی‌توان اداره کرد قیام کرد و گفت: «این فلسفه‌ها مستقیماً با آنچه که ما به انسانیت مدیون هستیم مخالف‌اند.» همچنین کنفسیوس با تعلیم اخلاقی مثبت، مناسب با زمان، اما مبتنی بر جستوجوی سعادت عمومی توده، چین را از نوعی اخلاق که بنیاد نظام اجتماعی را مستقر می‌ساخت برخوردار کرد.

هدف

یکی از خصوصیات آموزش و پرورش در چین باستان نقش آن در امور دولتی بوده است. بدین معنی که تربیت کادرهای اداری برای دولت یکی از هدف‌های عمدهٔ نظام آموزش و پرورش به شمار می‌رفت. این کادرها با نفوذی که در دستگاه دولتی داشتند نسبت به نظامیان برتر بوده‌اند. به همین مناسبت تامین و سازماندهی آموزش و پرورش در مرکز توجه قرارداشت. هرچند که اشاعهٔ آموزش ابتدایی و تامین آن برای عده‌ای بسیار، هدف محسوب نمی‌شد ولی برای این‌که بتوانند از میان تعداد زیادی از مردم، برازنده‌ترین و شاینده‌ترین آنان را برگزینند مجبور می‌شدند که برای تربیت عدهٔ بیشتری همت گمارند.[٦]

کارگزاران حکومت چین با بهترین روشی که جهان به خود دیده است برگزیده می‌شدند. همان روشی که مطلوب افلاطون بود و با آن که در صحنهٔ عمل شکست خورد و منسوخ شد، هنوز اندیشمندان را به تکریم چین برمی‌انگیزد.

اقتضای این روش، آشتی دادن آریستوکراسی (اشرافیگری) با دمکراسی بود. به این معنی که حکومت همهٔ مردم را برای شرکت در امتحانات دولتی و اشغال مقامات حکومتی فرا می‌خواند، البته فقط کسانی توفیق می‌یافتند که برای این مهم تربیت و آماده شده بودند. این روش مدت هزار سال در چین دنبال شد و نتایج نیکو به بار آورد.

نخستین مرحلهٔ تربیت کارگزاران حکومتی در آموزشگاه‌های روستایی صورت می‌گرفت. این‌گونه آموزشگاه‌ها مؤسسات خصوصی ساده‌ای بودند.

... حکومت گذشتهٔ چین را باید دمکراسی به معنی حقیقی دانست، زیرا

همگان در مسابقهٔ حصول مقام، امکاناتی یکسان داشتند؛ در عین حال، باید آن را نوعی آریستوکراسی والا انگاشت، زیرا به دست مردان توانایی می‌گشت که به طریق دموکراتیک از میان همهٔ طبقات برگزیده می‌شدند. چنین بود که چینیان، برای ترقی خود، به دانش گراییدند، و مردان با فرهنگ، به جای خداوندان مکنت، قهرمانان ملی به شمار می‌آمدند. چین، با واگذاردن قدرت اجتماعی و سیاسی به مردانی که پرودهٔ فلسفه و ادب بودند، آزمایشی ستایش‌انگیز کرد، و بسی غم‌انگیز است که نظام جامعه، یا تمدنی که راهبر آن بود، بر اثر فشار نیروهای نرم ناشدنی تاریخ و تکامل، سربه‌سر در هم شکست و نابود شد.[۷]

اعمال مربیان در خانه و مدرسه تحت تاثیر حرمت عمیق خانواده و دولت و احترام به عقاید پیشینیان و عادات متعارف و مراسم و آداب مردگان بود. در مرحلهٔ اول بارآوردن فرد با عادات و آداب و رسوم مذهبی، اخلاق و احساساتی که به تمام نوع انسان مربوط می‌شد، فرمانبرداری از قدرت مطلق پدر خانواده اطاعت کامل زن از مرد مورد نظر بود؛ زن در تمام مدت عمر تابع مردی بود که ناشناخته با او پیمان می‌بست و یا به علل سختی اوضاع معیشت به ملکیت او در می‌آمد و فقط در صورتی از اختیار مرد خارج می‌شد که در اختیار مرد دیگر باشد. به همین ترتیب کودک را با ادب عالی چین که ظرفیت آن بر همه معلوم است معتاد می‌ساختند.[۸]

به طور کلی هدف تربیت، آماده کردن پیشوایانی بود که به معارف قدیم آشنایی داشته باشند، معارفی که با جامعهٔ قدیم چین علاقه و پیوستگی تامی داشت.[۹]

سازمان و مکان

تقریباً در تمام خاک چین و حتی در روستاها، آموزشگاههای عمومی برای پرورش و آموزش افراد و آماده کردن آنها برای گذراندن امتحانات وجود داشت. معلمی در کلبه‌ای مقدمات اولیهٔ دانش را به فرزندان توانگران می‌آموخت. البته کودکان تهی‌دست بی‌سواد می‌ماندند. حکومت به این آموزشگاهها کمکی نمی‌کرد و کاهنان هم در آنها دخالتی نداشتند. در چین آموزش و پرورش مانند زناشویی از دخالت دین برکنار بود و فقط اصول آیین

کنفسیوس را منظور می‌داشت.[۱۰]

در سال ۱۲۵ قبل از میلاد یك دانشگاه دولتی به وجود آمد. در قرن دوم میلادی تعداد دانشجویان دانشگاههای چین به سی‌هزار نفر می‌رسید. در این دانشگاه‌ها، دانشجویان کره‌ای و ژاپنی نیز اشتغال به تحصیل داشتند. همان‌ها بودند که افکار و فرهنگ چین را به کشور خود انتقال دادند و به کتاب‌خانه‌ها توجه خاصی داشتند. به هنگامی که پایتخت از شهری به شهر دیگر انتقال می‌یافت، مراقب بودند که پایتخت جدید از کتاب‌خانهٔ امپراتوری مجهزی برخوردار باشد. اختراع کاغذ در قرن اول میلادی و اختراع چاپ در قرن نهم میلادی در چین این امکان را به وجود آورد که کتب به مقدار وسیعی فراهم آید و به تعداد بیشتری در دسترس افراد بیشتر قرار گیرد.[۱۱]

سن و مدت تحصیل

همهٔ طبقات حق ورود به آموزشگاه‌ها و آماده کردن خود جهت هر نوع مقام دولتی را داشتند. گرچه عملاً بسیاری از فقرا و تهی‌دستان از تحصیل و امتحان محروم بودند. ولی از لحاظ قانون مانعی برای احدی وجود نداشت. اصولاً چینیان معتقد بودند که اگر مردم عادی به مقامات دولتی راه نداشته باشند و حکومت و شئون آن در انحصار طبقات مشخصی باشد، نکبت‌های بسیار شدیدی به بار می‌آید.[۱۲]

شرکت در امتحانات برای عموم آزاد بود. حدود سنی وجود نداشت و مردود شدن از امتحانات مانع شرکت بعدی نمی‌شد. گاهی اتفاق می‌افتاد که فرزندان با پدران حتی با پدربزرگان در جلسهٔ امتحان شرکت می‌کردند. البته با توجه به طول مدت آمادگی برای امتحان، داوطلبان فرصت برابر نداشتند. بدون شك کسانی که توانایی مالی نداشتند، نمی‌توانستند برای مدت زیادی خود را وقف مطالعه کنند ولی ناگفته نماند که گاهی خانواده، ایل‌وتبار، و دهکده، به خاطر پیروزی یکی از بستگان خویش حاضر بودند فداکاری کنند و تا حد مقدور وسایل راحتی وی را فراهم کنند تا وی بتواند برای همهٔ آن‌ها افتخار کسب کند. در چنین شرایطی، حتی مستمندان مستعد نیز امکان می‌یافتند که از طبقات زیرین جامعه به گروه‌های والا ارتقا یابند.[۱۳]

بچه را از ده‌سالگی به مدرسه می‌فرستادند. مدرسه برای همه باز بود اما عملاً با توجه به وسعت جمعیت فقط تعداد کمی از مردم تربیت می‌شدند؛ کارمندان دولت از میان افراد باسواد یا دانشمند که طبقهٔ تعلیم یافته را تشکیل می‌دادند انتخاب می‌شدند. همچنین هر جوان چینی که وسیله داشت علاقه‌مند بود که باسواد شود.[۱۴]

در مدارس بی‌پیرایهٔ روستایی، کودکان ساعات متمادی دانش می‌آموختند و به مقرراتی خشن تن در می‌دادند. به هنگام طلوع آفتاب، نزد معلم می‌شتافتند و تا چاشتگاه درس می‌خواندند، سپس لقمة‌الصباحی می‌خوردند و درس از سر می‌گرفتند و عصر به خانه باز می‌گشتند. تعطیلات متعدد و طولانی نداشتند. فقط، در روزهای تابستانی، پس از ظهر، به جای درس خواندن، در مزارع به کار می‌پرداختند. با این وصف در موسم زمستان، برای جبران تعطیل درس در بعد از ظهرهای تابستانی، شب‌ها را نیز در مدرسه به درس خواندن می‌گذراندند.[۱۵]

برنامهٔ تحصیل: محتوا و روش تعلیم

نحوهٔ تعلیم و آموزش به این‌گونه بود که می‌گفتند به عنوان یك ضرب‌المثل، کسانی‌که کتاب را خوب به حافظه بسپارند باید اطمینان داشته باشند که در امتحان رسمی رتبهٔ اول را خواهند داشت. به این ترتیب اعداد و دنباله‌های آن‌ها ۳ قدرت بزرگ، ٤ فصل، ۵ نوع غله، ٦ طبقه حیوانات، ۷ هوای غالب، ۹ درجه رابطهٔ خانوادگی، ۱۰ تکلیف وابسته، توالی سلسله‌ها، و جز این‌ها را فرا می‌گرفتند. تمرینات به صورت خطابه از مباحثات عمومی، به تقلید از شیوه و فکر کتاب‌های قدیمی و تفسیرها به عمل می‌آمد و تقلید کامل و خالی از ابتکار همیشه مورد نظر بود. آموزش با کمك حافظه بود. با صدای بلند و به طور جمعی تکرار می‌کردند و به صورت انفرادی به حافظه می‌سپردند. اصل سندیت، تشریفات ظاهری، و پرورش حافظه، بنیاد این تربیت زمانی و کتابی را تشکیل می‌داد. بالاتر از هر چیز کتاب‌ها را ارج می‌نهادند و هر کوشش دیگری را تحقیر می‌کردند. تمام حرفه‌ها خوار و بی‌مقدار بودند، چنان که می‌گویند: «تمام حرفه‌ها خوار و بی‌مقدارند و فقط مطالعهٔ کتاب‌ها شرافت و ارجمندی

دارد». این‌چنین تربیتی که نام کیفیات بدیع، ابتکار، آزادی، استحکام، و اختراع را انکار می‌کرد نمی‌توانست جز یك جامعه را پرورش دهد. بی‌شك این تربیت، سکون بهت‌آور این تمدن را که پس از رسیدن به درجهٔ کمال برای عصر خود منجمد شده است، علت عقب‌افتادگی را از تمدن‌های غربی توضیح می‌دهد. این روش درحد کمال خود سنگینی خطری را که برای هرگونه تربیتی که منحصراً به سوی گذشته متوجه باشد و به جای انتقاد نیروی حقیقی، نیّت که قدرت آفرینندگی اوست، یا قدرتی که گذشته را توانا ساخته تا آنچه را بزرگ و زیبا بوده است به وجود آورد، بیش از اندازه به تقلید و تکرار بپردازد و نقاشی کند، مجسم می‌سازد.[۱۶] با سپردن امور دولت به دست دانشمندان (تحصیل‌کرده‌ها)، چین می‌توانست از فرهنگ و سنت مشترکی برخوردار شود و وارث دانش‌های مشترکی گردد و پای‌بند به اصول سیاسی و اجتماعی واحدی باشد. مقررات انتخاب خیلی دشوار بوده است. بعد از امتحان مقدماتی، سه مرحلهٔ امتحان که مرحله به مرحله دشوارتر می‌شد وجود داشت.

این مراحل سه گانه شباهت زیادی به مراحل سه‌گانهٔ دیپلم، لیسانس، و دکترای امروزی داشت. این سه مرحله عبارت بودند از: هسوی لسای (استعداد شکوفان)، «چوجن» (انسان پیش‌رفته) و «جن شیه» (فرزانه پیش‌رو). امتحان مرحلهٔ نخستین در شهرها، مرحلهٔ دوم در مراکز استان و امتحان مرحلهٔ نهایی که هر سه سال یك‌بار صورت می‌گرفت، در پایتخت به عمل می‌آمد. فرزانه‌ترین و والاترین افرادی که از عهدهٔ امتحانات دورهٔ سوم برمی‌آمدند عضو مجمعی می‌شدند که «هان لوی» نامیده می‌شد و به مثابه آکادمی امروزی بوده است. عضویت در این آکادمی از پرستیژ و حیثیت اجتماعی فراوانی برخوردار بود و از بزرگ‌ترین افتخارات به شمار می‌آمد. امتحان در شرایط بسیار دشوار و با دقت کافی برگزار می‌شد. نام امتحان شوندگان در ورقه‌های آن‌ها قید نمی‌شد تا مبادا ممتحنان تحت تاثیر قرار گیرند. امتحانات چندین روز به درازا می‌کشید و داوطلبان در اتاق خود محبوس می‌شدند و تماس خود را با دیگران قطع می‌کردند. معمولاً فقط یك درصد از داوطلبان امید پذیرش داشتند. موفقیت در این امتحانات نه تنها دروازهٔ بزرگی، منزلت، و مرتبت اجتماعی را به روی پذیرفته شدگان باز می‌کرد بلکه افتخار بزرگی نیز نصیب تمام خانواده و

ایل‌وتبار برگزیده می‌شد. کسی که در سطح ملی و کشوری پیروزی به دست می‌آورد، خانهٔ وی همانند زیارتگاه تلقی می‌شد. همسایگان به آنجا به دیدهٔ احترام می‌نگریستند حتی هنگامی که روزگار مرد نامی به سر می‌آمد خانهٔ پیشین وی در مرکز توجه و دقت اهل دهکده، شهر، مسافران، و سیاحان قرار می‌گرفت. علی‌رغم محاسنی که این چنین شیوهٔ امتحانی داشت، عواقبی نیز دارا بود. هیولای امتحان همان اندازه به آموزش و پرورش چین صدمه زد که آموزش و پرورش انگلیس در هند به بار آورد. بدین ترتیب هدف اساسی دانشجو، پذیرفته شدن در امتحان بوده است.

محتوای آموزش را طبیعت و کیفیت امتحان تعیین می‌کرد و هر آنچه که با امتحان در ارتباط نبود، بااهمیت تلقی نمی‌شد. هر قدر موضوع امتحان محدودتر می‌شد، زیان‌های ناشی از آن بیشتر می‌گشت. در آغاز کار، آموزش چین دامنهٔ گسترده‌ای داشت و شامل همهٔ امور اعم از فردی و جمعی می‌شد. افراد آموخته می‌بایستی پرهیزگار بوده تعادل فکری و عملی داشته، در هنرهای شش‌گانه مشتمل بر موسیقی، نویسندگی، ریاضیات، تیراندازی، علوم و ارابه رانی چیره دست باشند.

با گذشت زمان، این مفاهیم به فراموشی سپرده شد و امتحانات بیشتر براساس دانسته‌های ادبی و کلاسیك قرار گرفت. هنر، موسیقی، و علوم به کنار گذاشته شد. حتی حساب دیگر در کنار خواندن و نوشتن قرار نگرفت. قبلاً آثار کلاسیك بیش از نوشته‌های کنفوسیوس اهمیت داشت. چنان‌که در عهد تانك دانشمندان بیشتر از مکاتب تائوئیسم[۱۷]، بودیسم[۱۸] و نوشته‌های قدیم کنفوسیوس بهرمند می‌شدند، لیکن بعدها آموزش منحصر به پندار کنفوسیوس شد.[۱۹]

کودك در میان چینیان

در بین چینی‌ها دخترکشی یك رسم عادی بود. پدران حق داشتند بدون هیچ مانعی دختران کوچك خود را بفروشند و این عادت تا نیمهٔ قرن نوزدهم میلادی در چین برقرار بود. به تدریج دولت‌ها این عادت بد را از میان برداشتند و فروختن را ممنوع کردند.[۲۰]

کنفوسیوس

کنفوسیوس (حدود ۵۵۱-۴۷۹ ق. م.) در امیرنشین لو[۲۱] متولد و در همان جا فوت کرد. در ۳ سالگی پدرش را از دست داد و در دامن مادری که تنگدست شده بود پرورش یافت. هنوز خردسال بود که خوش داشت ظرف‌های قربانی را بچیند و حرکات و آداب مذهبی را تقلید کند. در نوزده‌سالگی ازدواج کرد و صاحب یك پسر و دو دختر شد. او نه به فرزندانش علاقه‌ای شدید یافت و نه به همسرش. بلند قامت بود و کمتر کسی زور او را داشت. درنوزده‌سالگی به عنوان مباشر کشاورزی و دامداری به خدمت خانواده‌ای اشرافی در آمد. درسی‌ودوسالگی، در استان لو، آداب مذهبی کهن را به پسران وزیر می‌آموخت. در سی‌وسه‌سالگی، برای مطالعهٔ نهادها و عادات و سنن پادشاهی چئو[۲۲] سومین سلسلهٔ پادشاهی چین، به لویانگ[۲۳]، پایتخت کشور سفر کرد. این پادشاهی که عملاً به چند کشور کوچك و بزرگ تقسیم شده و در کشمکش آشکار با یك‌دیگر بود، دیگر پایتختی به جز یك مرکز مذهبی نداشت. کنفوسیوس باید در همین اوان با لائوتزه[۲۴] ملاقات کرده باشد. وی که در این هنگام سی‌وچهار سال داشت، در برابر تهدید پرقدرت اشرافی، همزمان با شاهزاده لو ناگزیر به امیرنشین مجاور پناه برد. در آن دیار فرصت استماع موسیقی یافت. این هنر را آموخت و چنان مجذوب آن گشت که خوردن را از یاد می‌برد. چون به لو بازگشت، پانزده سال در آن به سر برد و سراسر وجود خود را وقف مطالعه کرد.

در ۵۱ سالگی، بار دیگر مشاغلی رسمی برعهده گرفت، وزیر دادگستری و سرانجام مهردار شد. نفوذ معنویش بر قدرت امیر می‌افزود. خاندان‌های اشرافی ناتوان شدند و شهرهاشان روی به ویرانی نهاد، اما کشور لو در بحبوحهٔ بهروزی وسیاست خارجی آن کامیار بود. فرمانروای یکی ازکشورهای همسایه که از دیدن رونق امیرنشین لو نگران شده بود، ۸۰ دوشیزه زیبا که در پای‌کوبی و نوازندگی استاد بودند، همراه با ۳۰ گردونهٔ ۶ اسبی و اسبانی خوش‌هیکل، به رسم پیشکش برای امیر فرستاد. امیر را چندان در دل نشست که کار ملك را رها کرد و هشدارهای کنفوسیوس را نشنید. آهسته آهسته و منزل به منزل، کنفوسیوس از آن استان دور شد، در حالی که پیوسته امیدوار بود که او را فرا

خوانند.

در این هنگام دوران دربدری او از پنجاه‌وشش تا شصت‌وهشت سالگی آغاز می‌شود. در پی جایی که بتواند آیین خود را در عرصهٔ سیاست به کار برد از این کشور به آن کشور می‌رفت. امیدهای گریزپا، دلسردی‌ها، ماجراها، و حملات راهزنان نصیب او بود. حکایاتی چند موقعیت وی را در جمع شاگردانش، که مشوق و تسلا بخش اویند، به ما نشان می‌دهد. روزی سوگندی را که به عنف یاد کرده بود می‌شکند. یك بار دیگر یکی از اشراف به نام وی[۲۵] با سوگلی خویش که به فساد شهره بود، سوار بر گردونه، از میدان بازار می‌گذرد و کنفسیوس را در ارابهٔ دیگری از پی خود می‌کشاند، مردم با تمسخر می‌گفتند: «فسق از پیش و تقوی از پس» و یکی از شاگردان بی‌حیا بر او طعنه‌هایی چند می‌زند و کنفوسیوس آن سرزمین را ترك می‌گوید.

در خلال همهٔ این سال‌ها هرگز ایمان به رسالت خویش را برای تربیت سیاسی و سامان دادن کشور از دست نمی‌دهد. گاهی تکرار این سخن از او به گوش می‌رسد: «بگذار بازگردم، بگذار باز گردم...». سرانجام چون به پیری می‌رسد، در شصت‌وهشت سالگی رنجور از ناکامی‌ها، به دیار خویش باز می‌گردد. در شعری سرخوردگی خویش را بروز می‌دهد، پس از آن همه سفرهای دور و دراز در خاك ۹ استان، فروغی در افق نمی‌بیند و می‌گوید: «مردم بی‌بهره از بصیرت‌اند و عمر سپری می‌شود.» پایان حیات را در عزلت گذرانید و از قبول هر منصبی سرباز زد، گویا دگرگونی ژرفی در او روی داده بود. روزی زاهدی به دیدن او آمد و گفت: «آیا این همان کس نیست که می‌داند کاری از پیش نمی‌رود و با این‌همه پافشاری می‌کند؟». در این سال‌ها، بزرگی کنفوسیوس در همین پایداری او بود و اکنون پیرمرد، دل شسته از جهان، همهٔ وجود خویش را وقف مطالعهٔ کتاب مرموز تبدّلات یا تحوّل[۲۶] و تدوین نظام تربیتی نویی کرده بود که از جهت سروسامان دادن به روایات مکتوب، جنبهٔ ادبی و از جهت تعلیم مختص به جمعی از شاگردان، جنبهٔ عملی داشت.

یك روز صبح، کنفوسیوس نزدیك شدن مرگ را احساس کرد. به حیاط خانه رفت و چنین زمزمه کرد: «لاجرم کوه بلند فرو می‌ریزد، شاه پیر میان خم

می‌کند، و فرزانه چون گیاهی می‌پژمرد». به شاگردی که پریشان خاطر بود گفت: «فرمانروای فرزانه‌ای به چشم نمی‌خورد، هیچ‌کس در این ملك مرا استاد خویش نمی‌خواهد، ساعت مرگم فرا رسیده است.» در بستر آرمیده و در هفتادوسه سالگی پس از هشت روز جان سپرد.[۲۷]

اندیشهٔ کنفوسیوس

هدف از تعالیم کنفوسیوس زندگی شرافتمندانه است و براساس این هدف و تعلیمات مربوط به آن، روابط انسانی و نظم، وظیفهٔ اخلاقی به حساب می‌آیند. کنفوسیوس از زمرهٔ آن همه فیلسوفان، فیلسوفی بود که می‌خواست با اندرزهای خویش رستگاری بخشد، با این فرق که راه رستگاری به دیدهٔ دیگر فیلسوفان راه دانش، و در نظر کنفوسیوس شناخت روزگار باستان بود. او می‌گفت تکیه به روزگاران کهن آدمی را از غرور مصون و از این دعوی در امان می‌دارد که با امکانات ناچیز خود زیاد بلندپروازی کند. این شکسته‌نفسی احتمال دست یافتن و پیوستگی را برای ما و همهٔ کسانی که هنوز از ماده‌ای سنتی مایه می‌گیرند افزون می‌سازد. به نظر او آنچه در آموزش و پرورش مهم است، تربیت باطنی است و می‌گوید: «در پرتو آشنایی با آن می‌توان همت بازیافتهٔ خود را آزموده و در عوض اگر تربیت نباشد همهٔ فضیلت‌های دیگر محو می‌شود و فوراً تباهی می‌پذیرد». او بر ارزش ۵ رابطهٔ اساسی تاکید می‌کند که عبارت‌اند از: رابطهٔ بین حکمران و رعیت، رابطهٔ بین پدر و فرزند، رابطهٔ بین زن و شوهر، رابطهٔ بین برادر و برادر و سرانجام رابطهٔ بین دو دوست. این روابط هر یك به نوبهٔ خود براساس اصل تسلیم می‌باشد. بدین معنی که شایسته است نفر ثانی تسلیم نفر اول باشد.[۲۸] در این‌جا اصل بهره‌گیری حکومت‌ها از بعضی از این افکار روشن می‌شود. چه بسا تعلیمات انسانی‌تر هم توسط افراد دیگری ارایه می‌شد، ولی چون به مذاق حکمان خوش‌آیند نبوده مورد استفاده قرار نمی‌گرفته است.

از جمله می‌توان از لائوتزه نام برد که برخلاف کنفوسیوس، فیلسوفی گوشه‌گیر بود و در حالی‌که کنفوسیوس بر کیفیات یك شهروند خوب که همانا یك شهروند مطیع است تاکید می‌کرد، او تاکیدش بر روحی بود که آن را سازندهٔ انسان می‌دانست. لازم به تذکر است که شباهتی بین افکار کنفوسیوس از

نظر یك شهروند خوب و افلاطون یونانی آن طرف دنیا مشاهده می‌شود.[۲۹]

روشی که کنفوسیوس در تعلیم به کار می‌برد خیلی شبیه روشی است که سقراط در یونان به کار می‌گرفت. لازم به تذکر است که سقراط حدود هشتاد سال پس‌از فوت کنفوسیوس جهان را بدرود گفت. وی همراه با طرفدارانش از مکانی به مکان دیگر می‌رفت و علاقمند بود که شاگردان او دربارهٔ تعلیمات او به تفکر بپردازند و معتقد بود که: «آموختن بدون تفکر زحمت بیهوده و تفکر بدون آموختن هم بی‌فایده است». ولی انتظار داشت که آنچه را تعلیم می‌دهد عمل شود. او تعالیم خود را بر اساس نیازهای شاگردان و توانایی‌ها آنها تنظیم می‌کرد و همواره تفاوتهای فردی را در نظر داشت.[۳۰]

شباهتی بین این عقاید و روش‌های تعلیم و تربیت و آنچه در اروپای قرن اخیر ابراز شده دیده می‌شود، زیرا در اروپا، قرنها بعد از زمانی که آن مطالب در چین متداول بود، روانشناسی جدید به وجود می‌آید و تعلیم و تربیت براساس نیاز و توانایی و کشف تفاوتهای فردی مورد نظر قرار می‌گیرد.

سخنان کنفوسیوس

«چنان زندگی کن که وقت مردن آرزو خواهی کرد و با هر کس چنان رفتار کن که از او توقع و انتظار داری». کنفوسیوس به فرمانروای آسمان اعتقاد نداشت و به وجود ارواح نیز معتقد نبود. او می‌گفت: «شما که قادر نیستید به همنوعان خود خدمت کنید، انتظار دارید به ارواح کمك کنید؟»، «شما که نمی‌دانید زندگی چیست، چگونه انتظار دارید بدانید مرگ چیست؟». در نظر کنفوسیوس یگانه کاری که انسان می‌تواند در طی زندگی خود بکند، خودشناسی و خدمت به همنوع است. هر کار دیگری لغو و بیهوده است. او به اصول پنج‌گانهٔ تقوا معتقد بود که از نظر او عبارت است از:

۱ـ انسانیت، یعنی رحم و انصاف بدون استثنا نسبت به همهٔ همنوعان.

۲ـ عدالت، یعنی حقوق هر کس را در برابر حق خود او، بدون قایل شدن امتیازی، مرعی داشتن.

۳ـ اطاعت از قوانین مقرره مذهبی تا زندگانی همهٔ مردم به یك نظام در آید.

۴ـ راستی و درستکاری یعنی میلی که عقل و قلب انسان به درستی دارد در حق

خود و دیگران تغییر ندهد.
۵ـ صداقت و حسن نیت که موجب اعتماد همه است و حیله و تزویر را در رفتار و در گفتار برطرف می‌سازد

کلمات «لی، شو»، جامع خلاصهٔ تعالیم کنفوسیوس است؛ **لی** یعنی شریعت، اعمال حسنه. انسان باید تکلیف واجب را در وقت واجب به علت واجب مجری دارد. **شو** یعنی چیزی را که بر خود نمی‌پسندی بر دیگران مپسند. مرد کامل شخصی است که شرافت خود را در همهٔ احوال از آلایش صفات ناپسند محفوظ نگاه می‌دارد و زیردست خود را حقیر نمی‌شمارد و رضایت زیردستان را با وسایل نامشروع فراهم نمی‌کند. از معایب خود چشم‌پوشی، و از دیگران عیب‌جویی نمی‌کند.

مبانی تعالیم اخلاقی کنفوسیوس کلمهٔ **جن** است. این کلمه به معنی محبتی است که از طریق شفقت از دل برمی‌خیزد و به اوج کمال می‌رسد. نمی‌توان گفت در فارسی چه کلمه‌ای مترادف این کلمه باشد. احسان، مردمی، خیرخواهی، تقوی، مهربانی؛ زیرا جن تمام این معانی را در بردارد. وقتی شاگردش نروچانگ تقاضا کرد معنی جن را تفسیر کند، او گفت: «جن شامل ۵ اصل است که باید در همه جا و در همه وقت اجرا گردد و آن عبارت از احترام، اخلاص، شوق، مهربانی، و علوّطبع است؛ که با احترام‌گذاشتن به دیگران، خود را محترم می‌کنید، با علوّ طبع دل همه را به دست می‌آورید، با اخلاص اعتماد همه را به خود جلب می‌کنید، با شوق در کارهای خود توفیق می‌یابید و با مهربانی قابلیت آن را پیدا می‌کنید که بر دیگران فرمانروایی کنید.

خلاصهٔ فصل دوم

چین، تاریخی بین سه تا شش هزارسال پیش از میلاد مسیح دارد. اولین شاهنشاهی در آن کشور در سال ۲۲۰۵ به وجود آمد. بسیاری از پژوهشگران فرهنگ اروپایی عقیده دارند که چین بهترین سازمان اداری، تربیتی، و فرهنگی جهان باستان را داشته است. چینی‌ها همهٔ ساکنان اروپا و امریکا را «بربر» یعنی وحشی می‌دانسته‌اند و هنوز هم می‌دانند. شکل حکومت چینی‌ها تا زمان انقلاب همواره کمال مطلوب فیلسوفان بود. انقلاب چین این سنّت‌ها را نابود کرد. تعلیم و تربیت در چین باستان دارای یك نظام عمومی نبود و دانش‌آموزان، در خانهٔ معلم و معابد آموزش علمی می‌دیدند. هدف از آموزش و پرورش در چین باستان تربیت افراد برای کارهای دولتی بود. کارگزاران حکومت چین با بهترین روشی که جهان به خود دیده است برگزیده می‌شدند؛ یعنی همان روشی که مورد توجه افلاطون قرار گرفت. در سال ۱۲۵ قبل‌از میلاد در چین یك دانشگاه دولتی به وجود آمد. در قرن دوّم میلادی تعداد دانشجویان دانشگاههای چین به سی‌هزار نفر می‌رسید. همهٔ طبقات حق ورود به آموزشگاههای تعلیم و تربیت را داشتند. آموزش و پرورش به دور از دخالت دین و دولت بود. تعلیم و تربیت به این ترتیب بود که می‌گفتند هر کس بتواند کتابی را بخواند و آن را به حافظه بسپارد می‌تواند اطمینان داشته باشد که در امتحانات رسمی رتبهٔ اوّل را به دست خواهد آورد. آموزش به کمك حافظه و تمرینات به صورت خطابه بود که دانش‌آموزان آن را با صدای بلند تکرار می‌کردند و به صورت انفرادی به حافظه می‌سپردند. بالاترین ارج را به کتاب می‌نهادند. تمام حرفه‌ها ــ غیر از مطالعهٔ کتاب ــ در نظر آنها پست و بی‌مقدار بود.

با سپردن امور به دست تحصیل کرده‌ها، چین می‌توانست از فرهنگ و سنت مشترکی برخوردار شود و پای‌بند به اصول سیاسی و اجتماعی واحدی شود. پس از امتحانات مقدماتی سه مرحلهٔ امتحان دیگر وجود داشت که مشکل‌تر بود و بی‌شباهت به سه مرحلهٔ دیپلم و لیسانس و دکترای امروز نبود.

هدف از تعالیم کنفوسیوس تامین زندگی شرافتمندانه است و بر اساس این تعالیم، روابط انسانی و نظم، وظیفهٔ اخلاقی به شمار می‌آیند. او بر ارزش ۵ نوع رابطه تاکید می‌کند: رابطه بین حکمران و رعیت، پدر و فرزند، زن و شوهر،

برادر و برادر و سرانجام رابطهٔ دو دوست. خلاصهٔ افکار کنفوسیوس این است: انسانیت، رحم و شفقت و انصاف نسبت به دیگران. عدالت یعنی رعایت حقوق دیگران و اطاعت از قوانین. راستی و درستکاری؛ یعنی میلی که قلب و عقل انسان به درستی دارد، در حق خود و دیگران تغییر ندهد. رعایت صداقت و حسن نیت، حیله و تزویر را در گفتار و رفتار برطرف می‌سازد.

سؤالات خودآزمایی

۱ ـ محققان و روشنفکران چه نظراتی در مورد چین باستان ابراز کرده‌اند؟

۲ ـ در زمینهٔ نژاد، هنر، فلسفه، و سازمانهای اجتماعی در چین باستان چه می‌دانید؟

۳ ـ آموزش و پرورش در چین باستان چه ویژگی‌هایی داشت؟

٤ ـ لائوتزه و کنفوسیوس برای احیای آموزش و پرورش چین چه اقداماتی انجام دادند؟

۵ ـ تاثیر و نقشی که آموزش و پرورش در امور دولتی در چین باستان داشت را شرح دهید؟

٦ ـ هدف از آشتی دادن آریستوکراسی (اشراف‌گرایی) با دموکراسی را توضیح دهید؟

۷ ـ سن و مدت تحصیل و دیگر جزئیات در امر تعلیم و تربیت در چین باستان را بازگو کنید.

۸ ـ نحوهٔ تشویق‌ها در تعلیم و آموزش در چین باستان چیست؟

۹ ـ مراحل سه‌گانه که برای امتحان و موفقیت در آن صورت می‌گرفت نام برده و هر کدام را توضیح دهید.

۱۰ ـ شرح مختصری از زندگی کنفوسیوس و حرف‌های او را به هنگام مرگ بنویسید.

۱۱ ـ زندگی شرافتمندانهٔ و روابط اساسی پنج‌گانه را از نظر کنفوسیوس چیست؟

۱۲ ـ راه رسیدن به رستگاری، از نظر کنفوسیوس و دیگر فیلسوفان را مقایسه کنید.

۱۳ ـ اصول پنج‌گانهٔ تقوا از نظر کنفوسیوس چیست؟
۱۴ ـ مبانی تعالیم اخلاقی کنفوسیوس چیست؟
۱۵ ـ سخنان کنفوسیوس دربارهٔ تعلیم و تربیت چیست؟

منابع بیشتر برای مطالعه و تحقیق

چین:
۱ ـ دکتر عزتی، اسلام و تعلیم و تربیت (بخش تربیت).
۲ ـ شیخاوندی، فرهنگ و آموزش در چین.
۳ ـ دورانت، ویل، تاریخ تمدن (مشرق زمین گاهوارهٔ تمدن).
٤ ـ مشکور، محمدجواد، خلاصهٔ ادیان در دین‌های بزرگ دنیا.
۵ ـ ووینرگ چای،چوجای، تاریخ فلسفهٔ چین باستان، ترجمهٔ ع. پاشائی.
٦ ـ شاله، فلیسین، تاریخ مختصر ادیان، ترجمهٔ منوچهر خدایار.
۷ ـ باهنر، محمدجواد؛ رفسنجانی، اکبر، جهان در عصر بعثت.
۸ ـ روئن چن مانای، اقتصاد چین.
۹ ـ ناسن، جان، تاریخ جامع ادیان از آغاز تا به امروز، ترجمهٔ علی اصغر حکمت.
۱۰ ـ تشکری، عباس، ایران به روایت چین باستان.
۱۱ ـ شریعتی، علی، تاریخ و شناخت ادیان.
۱۲ ـ گال، ژره، تاریخ تربیت، ترجمهٔ محمد مشایخی.
۱۳ ـ یاسپرس، کارل، کنفوسیوس.
۱٤ ـ آشوری، داریوش، نگاهی به سرزمین چین.
۱۵ ـ مهرین، مهرداد، فلسفهٔ شرق.
۱٦ ـ کنفوسیوس، مکالمات.

پی‌نویس‌ها:
۱) دائرةالمعارف بزرگ لاروس، ج. ۵، ص. ۲۷٤.
۲) باهنر، محمدجواد؛ رفسنجانی، علی‌اکبر، جهان در عصر بعثت، صص. ۱۳۳ - ۱۳٤.
۳) دورانت، ویل، تاریخ تمدن (مشرق‌زمین: گاهوارهٔ تمدن)، چ. ۲، ۱۳٦۷،

سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، صص. ۷۱۷-۷۱۸.

4) Confucius (فیلسوف و رهبر مذهبی چینی: ۵۵۱ ـ ۴۷۹ ق. م.)

۵) شیخاوندی، د.، فرهنگ و آموزش در چین، مروارید، ص. ۳۵.

۶) همان ماخذ، ص. ۴۴.

۷) دورانت، ویل، تاریخ تمدن (مشرق‌زمین: گاهوارهٔ تمدن)، چ. ۲، ۱۳۶۷، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، صص. ۸۶۳-۸۶۶.

۸) گال، رژه، تاریخ تربیت، ترجمهٔ محمد مشایخی، ص. ۳۲.

۹) عزتی، اسلام و تعلیم و تربیت، ص. ۱۶۸-۱۶۹.

۱۰) باهنر؛ رفسنجانی، جهان در عصر بعثت، ص. ۱۳۷.

۱۱) شیخاوندی، د.، فرهنگ و آموزش در چین، صص. ۴۴-۴۵.

۱۲)باهنر؛ رفسنجانی، جهان در عصر بعثت، ص. ۱۳۷.

۱۳) شیخاوندی، د.، فرهنگ و آموزش در چین، ص. ۴۷.

۱۴) گال، رژه، تاریخ تربیت، ترجمهٔ مشایخی، صص. ۳۲-۳۳.

۱۵) دورانت، ویل، تاریخ تمدن (مشرق‌زمین: گاهوارهٔ تمدن)، چ. ۲، ۱۳۶۷، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، صص. ۸۶۳-۸۶۴.

۱۶) گال، روژه، تاریخ تربیت، ترجمهٔ محمد مشایخی، صص. ۳۳-۳۴.

17) Taoism

18) Buddhism

۱۹) شیخاوندی، د.، فرهنگ و آموزش در چین، صص. ۴۵-۴۸.

۲۰) همان ماخذ، ص. ۱۷۲.

21) Lu

22) Tcheou

23) Loyang

24) Lao-Tze

25) Wei

26) Livre de Mutation

۲۷) یاسپرس، کارل، کنفوسیوس، صص. ۸-۱۱.

28) The Foundations of Modern Education, Elmer H. Wilds, Kenneth Lottich,

New York, PP.46-70.

۲۹) یاسپرس، کارل، کنفوسیوس، صص. ۵-۴۹.

۳۰) همان ماخذ، ص. ۵۳.

فصل سوم

هند باستان و تعلیم و تربیت

مهاجرت آریایی‌ها به هند و ایران ـ آریایی‌ها قوم سفیدپوستی هستند که از نواحی شمال بحر خزر، یا شمال اروپا، یا نواحی ترکمنستان در قرن‌های ۱۸ و ۱٦ تا ۱۲ قبل از میلاد (۳۳۰۰ تا ٤۰۰۰ سال پیش) در دسته‌ها و قبایل مختلف، و در زمان‌های متناوب به سوی هند سرازیر شدند و از نواحی شمال شرقی ایران وارد فلات ایران شدند و آریایی‌های هند و ایران را ساختند. آن‌ها در آغاز دو ملت جدا نبودند، بلکه اقوام متعددی بودند که مشابه هم می‌اندیشیدند. به این دلیل است که ادیان، خدایان، و اسامی خدایان این دو را شبیه هم می‌یابیم. دو ملت‌اند با اعتقادی شبیه به هم و حتی زبان همانند که فارسی باستان و سانسکریت دو لهجهٔ یك زبان‌اند. بعدها، آریایی‌ها دو قسمت شدند و در دو سرزمین ایران و هند سکنی گزیدند و چون از لحاظ جغرافیایی جدا شدند از لحاظ فکری و زبان هم جدا می‌شوند و دو ملت ایران و هند را می‌سازند و بعد در ادامهٔ هجرتشان به سوی غرب، به یونان و روم می‌رسند و تمدن‌های غربی را می‌سازند.[۱]

لازم به توضیح است که اصولاً تمدن زادهٔ مهاجرت است. آن‌ها که در سرزمین‌های خود ماندگار شده‌اند، منحط مانده‌اند و آن‌هایی‌که دست به مهاجرت زده‌اند نه تنها سرزمین‌شان را عوض کرده‌اند، بلکه خود را هم دیگرگونه ساخته‌اند و با عوض کردن خودشان از وحشی‌گری به تمدن تحول

یافته‌اند و بعد مذهب‌ها، هنرها، فرهنگ‌ها، و جامعه‌های بزرگ را پی ریخته‌اند و به همین جهت است که قوم آریایی را سازندهٔ تمدن‌های بزرگ می‌بینیم.[۲]

ادیان آریایی‌های هند

اولین ادیان آریایی در ایران و هند، همان ادیان توتم‌پرستی[۳]، فتیش پرستی[۴]، آنیمیسم[۵] جادوگری، و پرستش اشیای طبیعی بوده است. دین ودا[۶] قدیمی‌ترین دین متمدن و اصلی هند است. و ادیان دیگر نظیر برهمنی[۷]، جینیسم[۸]، و مذهب بودا همه در نتیجهٔ تحول و اصلاح دین وداست. اصول مشترك همهٔ این ادیان، اصول اساسی دین وداست و اگر ودا را بفهمیم اصول اساسی همهٔ ادیان بعدی را فهمیده‌ایم.[۹]

ودا[۱] نام مجموعه کتاب‌هایی است که در طول تاریخ این دین نوشته شده است و شگفت آن که دین بسیار مهمی چون ودا که اکثریت مردم هند بدان معتقدند و مبنای اساسی گوناگون هند است، پیغمبر یا پیغمبرانی ندارد و واضعانش ناشناخته‌اند. بعضی از متون ودایی به قدری سرشار از معنا و زیبایی و عمق است که آدم در شگفت می‌ماند که چگونه می‌شود این‌ها با غیب ارتباط نداشته باشند. در دین ودا آثاری از توتم‌پرستی وجود دارد که نشانهٔ واسطه بودن این دین است میان ادیان پیش‌رفته مثل ادیان ابراهیمی و دین‌های بدوی مثل توتم‌پرستی، آنیمیسم و فتیش‌پرستی در هند، گاو به صورت توتم بوده است و امروز به صورت حیوانی مقدس که گوشتش را نمی‌خورند، چون خوردن گوشت توتم بر پیروانش حرام است. که توتم تجلی‌گاه روح جد بزرگ است. در خاور دور مثل هند و چین سابق معبد مار وجود داشته است چون مار توتم این اقوام بوده است. در هند نیز پرستش مار وجود داشته زیرا توتم هند نیز بوده است. میمون هم توتم بوده و مورد پرستش قرار می‌گرفته است. هند کلکسیون ادیان عجیب و متفاوت است که در عین گوناگونی، اصول و روح مشترکی نیز دارند و این نیز یکی از خصوصیات و روح دینی هند است.[۱۰]

در هند هم وضعی مشابه چین با تفاوت‌هایی چند وجود داشت. یعنی اگر چینی‌ها از نظر نژاد تقریباً سال‌ها دست نخورده باقی مانده بودند ولی هندی‌های باستان با مهاجرت آریایی‌هایی که از آسیای مرکزی به آن سرزمین آمده بودند،

مواجه شدند و نژادی مختلط و در نتیجه آداب و رسومی مختلف یافتند. شباهت بعضی از آداب و رسوم بین هندیان و ایرانیان و غربیان ممکن است در اثر مهاجرت‌ها باشد.

تفاوتی که بین تعلیمات چینی و هندی می‌یابیم این است که تعلیمات هندی کمتر بازیچهٔ دست حکام قرار گرفته است، ولی در عوض برهمنان که یك طبقهٔ روحانی بودند و افراد این طبقه به طور موروثی از امتیازات و قدرت روحانی و مادی فراوانی برخوردار بودند، دست اندرکاران تعلیم و تربیت به حساب می‌آمدند. مقایسهٔ بین وداها و اوپانیشادها[۱۱] که کتاب‌های مذهبی برهمنان است و عقیدهٔ آریایی‌ها را نسبت به مبدأ موجودات و وحدت برهمن با روح منفرد توصیف می‌کند، با اوستا کتاب دینی ایرانیان باستان، تاثیر فرهنگ و زبان سانسکریت را در فرهنگ ایرانی و همریشه بودن آنها را نشان می‌دهد. نظام طبقاتی را که در هند وجود داشت یعنی: برهمنان، فرمانروایان و جنگجویان، بازرگانان و خرده مالکان، و بالاخره عامهٔ مردم که رعیت سه‌طبقه قبل بودند با نظام طبقاتی ایران که مؤبدان، درباریان، سربازان و رعایا بودند می‌توان مقایسه کرد. ولی پس از ظهور اسلام، طبقات توأم با تبعیضات اجتماعی در ایران از بین می‌رود و قسط و برابری مورد توجه قرار می‌گیرد، در حالی‌که در هند با وجود ورود اسلام، این نظام طبقاتی به کلی دگرگون نمی‌شود و صدها سال ادامه می‌یابد.

طبقاتی بودن جامعهٔ هند

از لحاظ جامعهٔ هند آنچه بی‌نهایت اهمیت دارد مسئلهٔ طبقاتی بودن آن است، چرا که جامعهٔ هند بیش از هر جامعه‌ای طبقاتی است. امروز طبقات انحصارهای رسمی و قانونی‌شان را غالباً از دست داده‌اند ولی هنوز هم طبقه به معنای کاست[۱۲] در هند وجود دارد؛ ۱) جنگجویان که قبیلهٔ مهاجم را دفع می‌کردند؛ ۲) چهره‌های قدیسین که نیاز روحی مردم را برآورده می‌کرده‌اند؛ ۳) کشاورزان؛ ۴) صنعتگران و غلامان؛ ۵) بومی‌های غیر آریایی، نجس. این طبقه در حقیقت همان در اویدی‌ها[۱۳] یعنی غیر آریایی‌های بومی‌اند.[۱۴]

تمدن هند

در دورهٔ تمدن، همهٔ فرهنگ‌ها و تمدنها و مذاهب بشری و به طور کلی روح فرهنگی و معنویت انسان و بینش و نگاهش را نسبت به مسائل می‌توان به دو نوع تقسیم کرد، دو نوعی که با هم وجوه اشتراك فراوان دارند، اما همیشه دارای مشخصاتی بوده‌اند که از هم جداشان می‌کرده است و جدای‌شان می‌داشته است که امروز نیز علی‌رغم اختلاف فرهنگ‌ها و هنرها و افکار فلسفی و اجتماعی از یکدیگر، این وجوه اشتراك و در عین حال جداکننده مشخص است. تمدن‌ها و فرهنگ‌ها، مذاهب و نظام‌های اجتماعی و حقوقی را به شرقی و غربی تقسیم می‌کنند که این همه تجلی روح است و تجلی بینش آدمی. بنابراین باید گفت (روح و بینش شرقی) و (روح و بینش غربی).[۱۵]

به عقیدهٔ لغت‌شناسان نام هند از رودخانه سند که در میان هندی‌ها ایندوس[۱۶] نام دارد، گرفته شده است. در روزگاری که مورخان تصور می‌کردند که تاریخ از یونان شروع شده است، اروپاییان شادمانه چنین باور داشتند که هند جایگاه بربریت بوده است تا آن‌که پسرعموهای «آریایی» مردم اروپا، از کناره‌های دریای خزر کوچ کردند تا هنرها و علوم را به این شبه جزیره وحشی و بی‌فرهنگ بیاورند. ولی تحقیقات اخیر این تصور تسلی بخش را محو و نابود کرده است و کاوش‌های آینده هم دورنمای این صفحات را دگرگون خواهد ساخت. در هند مثل سایر جاها، سرآغازهای تمدن در دل خاك مدفون است و حتی همهٔ بیل‌های باستانشناسان هم نخواهد توانست همهٔ آنها را از خاك بیرون بیاورد. آثار یك دورهٔ دیرینه سنگی بسیاری از قفسه‌های موزه‌های کلکته، مدرس و بمبئی را پر کرده است. اشیای دورهٔ نوسنگی تقریباً در کلیهٔ ایالت‌های هند پیدا شده است. ولی این‌ها در شمار فرهنگ‌اند نه تمدن.

سال ۱۹۲۴ در موهنجودارو[۱۷]، بر کرانهٔ باختری سند سفلی، آثاری پیدا کرده‌اند که گویا از هر تمدنی که مورخان تاکنون شناخته‌اند کهن‌تر است. در آنجا در هاراپا[۱۸]، که چند صد کیلومتر از قسمت شمالی دورتر است، ۴ و یا ۵ شهر مدفون پیدا شده است. در این‌جا صدها خانه و دکان ساخته از آجرهای سخت دیده شده که در خیابان‌های پهن و باریك قرار داشته‌اند و در بعضی موارد دارای چندین طبقه بودند. بگذارید عمر این آثار باستانی را سرجان مارشال

تخمین بزند:

«این اکتشافات ثابت می‌کند که در سند و پنجاب، طی هزاره چهارم و سوم قبل از میلاد، یك زندگی شهری بسیار مترقی وجود داشته است. چاهها و گرمابه‌ها و مجاری فاضل‌آب مجهز در اغلب خانه‌ها، دلالت دارد بر این‌که وضع اجتماعی مردم آن لااقل با وضع مردم سومر برابر بوده و بر وضعی که در مصر و بابل حکم‌فرما بود برتری داشته است...حتی در اور خانه‌ها به هیچ وجه از لحاظ کیفیت ساختمانی با منازل موهنجودارو قابل مقایسه نیست.» از جمله اشیایی که در این نقاط به دست آمده عبارت است از ظروف منزل، لوازم آرایش، ظروف سفالی... دست‌بندهای زرین و سیمین، گوشواره‌ها، گردن‌بندها و سایر جواهرات که سر جان مارشال می‌گوید: «چنان خوب از کار درآمده و به حدی خوش پرداخته شده است که گویی از یکی جواهرفروشی‌های امروزی خیابان باند استریت لندن در آمده نه از یك خانهٔ ماقبل تاریخی ۵۰۰۰ سال پیش.»

...قراین نشان می‌دهد در زمانی که خئوپس[۱۹] نخستین هرم بزرگ را می‌ساخت، موهنجودارو در دورهٔ ترقی بود و با سومر و بابل روابط بازرگانی، مذهبی، و هنری داشته است و بیش از ۳ هزار سال، تا قرن سوم قبل از میلاد مسیح، تمدنش دوام داشته است....[۲۰]

شواهد نشان می‌دهد تمدن ماقبل آریایی در فاصلهٔ ۳۰۰۰ تا ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد در ساحل رودخانهٔ سند وجود داشته و شهرهای متعددی متعلق به این تمدن بوده است. باستان‌شناسان پس از مدت‌ها کاوش توانستند در درهٔ سند ویرانه‌های شهر موهنجو دارو و هاراپا را بیابند و حفاری‌های بعدی در هند منجر به پیدا شدن بقایای شهرهای دیگر در نواحی پنجاب و شوراشتر شد.[۲۱]

پروفسور چایلد[۲۲] می‌نویسد: «تمدن در سند نمودار یکی از کامل‌ترین انطباق‌های زندگی انسان با محیط اطرافش است و فقط ممکن است از سالیان دراز تلاش و کوشش همراه بابردباری نتیجه شود. این تمدن دوام بسیار یافته است و به شکل مشخصی هندی است و بنیان فرهنگ جدید هند را تشکیل می‌دهد».

موهنجودارو و هاراپا با یکدیگر فاصلهٔ بسیار دارند و از هم خیلی دورند و

کاملاً برحسب یك اتفاق نیك بود که در این دو نقطه کشفیاتی صورت گرفت. بی‌تردید در فاصلهٔ میان این دو نقطه، بقایای فراوان و شهرهای متعدد دیگر باستانی هستند که همچنان در زیر خاك مدفون‌اند. در واقع تمدن آن دوره در نواحی پهناوری در هند شمالی گسترش داشته است. ممکن است زمانی فرا رسد که این کار پراهمیت پردمبرداری از گذشته‌های باستانی هند، دوباره از سرگرفته شود و به اکتشافات مهم و تازه‌ای منتهی گردد. سرجان مارشال کارشناس معروف و متخصص جلگه سند که خود او اکتشافات این منطقه را انجام داده است برای ما چنین می‌گوید: «چیزی که هم در موهنجو دارو و هم در هاراپا کاملاً نمایان است و هیچ‌گونه جای شبهه در آن نیست، این است که تمدنی که در این دو نقطه کشف شده است، تمدنی جوان و نورس نیست بلکه تمدنی است که برای خود سابقه و قدمتی ممتد روی سرزمین هند داشته است و در ماورای آن چندین هزار سال تلاش و کوشش آدمی به نظر می‌رسد. به این قرار هند نیز باید مانند ایران و بین‌النهرین و مصر یکی از مهم‌ترین مناطقی به شمار آید که جریان تمدن بشری در آنجا آغاز گردید و تکامل یافت. هم‌چنین در جای دیگر می‌گوید اگر سایر جاهای هند را در نظر بگیریم، پنجاب و سند از تمدنی مترقی که به شکل مشخصی یکسان بوده است و با یکدیگر شباهت داشته بهره‌مند بوده‌اند. این تمدن‌ها با تمدن‌های معاصر خود در بین‌النهرین و مصر هم شباهت بسیار داشته‌اند و از بعضی جهات از آنها عالی‌تر بوده‌اند. گوردن چایلد در کتاب خود به نام آنچه در تاریخ روی داده است می‌نویسد: «مصنوعات شهرهای حوزهٔ درهٔ سند حتی به بازارهای کنار فرات و دجله می‌رسیده و متقابلاً بعضی از کارهای هنری سومری‌ها، مانند دستگاه‌های نظافت که در بین‌النهرین رواج داشته و مهرهای استوانه‌ای شکل در جلگهٔ رود سند مورد تقلید قرار می‌گرفته است. دادوستد میان این نواحی تنها به مواد خام یا کالاهای لوکس و تجملی محدود نمی‌گشت، بلکه ماهی‌هایی که از سواحل دریای عربستان حمل می‌گشت، برای مردم موهنجودارو کمك غذایی مؤثر بود.»

در هند حتی در قدیم‌ترین ایام پنبه را برای بافتن پارچه به کار می‌بردند. مارشال تمدن درهٔ سند را با تمدن‌های معاصرش در مصر و بین‌النهرین مقایسه می‌کند و در مقابل یکدیگر می‌گذارد و می‌گوید:

«بدین قرار فقط برای تذکر چند نکتهٔ ممتاز می‌توان گفت که به کار بردن پنبه برای بافندگی در این زمان منحصراً به هند محدود بود تا ۲۰۰۰ یا ۳۰۰۰ سال پیش به دنیای غربی راه نیافته بود. همچنین در دوران‌های ماقبل تاریخ در مصر و بین‌النهرین یا هیچ جای دیگر در آسیای غربی چیزی نداریم که بتوان آن را با حمام‌های بسیار خوش ساخت و خانه‌های راحت اهالی موهنجو دارو مقایسه کرد. در آن کشورها بیشتر پول و فکر در راه ساختن معابد پرشکوه برای خدایان و قصور و مقابر عالی برای پادشاهان صرف می‌شد، اما سایر مردم ظاهراً ناچار بودند با کلبه‌های گل و خشتی خود خرسند باشند، در حالی‌که در حوزهٔ سند وضع برعکس است. بهترین و عالی‌ترین ساختمان‌ها برای احتیاجات و آسایش اهالی ساخته شده است. این حمام‌های عمومی و خصوصی و همچنین دستگاه عالی فاضل‌آب و گندآب (اگو) که در موهنجو دارو وجود داشته در نوع خود نخستین و قدیم‌ترین چیزی است که در سراسر جهان کشف شده است. همچنین در موهنجو دارو خانه‌های خصوصی دو طبقه وجود داشته که با آجر ساخته شده بود و در آنها اتاق حمام، اتاق دربان و اتاق‌های سکونت عادی بوده است.»[۲۳]

سر جان مارشال در جای دیگر می‌گوید: «همچنین یکی از خصوصیات تمدن درهٔ سند که رنگ مشخص هندی دارد، هنر و مذهب آنهاست. از آنچه ما از آن دوران در کشورهای دیگر می‌شناسیم، هیچ چیز نیست که بتواند از لحاظ سبك با چینی‌های لعابدار، با اشکال قوچ، سگ، و حیوان‌های دیگر و با نقوشی که در مهرها حکاکی شده است برابری کند. بهترین این نقوش که نقش گاوهای نر کوهاندار و شاخ کوتاه است با چنان احساس هنری ساخته شده‌اند که به ندرت می‌توان چیزی زیباتر از آن در آثار هنر حکاکی پیدا کرد. همچنین تا مدت‌ها بعد که هنر کلاسیك یونان قدیم به کمال رسید غیرممکن است که بتوان مجسمه‌ای به زیبایی و نرمی و لطف دو مجسمهٔ کوچك انسان یافت که از هاراپا به دست آمده است.... بدیهی است در مذهب مردم درهٔ سند چیزهای بیشتری هست که می‌تواند شبیه و به موازات مذهب مردم کشورهای دیگر باشد. این مطلب دربارهٔ تمام مذاهب باستانی ماقبل تاریخی و حتی تاریخی صادق است. اما اگر به روی هم حساب کنیم، مذهب منطقهٔ سند هم به اندازه‌ای

رنگ هندی دارد که به دشواری می‌توان آن را از آیین هندویی که هنوز هم زنده است متمایز ساخت.

تمدن درهٔ سند با تمدن‌های همزمان خود در ایران و بین‌النهرین و مصر ارتباط و داد و ستد داشته و از بعضی جهات هم از آنها عالی‌تر بوده است. این تمدن‌ها در واقع نوعی تمدن شهری بوده‌اند که در طبقهٔ بازرگانان ثروتمندی وجود داشته اند و در زندگی اجتماعی هم مسلماً نقش عمده‌ای اجرا می‌کرده‌اند. غرفه‌هایی داشته‌اند که احتمالاً جای دکان‌های مختلف بوده است. و تماشای این بقایا تاثیر یکی از بازارهای عادی امروز هند را در نظر ظاهر می‌کند.[٢٤]

آ. د. پوزالکر[٢٥] می‌گوید: «تاریخ و فرهنگ تا ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد و حتی پیشتر از این زمان، قدمت دارد و هند اکنون حق دارد برخود ببالد که مانند سومر ومصر و آشور، پیش‌آهنگ تمدن بوده است.[٢٦]

تعلیم و تربیت

خطنویسی حتی تا قرن نوزدهم چندان تاثیری در زمینهٔ تعلیم و تربیت مردم هند نداشت. شاید روحانیون نمی‌خواستند که متن کتاب‌های مقدس برای همگان راز گشوده‌ای باشد. تا آنجا که تحقیقات امروزی نشان می‌دهد، هند برای آموزش و پرورش آیینی داشت که همیشه رشته و اختیار آن به دست روحانیون بود و نخست فرزندان برهمنان از آن استفاده می‌کرده‌اند و بعد به تدریج فرقه‌ها یکی پس از دیگری از مزایای آن برخوردار شده‌اند و سرانجام در این عصر همهٔ مردم هند را، جز طایفهٔ نجس‌ها، در برگرفته است. هر روستا یك مدیر مدرسه داشت که خرج او از خزانه عمومی داده می‌شد. تنها در بنگال، پیش از رفتن بریتانیایی‌ها نزدیك به ۸۰،۰۰۰ مدرسهٔ محلی وجود داشت، یعنی برای هر ۴۰۰ نفر یك مدرسه. ظاهراً درصد باسوادها در زمان آشوکا بیشتر از هند امروز بود.[٢٧]

کودکان چون به ۵ سالگی وارد می‌شدند از شهریور تا بهمن‌ماه به مدرسه روستا می‌رفتند و در ۸ سالگی درس آنها تمام می‌شد. آموزش بیشتر جنبهٔ مذهبی داشت و به موضوع آن اهمیتی داده نمی‌شد. روش معمول، حفظ کردن

درس‌ها بود و متن وداها جزء لاینفك این آموزش به شمار می‌رفت. خواندن و نوشتن و حساب جزو برنامه بود، اما اهم برنامهٔ تعلیم و تربیت به شمار نمی‌رفت. منش را برتر از خرد می‌دانستند، و انضباط جوهر تحصیل بود. از تنبیه یا شلاق و دیگر تنبیهات چیزی نشنیده‌ایم، اما برای نگهداشت سلامت و کسب عادت درست در زندگی بیش از هر چیز سخت‌گیری می‌کردند. در ۷ سالگی کودك را به دست معلم و راهنمای سرخانه که تعلیمات او بیشتر جنبهٔ رسمی داشت می‌سپردند و مجبور بود که تا ۲۰ سالگی با او زندگی کند. البته در کتاب سرزمین و مردم هند اثر مانورامارموداك آمده است:

«شاگردان پسر و دختر از سن ۱۲ سالگی به خانهٔ معلمین می‌رفتند و دختران را تا ٢٤ سالگی در جای جداگانه نگاه می‌داشتند. زندگی کردن با استاد که به زبان سانسکریت او را گورو[28] می‌گفتند، به معنی تولد دوباره دانش‌آموز بود. عالی‌ترین هدف شاگرد وفاداری به گورو و بزرگ‌ترین هدف گورو تربیت شاگردان بود. تحصیل فردی به خاطر پسران با مقدار زیادی ادبیات در موضوعات مختلف شروع می‌شد. بعد از چند سال تفسیر آنچه که آموخته بود آغاز می‌شد و نیز خود را آمادهٔ تفکر درباره افکار خود می‌کرد. این شاگرد باید خدماتی انجام می‌داد که گاه نوکرمآبانه بود. ملزم بود که با پرهیزکاری و ادب و پاکیزگی زندگی کند و از خوردن گوشت خودداری کند. برای این‌که شاگردان مغرور نشوند مجبور به اطاعت از مقررات و انضباط سختی بودند. شاگردان برای افروختن آتش در قربانگاه هیزم آورده و برای گورو به دریوزگی (غذا) می‌رفتند و گورو مراقب اعمال و کردار آنان بود. در موسم‌های بادخیز شاگردان را مرخص می‌کردند چون باران آنقدر شدید بود که مردم باید خود را برای مبارزه با آن آماده می‌کردند.»

در این مرحله آموزش شامل پنج شاسترا[29] یا پنج علم بود؛ ۱) دستورزبان؛ ۲) هنرها و فنون؛ ۳) طب؛ ٤) منطق؛ ٥) فلسفه[30]

مواد درسی شاگردان از نظر مانوامارموداك در کتاب سرزمین و مردم هند عبارت بود از: ۱) ریاضیات؛ ۲) دستورزبان؛ ۳) سرودن شعر، چون کار اصلی آن باید با شعر نوشته شود؛ ٤) منطق؛ ٥) اخلاق؛ ٦) هیئت؛ ۷) طب؛ ۸) آداب مذهب؛ ۹) عطرسازی، آوازخوانی، رقص، و موسیقی.

یکی از شاگردان چنین می‌گوید: «خدایا، مرا نعمت حافظه بخش تا بسیار بیاموزم و آن‌چه را که آموخته‌ام در خاطر نگاه دارم.» سرانجام شاگرد را با این پند خردمندانه به جهان خارج روانه می‌کردند و می‌گفتند: «یك چهارم تعلیم و تربیت از استاد، یك چهارم از مطالعهٔ شخصی، یك چهارم از دوستان شخص و یك چهارم آخر از زندگی حاصل می‌شود.» این تعلیم و تربیت خاص پسران و دختران برهمن‌ها و فرمانروایان بود و کودکان اقشار دیگر جامعه ناچار برای رفع نیازمندی‌های مادی اجتماع به فراگرفتن حرفه و صنعت می‌پرداختند. در این دوره، زنان مورد احترام بسیار بودند. دانشمندان بزرگ زن این دوره عبارت بودند از: گارگی[۳۱] و مای ترگی[۳۲]. در مورد زنان می‌گفتند: «آنجا که زنان را مفتخر دارند و زینت دهند خدایان شادی می‌کنند و جایی که زنان اندوه خورند آن خانواده به زودی نابود می‌شود.» در این دوره تا ۸۰۰ پیش از میلاد، آریایی‌ها مقررات بهداشت اجباری داشتند که پزشکان امروزی نیز آن‌ها را می‌ستایند. در طی حداقل قرن ۱۷ (۲۵۰۰ تا ۸۰۰) پیش از میلاد، مردم هند دریافتند که شرط خوشبخت زندگی کردن آن است که چنان تشکیلاتی پدید آورند که در هر حرفه و صنعتی کارگر و صنعتگر به اندازه کافی داشته باشند. اصناف مختلف در هنگام دشواری به یکدیگر کمك می‌کردند و این اتحاد صنفی در هند یکی از عوامل بزرگ وحدت هندوستان و نگاهداری روش اجتماعی در هنگام تهاجم و یا جنگ بوده است. در این زمان اصناف از روی رضایت، به طبقهٔ فرمانروا احترام بسیاری می‌نهادند. طبقات هند در آن زمان شامل: ۱) برهمنها یا کاهنان معلم؛ ۲) فرمانروایان یا جنگجویان؛ و ۳) بازرگانان بودند. در آن زمان سؤالی توسط شاگردان مطرح می‌شد که: «چرا عده‌ای فرمانروا و عده‌ای همیشه کشاورزند؟» در ۸۰۰ سال پیش از میلاد جواب چنین بود: «درست است که در این سرزمین و در این زندگانی تو بافنده‌ای و من کاهن، ولی اگر تو در حرفهٔ خود خوب باشی بار دیگر برای حرفهٔ عالی‌تری به دنیا خواهی آمد و در هر تولدی اگر وظایف خویش را به خوبی ایفا کنی سرانجام روزی معلم و کاهن متولد خواهی شد.» و در جواب برهمن‌ها که می‌گفتند: «اگر ما وظایف خود را در اجتماع خوب انجام دهیم چه خواهد شد؟» می‌گفتند: «ما برهمن‌ها اکنون از بالاترین پایگاههایی برخورداریم، این

مقام پرافتخار را برای اعمال نیك خود در گذشته به دست آورده‌ایم و اگر در این مرحله نیز به خوبی کار انجام دهیم، روح ما با روح خدا یکی خواهد شد و دیگر به دنیا نخواهیم آمد.»[۳۳]

شاگرد پس از کسب تعلیم از معلم سرخانه (گورو)، می‌توانست در ۱۶ سالگی به یکی از دانشگاه‌های بزرگ قدم گذارد. این دانشگاه‌ها مایهٔ سرفرازی هند باستان و قرون وسطای این سرزمین بود، از قبیل: دانشگاه‌های بنارس[۳۴]، تکسیله[۳۵]، ویدربه[۳۶]، آجانتا[۳۷]، اجین[۳۸] و نالنده[۳۹]. دانشگاه بنارس کانون تعلیم و تربیت برهمنان در ایام بودا بود و در روزگار ما نیز چنین است، دانشگاه تکسیله، هنگام هجوم اسکندر مقدونی، به دیدهٔ مردم آسیا، مرکز ثقل علوم هندویی به شمار می‌رفت و شهرت آن بیشتر مرهون مدرسهٔ طب آن بود. دانشگاه اوجین از حیث علم نجوم، و دانشگاه نالنده در زمینهٔ تعلیمات عالی نامدارترین مؤسسات بودایی بودند. نالنده پس از فوت استاد (بودا) بنیاد یافت و دولت برای نگهداری آن درآمد ۱۰۰ روستا را بدان تخصیص داد. این دانشگاه ۱۰۰۰۰ طلبه و ۱۰۰ اطاق درس و کتابخانه‌های بزرگ و ۶ دستگاه عمارت عظیم ۴ طبقه برای خوابگاه داشت. یوان چوانگ[۴۰] می‌گوید: «از خارجیان آنان‌که می‌خواستند وارد مدارس بحث و مناظره دانشگاه نالنده شوند، جمعی کثیر از دشواری‌های کار و مباحثه عاجز می‌شدند و ترك می‌گفتند و آنان‌که در علوم قدیم و جدید وارد بودند اجازهٔ ورود می‌یافتند و این‌ها بیش از ۲٪ نبودند. آنان‌که بخت یارشان می‌شد ورود به تحصیل می‌کردند و به رایگان درس می‌خواندند و خورد و خوراك و مسکن مجانی داشتند، ملزم بودند که از انضباط شدید و راهبانهٔ دانشگاه تبعیت کنند. دانشجویان حق نداشتند با زنی گفتگو کنند یا او را ببینند، حتی پروردن این آرزو، که به زنی نظاره کنند، بر سیاق نوشته‌های عهد عتیق، گناه کبیره به شمار می‌آمد. صبحگاهان تمام دانشجویان می‌بایست در ۱۰ استخر شنای بزرگ دانشگاه، استحمام می‌کردند. دورهٔ دانشگاه ۱۲ سال به طول می‌انجامید اما برخی ۳۰ سال و بعضی تا هنگام مرگ در آنجا می‌ماندند.

مسلمانان، تقریباً همهٔ صومعه‌های شمال هند را اعم از بودایی و برهمن ویران کردند. دانشگاه نالنده به سال ۱۷۹۷ میلادی سوخت و خاکستر شد و

تمام رهبانان از دم تیغ گذشتند. از آنچه بر جای ماند هرگز نمی‌توانیم عظمت و جلال زندگی هند باستان را ارزیابی کنیم. با این همه، ویران کنندگان، بربری نبودند، ذوقی به زیبایی داشتند و برای غارتگری خود مجوزهای دینی ارایه می‌کردند. هنگامی که مغولان بر تخت فرمانروایی هند نشستند فرهنگی با خود آوردند که در حد خود عالی بود اما وسعت نداشت. ادبیات را نیز همچون شمشیر دوست می‌داشتند، و خوب می‌دانستند که چگونه محاصرهٔ موفقی را با فتح نامه‌ای منظوم بیامیزند. در جامعهٔ مسلمانان، آموزش و پرورش بیشتر جنبهٔ فردی داشت و پدران پولدار برای پسران خود لله و معلم سرخانه استخدام می‌کردند. مسلمانان در این باره عقیده‌ای اشرافی داشتند و می‌گفتند که تعلیم و تربیت زینت و قدرت و گاهی هم دستیار مرد صاحب پیشه به شمار می‌آمد، اما آن را برای کسی که به فقر و فرودستی محکوم است، یا مقامی والا ندارد عامل تحریك یا خطری برای اجتماع می‌دانستند....»[۱]

لازم به تذکر است که این نظر ویل دورانت درست نیست و اگر برخی از طبقات اشراف که ظاهراً و اسماً جزء مسلمانان بودند چنین حرفی را زده باشند، این نظر اسلام نیست و حتی تمام مسلمانان هند هم، چنین نظری نداشته‌اند و تعلیم و تربیت اسلامی هند برای همه بوده است. همانطور که اسلام اصیل چنین می‌گوید.

تربیت در هند قدیم

نظام تربیت هند کاملاً بر امتیاز طبقاتی استوار بوده است. این نظام به وسیلهٔ آریایی‌ها، آن‌گاه که جلگهٔ گانگ را به تصرف درآوردند و تسلط خود را بر هند مستقر ساختند معمول شده است. آریایی‌ها از طبقات ممتاز مذهبی و نظامی تشکیل می‌شدند و بازرگانان نیز به علت اهمیت اقتصادی که داشتند حرمتی به دست آورده بودند و بدین ترتیب طبقهٔ روحانی برهمن‌ها در مرتبهٔ بالا، سپس طبقات دیگر قرار داشتند. سودرا ها یا بندگان نجس_ در پایین‌ترین طبقات، و از تمام حقوق محروم بودند.

تربیت

افراد از لحظه‌ای که چشم به جهان باز می‌کردند اسیر طبقات اجتماعی بودند و این رابطهٔ ارثی از نسلی به نسلی دیگر منتقل می‌شد. تربیت افراد هم تابع شرایط اجتماعی افراد بود، مثلاً نجس‌ها حق هیچ‌گونه تربیت را نداشتند و طبقات دیگر نیز می‌توانستند به قسمتی از تربیت دسترسی پیدا کنند و با نوعی آموزش ابتدایی که در هوای آزاد و در پناهگاه‌های ابتدایی ارایه می‌شد پرورش می‌یافتند و این تربیت شامل مبادی خواندن، نوشتن، حساب، انتقال عقاید، آداب دینی، سنت‌ها و افسانه‌ها، و تربیت شغلی و عملی به صورت خانوادگی و صنفی بود.۴۲

لازم به ذکر است که در طبقات اجتماعی هند، طبقه‌ای برای معلمان نیست، ولی به احتمال زیاد در طبقهٔ برهمنان قرار داشتند و تربیت عالی و تکمیلی مخصوص برهمنان بود که ۱۲ سال به طول می‌انجامید و هدفش پرورش فضایل بود که مرد را مذهبی، پاك، منزوی، خوددار، و نیکوکار بار می‌آورد. به علاوه دستورزبان، شعر، فلسفه و قوانین، پزشکی، نجوم، و ریاضیات را نیز فرا می‌گرفتند. غرب در ریاضیات مدیون هندیان است که در قرون‌وسطی معلمان غرب بوده‌اند. اعراب مسلمان نیز ریاضیات را از هند و یونان آموختند. هندیان به‌تربیت بدنی هیچ اهمیتی نمی‌دادند.

معلمان

معلمان محترم و ارجمند بودند و از هدیه‌های افتخاری شاگردان معیشت می‌کردند.

روش‌ها

روش‌ها متناسب هدف‌ها بود. هدف اصلی، پرورش حافظه و خردمند شدن بود (معرفت به تعلیمات خردمندان و اهل دین). برای به حافظه سپردن تمرین و تکرار مرسوم بود. انضباط ملایمی معمول بود و مجازات و اجبار به کار نمی‌رفت و در آموزش جمعی روش خلیفه‌ها (مشابه حوزه‌های علمیه اسلامی) دایر بود. حتی دکتر بل۴۳ آنرا در سال ۱۹۷۰ در هند کشف کرد و در انگلستان به کار

برد. خط و زبان آنها، سانسکریت که از ۵۰ حرف و خمیدگی تشکیل می‌شد و بدون نقطه بود. این مدارس سانسکریت در کنار مدارس ابتدایی برای کودکان بازرگانان و مالکان مرفه و پس از ورود اروپاییان در کنار مدارس آنان نیز ادامه داشت.

به طور کلی باید گفت که براساس فلسفهٔ هندی هدف از تعلیم و تربیت، آماده کردن شخص برای ادای سه دینی است که برعهده دارد و آن سه دین عبارت‌اند از: الف: دین نسبت به خدایان که باید با قربانی و نذر و نیاز و خواندن سرودهای مذهبی و اوراد ادا شود. ب: دین نسبت به خردمندان و اهل حکم که باید به وسیلهٔ فراگرفتن متون مقدس انجام گیرد. پ: دین نسبت به نیاکان که باید با تشکیل خانواده و سرپرستی و آوردن فرزند و حفظ نسل و تهیهٔ غذا برای برهمنان که نمایندهٔ اسلاف هندیان هستند ادا گردد.

روش آموزش مبتنی بر حفظ کردن متون مقدس و سرودهاست. علوم و ادبیات و سرودهای دینی را به زبان شعر بیان می‌کردند و یاد می‌گرفتند. این روش را در سایر سرزمین‌ها هم می‌توان مشاهده کرد که بسیاری از درس‌ها را با شعر فرا می‌گیرند. هندی‌ها، در پزشکی، هیئت، ریاضیات، و ستاره‌شناسی تبحر خاصی داشتند که تاثیر عمیق آنها را در ایران باستان می‌بینیم و دانشمندان یونانی که در جندی شاپور به تدریس و تحقیق مشغول بودند با فراگرفتن این علوم، سبب اشاعهٔ آنها در غرب شدند. لازم به تذکر است که اغلب علوم از جمله ریاضیات بیشتر توسط مسلمانان به اروپا برده شد تا یونانیان.

بوداگرایی

بودا[۴۴] که بود؟

نام شخصی او سیدارته[۴۵] و نام خاندان او گئوتمه است[۴۶]. مکان تولد او در دامنهٔ کوه‌های هیمالیا در شمال شهر بنارس است. پدرش راجه یا سلطانی بوده که بر قبیله‌ای به نام ساکیا فرمانروایی می‌کرد.

در باب دورهٔ کودکی بودا منابع حقیقی بسیارند ولی افسانه‌ها و داستان‌های فراوانی نیز هستند. بنابر روایات و اخبار موجود پدرش آرزو داشت که فرزند او پادشاه عالم بشود و بر سراسر کشور هندوستان سلطنت کند.

گئوتمه در ابتدای عصر، دماغی روشن و فکری منور و روحی حساس داشت[۴۷]. حکیمی غیب‌گو دربارهٔ آن طفل گفت: «اگر چشم او به چشم مریضی و یا کالبد بی‌جانی و یا مرد سالخورده‌ای بیافتد، هر آینه دنیا را ترک کند و آوارهٔ اطراف جهان خواهد شد. ولی اگر او را به درستی پاسبانی، و از وی نگهداری کنند هر آینه شاهنشاه هندوستان خواهد شد». سپس پدرش برای او قصری ساخت و اسباب عیش و نوش و تنعم را در آنجا آماده کرد و نیز زنی شایسته به همسری او در آورد و امر فرمود که مراقبت کنند مبادا دیدهٔ او به یکی از مصایب سه گانه (مرض، کهولت، موت) بیفتد.

چون جوانی ۲۳ ساله شد، روزی به گردش رفت. برحسب قضا و قدر در راه خود پیرمردی خمیده قامت را مشاهده کرد. در نظر وی عجیب آمد و از حال او پرسش فرمود و دانست که سرانجام جوانی پیری است. پس اتفاقاً بیماری فرسوده حال را ملاحظه کرد و از او نیز در شگفتی شد و دانست که عاقبت تندرستی، بیماری است. چون اندکی فراتر رفت، کالبد میتی را به نظر آورد و دانست که فرجام حیات و بقا مرگ و فنا است. از این رو فنای عالم و سستی و بی‌اعتباری جهان دفعتاً در ضمیرش جلوه‌گر شد. در حیرت افتاد و با خود گفت: «لذایذ و نعم جهان فانی سودی ندارد و باید نعمتی طلب کنم که از عیب زوال مصون باشد.»

در همین حال روزی راهبی مرتاض را مشاهده کرد که با خاطری آسوده پیراهنی زعفرانی رنگ بر تن در سایهٔ درختی در حاشیه طریقی نشسته است. چون او را دید، برخاسته به سوی اوی آمد. او سخن گفت و از او تعلیم یافت که: «سکون ضمیر و آرامش روح میسر است که آدمی از مصایب سه گانه نجات یابد. پس از آندم شاهزاده عزم جزم کرد که از قصر سلطنتی بیرون آید و در وادی بی‌خانمانی و سر منزل بی‌نشانی در جستوجوی سعادت حقیقی برآید.[۴۸]

مدت ٦ سال در بیابانها آواره بود، به ریاضتهای شاقه از جوع و عطش تن خود را فرسوده و نزار می‌ساخت. نخست به سوی برهمنان رفت ولی تعالیم آنان، شوق حقیقت طلبی او را تسکین نداد، تا این‌که بی‌چاره و درمانده گشت. به گدایی و دریوزگی قوت لایموتی به دست می‌آورد و در جنگل و صحرا سرگردان، و پیوسته در طلب بود. روزی در ناحیه‌ای از بنارس در زیر درختی از

نوع انجیر هندی به حالتی تباه افتاد و پیوسته در آرزوی وصول به سرمنزل حقیقت اندیشه می‌کرد. پس عهد کرد از زیر آن درخت برنخیزد تا سّر حقیقت و گوهر معرفت را دریابد. مدت ۷ هفته بدین منوال سرآورد. روزی ناگهان نور دانش و فروغ حقیقت عالم بر دل او فرو تابید و از عالم غیب در سینهٔ او پرتو نور حق لمعان یافت و مرتبهٔ «اشراق» را حاصل کرد. سپس برخاست و آنچه براو روشن شده بود، به خلایق باز گفت آن‌گاه، دیری تاسیس کرد و جمعی از شاگردانش در آن سکنی گرفتند. نخست مردانی چند از پیروان او در آن دیر جمع شدند. بعدها زنان معتقد را نیز اجازهٔ ورود در آن دیر بداد. بقیهٔ عمر خود را در دشت‌های وسیع هندوستان شرقی می‌گذرانید و هر جا سِرّ حقیقت و صلاح و فلسفهٔ سعادت و نجاح را به آدمی زادگان می‌آموخت. سرانجام چون ۸۰ سال از عمر پرحکمت و سراسر معرفت او بگذشت، جهان را بدرود گفت. لقب وی از همان درخت اشراق که بودی[۴۹] نام داشت یعنی شجر معرفت، اشتقاق یافت و از آن روز به بعد شکیه مونی گئوتمه[۵۰] به بودا ملقب شد. او را تتاگته[۵۱] یعنی اصل حقیقت هم لقب داده‌اند، زیرا وقتی مرگش رسید و شاگردانش پیرامون او بودند، او روی به آنان کرده گفت: «ای راهبان، شما می‌دانید که سرانجام هر ترکیبی، انحلال است و عاقبت هر موجودی عدم می‌باشد. پس شاد باشید و در راه حقیقت کوشش کنید.»، آن‌گاه دم درکشید و چشم فرو بست. شاگرد مقرب او آننده[۵۲] جسد او را سوزانید و خاکسترش را به اطراف برد. و در ۱۰ نقطه از نقاط مختلف هندوستان در خاك مدفون کرد. اکنون بر سر هر یك از آن‌ها معبدی موجود است.[۵۳]

روش و ویژگی‌های تعلیمات بودا

بودا، مانند دیگر معلمان همزمان، از طریق مناظره، نطق، و تمثیل تعلیم می‌داد، چون او هم مثل سقراط یا مسیح به فکرش نرسیده که اصول عقایدش را بنویسد. وی تعالیم خود را در سوترا[۵۴] (نخ یا رشته) خلاصه می‌کرد تا حافظه را به کار گیرد. این مناظرات، به آن صورت که در خاطرهٔ پیروان او بود برای ما محفوظ ماند، و خود به خود نخستین شخصیت برجستهٔ تاریخ هند را برای ما تصویر می‌کند: بودا مردی با ارادهٔ قوی، قادر، و مغرور، اما با رفتار و گفتاری

بسیار ملایم و خیرخواهی بی پایان، ادعامی کرد که روشن شده است ولی ادعای وحی و الهام نداشت. هرگز وانمود نمی‌کرد که خداوندی به وساطت او سخن می‌گوید. در مناظره بیش از هر معلم بزرگ دیگری بشری صبور و با ملاحظه بود. شاگردانش شاید برای دادن یك شخصیت ایدئالی به او وی را همچون مردی جلوه‌گر ساخته‌اند که به تمام معنی آهیمسا[۵۵] عمل می‌کرد. یعنی در باره‌اش گفته‌اند: «گئوتمهٔ گوشه نشین کشتن موجودات زنده را ترك گفته است و او که زمانی از طایفهٔ سلحشوران بود، گرز و شمشیر را به کنار انداخته، و قلبش سرشار از رحم و مودت گشته، و نسبت به جمیع جانداران جهان با مهر و محبت شده است».

... بودا اگر چه مقداری از تعالیم خود را مدیون دوره‌گردان یا سوفسطاییان سیّار هم عصر خویش بود، اما در تعالیم، روشی شگفت و بی نظیر داشت. همراه شاگردان برجستهٔ خود از شهری به شهری دیگر می‌رفت و نزدیك بر ۱۲۰۰ نفر از پیروانش نیز به دنبال او حرکت می‌کردند. هرگز به فکر خود نبود و به همین قناعت می‌کرد که تنی چند از ستایشگرانش قوت و غذای او را فراهم آورند. بعد از ظهرها به تفکر می‌پرداخت و عصرها را صرف موعظه می‌کرد. گفتارهای او روش سقراطی داشت و به صورت سؤال و جواب، تمثیل‌های اخلاقی، مباحثات مؤدبانه و یا کلمات قصار بود. بدین وسیله می‌کوشید تا به تعلیمات خود نظمی آسان بدهد.[۵۶]

سوترهٔ دلخواه او چهار حقیقت عالی بود که در آنها نظر خود را در بارهٔ حیات تشریح کرده است و می‌گوید: «زندگی رنج است و رنج ناشی از خواهش. خردمندی فرو نشاندن همهٔ خواهش‌هاست. همچنانکه در کتاب فلسفهٔ شرق آمده است، این چهار حقیقت عبارتند از:

۱) درد[۵۷]؛ ۲) شهوات[۵۸]؛ ۳) خاموش کردن آتش شهوات[۵۹]؛ ٤) طریق اصلاح.

هدف از تعلیمات بودائیسم

بزرگترین عبادت در بودیسم تهذیب نفس است. وقتی که شخص زنجیره‌های نفس اماره را از هم گسست، او به هدف خود رسیده است. یعنی او ارهت (انسان کامل)[۶۰] گشته است.

در کتاب فلسفهٔ شرق آمده است که: «بودا فقط یك چیز یاد می‌داد و آن این بود که زندگی براساس درد قرار دارد و راه مبارزه با درد ریشه کن کردن خواهش‌هاست». سعادت اگر در جایی باشد، در درون ماست و اگر نباشد در هیچ کجای دیگری نیست. اندیشهٔ نیك، سعادت است.

بودا نیز چون لائو ـ تزه و مسیح آرزو داشت تا بدی را به نیکی و نفرت را به محبت سزا دهد.[۶۱] تعالیم بودا به هر حال هرچه باشد، حاوی درس‌هایی در بارهٔ اخلاق به ویژه اخلاق اجتماعی و عشق و مهر به زندگانی است. او نظرات خود را به طور کلی طی چهار حقیقت عالی در بارهٔ حیات بیان داشته و به طور کلی قسمتی مهم از فلسفه و روش و یا عقیده‌اش آن است که زندگی رنج است و رنج از آرزوی نفس پیدا می‌شود، و فرزانگی، همانا در فرو نشاندن هرگونه آرزوی نفس است و این گریز از رنج، و راه نجات است.

چهار حقیقتی که بودا تعلیم می‌داد عبارت‌اند از:

۱ ـ رنج ملازم زندگی و غیر منفك از آن است و این حقیقت از راه تسلسل علل و معلولاتی که در عالم وجود حکم‌فرماست، ثابت می‌گردد.

۲ ـ علت رنج و درد، میل است، چه هر خواستنی همراه با ترس و دغدغه و بدبختی است.

۳ ـ برای از میان بردن رنج و درد باید به این شبح موهومی که حیات نامیده می‌شود و به میل و خواهش نفس که منبع همهٔ بدبختی‌هاست پشت پا زد و از راه نیروانا[۶۲] یعنی فنا و مرگ به اراده، حیات لغزنده و متغیر را به حیات ثابت و غیر متغیری مبدل ساخت.

۴ ـ راه وصول به نیروانا[۶۲] زهد کامل و فرو نشاندن هر میل و خواهش است.

پس اساس اخلاقی که بودا تعلیم می‌دهد این است که باید از خود جدا شد و خود را رها ساخت.یعنی بودا تمام زندگی و مظاهر آن را جز رنج چیزی نمی‌پندارد و معتقد است که زمینهٔ این رنج‌ها و دردها آنقدر فراوان است که بهتر بود آدمی به جهان باز نمی‌آمد.

وقتی عده‌ای از شاگردانش درخواست کردند تا استاد عقیدهٔ خود را در بارهٔ زندگی به روشنی بازگوید، بودا نیز اصول اخلاق را برشمرد که احکامی بس ساده و عالی و روشن و کوتاه و جامع دارد و در عین حال رعایتشان

مشکل است.[۶۳] پنج دستور اخلاقی بودا به شاگردانش عبارت‌اند از:
۱ ـ خودداری از کشتن هر موجود زنده.
۲ ـ خودداری از برداشتن چیزی که به شخص داده نشده است.
۳ ـ خودداری از دروغ گفتن.
٤ ـ خودداری از نوشابه‌های مست‌کننده که بی‌خبری می‌آورد.
۵ ـ خودداری از زندگی غیرقدسی.

این پنج دستور که به پنج سلوك معروف‌اند، قسمتی از دَه دستوری است که «دهَ گام تربیت» نام دارد. پنج دستور دیگر این‌هاست:
٦ ـ خودداری از خوردن نابهنگام.
۷ ـ خودداری از رقص، آواز، موسیقی، و تماشای معرکه.
۸ ـ خودداری از آویختن حلقهٔ گل، و به کار بردن بوی خوش و روغن‌های عطرآگین برای آرایش و جلوه فروختن.
۹ ـ خودداری از رختخواب‌های بلند و پهن.
۱۰ ـ خودداری از پذیرفتن زر و سیم.[٦٤]

به طور کلی بوداگرایی در درون عقاید فلسفی هندی که طی زمان حیات بودا رایج و شایع بود ظهور کرد. مفاهیمی از قبیل درمه[٦۵] (قانون) از برهماگرایی اخذ شده ولی به آن تعبیر تازه‌ای داده است. مفهوم آتمن[٦٦] (خود) که یك فکر بنیادی در براهماگرایی بود. او آموخت که برهمن بزرگ[٦۷] به طور غیرمشخص بارور شده، به شکل موجودات منفردی که در وقت مرگ به شادی به برهمن بزرگ می‌پیوندند، خود را جلوه می‌دهد. ارتباط موجودات منفرد با برهمن بزرگ بسیار شبیه ارتباط یك شاخه رود به رودخانهٔ اصلی است.

بوداگرایی این «خود» عمومی را نمی‌پذیرد، بلکه ادعا می‌کند هیچ جنبهٔ پایدار و تغییرناپذیری برای اشیا و موجودات وجود ندارد: «هر چیز از قسمت‌های بسته‌بندی‌شده ترکیب یافته که همیشه آمادهٔ جداشدن از هم است. این فلسفهٔ «نفی خود»[٦۸] است که در بوداگرایی اساس است. بوداگرایی از عقاید دیگری که از اصول عمومی فلسفهٔ هندی و افکار مذهبی باقی مانده است استفاده می‌کند که عبارت‌اند از: جای‌گزینی وجودها (توالی و تداوم هستی‌ها) یا کرمه[٦۹] یعنی عمل، که علت و معلول چیزهای دیگر است.

خلاصهٔ فصل سوم

نام هند از اسم رودخانهٔ سند که در میان هندی‌ها ایندوس نام دارد گرفته شده و مورخان تصور می‌کردند که هندوستان فاقد تمدن بوده است تا این‌که آریایی‌ها از سواحل بحر خزر آمدند و تمدن و علم را برای‌شان به ارمغان آوردند ولی تحقیقات و کاوش‌های اخیر این تصور را محو و نابود ساخت. کاوش‌هایی که در موهنجودارو و هاراپا صورت گرفته نشان می‌دهد آنچه که در جامعهٔ هند اهمیت دارد طبقاتی بودن آن است که انحصار رسمی و قانونی خود را از دست داده است ولی طبقه به معنای کاست هنوز در پایین‌ترین طبقهٔ بومی‌های غیرآریایی یا دراویدی‌ها وجود دارد.

شواهد نشان می‌دهد که قبل از آریایی‌ها درهند در حدود سه هزار سال پیش از میلاد شهرهای متعدد و ظروف منزل، لوازم آرایش، ظروف سفالی، و غیره وجود داشته است و با این کاوش‌ها مشخص می‌شود که هند نیز مانند ایران، بین‌النهرین، و مصر یکی از مهم‌ترین مناطقی به شمار می‌آید که جریان تمدن بشری در آنها آغاز و تکامل یافت. مردمان هند نیز با مردمان فرات و دجله روابط بازرگانی داشتند، همچنین حمام‌های عمومی و خصوصی و دستگاه عالی فاضل‌آب و گندآب که در موهنجودارو وجود داشته در نوع خود نخستین و قدیم‌ترین چیزی است که در سرتاسر جهان کشف شده است و برعکس بین‌النهرین و مصر که بیشتر ساختمان‌ها شامل معابد و عبادتگاهها بود در حوزهٔ سند عالی‌ترین ساختمان برای احتیاجات اهالی بود و با ایران، بین‌النهرین، و مصر ارتباط و دادوستد داشته است و قدمت تمدن هند به قول پوزالکر باعث می‌شود که بر خود ببالد که مانند سومر، مصر، و آشور پیش آهنگ تمدن است. آریایی‌ها نیز که از شمال اروپا یا نواحی ترکمنستان در قرن هجده تا دوازدهم مهاجرت کردند و دسته‌ای به سوی هند سرازیر شدند، اقوامی بودند که مثل هم می‌اندیشیدند و دین و خدایان و اسامی خدایان آنان یکی بوده. اولین ادیان آریایی در هند همان ادیان توتم‌پرستی و فتیش‌پرستی، آنیمیسم و جادوگری و پرستش اشیای طبیعی بود، ودا قدیمی‌ترین دین هند است. تعلیم و تربیت در هند بیشتر به دست روحانیون بود. کودکان از پنج سالگی به مدرسه می‌رفتند. آموزش جنبهٔ مذهبی داشت و روش معمول حفظ کردن بود و به تربیت شخصیت

و نفس بیشتر اهمیت داده می‌شد تا عمل. عالی‌ترین هدف شاگرد وفاداری او به استاد یا گورو بود و بزرگ‌ترین هدف گورو تربیت شاگردان بود. باید توجه داشت این تعلیم و تربیت خاص پسران و دختران برهمن و فرمانروا بود و کودکان اقشار دیگر جامعه برای رفع نیازمندی به حرفه و صنعت می‌پرداختند و طبقهٔ نجس‌ها که از تمامی حقوق محروم بودند و حق هیچ‌گونه تربیت را نداشتند. طبقات دیگر به قسمی از تربیت برخوردار بودند. براساس فلسفهٔ هندی هدف از تعلیم و تربیت آماده کردن شخص برای ادای سه دین نسبت به خدا و خردمندان و اهل علم و نیاکان بود و روش آموزش مبنی بر حفظ کردن متون و سرودهاست.

بودا در ٦٣ ق. م. متولد شد و در هشتادسالگی بدرود حیات گفت. نام شخص او سیدارته و از خاندان گئوتمه بود. در دامنهٔ کوههای هیمالیا در نزدیکی شهر بنارس متولد شد پدرش سلطان قبیله‌ای بود که برایش آرزوهایی داشت و برایش کاخی ساخت و وسایل زندگی را برایش مهیا کرد تا از مرض، کهولت، و موت که مصایب سه گانه بودند در امان باشد. سپس به علت تغییراتی که در او پدید می‌آید نتیجه می‌گیرد که لذت‌ها و نعمت‌های این جهان از بین می‌روند و باید به دنبال لذتی باشد که از زوال مصون بماند و عزم را جزم می‌کند و از قصر سلطنتی خارج می‌شود و برای جستوجوی سعادت حقیقی وادی بی خانمانی را پیش می‌گیرد که بعد از تحمل مشقات فراوان نور دانش و فروغ حقیقت بر دل اومی‌تابد. پس شروع به ارشاد مردم می‌کند و دیرهایی می‌سازد که مردان و زنان در آنجا می‌رفتند. تعلیمات بودا از طریق نطق و مناظره و تمثیل بود . او عقایدش را تحریر نمی‌کرد و به صورت رشته درمی‌آورد تا آسان‌تر باشد. او می‌گفت که روشن شده است ولی ادعای وحی و الهام... و پیامبری نمی‌کرد و فردی قوی‌الاراده و قادر و مغرور بود، ولی گفتار نرمی داشت. اگر کسی به او فحش می‌داد سکوت اختیار می‌کرد. همراه شاگردانش از شهری به شهری می‌رفت. گفتارش روش سقراطی داشت و می‌گفت زندگی رنج است و رنج ناشی از خواهش، و خردمندی فرونشاندن همهٔ خواهش‌هاست.

دل‌خواه او چهار حقیقت عالی بود که عبارت‌اند از: درد، شهوات، خاموش کردن آتش شهوات و طریق اصلاح و تهذیب نفس بزرگ‌ترین عبادت در

بودا ییسم است و آن وقتی است که بشر زنجیر نفس اماره را پاره کند . بودا عقیده داشت که سعادت به جز در درون ما در هیچ جای دیگر نیست و زندگی براساس درد است و راه مبارزه ریشه‌کن کردن آن است. او نیز مثل مسیح و لائو ـ تزه آرزو داشت که بدی را به نیکی و نفرت را به محبت سزا دهد. تعلیمات او حاوی اخلاق اجتماعی و عشق و مهر به زندگانی است. اصول اخلاق او عبارت بودند از نکشتن حیوانات، مصرف نکردن اموال دیگران، اجتناب از شکم باری، اجتناب از رقص و آواز و لهو و لعب، اجتناب از بوی خوش، نفی زیورآلات و زر و سیم. در بوداگرایی مفاهیمی از برهماگرایی اخذ شده است. لقب بودا از همان درخت اشراق بود یعنی شجرهٔ معرفت و در آخرین لحظات به شاگردانش گفت که عاقبت هر موجودی عدم است پس شاد باشید و شاگردانش جسدش را سوزانیدند و خاکسترش را در دَه نقطه در هند دفن کردند.

سؤالات خودآزمایی

۱ ـ ادیان مشتق از دین ودا را نام ببرید.

۲ ـ دین ودا چه می‌باشد؟

۳ ـ توتم‌پرستی در دین ودا به چه معنی است؟

۴ ـ تفاوت بین تعلیمات چین و هند در چیست؟

۵ ـ شباهت‌های ودا و اوپانیشادها با اوستا در چیست؟

۶ ـ طبقات مختلف جامعه هند کدام‌اند و وظایف هر یك چیست؟

۷ ـ تعلیم و تربیت هند در دوران آشوکا چگونه بود؟

۸ ـ روابط گورو و شاگردان چگونه بود؟

۹ ـ هنگامی که گوروها بر تعلیم و تربیت حاکم بودند مراحل آموزش و مواد درسی چه بود؟

۱۰ ـ اتحاد صنفی در هند چه وضعیتی داشت؟

۱۱ ـ دانشگاه‌های هند قدیم کدام‌اند و تخصص این دانشگاه‌ها در چه زمینه‌ای بود؟

۱۲ ـ معروف‌ترین دانشگاه هند قدیم کدام است و وضعیت آموزشی آن چه بود؟

۱۳ ـ تعلیم و تربیت مسلمانان هند قدیم چه بود؟

۱۴ ـ تربیتی که آریایی‌ها به هندیان تحمیل کردند بر چه نظامی استوار بود ؟
۱۵ ـ نظام آموزشی و تربیتی هند برای طبقهٔ نجس‌ها چگونه بود ؟
۱۶ ـ تربیت برهمنان و آموزش آنان را توضیح دهید .
۱۷ ـ به طور کلی روش تربیتی و آموزشی مرسوم در هند بر چه اساسی بود ؟
۱۸ ـ هدف تربیت در هند آماده کردن فرد برای ادای سه دین بود . این سه دین کدام‌اند ؟
۱۹ ـ روش اشاعهٔ افکار بودا به چه صورت بود ؟
۲۰ ـ چهار حقیقتی که بودا تعلیم می‌داد کدام‌اند ؟
۲۱ ـ اصول اخلاقی که بودا روش زندگی خود می‌دانست کدام‌اند ؟
۲۲ ـ فلسفهٔ نفی خود چیست؟

منابع بیشتر برای مطالعه و تحقیق

هند :

۱ ـ شریعتی، علی، تاریخ و شناخت ادیان.
۲ ـ دورانت، ویل، تاریخ تمدن.
۳ ـ نهرو، جواهر لعل، کشف هند .
۴ ـ مارموداك ، مانورا ، سرزمین و مردم هند .
۵ ـ پاشائی، ع.، بودا .
۶ ـ مهرین، مهرداد ، فلسفهٔ شرق.
۷ ـ رضی، هاشم، تاریخ ادیان.
۸ ـ ك. م. س.، آیین‌های هندو.
۹ ـ حکمت، علی‌اصغر ، نه گفتار در تاریخ ادیان.
۱۰ ـ ناس، جان، تاریخ جامع ادیان.
۱۱ ـ شایگان، داریوش، ادیان و مکتب‌های فلسفی هند .
۱۲ ـ دولافوز، تاریخ هند .
۱۳ ـ شومان، هانس ولفگانگ، آیین بودا .
۱۴ ـ غنی، قاسم، بحثی در تصوف.

پی‌نویس‌ها:

۱) شریعتی، علی، جامعه‌شناسی ادیان، ص. ۲۰۹.

۲) همان ماخذ، ص. ۲۱۰، و جواهر لعل نهرو، کشف هند، صص. ۱۲۱-۱۲۲.

۳) شریعتی، علی، جامعه‌شناسی ادیان، ص. ۲۱۴.

3) totemism (پرستش اشیا و حیوان)

4) fetishism (عبادت اشیایی که برای آنها نیروی سحری قایل بودماند)

5) animism (جان‌گرایی)

۶) veda، واژهٔ ودا به معنی دانش است. در اصطلاح «کتاب دانش» است. هندیان ودا را به همهٔ علم مقدس دوران کهن اطلاق می‌کنند.

7) Brahman (آیین هندو «روان غیرشخصی جهان»)

8) jainism (آیین هندو)

۹) شریعتی، علی، جامعه‌شناسی ادیان، ص. ۲۱۴.

۱۰) همان ماخذ، ص. ۲۱۵.

11) *Upanishads* (رسالات فلسفی و عرفانی و دینی مربوط به کتاب مقدس هندوان)

12) caste (واژهٔ کهن هندو برای طبقه «وژنه»)

13) Dravidians (پرجمعیت‌ترین نژادهای ساکن هند قبل از ورود آریاییان)

۱۴) شریعتی، علی، جامعه‌شناسی ادیان، صص. ۲۲۵ ـ ۲۲۸.

۱۵) شریعتی، علی، تاریخ و شناخت ادیان، ج. ۱، صص. ۱۲۰ ـ ۱۲۱.

16) Indus (یونانیان به رود سند می‌گفتند)

17) Mohenjo- daro

18) Harpa

19) Khufu (فرعون مصر: ۲۵۹۰ ـ ۲۵۶۸ ق.م.)

۲۰) دورانت، ویل، تاریخ تمدن (مشرق‌زمین: گاهوارهٔ تمدن)، ج. ۲، ۱۳۶۷، سازمان انتشارات انقلاب اسلامی، صص. ۴۵۷ ـ ۴۵۸.

۲۱) تاریخ فرهنگ، سال دوم دبیرستان.

22) Childe (باستان‌شناس انگلیسی، ۱۸۹۲ ـ ۱۹۵۷)

۲۳) نهرو، جواهر لعل، کشف هند، ص ۷۹.

۲۴) همان ماخذ، ص. ۱۱۹.

25) A. D. Pusalker

۲۶) مارموداك، مانورا، سرزمین و مردم هند، ص. ۳۲.

۲۷) Ashoka، امپراتور بزرگ هند، ۲۷۳ ـ ۲۳۲ ق. م..

28) Guru

29) shastra

۳۰) دورانت، ویل، تاریخ تمدن، بخش دوم، ص. ۷۸۷.

31) Gargi (بانوی فاضله، از قدیم‌ترین فلاسفهٔ هند)

32) Maitregi

۳۳) مارموداك، مانورا، سرزمین و مردم هند، صص.، ۴۵ ـ ۵۰.

34) Benares

35) Taxila

36) vidarbha

37) ajanta

38) vjjain

39) nalanda

40) Yuan Chawna (زایر چینی، قرن هفدهم)

۴۱) دورانت، ویل، تاریخ تمدن (مشرق‌زمین: گاهوارهٔ تمدن)، ج.۲، ۱۳۶۷، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، صص. ۶۳۰ ـ ۶۳۲.

۴۲) عزتی، ابوالفضل، آموزش و پرورش، که در تاریخ روم، ج. ۱، صص. ۱۴۱ ـ ۱۵۲ نقل کرده است.

43) Bell

۴۴) Buddha، در لفظ به معنی «روشن»، رهبر مذهبی هند، ۵۶۳ ـ ۴۸۳ ق. م..

45) Sidhartha

46) Gautama

۴۷) ناس، جان، تاریخ جامع ادیان، ص. ۱۲۲.

۴۸) همان ماخذ، ص. ۱۲۴.

۴۹) Bodhi، درخت مقدس بوداییان.

۵۰) shakya-muni، از القاب بودا و به معنی آن که حقیقت را یافته است.

51) Tathagata

٥٢) ananda ، قدیس بودایی، حدود ٥٠٠ ق. م..

٥٣) همان ماخذ، ص. ١٢٥.

54) sutra

٥٥) ahimsa، آیینی در هند که هرگز نیازردن موجودات زنده را به عنوان اصل اعتقاد دارند.

٥٦) دورانت، ویل، تاریخ تمدن (مشرق‌زمین: گاهوارهٔ تمدن)، چ. ٢، ١٣٦٧، صص. ٤٩٤ ـ ٤٩٥.

57) Dukha

58) samundaya

59) narga

٦٠) arhat، انسان برتر و ارزنده در آیین بودا. و «ارهتی» آخرین مقام در سیر مقامات بودایی به شمار می‌رود.

٦١) همان ماخذ، ص. ٤٩٥.

٦٢) nirvana، سانسکریت نیروانه یعنی «خاموش‌شده»؛ در کتاب‌های بودایی همیشه مترادف سعادت آمده است.

٦٣) رضی، هاشم، تاریخ ادیان، ص. ١٠٦١

٦٤) دورانت، ویل، تاریخ تمدن (مشرق‌زمین: گاهوارهٔ تمدن)، چ. ٢، ١٣٦٧، ص. ٤٩٦.

٦٥) dharma، درمه‌شاستره کتاب‌های درسی منظومی بود که مقررات و وظایف هر طبقه را معین می‌کرد.

66) atman (روح جهان در فلسفهٔ هندی)

67) maha-brahman

68) no-self

69) karma

فصل چهارم

تعلیم و تربیت در ایران باستان

درایران باستان که بیشتر از مکانهای دیگر باید مورد توجه ما قرار گیرد وضع به خصوصی وجود داشت. قبل از ورود آریایی‌ها، حدود چهار هزار سال پیش، اقوام دیگری در این سرزمین وجود داشتند که از آنها اطلاع اندکی در دست است و اگر چیزی به شکل آداب و رسوم بتوان از آنها یافت در لابه‌لای سنت‌ها و تعلیمات افکار بعدی، از جمله: آیین زردشت است. حدود هفت هزار سال قبل، اقوامی در ایران می‌زیسته‌اند که آثاری از آنها در سیالك کاشان به دست آمده است.[۱]

تعلیم و تربیت در زمانهای مختلف در محل‌های متفاوت انجام می‌شد. مثلاً در دورهٔ هخامنشیان در خانواده، آتشکده و آموزشگاه درباری و در زمان ساسانیان، دبستان و دانشگاه هم بر آنها افزوده شد، زیرا می‌خواستند خدمتگزاران صدیق و لایقی برای ادارهٔ مملکت تربیت کنند تا بتوانند از صفات این افراد به نفع سلطهٔ خود استفاده کنند.

سن و مدت تحصیل

آغاز تحصیل در ایران باستان در سال‌های پنج تا هفت سالگی بوده است. در چنین سنی، کودك مرحلهٔ اول آموزش و پروش را در محیط خانواده پشت سر

می‌گذاشت و برای ورود به مدرسه و دیدن دوره‌های آموزشی عمومی و همگانی آماده می‌گردید. برای زمان تحصیل و طول مدت آموزش در ایران می‌توان سه مرحلهٔ متفاوت قایل شد که به نسبت رشد قوای جسمانی و دفاعی و نیز با توجه به روحیات و خصایص ملی و اهداف و نیازهای اجتماعی متغیر بوده است.

الف: آموزش خانوادگی. در این مرحله مهم‌ترین و اساسی‌ترین شالودهٔ تربیت و آموزش ریخته می‌شد. مادر وظیفهٔ سنگینی عهده دار بود، چه از یك طرف سعی در یاد دادن آداب و رسوم ملی به طفل را داشت و از طرف دیگر می‌کوشید که از معاشرت با همبازی‌های ناباب و ناشایسته او را منع کند. گاهی برای این‌که محبت مادری مانع از تربیت صحیح نشود، مادران اطفال خویش را پیش یکدیگر می‌فرستادند و سعی داشتند که نهایت مراقبت و دقت در تربیت و رفتار آنان بشود. در غیاب مادر سرپرستی و پرورش اطفال به عهدهٔ خواهر یا عمهٔ او بود که چون مادری مهربان موظف به پرورش جسمی و اخلاقی او بود.

ب: آموزش عمومی. این مرحله که معمولاً از سن هفت سالگی شروع و تا ۱۴ـ۱۵ سالگی ادامه می‌یافت، مرحلهٔ ورود طفل به مدرسه بود و خواندن و نوشتن و علوم مقدماتی و اولیهٔ را در محیط مکتبخانه یا آموزشگاه فرا می‌گرفت. در این مرحله آموخته‌های محیط خانواده شکل و قوام می‌گرفت و کودکان با سنن اجدادی و تبار خویش آشنا می‌شدند. در این دوره، آموزگاران در همه حال راهنمای ایشان بودند و آنان را کمك می‌کردند تا به قوانین و روابط خانواده و اجتماع آگاهی یابند. در این دوره شخص برای ایفای نقش آینده در اجتماع آماده می‌شد. در این مرحله پا به پای آموزش‌های نظری و عملی به تربیت بدنی نیز می‌پرداختند. دروس این مرحله از تحصیل اغلب عمومی بود، یعنی همهٔ شاگردان از برنامه‌ای یك شکل و یکسان برخوردار می‌شدند و در مرحلهٔ بعدی با توجه به شناخت استعدادها، آنها را به سوی رشته‌های مناسب سوق می‌دادند.[۲]

پ: آموزش‌های اختصاصی. این مرحله که مصادف با زمان بلوغ و رشد هیجانات است به همان اندازهٔ مرحلهٔ اول، برای پرورش عواطف، وقت لازم است. در مرحلهٔ دوم، استعدادها را می‌شناختند و بعد از ارزیابی دقیق در مرحلهٔ سوم نوجوانان را برای پذیرش رشته‌های تخصصی ارشاد می‌کردند. آموزش و پروش

در این مرحله شکل پیچیده‌تر و جدی‌تری به خود می‌گرفت. مرحلهٔ اول و دوم برای دختران و پسران یکسان بود و اگر اختلافی دیده می‌شد از مرحلهٔ سوم ظاهر می‌گشت.

مدرسه

اولیّن و ابتدایی‌ترین محل برای آموزش دانش به طور عام خانه بوده است و پدر و مادر عهده‌دار آموزش و پروش بوده‌اند، ولی به مرور و پا به پای تحوّل اجتماعات و تمرکز خانواده‌ها، مکان آموزشی به خانهٔ مربی انتقال یافت که می‌توان آن را نخستین محل تدریس گروهی یا مکتبخانه به حساب آورد. با رواج دین زردشت، آتشکده برای آموزش مورد استفاده قرار گرفته و مدت‌ها عهده‌دار این نقش مهم بوده است.[۲] البته مدارس ویژه‌ای برای فنون نظامی، مانند مدارس تربیت بدنی، با مکان‌های سرگشوده و میدان‌های وسیع در عهد هخامنشیان وجود داشتند و سایر آموزشگاه‌های صنعتی و فنّی حرفه‌ای از مراکزی متناسب با نوع آموزش خود برخوردار بودند. تا زمان ساسانیان وضع مدارس و آموزشگاه‌ها با کم و بیش تغییری به همین منوال بود.

معلمان و شاگردان

معلم در ایران باستان از آنجا که مهم‌ترین نقش را در سازمان جامعه از طریق آموزش و پرورش نوباوگان و فرزندان اجتماع به عهده داشت بی‌نهایت مورد علاقه و احترام و توّجه خاص بوده است. معلمان مهم‌ترین و مطمئن‌ترین واسطهٔ انتقال تمدن و فرهنگ و دانش گذشتگان به نسل‌های آینده بوده‌اند و هم اینان با رهبری معنوی خود موجب تحولات اجتماعی و سنت‌های فرهنگی شده‌اند. در روزگار زردشت و زمان شاهنشاهی، مغان وظیفهٔ سنگین معلمی را به عهده داشتند و کلیهٔ آموزشگاه‌ها را بر مبنای اصول تعالیم زردشت به مردم می‌آموختند.

در ایران باستان تخصص مورد توجه بوده و هر معلم با توجه به تخصص خود تعلیم می‌داده است.

دانش‌آموزان ایران باستان را می‌توان از چندنظر به چند دسته تقسیم کرد:

۱ـ دانش آموزان خاص

الف: شاهزادگان علوم سیاسی، جنگی، و کشورداری را می‌آموختند.

ب: بزرگ‌زادگان علوم جنگی و سیاسی را تعلیم می‌گرفتند.

۲ـ دانش‌آموزان حرفه‌ای

الف: فرزندان مغان، هیربدان، و موبدان، که برای کسب علوم دینی آماده می‌شدند.

ب: فرزندان پیشه‌وران، اصناف، و صنعتگران که هریك فنون و صنایع پدر را می‌آموختند.

۳ـ دانش آموزان عمومی

الف: فرزندان آموزگاران.

ب: فرزندان کارمندان.

پ: فرزندان بازرگانان که آموزش فرهنگی و اداری و اقتصادی را می‌گرفتند.

این دانش‌آموزان به دو دستهٔ پسران و دختران تقسیم می‌شدند. دختران در آموزشگاه‌های نظری، هنری، و خانه‌داری تحصیل می‌کردند ولی غالباً مانند پسران سواری و چوگان بازی و استفاده از اسلحه را نیز می‌آموختند.[۴]

دانشگاه و استادان

غالباً تصور می‌شد که آغاز آموزش عالی در ایران مربوط به قرن بیستم یا دوران ایران اسلامی یا زمان ساسانیان و پیدایش جندی شاپور است. ولی جای بسی شگفتی است که ما بدانیم که پیش از این‌ها در ۲۵۰۰ سال پیش در زمان هخامنشیان، به دستور داریوش آموزش عالی و دانشکده‌هایی برای آموختن علوم مختلف نظری و عملی در میهن ما وجود داشته است. وجود اوستا نشان دهندهٔ آن است که در عصر اوستا نیز سطح دانش از مراحل مقدماتی و ابتدایی بالاتر بوده. اگر منصفانه و با واقع بینی به توجهی که در دوران هخامنشیان به علوم و فنون و توسعهٔ دانش که باعث موجودیت آن حکومت بود، نظر افکنیم وجود مراکز عالی آموزشی را غیر قابل اجتناب خواهیم دید. تکامل آموزش عالی با برنامه‌های منظم و وجود دانشکده‌ها و استادان مجرب را به طور قطع باید در دوران ساسانیان جستوجو کرد. برای تعلیمات عالیه، از مراکز مختلف دینی

زردشتی و عیسوی و امثال آنها استفاده می‌شد. از جمله این مراکز علمی ریو اردشیر یا بیت اردشیر است که ریاست آن به عهده معانای بیت اردشیر معروف به معانای ایرانی[۵] اهل شیرازواز طرفدارن مذهب نسطوری بوده که تالیفات او در اقصی نقاط جهان به خصوص در هندوستان شهرت بسیار داشته است. توجهٔ او به فلسفهٔ زردشت موجب پیدایش حوزهٔ علمی ریو اردشیر شد و در این مرکز عده‌ای از دانشمندان گرد آمدند و به تدریس و تحقیق در علوم مختلف از جمله طب و نجوم پرداختند.[۶]

دانشگاه به معنای واقعی خود از جندی شاپور آغاز می‌گردد که یکی از بزرگ‌ترین مراکز علمی جهان آن روز به شمار می‌رفت. در دانشگاه جندی شاپور طب، فلسفه، نجوم، ریاضیات، و الهیات و مقدمات هریك از علوم مذکور تدریس می‌شد. دانشکده طب و نجوم این دانشگاه در بسط و تحکیم این علوم به کشفیات و پیشرفت‌های فوق‌العاده‌ای توفیق یافت.[۷]

روش تعلیم و تربیت در ایران مانند هند، روش زبانی بود و حفظ کردن و به یاد سپردن مهم‌ترین عنصر آن را تشکیل می‌داده است.[۸] نتیجه‌ای که از این نوع تعلیم و تربیت در ایران باستان به دست می‌آمد نکاتی مثبت و منفی داشت. از طرفی نیروی اخلاقی و بدنی، مناعت، شرافت ملی، جوانمردی سلحشوری و میهن پرستی را در شاگرد ایجاد می‌کرد و از طرف دیگر او را صددرصد مطیع و فرمانبردار محض بار می‌آورد و چون تعلیم و تربیت همگانی نبود و مخصوص طبقات ممتاز بود، حکام این دیار صدها سال توانستند بدون عدالت اجتماعی بر مردم حکمرانی کنند. تعلیم و تربیت طبقاتی سبب می‌شد که استعدادهای فراوانی بروز نیابند، زیرا دارندگان آن در طبقه‌ای قرار داشتند که در اثر بی عدالتی طبقاتی و اجتماعی، اجازهٔ تحصیل علم به آنان داده نمی‌شد و مجبور بودند شغل پدر را برگزینند و حاکمان کشور با وجود این‌که دارای شعور و استعداد کافی نبودند، قرن‌ها به طور موروثی اختیار همهٔ امور مردم را در دست داشتند. یکی از عوامل مهمی که ایرانیان بیشتر با رضا و رغبت دین اسلام را پذیرفتند و در برابر ارتش اسلام مقاومت چندانی از خود نشان ندادند، ترویج اصول برابری، قسط، و عدالت آن بود. البته دلایل دیگری هم وجود داشت که بعداً بررسی می‌شود.

مهم‌ترین عوامل تربیت در ایران باستان

در ایران باستان عوامل اولیهٔ تربیت بدین قرار بودند: طبیعت، وضع جغرافیایی کشور، آرا و عقایدی که آریایی‌ها با خود آورده و زردشت آن‌ها را اصلاح کرده بود، و دولت که از عوامل مؤثر در تربیت بود.

۱ـ طبیعت. سرزمین کشور ما جز در کنار دریای خزر، خشك بود. مقدار برف و باران برای کشت و زرع کافی نبود. نیاکان ما در جستوجوی آب و کندن قنات و حاصلخیز کردن زمین و مبارزه با قحطی و خشك‌سالی و آفات و حشرات ناگزیر به تلاش و کوشش بسیاری بودند تا وسیلهٔ معیشت را فراهم سازند. ازاین رو مردمی نیرومند، زحمت‌کش، قانع، سازگار، صرفه‌جو، و صبور بار آمدند.

۲ ـ وضع جغرافیایی. از لحاظ جغرافیایی، کشور ما در جنوب آسیای مرکزی ـــ که آن را «سرزمین توران» نیز می‌گفتند ـــ قرار داشت، و از شمال غرب به کوه‌های قفقاز محدود می‌شد. در نواحی مذکور ایلات و عشایر چادرنشین و بیابانگرد وجود داشتند که در اثر توالد و تناسل زیاد و معیشت کم و برای به دست آوردن قوت و غذا به طرف جنوب سرازیر شدند و به کشور ما هجوم آوردند و نتیجهٔ کار و کوشش ایرانیان را به یغما می‌بردند و در تمام طول تاریخ هموطنان ما مجبور بودند در مقابل آنها ایستادگی و دفاع کنند و به همین دلیل باید هوشیار و جنگ‌آزموده بار می‌آمدند. و دیگر این‌که چون در مشرق ایران هندوستان و چین واقع بود و در مغرب آسیای صغیر که به مدیترانه و اروپا و افریقا پیوسته بود و آنها باید برای ارتباط و دادوستد بین شرق و غرب به ناچار از ایران می‌گذشتند، به همین دلیل مملکت مامحل تبادل کالا، مصنوعات، آثار هنری، دانش، و فرهنگ بود و نیاکان ما در طی زمان از علم، ادب، تمدن، و هنر شرق و غرب استفاده می‌کردند و آنها رانیز از تمدن، هنر، وافرهنگ خویش بهرمند می‌ساختند.

۳ـ دین. آریایی‌ها معتقد به دو دسته از وجودهای نیکوکار و زشت‌کار بودند که پیوسته در مبارزهاند. باران، روشنایی آتش، و آسمان را از دستهٔ اول می‌دانستند و ستایش می‌کردند و خشك‌سالی، تاریکی، قحطی، و بیماری را از دستهٔ دوم می‌پنداشتند و فکر می‌کردند که به وسیلهٔ اوراد و اذکار می‌توانند بر آن‌ها مسلط شوند و همین باعث پیدایش سحر وجادو و اوهام و خرافات شد تا

زردشت بر ضد این آرا قیام کرد و مردم را به توحید دعوت کرد. او تمام نیکی‌ها و زیبایی‌ها را از اهورامزدا و تمام زشتی‌ها و پلیدی‌ها را از اهریمن می‌دانست و می‌گفت که برای چیره شدن نیکی بر بدی مردم باید با اهریمن و لشکر او مبارزه کنند. خداپرستان باید کشاورزی، دام‌پروری و پاکیزگی و راستی و درستی را پیشهٔ خود سازند و حشرات و عناصر موذی را که به کشت و زرع آسیب می‌رسانند از بین ببرند و از دروغ، پلیدی، نادرستی، آلودن آب، و مرض پرهیز کنند و همیشه شعار آنها پندار نیك، گفتار نیك، و کردار نیك بود.[۹] و اعتقاد به رستاخیز نیز در تربیت تاثیری زیادی داشت. در مذهب زردشت فضایل عمده عبارت است از: راستی و درستی و دادگری و خویشتن‌داری، دلیری و سپاس‌دانی. این صفات باید از کودکی به اطفال تلقین شود و در نهاد آنان مخمر گردد. برای دانش و خرد اهمیت بسیاری قایل شده و مزداپرستان را به تعلیم و تربیت تشویق نموده است.

٤ـ دولت: چهارمین عامل مؤثر در تربیت، دولت بود. وقتی که شاهنشاهی ایران تاسیس شد و اقتدارات در یك‌جا تمرکز یافت، اداره کردن این کشور پهناور احتیاج به مردانی پیدا کرد که مورداعتماد بوده و به وظایف و تکلیف خود خوب آگاه باشند و به آن عمل کنند. از این رو دولت به حکم ضرورت از اطفال شاهزادگان و بزرگان و نجبای برجستهٔ کشور عده‌ای را برای فرمانروایی و ادارهٔ امور تربیت می‌کرد.[۱۰]

۱ـ اهداف آموزش و پرورش در ایران باستان

همان طور که قبلاً گفته شد، در ایران باستان منظور عمده تربیت این بود که کودك را عضو مفید جامعه بارآورند. این معنا از نیایشی که می‌کرده‌اند استنباط می‌شود. در یسنا آمده است که:

ای اهورامزدا به من فرزندی اعطا فرما که از عهدهٔ انجام وظیفه نسبت به خانهٔ من و مملکت من برآید. و پادشاه دادگر مرا یاری کند.[۱۱]

در خرده‌اوستا در آیین نیایش است که:

ای هورامزدا، به من فرزندی عطا فرما که با تربیت و دانا باشد در هیئت

اجتماع داخل شود و به وظیفهٔ خود عمل کند، فرزند رشید و محترمی که حاجت دیگران را برآورده، فرزندی که بتواند در ترقی و سعادت خانواده و شهر کشور خود بکوشد.۱۲

در جای دیگر اوستا این جمله دیده می‌شود:

ای زرتشتی، هوش و خرد را برای انجام وظایف نسبت به دیگران آماده دار و از هر کار بی‌جا و نابهنگام خودداری کن و همواره در اقدام به کار نیك و دستگیری از بی‌چارگان و بی‌نوایان استوار باش.۱۳

پندنامهٔ زردشت، پدر و مادر را مسئول تربیت فرزندان شناخته است و از کارهای نیکی که طفل انجام می‌دهد، اولیای او را بهرمند داشته است. در این صورت چنانچه پدر و مادر در پرورش کودك غفلت کنند از عواقب اعمال زشت او برخوردار خواهند شد.۱۴

به طور کلی منظور از آموزش و پرورش در ایران باستان، با توجه به مطالب مذکور بدین قرار است: ۱) خدمت به اجتماع و کشور؛ ۲) خدمت به خانواده و رفع مسئولیت از پدر و مادر؛ ۳) بهبودی حال و برتری بر دیگران.

جزئیات اهداف مهم آموزشی و پرورش ایران باستان به ترتیب زیر بود:

۱ـ هدف دینی و اخلاقی. ایمان، تزکیهٔ نفس، وجدان که تحت تعالیم زردشت و شعار پندار، گفتار، و کردار نیك جامهٔ عمل می‌پوشند.

۲ـ هدف نیرومندی و بهداشتی. جوانمردی، راستی، پاکدلی، پاکتنی و تندرستی.

۳ـ هدف جنگی. نگاهداری مرز و بوم، حفظ آرامش، و دفاع در برابر دشمنان.

۴ـ هدف اقتصادی. تهیهٔ نان، رفاه و آسایش مردم، حفظ خانواده، و توسعه صنعت، و حرفه‌هایی از قبیل کشاورزی، آبیاری، دامداری، بازرگانی، و پیشه‌گری.

۵ـ هدف سیاسی. روابط عمومی (امنیت و کشورداری)، روابط خارجی (آشتی و دوستی با همسایگان).

هدف‌های آموزش و پرورش در عهد ساسانیان، تنوع لازم را به تناسب زمان به خود می‌گرفت به طوری که علم دانش در آن روزگار شاخه‌های بسیار پیدا کرده بود و به همان نسبت وظیفهٔ آموزش و پرورش هم گسترش یافته بود. علاوه بر هدف‌های کلی در آن زمان که دوران ظهور و اشاعهٔ عقاید دینی مختلف مانند عقاید مانوی، مزدکی، عیسوی و بودایی بود از آن جهت که با شریعت زردشت پیوندهای ملی و ناگسستنی داشتند، ایرانیان به آموزش درك حقایق مذهب زردشت و وظایف مربوط به آن اصرار ورزیدند. کودکان موظف بودند که اصول آیین باستانی را بیاموزند. هدف آموزش دینی که سهم بزرگی را در عهد ساسانی به خود اختصاص داده بود کوشش در حفظ و نگهداری آیین خود بود. یکی دیگر از مشخصات آموزش عهد ساسانیان آموزش مهارت‌های فنی و هنری و لزوم دانستن آنها بود که در نتیجهٔ بالا رفتن سطح دانش فنی و حرفه‌ای ضرورت یافت و ایرانیان خود را موظف می‌دانستند که حداقل یکی از فنون و هنرها را بیاموزند و این سنتی پایدار شد.

۲ـ سازمان

در طی چند هزار سال سازمان تربیت یکسان نبوده است. در قسمت اعظم این مدت خانواده و آتشکده یا آتشگاه و آموزشگاه درباری به پرورش اطفال پرداختند و در عصر ساسانی دبستان و دانشگاه بر آنها افزوده شده است. آموزشگاه درباری مخصوص شاهزادگان و پسران نجبا و اشراف و اعیان بود و برای دولت خدمتگزار تهیه می‌کرد در میدانی قرار داشت که کاخ‌های سلطنتی و ابنیهٔ دولتی برپا و از بازار و جای دادوستد دور بود تا مزاحمتی برای پرورش کودکان در میان نباشد. آموزشگاه به چهار بخش برای چهار طبقهٔ ذیل تقسیم می‌شد: کودکان، جوانان، مردان، سالخوردگان. هر يك از بخش‌ها را رئیسی اداره می‌کرد و به دوازده قسمت تقسیم می‌گردید.[۱۵]

سالخوردگان مامور تربیت کودکان، و مردان موظف به پرورش و آموزش جوانان بودند.[۱۶] این شاید به این دلیل بود که چون پیرمردها قدرت و توانایی کمی دارند در برابر قشر ضعیف‌تر (کودکان) می‌توانند تعادل خود را حفظ و بر تربیت آنها فایق آیند. ولی جوانان چون از نظر جسمی قوی‌تر و از نظر

روانی هم کمی نافرمانترند، به مردان داده می‌شدند که از عهده آن‌ها برآیند.

وقت تحصیل

هر روز از سحر آغاز به تحصیل می‌شد، زیرا سحرخیزی در اوستا ستوده شده است. در فرگرد هیجدهم وندیداد زردشت از اهورامزدا می‌پرسید که سروش مقدس فرمانبر یزدان کیست؟ و در پاسخ می‌شنود که آن خروسی است که از طلوع فجر خبر می‌دهد و گوید: «ای مردم برخیزید و راستی و درستی را بستایید، دیو کاهلی را از خود دور سازید، آن دیوی که می‌خواهد شما را به خواب ببرد.»[۱۷] این مطلب با گفته استرابون[۱۸] تطبیق می‌کند که نوشته است: «ایرانیان قدیم کودکان را پیش از برخاستن آفتاب بیدار می‌کردند.»

آغاز و مدت تحصیل

هرودوت[۱۹] و استرابون آغاز تحصیل را پنج سالگی نقل کرده‌اند ولی افلاطون و دینکرد[۲۰] و شاهنامه سن هفت را ذکر کرده‌اند. طبق پندنامهٔ بزرگمهر طفل تا هفت‌سالگی در دامان مادر پرورش می‌یافت و از این به بعد به معلم سپرده می‌شد و تا پانزده‌سالگی به تحصیل می‌پرداخت. سن بلوغ پانزده بود و هر زردشتی موظف بود از آن به بعد تکالیف مذهبی را انجام دهد. هر کس از پانزده‌سالگی سدره نپوشد و کشتی به کمر نبندد گناهکار و در ردیف زناکار محسوب خواهد شد.[۲۱]

برای شاهزادگان و پسران اشراف سن پایان تحصیل را هرودوت تا بیست‌سالگی و استرابون تا بیست‌وچهار سالگی نوشته‌اند.

در پندنامهٔ بزرگمهر تقسیم ساعات شبانه روز به این ترتیب آمده است هر زردشتی، به خصوص هر برزگر، باید یک‌سوم اوقات شبانه روز را برای مذهب و امور دینی و نیکوکاری، یک‌سوم را برای کشت و زرع، و یک‌سوم دیگر را برای خوراک و استراحت و تفریح صرف کند.[۲۲]

معلمان

در آموزشگاه‌های درباری عموماً شاهزادگان و استانداران به تعلیم و تربیت کودکان و جوانان می‌پرداختند و از این لحاظ از حیثیت و شأن بسیاری برخوردار بودند. آموزگاران دیگر در آغاز از مغ‌ها بودند و بعد آنان را هیربد یا آتروان[۲۳] می‌گفتند که به طور کلی از طبقهٔ روحانی و سر مشق نیک سیرتی و اخلاق و شایستهٔ تمجید و احترام بودند. معلم روحانی موظف بود که شب را به مطالعه و فراگرفتن دروس بپردازد. مقام معلم چنان با ارزش بود که در اوستا زردشت را معلم خوانده‌اند. در یسنا فقره ۲۹ بند ۸ آمده است:

زردشت آموزگار راستی بود و اندیشهٔ راستی را در جهان منتشر ساخت. از این رو بود که به او گفتار دلپذیر داده شد.[۲۴]

در یسنا آمده است:

> بشود آن نیک مردی که راه راستی و درستی را به ما نشان داد در هر دو جهان پاداش نیک یابد.[۲۵]

رابطهٔ بین معلم و شاگرد بر پایهٔ مهر و اخلاص بود. در اوستا صورتی از درجات مهر و وفا ذکر شده است که قسمتی در این‌جا نقل می‌شود تا پیوند معنوی معلم و شاگرد روشن گردد:[۲۶]

اگر رابطهٔ میان پدر و مادر و فرزند را ۱۰۰ قرار دهیم، میان دو برادر ۹۰، میان داماد و پدرزن ۸۰، و میان معلم و شاگرد ۷۰ است.

در پندنامهٔ بزرگمهر نیز اهمیت تربیت دینی و وقتی را که باید صرف آن کرد با این جمله‌ها گوشزد شده است: «هر کس باید یک‌سوم شبانه روز را صرف تربیت دینی کند و از پارسایان و اشخاص با دین در این خصوص پرسش‌های معقول کند. تمام مردم به جز کورها و لال‌ها و عجزه هر قدر می‌توانند باید در این راه کوشش کنند و در آموزشگاه دینی تربیت شوند.»[۲۷]

۳ـ برنامه

برنامهٔ تعلیم و تربیت شامل سه قسمت بود: دینی و اخلاقی، تربیت بدنی، و تعلیم خواندن و نوشتن و حساب برای طبقات خاص.

پروش دینی و اخلاقی

مهم‌ترین قسمت برنامه پرورش دینی و اخلاقی بود که برای عضویت در جامعه ضرورت زیاد داشت. از سن پنج تا هفت‌سالگی را برای بستن کمربند مقدس و پذیرفتن طفل در زمرهٔ مزداپرستان جشن می‌گرفتند و دوستان و خویشان را دعوت می‌کردند و آداب مخصوص به وسیلهٔ موبدان انجام می‌شد.

روز جشن طفل را شستوشو می‌دادند و پیراهن مقدس را با خواندن سرودی بر او می‌پوشاندند و سپس کودك در پیش و موبد در پشت سر، رو به خورشید، می‌ایستادند و دعایی را می‌خواندند و در همان حال کشتی (کمربند مقدس) را بر روی سدره سه دور به علامت سه اصل اساسی گفتار، کردار و پندار نیك به کمر اومی‌بستند و طفل با خواندن دعایی از یسنا (دوازده) اقرار به ایمان خود می‌کرد. و می‌گفت: «من اقرار دارم که مزداپرست زردشتی باایمانم. من ایمان دارم به پندار نیك، گفتار نیك و کردار نیك...[۲۸]

در پرورش اخلاقی نکته‌ای که مورد توجه فوق‌العاده بود راستی است، که در سراسر اوستا به حدی تاکید و تکرار شده که از مشخصات دین زرتشت به شمار آمده است. در گاتاها[۲۹] زرتشت دین خود را آیین راستی می‌خواند[۳۰] و راستی را همان پرتو ایزدی می‌داند که در وجود آدمی نهفته است. آرزوی هر ایرانی این بود که راست و پاك باشد، چنان که در یسنا آمده است که: ای اهورامزدا! با اندیشهٔ نیك و کردار راست و ایمان کامل ما می‌خواهیم به تو تقرب جوییم و به تو برسیم.[۳۱]

داریوش در کتیبهٔ بیستون می‌گوید: «ای کَسی که بعدها شاه خواهی شد، از دروغ بپرهیز. اگر ترا نیز آرزوی آن باشد که کشور من پایدار بماند، هرکس دروغ گفت او را به سزای سخت برسان.»

تربیت بدنی

در دین زرتشت ناخوشی به اهریمن نسبت داده می‌شد. از این رو وظیفهٔ هر ایرانی بود که برضد اهریمن عمل کند و تندرستی و سلامتی را پایدار سازد و معتقد بودند همان طور که ما دارای جسم و روح هستیم باید قوای جسمانی و روحانی خود را حفظ کنیم. اگر قوای روحانی ضعیف گردد، توان جسمانی نیز

نقصان پذیرد و اگر قوای جسمانی مختل شود، روح متاثر خواهدشد. پس باید سعی کرد که هردو سالم و قوی بماند. به همین دلیل نیاکان ما معتقد بودند که عقل سالم در بدن سالم است.۳۲

مطابق شاهنامه و تالیفات هرودوت و گزنفون و استرابون ورزش‌های مرسوم آن زمان عبارت بود از اسب سواری، تیراندازی، شکار، چوگان بازی، زوبین اندازی، و شنا. ایران از روزگاران پیش نخستین جایگاه اهلی کردن و پرورش اسب، اسبدوانی، و اسبسواری بود. اسب را مانند عضو اصلی خانواده می‌دانستند و حتی به هنگام نیایش برای اسب هم دعا می‌کردند و از کودکی اسب سواری را به کودکان می‌آموختند. بعد از آموختن اسب سواری، تیراندازی و شکار یاد می‌گرفتند. شاگردان آموزشگاه درباری وقتی تیراندازی را یاد گرفتند، در ملازمت شاه به شکار می‌رفتند تا در ضمن تفریح نیرومند و فداکار و دلیر و با انصباط شوند و جنگ آزمایی و سلحشوری بیاموزند. در جنگ‌های هفتصدسالهٔ ایران و روم، نخبهٔ سپاه ایران سواره نظام بود که شجاعت و مهارت و تیراندازی آنان رعب و هراسی که در دل دشمنان می‌افکندند زبانزد جهانیان بود.۳۳

چوگان بازی یکی دیگر از وسایل تربیت بدنی بود که نخستین بار در ایران به وجود آمد. کودکان پیاده و جوانان سواره بازی می‌کردند و علاقهٔ زیادی به آن داشتند.

زوبین اندازی: زوبین مانند سرنیزه‌ای بود که به سوی دشمن پرتاب می‌کردند و در شکار نیز به کار می‌بردند.

شنا: استرابون نوشته است که ایرانیان به اطفال خود گذشتن از نهر و رودخانه را بدون تر شدن جامه و سلاح تعلیم می‌دادند. آموختن شنا عموماً در اطراف شهر به هنگام استحمام در نهر و رودخانه انجام می‌شد و این سنت پس از ظهور اسلام نیز باقی ماند.

خواندن و نوشتن و حساب کردن

این بخش سومین قسمت برنامه بود که به عدهٔ معدودی آموخته می‌شد، مانند فرزندان بزرگان و نجبا و موبدان که معمولاً برای فرماندهی سپاه و

حکمرانی و دادرسی و نگاهداری دفاتر دیوان و حساب و مالیات تربیت می‌شدند.[۲۴]

۴ـ روش

به طور کلی در تعلیم و تربیت دو طریقه معمول بود: اول آن‌که حدود برنامه و مدت تحصیل را معین کنند و اولیا را در پرورش کودکان و انتخاب آموزگار و دستور تحصیل و روش آموختن آزاد گذارند. دوم این‌که دولت در تمام عوامل تربیت دخالت داشت و با هدف مشخص عقاید خاصی را به کودکان القا می‌کرد و عادات معینی را در آنها به وجود می‌آورده در ایران باستان سعی می‌شد که به وسیلهٔ وضع قوانین و مقررات و صدور دستور تمام کودکان را در یك قالب بریزند و همه را طبق عقیده و سلیقهٔ دولت پرورش دهند.

ازجمله عقایدی که به کودکان تلقین می‌شد این بود که شاه به خواست خدا و به موهبت الاهی بر تخت نشسته و نمایندهٔ او بر روی زمین است و بر حسب ارادهٔ او کارهای کشور را اداره می‌کند.ایمان به این اصل باعث یگانگی قبایل و وحدت اقوام مختلف و ازدیاد قدرت و شوکت برای مملکت بود.

مطالب معمولاً زبانی و شفاهی آموخته می‌شد چون کاغذ نبود و پاپیروس[۲۵] کم و گران بود و مصالحی چون فلز و گل و پوست حیوانات برای نوشتن داشتند. طبق نوشتهٔ استرابون کسانی که برای فرمانروایی و ادارهٔ مملکت تربیت می‌شدند، سحرگاهان با صدای آلات و ادوات برنجی از خواب بیدار و در میدان وسیعی جمع و به دسته‌های پنجاه‌نفری تقسیم می‌شدند و به سرکردگی یکی از پسران شاه یا استانداران حدود یك فرسنگ می‌دویدند و بعد غذایی از نان و آب تره و نان شیرینی و انگبین و نمك می‌خوردند. آموزگار ضمن تدریس، قصه و حکایت می‌گفت و کارهای بزرگ نامداران را شرح می‌داد. سخن به آوای بلند می‌گفتند، نفس بلند می‌کشیدند، و شش‌ها را می‌پروردند. آموزگار دستور می‌داد که شاگردان درس روز قبل را بیان کنند تا سخنوری در انجمن‌ها و کشورها برای‌شان عادت شود. عصرها به تربیت عملی مانند نشانیدن درخت، آماده کردن سلاح، تیراندازی و مانند آن می‌پرداختند و از هفت‌سالگی عصرها صرف تعلیمات نظامی و فنون جنگی و نگهبانی و پاس‌دادن می‌شد.

تعلیمات عالی و فنی

کودکان معمولاً شغل پدر را می‌آموختند تا جانشین او شوند، زیرا اعتقاد داشتند که از او استعداد شغل را به ارث برده‌اند و سعادت جامعه در این است که آن را پیش گیرند. اطفال طبقات برزگر، صعنتگر، پیشور، و سوداگر به وسیلهٔ شاگردی و کار کردن زیر دست پدر یا استاد حرفهٔ او را یاد می‌گرفتند.

وقتی شاهنشاهی ایران به وجود آمد و برای اداره کردن این کشور پهناور احتیاج به صاحب منصب و دادرس و هیربد و دبیر، مهندس، مترجم، آمارگر، حسابگر، پزشك، ستاره‌شناس و مانند آن پیدا شد فرزندان بزرگان و نجبا از ۱۶و۱۷ سالگی به بعد برای این مشاغل آماده می‌شدند و در رشته‌هایی که کارشناس نداشتند از دانشمندان و متخصصین ملل تابعه استفاده می‌کردند.

در نتیجهٔ معاشرت با یونانیان و آمیزش و وصلت با مهاجرین یونانی و همسایگی با روم و رابطه با آنها، چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ، و رابطه بین ایران و هندوستان در دورهٔ ساسانیان، اخذ و اقتباس از علوم و ادبیات هندوستان و یونان آسان شد و در قرن سوم میلادی اردشیر بابکان وسیلهٔ آوردن کتاب ادبی و علمی را از دو کشور فراهم ساخت و به روایت شاهنامه دانشگاه جندی شاپور را به نام پسرش بنا نهاد. به دستور شاهپور اول کتب مذکور به پهلوی ترجمه و پزشکان یونانی را برای تدریس جلب کرد دانشگاه جندی شاپور چندین قرن دوام داشت و تا صد سال قبل از اسلام بزرگ‌ترین مرکز علمی و فرهنگی جهان بود و تا اواخر قرن سوم هجری باقی بود.

پرورش دختران

در ایران باستان بیشتر به آماده کردن دختران برای خانه‌داری و انجام وظایف مادری توجه داشتند. در کتاب دینکرد به نقل از اوستا آمده است که دختران را باید خانه‌داری آموخت. با این همه سوارکاری و چوگان بازی نیز به دختران اشراف آموخته می‌شد. نظامی در خمسه چنین نقل می‌کند که خسرو پرویز با شیرین به چوگان بازی می‌پرداختند. همچنین دختران طبقات عالیه به فرا گرفتن ادبیات و موسیقی و تحصیلات نظری نیز می‌پرداختند و بعضی از آن‌ها به درجات عالی هم نایل می‌شدند. در کتاب ماتیکان هزار داستان

مذکور است که روزی در راه دادگستری پنج بانو به یکی از مشاوران قضایی برخوردند و از او سؤالاتی در بارهٔ ضمانت و رهن کردند و چون او را ناتوان در دادن جواب دیدند گفتند که موضوع مزبور در شرح و تفسیری که مغان آن را نوشته‌اند بیان شده است.[۳۶]

نتیجه: محاسن و معایب تعلیم و تربیت در ایران باستان

۱ ـ **محاسن**: از محاسن آن این‌که پرورش نیروی اخلاقی و بدنی، یعنی پاکی و صداقت و چگونگی دانش سلامت، قناعت، شرافت ملی، جوانمردی، سلحشوری، و میهن‌دوستی در آن زمان، سبب به وجود آمدن امپراتوری مقتدری شد و صیت شهرت آن جهان آن روز را فرا گرفت و طرز اداره و نظمی که وجود داشت نمونه و سرمشق برای امپراتوری‌های بعد شد. ایران در تمام تاریخ مروج و عامل نشر و اشاعهٔ تمدن و فرهنگ و نگهبان و مدافع میراث فرهنگی، فکری، و ذوقی مشرق‌زمین در مقابل اقوام مهاجم شد.[۳۷] در این فرهنگ و تمدن عناصری که از همه برجسته‌تر به نظر می‌رسد عبارت است از: مذهب زرتشت ومانی که ممالکی را متمدن ساخت، مقداری ادبیات مذهبی و اخلاقی که از سوانح ایام باقی مانده است، تشکیلات اداری و درباری، سازمان نظامی و لشگری، هنر و صنایع که بهترین نمونهٔ عظمت و زیبایی و جلال و شکوه آن در بناهای تخت جمشید و مدائن و جاهای دیگر به ظهور پیوست و در رشته‌های مختلف از قبیل معماری، حجاری، فلزکاری، سکه و مهر، بافندگی، سفال سازی و گچ‌بری صنایعی به وجود آورد که در هنر شرق و غرب تاثیر کرد و صنایع ایران یکی از بزرگ‌ترین خدمات بشر به زیبایی جهان جلوه‌گر ساخت.[۳۸]

۲ـ **معایب**: در مقابل محاسن که ذکر شد عیب‌هایی هم دارد که یکی از آن‌ها این‌که آموزش و پرورش انحصار به طبقه‌های برجسته و شاهزادگان و اعیان و اشراف داشت و دیگر طبقاتی که بخش مهم مردمان کشور بودند از نعمت تحصیل و تربیت در آموزشگاه محروم بودند و نیروها و استعداهای نهفته‌ای که در آن‌ها وجود داشت شکوفا نمی‌شد و بدون استفاده باقی می‌ماند. چه بسا اگر غیر از این بود و استعدادها همه شکوفا می‌شد، ایران خیلی بهتر و پیشرفته‌تر می‌شد و چه بسیار نابغه‌ها، دانشمندان، مبتکران و اندیشمندان می‌داشتیم. عیب

دیگر این‌که روش پرورش، روش القای عقیده بود که ایجاد حس فرمانبرداری مطلق و تسلیم کورکورانه در برابر قدرت و قوهٔ قهریه می‌کرد و به کلی شخصیت افراد را از بین می‌برد و آنها را مانند اجزای ماشینی می‌کرد که توسط موتور در حرکت است و هروقت موتور از کار می‌افتاد اجزا نیز از کار باز می‌ماند. اختیار افراد در دست زمامداران و کارکنان دولت بود و از خود اراده و عقید نداشتند، بدین جهت هر زمان پادشاه با اراده و نیرومند و با کفایتی بر تخت پادشاهی بود، اوضاع ایران بسیار نیکو و مردم از لحاظ امنیت در آرامش بودند و ایران ظاهراً به اوج بزرگی و بلندی می‌رسید و هر زمان که پادشاه ناتوان و بی کفایتی زمام امور مملکت را در دست داشت کشور دستخوش اغتشاش و جنگ‌های داخلی و هجوم طوایف بیگانه بود. افراد ملت دارای وجود مستقل نبودند تا ابراز حیات و شخصیت کنند.

تعلیم و تربیت در دوره‌های تاریخی ایران باستان

در این قسمت دوره‌های تاریخی و آموزش و پرورش در آنها به طور جداگانه مورد بررسی مختصر قرار می‌گیرد. این دوره‌ها عبارت‌اند از:

۱ ـ دورهٔ مادی یا اعتلای آریایی‌های ایران در جهان شرق باستان.

۲ ـ دورهٔ هخامنشی یا استیلای آریایی‌های ایران بر شرق.

۳ ـ دورهٔ مقدونی، یعنی دورهٔ سلطه و برتری یونانیان در ایران.

٤ ـ دولت پارت.

۵ ـ دولت ساسانی، دورهٔ مبارزهٔ ایران زرتشتی با روم مسیحی.

تعلیم و تربیت در جامعهٔ مادها

دکتر بیژن در سیر تعلیم و تربیت ایران می‌نویسد: «پادشاهان ماد، دفترهای شاهی یا سالنامه داشتند که وقایع و گزارش‌های کشوری را در آن بر طبق قانون ضبط می‌کردند ولی جز ذکر نام چیزی از آنها باقی نمانده است.» بنابر این از نحوهٔ تعلیم و تربیت رسمی آنها اطلاع درستی در دست نیست. اما تا حدی تعلیم و تربیت و اجتماعات مادها را می‌توانیم از کیفیت تعلیم و تربیت هخامنشیان حدس بزنیم. چون پارس‌ها از نظر تمدن و فرهنگ از مادها جلوتر

بودند، وقتی بر مادها تسلط یافتند تمدن آنها را هم اخذ کردند تا حدّی که ملل دنیای قدیم تمدن سلطنت پارس را همان تمدن سلطنت مادی می‌شمردند.

تاریخ تربیت مادها به دو مرحلۀ سیاسی و مدنی تقسیم می‌شد. مرحلۀ اول از زمان مهاجرت و مرحلۀ دوم از دورۀ مهم شاهی تا انقراض به دست کورش.

مرحله نخست، سرچشمۀ تربیت آنها مذهب بود، یعنی اعتقاد به یك رشته موجودات نیك و بد، رسانندۀ نیك همان چیزهایی که برای آدمی سودمند هستند و از مظاهر هستی به شمار می‌روند و بدی، رسانندۀ زیان، همان چیزهایی که برای انسان زیان آورند و وسیلۀ چیره شدن بر موجودهای بد همانا سعی و عمل است.

تربیت نورستگان متناسب با معیارهای اجتماعی آنها بود. آشنا ساختن تدریجی آنها و به اقتضای مراحل رشد و آرمانهای اجتماعی، خانواده و تیره و قبیله و قوم انجام می‌شد و تربیت خانوادگی یکی از واحدهای تشکیلاتی و اجتماعی ایرانیان به حساب می‌آمد. پدر، بزرگ خانواده بود و سمت آموزگاری داشت و مراقبت از آتشگاه نیز پیوسته با او بود که مبادا خاموش شود و اجرا کنندۀ مراسم و آداب مذهبی نیز بود. زن در انتخاب شوهر اختیاری نداشت ولی بانوی خانواده شناخته می‌شد.[۳۹]

مرحلۀ دوم تعلیم و تربیت مادها به این شکل بود که تا زمان دیوکس[۴۰] تعلیم و تربیت جوانان مادی بی تردید از حدود خانواده و تیره و عشیره تجاوز نکرده بود ولی هنگام تاسیس دولت ماد، مسائل تازه‌ای پیدا شد که موجب توسعه و تکامل منظورهای اجتماعی برای حفظ آنان شد و بی شك مهم‌ترین آنها تربیت وحدت ملی و تجهیز قوای جمعی برای حفظ استقلال و افزایش استیلا بر دیگران بوده است. زبان مادی، از نظر محققین بعدی با زبان پارسی نزدیك بود به طوری که مادها و پارس‌ها زبان یکدیگر را به خوبی می‌فهمیدند. به عقیدۀ هرتسفلد،[۴۱] ایرانشناس آلمانی، هرگاه آثار نوشته‌ای از مادها به دست آید از حیث خط و زبان با سنگ نوشته‌های پارسی یکی خواهد بود. دارمستتر[۴۲] خاورشناس فرانسوی در کتاب حکمت در آموزش و پرورش ایران باستان می‌نویسد که زبان اوستایی همان زبان مادها بود. و همچنین معتقد است که زبان کردی و پشتو مشتق از زبان مادی است.[۴۳]

دکتر بیژن اظهار نظر می‌کند که وجود کتاب تاریخ شاهان ماد و پارسی نیز احتمال وجود ادبیات را در میان مادها نشان می‌دهد و هرگاه چنین کتابی تالیف پارس‌ها باشد حتماً مبتنی بر آثار و ادبیات ماد بوده است. اشارات یونانیان به دانش مغان که در دنیای قدیم معروف بود، خود دلیل وجود ادبیات فلسفی و ماوراالطبیعه در میان مادها بوده است، امّا از آنها انعکاسی در آثار حکمای قدیم یونان دیده نمی‌شود چون مانند بسیاری چیزهای دیگر، به اسم تمدن قوم غالب شناخته شده، تا این‌که در آن تمدن به تدریج مستهلك شده است. مادها خط میخی را از آشوری‌ها گرفتند، همچنان‌که پیش از آنها، ایلامی‌ها آن را اقتباس کرده بودند ولی بر طبق تحقیقات جدیدی که انجام شده است، الفبای ۳۹ حرفی را آنها از خطوط میخی آشوری ساختند و این خط از مادها به پارسی‌ها رسیده است.

خط در دوران مادها. محمد تقی بهار «ملك‌الشعرا» در کتاب سبك‌شناسی پیدایش خط در دوران مادها را چنین تعریف می‌کند: «در اساطیر و نامه‌های باستانی ایرانی نیز این معنی ثبت است که خط از طرف دیوان به پادشاهان باستانی ایران، مانند طهمورث[44] آموخته شد.» آریایی‌های آن روز که در ایران استقرار یافته‌اند خود دارای تمدن و خط نبودند و این مبادی و اصول را از رعایا و زیردستان مغلوب خود آموختند و این همان زیردستان مردم قدیم بوده‌اند که بعدها از آنان به دیو تعبیر شده است و یا اسرای جنگی از نژادهای همسایه و اتباع ملل مجاور که مغلوب ایران می‌شدند. آنچه از منابع صحیح و قراین روشن ثابت و شواهد به دست می‌آید آن است که ایرانیان (مادها)، در طول آن مدت که یوغ بندگی و رعیتی ملل مقتدر آشور را به گردن داشتند، با خط آشوری که خط میخی است آشنا شدند و بعدها که از قید ذلت آزاد شدند و دولت مستقلی از خود برقرار ساختند، خط میخی را تکمیل کردند و می‌بینیم که در بدو تشکیل دولت هخامنشی این خط مانند خط میخی مورد استعمال پادشاهان بزرگی چون کورش، داریوش و خشایار شاه قرار گرفته است.[45]

سرانجام دولت مادبعد از حکومتی طولانی به دلیل بدرفتاری با اتباع خود و تجمل پرستی، به دست کورش پارسی ساقط، و ملت ماد زیر دست پارسی‌ها شد. آستیاك[46] پدر زن کورش و آخرین پادشاه ماد تا زمانی که زنده بود در دربار

کورش با احترام زندگی می‌کرد و طرف مشورت در امور کشورش قرار می‌گرفت. مادها با وجودی که در آغاز سدهٔ ششم پیش از میلاد قبایل پارسی را که در نواحی جنوب باختری فلات ایران پاسوماش و انشان ساکن بودند مطیع خویش کرده و سرزمین‌های عظیمی را متحد ساختند ولی فتوحات آنها اساس محکمی نداشت زیرا در همان اوان که مادها فعالانه سیاست تسخیر اراضی غیر را آغاز کردند، قبیله‌های پارس علم طغیان برافراشتند. نواحی پارس نشین رسماً تحت فرمان کمبوجیه[47] اول که خود کلاً وابسته به مادها بود قرار داشت. کمبوجیه دختر ایشتوویگو[48] را به زنی گرفت و از این ازدواج کورش پادشاه آیندهٔ پارس به وجود آمد و از ۵۵۹ تا ۵۲۹ قبل از میلاد سلطنت کرد. به عقیدهٔ ویل دورانت: این دولت مستعجل، فرصتی پیدا نکرده که بتواند در بقای مدنیت سهم بزرگی داشته باشد و تنها کاری که انجام داد آن بود که راه را برای فرهنگ و تمدن ایرانی باز و هموار ساخت. ایرانیان، زبان آریایی و الفبای ۳۶ حرفی را از مردم ماد گرفتند و همین مادها سبب شدند که ایرانیان، به جای لوح گلی، از کاغذ پوستی و قلم برای نوشتن استفاده کنند و به ساختن ستون‌های فراوان در ساختمانها توجه داشته باشند. قانون اخلاقی ایرانیان که در زمان صلح صمیمانه به کشاورزی می‌پرداختند و در جنگ متهور و بی باك بودند و نیز مذهب زرتشتی آنان و اعتقاد به اهورامزدا و اهریمن و سازمان پادشاهی و تسلط پدر در خانواده و تعدد زوجات و مقداری از قوانین دیگر، از شدت شباهت با قوانین ماد با هم و یکجا ذکر می‌شوند.[49]

تعلیم و تربیت در دوره هخامنشی

در سال ۷۰۰ قبل از میلاد، پارسها که تیرهٔ دیگری از اقوام آریایی بودند، دولت کوچکی به ریاست هخامنش در ولایت شوش که در آن وقت انشان یا انزان نامیده می‌شد بر پا کردند. پسر او به نام جیش‌پیش[50] خود را پادشاه انشان خواند و مقارن ضعف ایلام و ماد، سرزمینی را که امروز پارس نامیده می‌شود تصرف کرد. از دودمان هخامنشی شاخه‌ای در پارس و شاخه‌ای دیگر در انشان فرمانروایی داشتند تا نوبت به کمبوجیه رسید که بر هر دو قسمت تسلط یافت و دختر اژی دهاك پادشاه ماد را به زنی گرفت و از این وصلت کورش بزرگ به

وجود آمد که در ۵۹۹ قبل از میلاد جانشین پدر شد. کورش در این سال که به پادشاهی پارس رسید ظرف مدّت بیست سال، کشور پهناور و با عظمتی به وجود آورد که از مغرب به مصر و دریای مدیترانه، از مشرق به رود سند و از جنوب به خلیج فارس و دریای هند محدود بود. او برای ادارهٔ کشور پهناور خود به ایجاد حکومت مرکزی مقتدر و مردانی مدبر نیازمند بود. برای داشتن چنین افرادی، شروع به تربیت اطفال شاهزادگان و طبقات ممتاز کرد و با تربیت آنان، مردان مسئول و مدیران مقتدر قسمتهای مختلف مملکت را تامین کرد. این کار در ادوار بعد نیز ادامه یافت. به همین دلیل می‌توان گفت دولت ایران باستان، یکی از عوامل مهم تعلیم و تربیت ایرانیان به شمار می‌رفت. آموزش و پرورش در ایران دورهٔ هخامنشی به سه بخش تقسیم می‌شد: اول تربیت اجتماعی، دوم تربیت شخصی، سوم تربیت شغلی و حرفه‌ای.

هدف اول برای این بود که روح خودکامی و خود خواهی خردسالان به همگامی و همکاری با سایر اعضای ایرانی مبدل شود و کودکان با حقوق خود و حقوق دیگران آشنا شوند و به آنها احترام بگذارند، آداب و آیین ملی را بشناسند و افتخارات قومی و نژادی را گرامی بدارند. چنانچه از بعضی مدارک استنباط می‌شود، ایرانیان دورهٔ هخامنشی در هدف دوم در ضمن پرورش کودکان و نوجوانان، رعایت ویژگی‌های فرد را نیز کرده‌اند و نه تنها به پرورش این ویژگی‌ها پرداخته‌اند، بلکه علاوه بر آموزش رسمی و عمومی چیزهایی نیز می‌آموختند که اوقات بیکاری کودکان و نوجوانان را پر کند. منظور از هدف سوم این بوده است که بیشتر افراد خانواده‌های برجسته را برای خدمتهای لشکری و کشوری آماده کنند و نوع و سبکی که به کار می‌بردند برای ثبات اجتماعی و بهتر کردن اوضاع بوده است. برای تربیت طبقات پایین از طرف دولت اقدامی نشده و صنعت و پیشهٔ هر صنفی از طرف پدر به پسر و استاد به شاگرد آموخته می‌شد. سرپرستی و تربیت روحانیان نیز با خود آنها بوده است.[۵۱]

چنانچه راوندی می‌گوید: «از اصول تعلیم و تربیت و اخلاق و عادات طبقهٔ متوسط و محروم اجتماع ایرانی در عهد باستان اطلاع دقیقی نداریم، به طوری که از آثار مورخان یونانی استنباط می‌شود طبقات ممتاز در سرزمین پارس تحت

اصول و آیین خاص تربیت می‌شوند.»[۵۲]

دکتر بیژن در کتاب خود (صفحهٔ ۱٦۲) چنین اظهار نظر می‌کند:

به طور کلی هدف تربیتی و آموزش این بوده است: ۱) نگهبانی کشور شاهنشاهی؛ ۲) راهنمایی امور مالی و اقتصادی؛ ۳) احتیاج به راهها؛ ٤) ضرورت استواری شیرازهٔ ملی؛ ۵) تربیت؛ ٦) مسئولیت حفظ ایران؛ ۷) مسئولیت حفظ شیرازهٔ اقتصادی.

در صفحهٔ ۱۸٦ چنین می‌نویسد:

در هیچ یك از مدارك موجود، ذکری از میزان عمومیت تربیت رسمی موجود نیست. نظر به این‌که در دورهٔ هخامنشی احتیاج به جوانان کار آمد پارسی برای امور مختلف کشورداری داشته‌اند، ممکن است ورود به مدارس، آزاد بوده باشد.

علی‌رضا حکمت در کتاب آموزش و پرورش ایران باستان (صفحهٔ ۱۳٤) به نقل از راوندی می‌نویسد:

در ایران باستان هر کس برای کاری معین تربیت می‌شد و آموزش‌های لازم را در آن زمینه فرا می‌گرفت که این امر به ایجاد تخصص‌ها و پیدایش متخصص کمك می‌کرده است و همین رویه آموزش را، نیاکان، تا آخر دورهٔ ساسانیان همواره رعایت کرده‌اند.

هخامنشیان، در روش تدریس، به جنبه‌های عملی آموزش توجه زیادی داشتند و در موقع یاد دادن درس، هرگاه لازم می‌شد، معلم می‌توانست شاگرد را تنبیه کند، اما سعی می‌شد که تنبیه متناسب با خطایی باشد که از شاگرد سر زده است و شاگرد نیز باید معترف به گناه خود باشد و علت تنبیه خود را بداند که بار دیگر مرتکب آن نشود. تنبیه‌ها نیز جنبهٔ آموزشی داشته است و حتی‌المقدور از تنبیه بدنی خودداری می‌کرده‌اند. در تنبیه بعضی منافع اجتماعی را ملحوظ می‌داشتند، مثلاً کسی که بر حیوانات تعدی می‌کرد تنبیهش این بود که ده هزار حشرهٔ موذی در کشتزار را بکشد و گاه مجرمین را وادار

می‌کردند که نسبت به خانواده‌ای که مرتکب جرم شده‌اند اگر بی‌سوادی در میان آن‌ها بود او را باسواد کنند.[۵۳]

در دورهٔ هخامنشی، پیرامون کاخ شاهی، آموزشگاه‌هایی برای تعلیم نوجوانان وجود داشته است و آموزگاران کارآزموده آنان را برای کارهای گوناگون دولتی مهیا می‌کردند.[۵٤] حکمت می‌نویسد: «اولین و ابتدایی‌ترین محل دانش آموزی به طور عام خانه بوده است و عهده دار آموزش و پرورش پدر و مادر بوده‌اند و به مرور پا به پای تشکیل اجتماع و تمرکز خانواده‌ها، مکان آموزش به خانهٔ مربی انتقال یافت که می‌توان آن را نخستین محل تدریس گروهی یا مکتب به حساب آورد.» با رواج دین زرتشت، آتشکده برای آموزش مورد استفاده قرار گرفت.

در زمان هخامنشیان با توسعهٔ صنایع حرفه‌های گوناگون و سازمان‌های اداری، نیاز مبرمی به نیروی انسانی متخصص و کارآمد به وجود آمد و تشکیلات مذهبی و آتشکده‌ها پاسخگوی نیازها بود که سوای آموزش دینی برای سایر علوم، محل جداگانه‌ای تاسیس کرد و این اولین گام برای مدارس رسمی بود.

فرزندان خانوادهٔ شاهی و اشراف در آموزشگاه‌های درباری برای وظایف خاص خود تربیت می‌شدند. روحانیان اغلب در حریم آتشکده‌ها و طبقات دیگر در آموزشگاه‌هایی که جنبهٔ عمومی داشتند آموزش می‌دیده‌اند. این مدارس رسمی، ابتدا برای شاهزادگان و اشراف و درباریان بود. به همین جهت، مدارس را در جنب قصر شاهی که محل سکونت ایشان بود دایر می‌کردند. مدارس عمومی در نقاط مسکونی مردم ساخته می‌شد.

حکمت در (ص. ٣٦٩) کتابش به نقل از کتاب یونانی‌ها و بربرها اثر استرابون می‌نویسد: تعلیم و تربیت خاندان شاهی جایگاه مخصوصی به نام جایگاه آزادی دارد و آن جایگاه در کنار کاخ شاهی و بناهای دور از اماکن عمومی بود، برای این‌که سر و صدای کارهای روزانه و هیاهو و آشوبی که از آن نتیجه می‌شود، مایهٔ پریشان شدن نظم لازم برای تعلیم و تربیت نشود. این جایگاه به چهار قسمت تقسیم می‌شد: اول قسمت کودکان، دوم نوجوانان، سوم مردان، و چهارم مخصوص کسانی‌که سن‌شان از مرحله‌ای که بتوانند سلاح

بردارند تجاوز کرده است. شاگردان روی هم رفته روزی هشت ساعت درس می‌خواندند و تا زمان ساسانیان وضع آموزشگاهها با کم و بیش تغییر به همین منوال بوده است. در زمان هخامنشیان، علاوه بر دانشکده‌ای که برای تحصیل علم طب در ساییس مصر توسط داریوش احداث شد، چند دانشکده و مدرسهٔ عالی مهم نیز در شهرهای پورسیا، آذربایگان و بلخ وجود داشته است.[۵۵]

هرودوت می گوید: «سن تربیت بین پنج و بیست‌وپنج سالگی است و سه چیز را دانش آموزان می‌آموزند: اسب سواری، تیراندازی، و راستگویی. تا پنج سالگی کودك در اندرون نزد زنان پرورش می‌یابد و هیچ‌گاه در حضور پدر و مادر دیده نمی‌شود، تا اگر در اوایل رشد تلف شد، کمتر باعث تاثر آنها شود.»

گزنفون اولین مرحلهٔ تربیت کودك ایرانی را به شانزده‌سالگی می‌رساند و استرابون به چهارده‌سالگی. بنابر نظر افلاطون، اشراف ایرانی در چهارده‌سالگی کودك را برای تربیت عالی‌تر به سرپرستان و مربیان خاص می‌سپردند. مرحلهٔ تربیت و تعلیم کودکان به سه دوره تقسیم می‌شد؛ مرحلهٔ اول تربیت کودکان از یك تا پنج یا هفت ساله؛ مرحلهٔ دوم از هفت تا پانزده‌ساله؛ و مرحلهٔ سوم از شانزده تا بیست یا بیست‌وچهارساله. تربیت کودك به عهدهٔ مادر بوده است و در تربیت کودکان اشراف و تعلیم و تربیت رسمی نه تنها زنان، بلکه خواجه‌های حرم‌سرای شاهی نیز دخالت داشته‌اند و این نکته را افلاطون در چند محل ذکر کرده است. گاه‌گاه کودکان خود را برای تربیت پیش یکدیگر می‌فرستادند. شاید علت آن بوده که علاقهٔ مفرط والدین به فرزندان مانع تربیت لازم آنها نشود. تربیت اولیه، که در خانه انجام می‌شد، عبارت بود از: آموخته‌ها و تلقینات مذهبی و آداب اولیهٔ زندگی. مرحلهٔ دوم تربیت کودك ایرانی بین هفت‌سالگی و بلوغ (حدود شانزده‌سالگی) بوده است. در این مرحله، پرورش شخصیت روانی، عقلی، و بدنی مورد نظر قرار می گرفته است. هدف تربیت بدنی ایجاد روح مردانگی است، که کم‌وبیش نظیر تربیت قهرمانی دورهٔ کیانی است. قسمت عمدهٔ تعلیمات عملی در هوای آزاد صورت می گرفته است و بنابر مدارك یونانی، عبارت بوده است از: راه‌پیمایی، ورزش، اسب‌سواری، و مراقبت از اسب، تیراندازی، ژوبین (زوبین) زدن، شنا، پرتاب

نیزه، و چوگان‌بازی. هدف بعضی از ورزش‌ها آشنا شدن به ریاضت و تحمل سرما و گرما و کم‌خوراکی بوده است. روش تربیت در این مرحله از سن (مرحلهٔ دوم)، تعلیمات نظری بود و به موعظهٔ مثبت بیشتر مقید بودند. جوانان در دسته‌ها و گروههایی تربیت می‌شدند.[۵۶]

سال‌های بین هفت تا پانزده را تمیز عقلی می‌نامیدند و در این سال‌ها همان طور که قبلاً گفته شد، جوانان را به فراگرفتن دروس مذهبی و آموزش علوم و ادبیات و تمرین راست‌گویی و سواری و تیراندازی ترغیب می‌کردند و در پایان پانزده‌سالگی، که سن بلوغ و رسایی است، دختر و پسر را با تشریفات خاص وارد اجتماع می‌کردند و آنان را واجد شرط ازدواج می‌دانستند. پسر را در حضور عدهٔ زیادی از مهمانان با دست یکی از بزرگان دینی یا اجتماعی، به زیور، کلاهخود، زره، شمشیر، و کمربند چرمی می‌آراستند و از آن پس او حق داشت در صف مردان به شکار و پیکار بپردازد و این مراسم به جشن کمربندان، یا کشتی بندان معروف بود.[۵۷]

گزنفون در کورش‌نامه می‌نویسد: «اطفال پس از سن بلوغ به پاسداری و مراقبت از بناهای دولتی و خدمات عمومی می‌پرداختند و هر ماه چند بار در رکاب شاه حرکت می‌کردند و در این موقع کمان و ترکشی در کمر و شمشیر در غلاف و یا خنجری همراه خود داشتند و علاوه بر این سپری از نی و دو نیزه با خود بر می‌داشتند که در صورت ضرورت یکی را پرتاب و دیگری را به دست بگیرند. شکار در نزد ایرانیان، مدرسهٔ جنگ و میدانی برای فرا گرفتن فنون جنگی است. جوانان را عادت می‌دهند که صبح زود از خواب برخیزند، از فصل سرما و گرما بیمی به خود راه ندهند، به پیاده‌روی عادت کنند و در اسب سواری ماهر شوند و بر پشت اسب تیراندازی کنند، در پرتاب نیزه در حین تاخت، جلد و چابك باشند. جوانان چون به عزم شکار رهسپار می‌شدند، دو نوبت غذا با خود بر می‌داشتند و گاه جیرهٔ یك روز خود را در دو روز صرف می‌کردند تا به پیش‌آمدهای جنگی خو بگیرند و در صورت ضرورت تحمل داشته باشند و بر خلاف پارسی‌ها که خود را به قناعت و تمرین‌های دشوار عادت می‌دادند، طبقات مرفه و ممتاز در سرزمین ماد عادت داشتند که لباس ارغوانی و ردای بلند بر تن بپوشند و گردن‌بندهای متعدد بر

گردن و دستبندهای مزین به دست بیاویزند. در صورتی که پارسی‌ها دارای جامه‌های به غایت ساده هستند و در رسوم و آداب صحبت خیلی ساده و عاری از این قبیل تجملات‌اند.»[۵۸]

برنامه و روش آموزش در این دوره چنان بود که علاوه بر یاد دادن و خواندن و نوشتن به نوآموزان تعلیمات اخلاقی را نیز می‌آموختند. شاگردان برای یاد گرفتن و به حافظه سپردن بندهای طویل مذهبی (گاتاها)، با آهنگ همه با هم می‌خواندند. از جمله درس‌های تفریحی عملی دانش آموزان، کشاورزی و درختکاری بود که به طور وسیعی در میان نوباوگان و جوانان رایج بود.[۵۹]

راوندی راجع به آموزش و پرورش در زمان هخامنشیان می‌نویسد: «در عصر هرودوت، از اصول تعلیم و تربیت و اخلاق و عادات طبقهٔ متوسط و محروم اجتماع ایرانی در عهد باستان اطلاع دقیقی نداریم، به طوری که از اشارهٔ مورخان یونانی بر می‌آید، طبقات ممتاز در سرزمین پارس تحت اصول و آیین خاصی تربیت می‌شدند.» اما گزنفون مورخ و متفکر یونانی که در عهد هخامنشیان به ایران سفر کرده است، راجع به روش تعلیم و تربیت جوانان در آن روز می‌نویسد: «اطفال که به مکتب می‌رفتند تا ادب بیاموزند و رؤسا و مراقبشان اکثر اوقات مواظب حال آنها بودند و قضاوت و عدالت را میان آن‌ها مجری می‌داشتند زیرا در بین اطفال نیز مانند اشخاص بزرگ، همان اتهامات دزدی و خدعه و بی حرمتی و حیله و ناسزاگویی و این قبیل زشتی‌های اخلاقی وجود دارد و اگر طفلی مرتکب این تقصیرات می‌شد، پس از ثبوت جرم، مجازات می‌شد ولی اگر کسی بهتان ناروایی به دیگری وارد می‌ساخت و از عهدهٔ اثبات آن بر نمی‌آمد، مجازات می‌شد. وقتی می‌دیدند طفلی در برابر احسان، از حق‌شناسی و نگهداشتن حرمت ولی‌نعمت خود سر باز زده است، سخت تنبیه می‌شد. باید توجه داشت که حق ناشناسی پیوسته همراه با وقاحت و بی شرمی است. اطفال را به اعتدال مزاج خو می‌دادند. علت توجه اطفال به این خصلت این بود که بزرگ‌تران را به این خصلت متصّف می‌دیدند و اطاعت و وظیفه‌شناسی منحصر به اطفال نبود، بلکه بزرگ‌تران نیز موظف بودند که حرمت مهتران خود را نگهدارند. به اطفال آداب غذا خوردن و نوشیدن

می‌آموختند و آنان را به قناعت در مصرف خوراك تشویق می‌کردند . در واقع بزرگ‌تران نیز بدون اجازهٔ مربیان خود بر سر غذا نمی‌نشستند . علاوه بر این، اطفال مجاز نبودند با مادران خود غذا بخورند بلکه در خدمت مربیان و در ساعات مقرر غذا صرف می‌کردند . اطفال از خانهٔ خود نان و سبزی و همچنین ظرفی برای نوشیدن آب می‌آوردند که هر وقت تشنه شدند از رودخانه آب بنوشند .»[۶۰]

سازمان آموزش و پرورش در زمان هخامنشیان ـ پدر و مادرها، همان طور که قبلاً اشاره شد، در خانه آداب معاشرت و آیین زندگی را به فرزندان خود یاد می‌دادند و آنان که از وضع مالی بهتری برخوردار بودند، فرزندان خود را به آموزشگاهها می‌فرستادند . آموزشگاههای درباری مخصوص شاهزادگان یا پسران اشراف و اعیان بود . این آموزشگاهها برای دولت کارمند تهیه و تربیت می‌کردند .

آموزش و پرورش طبقاتی در دورهٔ هخامنشیان ـ در ایران باستان پیش از آموختن الفبا، خواندن و نوشتن، که برای همهٔ کودکان از هر دسته و طبقه یکسان نبود، در مراحل بالاتر بر حسب موقعیت اجتماعی خانوادههای دانش‌آموزان، رشتهٔ درسی و روش آموزش متفاوت می‌شد . فرزندان و صاحبان حرفه و مشاغل تحت آموزش و تربیت مربوط به طبقهٔ خانوادهٔ خود قرار می‌گرفتند . هر طبقه غالباً متون و حرفهٔ طبقهٔ خود را می‌آموخت و برای همان علومی که در خانوادههای آنها متمرکز بود آماده می‌شد . همان طور که قبلاً گفته شد، در ایران باستان دانش آموزان به سه دسته تقسیم می‌شدند : دانش آموزان خاص، دانش آموزان حرفه‌ای، و دانش آموزان عمومی.[۶۱]

روش تعلیم و تربیت ـ در زمان هخامنشیان روش تعلیم و تربیت عملی بوده است برای احراز مسئولیت‌های اجتماعی در امور کشوری و لشکری. به طور کلی در تعلیم و تربیت دنیای قدیم دو طریقه معمول بوده است. یکی این‌که حدود برنامه و مدت تحصیل را معین کنند و اولیای کودك را در پرورش فرزند و انتخاب آموزگار و دستور تحصیل و روش آموختن آزاد بگذارند . این طریقه در آتن قدیم معمول بوده است، زیرا در آنجا حکومت ملی و دمکراسی برقرار بود . یکی از ضروریات دمکراسی، آزادی تعلیم و تربیت است. طریقهٔ دیگر

این است که دولت در تمام عوامل تربیت دخالت کند و از روی نقشه و تعهد عقاید خاصی را به کودکان القا و عادات معینی را در آنان ایجاد کند. این طریقه در ایران باستان و اسپارت به کار می‌رفت. در ایران باستان سعی می‌شد که به وسیلهٔ وضع قوانین و مقررات و صدور دستور تمام کودکان را در یک غالب بریزند و آنها را طبق عقیده و سلیقهٔ دولت پرورش دهند. از جمله عقایدی که به کودکان القا می‌شد این بود که شاه به خواست خدا و به موهبت الاهی برتخت نشسته و نمایندهٔ او در روی زمین است و بر حسب ارادهٔ او کارهای کشور را تمشیت می‌دهد.[۶۲]

دورهٔ سلوکیان[۶۳]

اسکندر هشت سال پس از تصرف ایران در ۳۲۳ ق. م. در بابل درگذشت و یکی از سرداران او به نام سلوکوس، بعد از مدتی زدوخورد با رقیبان خود فرمانروای ایران شدو جانشینان‌او نزدیک به هشتاد سال در این سرزمین سلطنت کردند و پایتخت آنها سلوکیه بود که مؤسس سلسله در کنار دجله بنا کرده بود و سپس به انطاکیه در ساحل مدیترانه انتقال یافت. در زمان این سلسله بود که مملکت باختر به وجود آمد به این ترتیب که سربازانی که اسکندر در سرحد مذکور جای داده بود تا از هجوم قبایل شمالی جلوگیری کنند، در زمان ضعف سلوکی‌ها به رهبری دیودتوس[۶۴] خود را مستقل کردند. پسر او (حدود ۲۵۵ ق. م.) خود را پادشاه باختر خواند و با اشکانیان متحد شد و قریب یکصد سال بر جای ماند و فرهنگ و تمدن یونان را در هندوستان و آسیای مرکزی رواج داد.[۶۵]

زبان در دورهٔ سلوکیان ـ گیرشمن می‌گوید: زبان یونان از زمان اسکندر یعنی از زمانی که هزاران جوان اشرافی در تشکیلات سوار نظام قشون وی داخل شدند و سربازان ایرانی را داخل فالانژ کردند شروع به انتشار کرد. سپس ازدواج‌های بین ایرانیان و مقدومیان، ایجاد مستعمرات، تجارت، ادارهٔ قشون و غیره همهٔ این‌ها موجب شد که زبان آرامی‌عهد هخامنشیان متروک شود و زبان یونانی جای آن را بگیرد. این زبان به نوبهٔ خود، حکم زبان بین‌المللی را پیدا کرد و حتی در دورهٔ پارتیان آن را در شهرهای یونانی تدریس می‌کردند. همهٔ

مبادلات تجاری از یونان تا بلخ به زبان یونانی انجام می‌شد وبومیان از قوانین یونانی اطلاع پیدا کردند و حتی آنها را پذیرفتند. بدین وجه صبغهٔ یونانیت ایجاد شد و مخصوصاً در ایرانیان ساکن شهرها تاثیر کرد و در میان همهٔ افراد طبقهٔ علیا و متوسط انتشار یافت اما در سکنهٔ روستایی کمتر تاثیر کرد و به این ترتیب جامعهٔ مختلط به وجود آمد.[۶۶]

دورهٔ اشکانیان

جامعهٔ اشکانی یك رژیم اشرافی فئودال بود که خانوادهٔ سلطنت و شخص شاه در راس آن قرار داشتند و بعد از خانوادهٔ سلطنت خانوادههای رؤسا و فرماندهان بودند. از میان رؤسا و اشراف، هفت خانواده از پارتیان موقعیت ممتازی را داشتند. غیر از اشراف یکی از طبقات اجتماعی که در زمان اشکانیان قدرت روزافزون یافتند روحانیان بودند که روسای آنها عضویت مجلس شیوخ را داشتند. بعد از طبقهٔ ممتاز فوق، دبیران، بازرگانان طبقهٔ متوسط شهری را تشکیل می‌دادند. روستاییان و بردگان، پایین‌ترین قشر جامعه را تشکیل می‌دادند. شکل اجتماعی پارت‌ها بسیار شبیه به هرم جامعهٔ فئودال اروپای غربی در قرون وسطی بود. یك سلسله احتیاجات اقتصادی و وابستگی اجتماعی افراد را به یکدیگر مربوط می‌کرد.

از تعلیم و تربیت دوران پارت‌ها اطلاعات زیادی در دست نیست. آنچه مسلم است این که زبان پارت‌ها زبانی است که پهلوی اشکانی خوانده می‌شود و اندك تفاوتی با پهلوی ساسانی داشته است. البته در ابتدای کار، زبان و خط یونانی در نزد اشکانیان رواج بسیار داشته است وحتّی شاهان پارتی به این زبان آشنا بودند ولی تدریجاً زبان آرامی جانشین آن شد. ظاهراً در این دوره خط میخی معمول بوده است و کتیبههایی که به دست آمده مؤید این امر است. تعلیم و تربیت مانند دوران هخامنشی محدود به خانوادهٔ اعیان و اشراف بود که به وسیلهٔ روحانیان انجام می‌شد. پارتیان برای نوشتن از کاغذ پاپیروس و پوست آهو استفاده می‌کردند.[۶۷]

تعلیم و تربیت در دورهٔ اشکانیان

هدف و سازمان تعلیم و تربیت ـ آنچه مسلم است آداب و رسوم اشکانیان از آداب و رسوم هخامنشیان متاثر شده است و اشکانیان و در بسیاری موارد از آن‌ها تقلید کرده‌اند. منظور از تربیت نیز پرورش عضوی مفید برای جامعه و خانواده بود و مانند هخامنشیان آموزشگاه‌هایی نزدیك قصر شاهی برای تربیت جوانان داشتند و خانواده نیز محلی بود که شالودهٔ تربیت را می‌ریخت.

برنامهٔ تعلیم و تربیت: اشکانیان به جوانان خود سواری و تیراندازی و شیوه‌های جنگی می‌آموختند و به کار بردن شمشیر و نیزه و امثال آن را هنگام شکار یاد می‌دادند و به طور کلی، تربیت آنها عملی و متناسب با احتیاجات ملی بود و به همین جهت همیشه آمادهٔ جنگ بودند. تربیت نظامی را در کودکی و نوجوانی منظور می‌کردند. یعنی افراد، تربیت نظامی را ضمن زندگی عادی می‌آموختند. خواندن و نوشتن، چنانچه ازتربیت اردشیر بابکان بر می‌آید، برای طبقات ممتاز بود و در تربیت حرفه‌ای معمولاً هر طبقه از مردم حرفه و صنعت خود را به فرزندان خویش می‌آموختند. اشکانیان به انضباط سخت معتقد بودند و در تحمل سرما، گرما و تشنگی بسیار قوی بودند و همهٔ این موارد در تربیت آنها منظور می‌شد.[٦٨]

از برنامهٔ آموزشی اشکانیان اطلاع صحیحی در دست نیست جز آن‌که تا حدودی دنبال کنندهٔ روش آموزشی و سواد آموزی هخامنشیان بود و آن را به کار می‌بردند. در دورهٔ هخامنشیان برنامهٔ سواد آموزی و درسی نوباوگان شامل مواد زیر بوده است:

۱ـ علوم دینی، ۲ـ خواندن، ۳ـ نوشتن، ٤ـ حساب، ۵ـ علم‌الاشیاء، ٦ـ دروس علمی (کشاورزی و درختکاری).

اشکانیان نیز مانند هخامنشیان در روش تدریس به جنبه‌های عملی آموزش توجه داشتند و در موقع یاد دادن درس، هرگاه لازم می‌شد معلم می‌توانست شاگرد را تنبیه کند. مواد درسی همان طور که قبلاً متذکر شدیم با مسائل دینی آغاز می‌شد که مهم‌ترین مادهٔ درسی را تشکیل می‌داد. مراقبت و راهنمایی معلم نسبت به دانش آموزان بسیار با مهربانی و به طرزی پدرانه بود. روش‌های سواد آموزی در این دوره به این شکل بود که در ابتدا درس و مطالب را به نوآموزان

زبانی می‌آموختند و بیشتر متکی به حافظهٔ ایشان بودند. سپس از شاگردان خواسته می‌شد که دروس و مطالب را بیان کنند و محفوظات خود را بنویسند و بخوانند. در مرحلهٔ سوم آنچه را به صورت نظری فرا گرفته‌اند در صورت امکان عملاً نشان دهند و در مورد آموختن مطالب دینی آنها را با آهنگ و صدای بلند بازگو کنند. سن و طول مدت تحصیل نیز تقریباً از دورهٔ هخامنشیان تبعیت می‌کرد که از هفت‌سالگی شروع و همان طور که قبلاً گفته شد، آموزش افراد به صورت خانوادگی از تولد تا هفت‌سالگی بود و سپس آموزش عمومی که از هفت تا پانزده‌سالگی بود شروع می‌شد و آموزش‌های اختصاصی که از پانزده‌سالگی شروع می‌شد، نوجوانان را برای پذیرش رشته‌های تخصصی آماده و ارشاد می‌کرد. عده‌ای را در فن سپاهیگری، عده‌ای را فنون صنعتی و سرانجام عدهٔ دیگر را برای آموختن علوم عالی آماده می‌کردند. این تقسیم بندی زمانی در سراسر دورهٔ هخامنشی رواج داشت ولی در زمان حملهٔ اسکندر و دورهٔ سلطهٔ سلوکیان بر ایران که دانش و علم رو به ضعف و فتور نهاد طبعاً نظام آموزشی و مقررات حاکم بر آن نیز مختل شد، اما در زمان اشکانیان که حیات علمی و آموزشی کشور از نو نضج گرفت به تقریب همین مراحل آموزشی دوباره برقرار گردید، تا عصر ساسانیان که دورهٔ شکوفایی علوم و دانش‌های ایرانی است.[۶۹]

دورهٔ ساسانیان

در زمان ساسانیان با وضع طبقاتی کامل خود، مانند ادوار سابق تربیت مخصوص به خانواده‌های نجبا و اشراف بوده است و مردم عادی از آن بهره‌ای نداشته‌اند. در عین حال چنین به نظر می‌رسید که به واسطهٔ احتیاج بیشتر به دبیران، کارگزاران دولتی و ماموران وصول مالیات، تعلیم و تربیت تا حدی بیش از دوره‌های قبل گسترش می‌یابد. در این دورهٔ ظاهراً عدهٔ بسیار معدودی از طبقات غیر اشرافی شامل طبقهٔ متوسط از سواد وتعلیم و تربیت مختصر برخوردار بودند. یکی دیگر از علل توسعهٔ تعلیم و تربیت افزایش و ارتباط با ممالك و توسعهٔ بیشتر دانش و علم و احتیاج وسیع‌تر به آگاهی از اوضاع و احوال مردم دیگر بوده است. براثر افزایش ارتباط در دوره ساسانیان، علوم مختلف شامل پزشکی، هیئت، ادبیات و فلسفه به طور محسوس در ایران پیشرفت کرد. در این

دوره به علت پیدایش مذاهب تازه و مسائل جدید اقتصادی و اجتماعی، بحث در بارهٔ علوم اجتماعی و حکومتی و تکامل انسان بیش از پیش معمول شد وحتی ظاهراً پادشاهانی نظیر انوشیروان به این گونه مسائل علمی اظهار علاقه می کردند و در مباحث آنها شرکت می‌جستند. در قسمت ادبیات و هنر نیز به علت افزایش روابط اقتصادی و اجتماعی با شرق و غرب مخصوصاً هند، بعضی از آثار ادبی خارجی به زبان پهلوی برگردانده شد و سرانجام جنبش مزدکیان روی کار آمد که یك واکنش افراطی و بسیار شدید در مقابل شرایط نامساعد و اوضاع نابسامان آن دوران بود. مع‌ذلك نهضت مزدکیان، جامعهٔ ایران ساسانیان را به طور جدی و عمیق تکان داد و با سقوط ساسانیان، عصر شاهنشاهی باستان در ایران پایان یافت.[۷۰]

هدف‌های تربیتی ساسانیان ـ مهم‌ترین هدف‌های تربیتی ساسانیان عبارت بودند از: ۱) تربیت ملی و قومی به منظور تحکیم ملیت؛ ۲) تربیت خانوادگی به منظور تحکیم واحد خانواده و فراهم ساختن امکانات تربیتی بیشتر این واحد؛ ۳) تربیت مذهبی و اخلاقی؛ ٤) تربیت شغلی و حرفه‌ای برای دوام طبقات و تثبیت وضع اجتماعی؛ ۵) تربیت بدنی به منظور سلامتی و نیرومندی؛ ٦) سواد آموزی به منظور رفع نیازهای بازرگانی و امور اداری کشور؛ ۷) رهانیدن افراد از گناه هنگام فراغت با پیش‌بینی و فراهم کردن فعالیت‌ها و سرگرمی‌ها.

سازمان آموزش‌وپرورش ساسانیان ـ در زمان ساسانیان سازمان‌های تربیتی عبارت بودند از: خانواده، مدرسه‌های وابسته به دانشکده‌ها و مدارس بزرگزادگان که نزدیك قصر شاهی ساخته می‌شد (فرهنگستان و دانشگاه). در این دوره نیز تربیت اطفال تا هفت‌سالگی در خانواده به عهدهٔ مادران بود و از این سن به بعد آموزش در مدارس و میدانهای خارج شهر و فرهنگستان انجام می‌شد و یك‌سوم شبانه روز ویژهٔ تحصیل بود.

برنامه ـ پرورش دینی و اخلاقی تربیت عمدهٔ اطفال بود که مسئولیت آن را معلمان (فرهنگیان و اندرزبدان) عهده‌دار بودند و می‌بایست واعظ و اهل تقوا باشند و امور تعلیم و تربیت تحت نظر موبد موبدان بود.[۷۱]

تربیت بدنی ـ چوگان بازی، اسب دوانی، شکار، شنا، و کشتی برای آمادگی جنگی و کارزار در ایران عهد ساسانی معمول بود. شنا و کشتی برای همهٔ

طبقات و بقیه اختصاص به طبقات ممتاز داشت. تعلیم خواندن و نوشتن و حساب دردورهٔ ساسانی همگانی نبود و فقط سوداگران و دبیران به واسطهٔ نیازی که داشتند به خط و حساب می‌پرداختند. علاوه بر همهٔ این‌ها، برای کارها و مشاغل، افراد را با برنامه‌های خاصی تربیت می‌کردند. مثلاً دبیری یکی از مشاغل مهم دورهٔ ساسانی بود و لازم بود که دبیر حکمت و منطق و حقوق و اخلاق و مذهب رابداندو بر صنایع ادبی مسلط باشد، با روحانیان بایستی اوستا را بهخوبی تحصیل می‌کردند و تفاسیر آن را نیك می‌دانستند.

تعلیمات عالی - در دورهٔ انوشیروان، دانشگاه جندی شاپور که اساس آن را شاپور اول ریخته بود اهمیتی فوق‌العاده یافت و پذیرای دانشجویان مختلف اطراف و اکناف گردید. موادی که در این دانشگاه تدریس می‌شد عبارت بودند از: ادبیات، حقوق، سیاست، اقتصاد، تاریخ، نجوم، ریاضیات، موسیقی، حکمت، منطق، داروسازی، دام‌پزشکی، پزشکی، گیاهشناسی، و غیره... دانشمندان بسیاری اعم از یونانی، ایرانی، و هندی در آن تدریس می‌کردند و نیز کتابخانهٔ بزرگ و کتاب‌های ارزندهٔ این دانشگاه، یکی از عوامل نشر علم و اندیشهٔ انسانی به شمار می‌آمد.[۷۲]

روش آموزش - همان طور که قبلاً اشاره شد، در دورهٔ ساسانی تربیت طبقاتی بود و به حافظه اهمیت فراوانی داده می‌شد. توبیخ و پاداش و تنبیه بدنی نیز در کار بود. در پرورش شاهزادگان، سعی می‌شد آنها را با انضباط بار بیاورند و به ریاضت و سختی و تحمل در برابر گرسنگی و تشنگی، گرما و سرما، عادت دهند تا پایداری آن‌ها زیاد شود.[۷۳]

در زمان ساسانیان، سوادآموزی و به طور کلی آموزش دگرگونی و تکامل خاص پیدا کرد و در سطح بالایی قرار گرفت. شرایط مساعد اقتصادی و اجتماعی، پیشرفت صنایع از جمله صنعت کاغذ، و پیدایش کتاب و کتاب‌خانه، و وجود دانشمندان بی‌شمار سطح تعلیمات ابتدایی و گسترش سوادآموزی را بالا برد و بر حسب نیاز و پیشرفت اجتماع، برنامه‌های جامع‌تر و وسیع‌تری برای آموزش نوباوگان طرح‌ریزی شد و قشرها و گروه‌های بیشتری از مردم را از آن بهره‌مند می‌کرد.[۷۴]

مدرسه - در دورهٔ ساسانیان که علم و دانش تجدید حیات یافت و به اوج خود

رسید، مدارس هم از نظر کمیت و کیفیت توسعه یافتند. بارزترین نمونهٔ مدارس زمان ساسانیان دو مدرسهٔ مشهور ایرانی یکی در رها و دیگری در نصیبین بود و این دو شهر به علت وجود همین دو پایگاه آموزشی شهرت یافتند. تعداد دانش آموزان این مدارس در حدود هشتصد نفر ذکر شده است. از روی همین تعداد می‌توان به تشکیلات منظم و سازمان مجهز آنها پی برد. علاوه بر مدارس نام‌برده، مدارس دیگری با تنوع و گوناگونی بیشتر، از قبیل مدارس حرفه‌ای، مدارس فنی، مدارس و حوزه‌های فلسفی (مانوی و مزدکی و زرتشتی و یهودی)، و مدارس ادبی و علمی (پزشکی، ریاضی، نجوم، و...) وجود داشت و زمینه را برای پیدایش دانشگاه معروف جندی شاپور فراهم آورد.[۷۵]

دانشگاه ـ به طور کلی می‌توانیم بگوییم قبل از ساسانیان، در ایران دانشکده‌هایی وجود داشت که شکل کامل آن با روش علمی و تشکیلات منظم دانشگاهی در زمان ساسانیان به وجود آمد. تکامل آموزش عالی با برنامه‌های منظم و وجود دانشکده‌ها و استادان مجرب را به طور قطع باید در دوران ساسانیان جست‌وجو کرد. دانشگاه جندی شاپور در شهری به همین نام در شرق شوش و جنوب شرقی دزفول و شمال غربی شوشتر واقع بوده است و یکی از بزرگ‌ترین مراکز علمی جهان آن روز به شمار می‌رفت، به خصوص پیشرفت علم پزشکی، بیمارستان مجهز، و وجود پزشکان مجرب ایرانی و خارجی معروفیت آن را جهانی کرده بود. بعد از اشاعهٔ مذهب نسطوری این محل مرکز مهم‌ترین تجمع علمای مسیحی شد. با همکاری پزشکان نسطوری، یونانی، هندی، و ایرانی طب جدید و همه‌جانبه‌ای پایه‌گذاری شد و علما و دانشمندان زیادی به این مرکز دانشگاهی که یگانه مرکز علمی آن دوره بود روی آوردند. دانشگاه جندی شاپور تا حدود سیصد سال پس از نفوذ اسلام در ایران همچنان باقی بود و مرکز دانش جهان محسوب می‌شد.

دربارهٔ تاسیس دانشگاه جندی شاپور روایات مختلفی نقل شده است. بعضی اردشیر، برخی شاپور اول و عده‌ای انوشیروان را مؤسس آن می‌دانند ولی به احتمال قوی اردشیر بابکان این دانشگاه را به نام پسرش بنا نهاد و شاپور آن را تکمیل کرد و در زمان انوشیروان شهرت جهانی یافت. اردشیر علمای مختلف را از گوشه و کنار جهان به سوی این مرکز مهم علمی جلب کرد و تعدادی از

دانشمندان ایرانی را به هندوستان و یونان فرستاد تا از نزدیك آموزشگاهها و مراکز علمی آن دیار را بررسی کنند و بدین طریق روز به روز بر اهمیت و مرکزیت علمی آن افزود. در دانشگاه جندی شاپور، طب، فلسفه، نجوم، ریاضیات، و الاهیات و مقدمات هر یك از علوم مذکور تدریس می‌شد. دانشکدهٔ طب و نجوم این دانشگاه در بسط و تحکیم این علوم و کشفیات به پیشرفت‌های فوق‌العاده بزرگی توفیق یافت. در این دانشگاه رشتهٔ پزشکی بیش از سایر علوم رونق داشت. عده‌ای از پزشکان سریانی و یونانی به این دانشگاه دعوت شدند و این پزشکان طب بقراطی (ایپوکراتی) را در مشرق‌زمین رواج دادند. فرهنگ و تمدن ساسانی در این دوره آنچنان عظمت داشت و آوازهٔ علم و دانش آن چنان در جهان آن روز پیچیده بود که صدها دانشمند و پژوهشگر برای تعلیم و تربیت به آن روی آوردند و این دارالعلم را گوشه‌ای امن و مطمئن برای پژوهش‌های خود یافتند. از مهم‌ترین استادان جندی شاپور که در رشتهٔ پزشکی و داروسازی از جندی شاپور فارغ‌التحصیل شدند و به حوزهٔ علمی بغداد رفتند می‌توان بختیشوع، ابویزید ماسویه و پسرش یوحنا و شاپور را نام برد که تالیفات ایشان پایه‌های اساسی علم طب را در تمدن اسلام بنا نهاده است. در زمان انوشیروان دانشگاه جندی‌شاپور مهد علم علما شده بود ومعروف است که بر سر در آن چنین نوشته بودند: دانش و فضیلت مافوق بازو و شمشیر است.[۷۶]

نتیجه

تعلیم و تربیت به کیفیتی که ذکر شد در حدود چهارهزار سال در ایران کم‌وبیش جریان داشت و نتایج شگفت‌آوری از آن پدید آمد. نیروی اخلاقی و بدنی، مناعت و شرافت ملی و جوان مردی و سلحشوری و میهن پرستی را که در ایران پرورش داده بودند در قرن ششم پیش از میلاد برای نخستین‌بار در دنیا بزرگ‌ترین امپراتوری را به وجود آورد که از هندوستان تا دانوب و از سیحون تا حبشه وسعت داشت و نظم و نسق و طرز اداره کردن آن نمونه و سرمشق برای امپراتوری‌های بعد شد. و در تمام تاریخ کشور ایران مروّج و عامل نشر و اشاعهٔ تمدن و فرهنگ و مدافع میراث فکری و ذوقی مشرق زمین در مقابل اقوام مهاجم بود.[۷۷]

خلاصهٔ فصل چهارم

- تعلیم و تربیت در دورهٔ مادها:

از نحوهٔ تعلیم و تربیت مادها اطلاع مستقیمی در دست نیست. هخامنشی‌ها (پارس‌ها) از لحاظ تمدن و فرهنگ بر مادها برتری داشتند و پس از استیلای خود بر مادها تمدن آنها را هم اخذ کردند، به نحوی که بعضی از ملل قدیم پارس‌ها و یا مادها را یکی می‌دانند. در هر حال آموزش و پرورش در دوران مادها را از روی تعلیم و تربیت هخامنشی‌ها می‌توانیم به حدس دریابیم.

در میان مادها پدر، رئیس خانواده و آموزگار و مراقب آتش مقدس بود. زن در انتخاب شوهر نقشی نداشت ولی بانوی خانواده بود. زبان و خط مادی و پارسی تقریباً یکی بوده و برای هر دو قوم زبان دیگری قابل فهم بوده است. مادها خط میخی را از آشوری‌ها گرفتند و بعد به پارس‌ها دادند. مادها وقت خود را به فتوحات گذراندند و راه را برای ورود تمدن و نظام حکومتی پارس‌ها (هخامنشی‌ها) هموار ساختند. مادها سبب شدند که به جای لوح گلی، از کاغذ پوستی و قلم استفاده شود. اعتقاد به اهورامزدا و اهریمن، نظام سلطنتی، حکومت پدر در خانواده، تعدّد زوجات و مقدار قواعد دیگر، از دست‌آوردهای تمدن مادی بود که به پارس‌ها انتقال داده شد.

- تعلیم و تربیت در دورهٔ هخامنشی:

آموزش و پرورش در دورهٔ هخامنشی به سه بخش تقسیم می‌شد: اوّل تربیت اجتماعی، دوم تربیت شخصی، سوم تربیت شغلی و حرفه‌ای.

هدف اوّل ایجاد روح همگامی و همکاری و احترام به دیگران و آشنایی با حقوق خود و دیگران بود. در هدف دوّم به رعایت ویژگی‌های فردی می‌پرداختند؛ یعنی علاوه بر آموزش و پرورش ویژگی‌های فردی کودکان، به آن چیزهایی می‌آموختند که اوقات بیکاری‌شان را پر کند. در هدف سوّم، افراد خانواده‌های برجسته را به آموختن فنون ادارهٔ کشور و خدمات لشکری که برای حفظ ثبات جامعه لازم بود وا می‌داشتند. برای آموختن کودکان خانواده‌های طبقات پایین جامعه اقدامی از طرف دولت صورت نمی‌گرفت. روحانیان نیز تربیت خود را خود بر عهده داشتند. به طور کلّی هدف تربیتی و آموزش و

پرورش این بود:
۱) نگهبانی کشور، ۲) راهنمایی امور مالی و اقتصادی، ۳) ایجاد راهها، ٤) ضرورت استواری شیرازهٔ ملّی، ۵) تربیت، ٦) مسئولیت حفظ ایران، ۷) مسئولیت حفظ شیرازهٔ اقتصادی.

هرودوت می‌گوید: «سن تربیت کودکان بین پنج تا بیست‌و پنج‌سالگی بود و سه چیز را به آنان می‌آموختند: اسب سواری، تیراندازی، و راست گویی». پدر و مادر در خانه آداب معاشرت و آیین زندگی را به فرزندان می‌آموختند و آنها که وضع مالی بهتر می‌داشتند کودکان خود را به آموزشگاه می‌فرستادند. این آموزشگاه‌ها برای دولت کارمند تربیت می‌کرد.

ـ تعلیم و تربیت در دورهٔ اشکانیان:

اشکانیان در شیوهٔ تعلیم و تربیت متاثر از هخامنشی‌ها بودند. شیوهٔ هخامنشی‌ها در سواد آموزی شامل این مراحل بود: علوم دینی، خواندن، نوشتن، حساب، علم‌الاشیاء، دروس عملی (کشاورزی و درخت‌کاری). مهم‌ترین مادهٔ درسی علوم دینی بود. روش تعلیم این بود که ابتدا درس را به حافظهٔ کودك می‌سپردند و تعلیم او زبانی بود. پس از آن خواندن نوشتن می‌آمد. در مرحلهٔ سوم آنچه را در مراحل قبلی آموخته بودند به کار می‌بردند (انتقال جنبهٔ نظری تعلیم به جنبهٔ عملی آن).

ـ تعلیم و تربیت در دورهٔ ساسانیان:

در دورهٔ ساسانیان نیز آموزش و پرورش دنبالهٔ ادوار قوام‌یافتهٔ گذشته را نزد اشکانیان و هخامنشیان و مادها گرفت. تعلیم و تربیت مخصوص نجبا بود. به خاطر وسعت کشور و پیچیدگی سازمان اداری تحوّل یافتهٔ ساسانیان، نیاز به آموزگار و کارمند و کارگزار دولتی بیشتر حس می‌شد و همین امر موجب بسط و توسعهٔ تعلیم و تربیت در جامعه شد. در دورهٔ ساسانیان سازمان آموزش و پرورش عبارت بود از خانواده، مدرسه‌های وابسته به دانشکده‌ها و مدارس بزرگزادگان (که نزدیك کاخ شاهی ساخته می‌شد)، فرهنگستان دانشگاه. تا هفت‌سالگی آموزش و پرورش در خانواده به عهدهٔ مادران بود و از آن پس در

خارج شهر و فرهنگستان. یک‌سوم اوقات شبانه‌روز ویژهٔ تحصیل بود.

دردورهٔ ساسانی تعلیم دانش تجدید حیات یافت. مدارس زیادی در زمینهٔ فنی، پزشکی، ریاضی، نجوم، حرفه‌ای، ادبی، مذهبی، و فلسفی به وجود آمد. نخستین دانشگاه بزرگ در جندی‌شاپور و به همین نام تاسیس شد. قبل از آن دانشکده‌هایی در ایران وجود داشت. دانشگاه جندی‌شاپور مجهز به بیمارستانی بزرگ با پزشکانی مجرّب که مرکب از دانشمندان پزشکی ایرانی، یهودی، نسطوری، و هندی بودند طب جدید را در آنجا تدریس می‌کردند. این دانشگاه تا سیصدسال پس‌از اسلام نیز هنوز مرکزیت خود را به عنوان بزرگ‌ترین کانون علمی جهان آن روز حفظ کرد.

به طور خلاصه، تعلیم و تربیت کمابیش به مدت چهارهزار سال در ایران سابقه داشت و نتایج آن شگفت‌آور بود. تعلیم و تربیتی که در ایران رواج داشت و مشحون از نیروی اخلاقی و بدنی، مناعت و شجاعت و شرافت ملّی و جوانمردی و سلحشوری و میهن پرستی بود در ششصدسال قبل از میلاد مسیح بزرگ‌ترین امپراتوری جهان را پایه‌گذاری کرد و میراث فرهنگی ارجمندی برای ایران و جهان برجای نهاد.

سؤالات خودآزمایی

۱ ـ می‌دانیم که در زمان ساسانیان، دبستان و دانشگاه نیز به محل تعلیم و تربیت اضافه شد، چه دلیلی برای تاسیس این دو محل می‌بینید؟

۲ ـ مراحل متفاوت آموزش از لحاظ زمان و طول مدت تحصیل در ایران باستان به چه مراحلی تقسیم می‌شود؟

۳ ـ در کدام مرحلهٔ فوق به شناخت و پرورش استعدادها و ارشاد به رشته‌های تخصصی مناسب توجه می‌شده است و کدام مرحله برای پسران و دختران یکسان نبوده است؟

۴ ـ ازجهت مواد درسی، چه تفاوتی میان آموزش شاهزادگان و بزرگزادگان به چشم می‌خورد؟

۵ ـ در آموزش خانوادگی، مسئولیت عمده به عهدهٔ چه کسی بوده و می‌بایست با کودکان چه می‌کرد؟

۶ ـ آموزش عمومی شامل چه مواردی بوده و چه ویژگی مهمی برای همهٔ شاگردان داشته است؟

۷ ـ از مهم‌ترین عوامل مؤثر در تربیت ایران باستان مرز و بوم و وضع جغرافیایی است. چگونگی و نحوهٔ تاثیر این دو عامل در تربیت ایرانیان را شرح دهید ؟

۸ ـ کدام جنبهٔ عقاید آریایی با تغییرات در عقاید زرتشتی نیز به گونه‌ای جلوه کرده است؟

۹ ـ تاثیر دولت در تعلیم و تربیت ایران باستان را بررسی کنید ؟

۱۰ ـ سه منظور کلی آموزش و پرورش در ایران باستان چیست؟

۱۱ ـ آموزشگاه از جهت افراد به چه طبقاتی تقسیم می‌شد و چه اصلی را برای این تقسیم بندی به کار می‌بردند ؟

۱۲ ـ زمان تحصیل و تقسیم‌بندی ساعات شبانه روز چگونه بوده است؟

۱۳ ـ هدف آموزش دینی در عهد ساسانی چه بوده و این هدف چه جنبهٔ سیاسی داشته است؟

۱۴ ـ اهمیت و احترام به معلم و آموزگار در عهد ایران باستان در کجا ریشه داشته است و این امر چه دلایل سیاسی داشته است؟

۱۵ ـ برنامهٔ تعلیم و تربیت در زمان ساسانی چه بوده است و مهم‌ترین بخش برنامه که برای عضویت در جامعه ضروری بوده، چه بوده است؟

۱۶ ـ روند تغییر و تکمیل مکان تعلیم و تربیت از خانه تا دانشگاه را بررسی کنید و دلایل این تغییرات را برشمارید.

۱۷ ـ نکات مثبت و منفی تعلیم و تربیت ایران باستان را بنویسید ؟

۱۸ ـ زرتشت دین خود را چه می‌خواند و در این آیین بیماری و ناخوشی به چه نسبت داده می‌شود ؟

منابع بیشتر برای مطالعه و تحقیق

ایران باستان:

۱ـ حکمت، علیرضا، آموزش‌وپرورش در ایران باستان.

۲ ـ کریستین‌سن، آرتور، ساسانیان، ترجمهٔ رشید هاشمی.

۳ـ کوثر، ب.، سنگ‌نبشته‌ها.

۴ـ شهرزادی، دین و دانش.
۵ـ همایونفرخ، بررسی‌ها.
۶ـ معین، م.، مزدیسنا و ادب.
۷ـ راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران.
۸ـ دیاکونف، م. م.، تاریخ ماد، ترجمهٔ کریم کشاورز.
۹ـ گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمهٔ دکتر معین.
۱۰ـ محققان شوروی، تاریخ ایران، ترجمهٔ کریم کشاورز.
۱۱ـ تاجبخش، احمد، تاریخ مختصر تمدن و فرهنگ ایران قبل از اسلام.
۱۲ـ تاریخ جهان باستان، ج. ۲.
۱۳ـ سامی، تمدن ساسانی.
۱۴ـ طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری.
۱۵ـ سعودی، التنبیه والاشراف.
۱۶ـ نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی ایران (از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان).
۱۷ـ نظام‌الملك، سیاستنامه.
۱۸ـ نهرو. جواهر لعل، نگاهی به تاریخ ایران.
۱۹ـ رازی، عبدالله، تاریخ کامل ایران.
۲۰ـ گزنفون، کوروش‌نامه، ترجمهٔ مهندس رضا مشایخی.
۲۱ـ مشیرالدوله (حسن پیرنیا)، ایران باستان.
۲۲ـ دیاکونف، م. م.، اشکانیان، ترجمهٔ کریم کشاورز.
۲۳ـ دورانت، ویل، تاریخ تمدن، ترجمهٔ احمد آرام.
۲۴ـ صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ ایران.
۲۵ـ تاریخ هرودوت، وحید مازندرانی.
۲۶ـ موله، ماریان، تاریخ ایران باستان.
۲۷ـ بهار، محمدتقی، سبك شناسی، ج. ۱.
۲۸ـ نهرو، تاریخ جهان نو، ترجمهٔ محمد تفضلی.
۲۹ـ باستانی پاریزی، ابراهیم، خاتون هفت قلعه.
۳۰ـ جمالزاده، محمدعلی، خلقیات ما ایرانیان.

۳۱ـ فرای، ریچارد، میراث باستانی ایران، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا.
۳۲ـ صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات ایران، ج. ۱.
۳۳ـ سن، کریستین، کیانیان، ترجمهٔ دکتر ذبیح‌الله صفا.
۳۴ـ بیژن، سید اسدالله، سیری در تمدن و تربیت ایران باستان.
۳۵ـ تاریخ فرهنگ ایران، ترجمهٔ وحید مازندرانی.
۳۶ـ مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، ج. ۱ و ۲.
۳۷ـ دیاکونف، تاریخ اجتماعی.
۳۸ـ پورداوود، خرده‌اوستا.
۳۹ـ پورداوود، مینوی‌خرد.
۴۰ـ پندنامهٔ زرتشت، ترجمهٔ دکتر ماهیار نواب.
۴۱ـ پیرنیا، توجه پادشاهان ایران به تعلیم و تربیت.
۴۲ـ فرهنگنامهٔ تربیت، ج. ۴.
۴۳ـ دارمستتر، جیمز، چشم‌اندازی به تاریخ ایران.
۴۴ـ یسنا، ج. ۱، ترجمهٔ پورداوود.
۴۵ـ اولین، جرج، هفت پادشاه بزرگ مشرق‌زمین در قدیم.
۴۶ـ دیاکونف، شناخت هنر ایران.
۴۷ـ سایکس، تاریخ ایران.
۴۸ـ آذرگشسب، موبد اردشیر، مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان.
۴۹ـ رضوی، مسعود، تعلیم و تربیت ایرانیان در شاهنشاهی پیش از اسلام.
۵۰ـ وحیدی، حسین، دین پایه زرتشتی.
۵۱ـ جهانیان، اردشیر، بیست‌ویک نوشتار.
۵۲ـ رجب‌نیا، مسعود، میراث باستانی ایران.
۵۳ـ آموزش‌های زرتشت، ترجمهٔ موبد شهرزادی.
۵۴ـ ایران، حاج میرزا عبدالحمید خان، آموزش خط و خطاطان.
۵۵ـ رضی، هاشم، ادیان بزرگ جهان.
۵۶ـ جوان، موسی، تاریخ اجتماعی ایران باستان.
۵۷ـ آذرگشسب، اردشیر، آیین ازدواج زرتشتیان.
۵۸ـ آذرگشسب، اردشیر، آیین کفن و دفن زرتشتیان.

۵۹ـ شریف، م. م.، فلسفه در ایران و اسلام.
۶۰ـ باهنر، محمدجواد؛ رفسنجانی، اکبر، جهان در عصر بعثت.
۶۱ـ دربارهٔ روش اندیشیدن و کامیاب شدن، ترجمهٔ موبد شهرزادی.
۶۲ـ حکمت، علی اصغر، تاریخ ادیان.
۶۳ـ مشکور، تاریخ اجتماعی ایران.
۶۴ـ سامی، علی، تمدن ساسانی.
۶۵ـ مشایخی، محمد، آموزش و پرورش تطبیقی.
۶۶ـ آموزش در ایران از عهد باستانی تا امروز، دانشگاه جندی شاپور.
۶۷ـ صفا، ذبیح‌الله، آموزش و دانش در ایران.
۶۸ـ نصری، عبدالله، سیمای انسان کامل.
۶۹ـ عسگریان، ؟، سازمان آموزش و پرورش.
۷۰ـ کاسل، ای. بی.، آموزش و پرورش کهن و نوین.
۷۱ـ کظیمی، ابراهیم، تاریخ آموزش و پرورش.
۷۲ـ مشایخی، محمدعلی، تاریخ تربیت.
۷۳ـ پروین، عباس، تاریخ دوهزاروپانصدسالهٔ ایران.
۷۴ـ راوندی، مرتضی، تاریخ تحولات ایران.
۷۵ـ بیات، عزت‌الله، کلیات تاریخ تمدن پیش از اسلام.
۷۶ـ تاریخ جهان باستان، ترجمهٔ محمد باقی.
۷۷ـ حکیمی، محمدرضا، دانش مسلمین.
۷۸ـ منصور، ؟، ایران در عهد باستان.
۷۹ـ کریستین‌سن، شعر و موسیقی در ایران
۸۰ـ صفا، ذبیح‌الله، آموزشگاها و آموزش‌ها در ایران.
۸۱ـ شریعتی، علی، تاریخ ادیان.
۸۲ـ ناس، جان، تاریخ جامع ادیان از آغاز تا امروز، ترجمهٔ علی‌اصغر حکمت.
۸۳ـ سامی، علی، تمدن ساسانی.
۸۴ـ پهلوان، اشرف، پایان نامهٔ تعلیم و تربیت در ایران باستان.
۸۵ـ سلطانزاده، حسین، تاریخ مدارس ایران.

۸۶ـ صادقی، عبدالله ؛ و دیگران، سیری در تاریخ فرهنگ ایران.
۸۷ـ اقصی، مرتضی، فرهنگ نامهٔ ایران.
۸۸ـ آل احمد ، جلال، غرب زدگی.
۸۹ـ نظام‌الدین، ؟، تاریخ تمدن از آغاز آفرینش تا تمدن مادی.
۹۰ـ رضازادهٔ شفق ، صادق، تاریخ ادبیات ایران.
۹۱ـ شهرزادی، رستم، سیری در آموزش گاتها .

پی‌نویس‌ها :

۱) صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ ایران، ص. ۳۲.
۲) حکمت، علیرضا، آموزش و پرورش در ایران باستان، صص، ۳۶۳ ـ ۳۶۵.
۳) همان ماخذ ، ص. ۳۶۸.
۴) همان ماخذ ، صص. ۳۷۵ ـ ۳۷۶؛ کریستین سن، ساسانیان، ص. ۴۳۹.
5) maana de perse
۶) همان ماخذ ، ص. ۳۸۴.
۷) همان ماخذ ، ص. ۳۹۰.
۸) صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ ایران، صص. ۵۹ ـ ۶۱.
۹) همان ماخذ ،ص. ۵۵.
۱۰) اخلاق ایران باستان، ص. ۷۶.
۱۱) خرده‌اوستا ، ترجمهٔ پورداوود ، ص. ۱۳۴ .
۱۲) همان ماخذ ، همان ص..
۱۳) ویسپرد ـ کرده ۱۵ ، فقرهٔ ۱ ، در اخلاق ایران باستان، ص. ۶۹ نقل شده است.
۱۴) پندنامهٔ زرتشت، ترجمهٔ ماهیار نوابی، ص. ۸.
۱۵) حکمت، علیرضا، آموزش و پرورش در ایران باستان.
۱۶) فرهنگنامهٔ تربیت، ج. ۴، ص. ۴۶۸.
۱۷) وندیداد ، ترجمهٔ دارمستتر، صص. ۱۹۲ ـ ۱۹۳ .
۱۸) Strabon، مورخ و جغرافی‌دان یونانی.
19) Herodotos
20) Dinkard

۲۱) همان ماخذ، ص. ۱۹۶.
۲۲) فرهنگنامهٔ تربیت، ج. ٦٤۷.
۲۳) Athravan، معلم روحانی.
۲٤) اخلاق ایران باستان، صص. ٦۳ ـ ٦٤.
۲۵) همان ماخذ، ص. ۷۲.
۲٦) مهریشت، کردهٔ ۲۹، بند ۱۱٦، ج. ۱ یشت‌ها، ترجمهٔ پورداوود، ص. ٤۸۷.
۲۷) فرهنگنامهٔ تربیت، ج. ٤، ص. ٦٤٦.
۲۸) یسنا، ترجمهٔ پورداوود، ج. ۱و ص. ۱۵۸.
۲۹) Gathas، شامل احادیث زرتشت و آنچه بر وی وحی شده است.
۳۰) اخلاق ایران باستان، ص. ۱۰ و ٦۲.
۳۱) یسنا، ترجمهٔ پورداوود، ص. ۳۲.
۳۲) اخلاق ایران باستان، ص. ۷٦.
۳۳) صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ ایران، صص. ۵٦ ـ ٦٦.
۳٤) همان ماخذ، ص. ٦۸.
۳۵) papyrus، گیاهی از نوع نی که مصریان در قدیم از آن کاغذمانندی می‌ساختند و بر آن چیز می‌نوشتند.
۳٦) بارتولومه، حقوق دورهٔ ساسانی، ص. ۹.
۳۷) گیرشمن، تاریخ ایران، صص. ٦ ـ ۲۱.
۳۸) صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ ایران (از آغاز تا زمان حاضر)، انتشارات دانشگاه تهران، چ. ۲، بهمن ۱۳۳۸، ص. ۸۵.
۳۹) پیرنیا، حسین، ایران باستان، ص. ٤۷.
٤۰) دیااکو (دیوکس)، پادشاه ماد، دهقانزاده‌ای فعال و مورد اعتماد بود که به مقام داوری و بعد به پادشاهی رسید.

41) Herzfeled

42) Darmes Teter

٤۳) بیژن، اسدالله، سیر تعلیم و تربیت در ایران باستان، ص. ۱۲٤؛ دارمستتر، حکمت در آموزش و پرورش ایران باستان، ص. ۱۲.
٤٤) تهمورس یا «تهمورس دیوبند»، شاه افسانه‌ای ایرانی (پیشدادیان).

۴۵) بهار، محمد تقی، سبک‌شناسی، ج. ۱، صص. ۵۸ ـ ۵۹.
۴۶) اژی‌دهاک
۴۷) کامبوزیا (کامبیز)
۴۸) اختوویگو
۴۹) راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، ص. ۱۵۶.
۵۰) Jeyšpeyš(جیش پیش،۶۷۵ ـ ۶۴۹ ق. م.)
۵۱) بیژن، اسدالله، سیر تعلیم و تربیت در ایران باستان، صص. ۱۶۰ ـ ۱۶۱.
۵۲) راوندی، بربرها و یونانی‌ها، ص. ۵۱۶.
۵۳) حکمت، علیرضا، آموزش و پرورش در ایران باستان، ص. ۳۶۲.
۵۴) بیژن، اسدالله، سیر تعلیم و تربیت در ایران باستان، ص. ۱۸۶.
۵۵) همان ماخذ، ص. ۱۶۸ ـ ۱۶۹.
۵۶) همان ماخذ، ص. ۱۸۸.
۵۷) حکمت، علیرضا، آموزش و پرورش در ایران باستان، ص. ۴۹.
۵۸) گزنفون، کورشنامه، ص. ۱۱.
۵۹) حکمت، علیرضا، آموزش و پرورش در ایران باستان، ص. ۳۶۱.
۶۰) راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، ص. ۷۲.
۶۰) حکمت، علیرضا، آموزش و پرورش در ایران باستان، ص. ۳۷۴.
۶۲) صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ ایران، ص. ۷۲.
۶۳) ۳۲۳ ـ ۲۵۰ ق. م..
64) Diodotus
۶۵) صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ ایران؛ راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، ج. ۱، ص. ۵۳۷.
۶۶) گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمهٔ معین، ص. ۲۶۷.
۶۷) مزارعی، عدنان، تاریخ اقتصادی و اجتماعی ایران از آغاز تا عهد صفویه.
۶۸) پیرنیا، محمد حسین، توجه پادشاهان ایران به تعلیم و تربیت، صص. ۱۳ ـ ۱۴.
۶۹) حکمت، علیرضا، آموزش و پرورش در ایران باستان، صص. ۳۶۳ ـ ۳۶۶ و ۳۷۳.
۷۰) مزارعی، عدنان، تاریخ اقتصادی و اجتماعی ایران از آغاز تا عهد صفویه.

۷۱) همان ماخذ، ص. ۱.
۷۲) پیرنیا، محمد حسین، توجه پادشاهان ایران به تعلیم و تربیت، ص. ۱٦.
۷۳) همان ماخذ، ص. ۱۷.
۷٤) حکمت، علیرضا، آموزش و پرورش در ایران باستان، ص. ۳٦۳.
۷۵) همان ماخذ، صص. ۳٦۹ ـ ۳۷۰.
۷٦) همان ماخذ، صص. ۳۸۳ ـ ۳۹۰.
۷۷) صدیق، عیسی، تاریخ و فرهنگ ایران، ص. ۸۳.

فصل پنجم

زرتشت[1] و تعالیم او

همان طور که در فصل پیش خاطرنشان شد، قبل از ورود آریایی‌ها، حدود چهار هزار سال پیش، اقوام دیگری در این سرزمین وجود داشتند که از آن‌ها اطلاع اندکی در دست است و اگر چیزی به شکل آداب و رسوم می‌توان از آن‌ها یافت در لابه‌لای سنت‌ها و تعلیمات و افکار بعدی از جمله آیین زرتشت است که در این آیین بسیاری از عادات و احوال اقوام آریایی هم حفظ شده است. تعلیم وتربیت و زندگی اجتماعی ایرانیان قبل از اسلام (ایران باستان) تحت تاثیر دستورات و تعالیم مذاهب و آیین‌هایی چند بود که ما به طور اختصار آن‌ها را شرح می‌دهیم، یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین آن‌ها دیانت زرتشت است.

زرتشت که بود و چه گفت؟

در زمان بسیار قدیم که اجداد ما در این سرزمین زندگی می‌کردند پیشهٔ آن‌ها بیشتر گله‌داری و کشاورزی بود. آن‌ها به جای آن‌که خدای یکتا را بشناسند، یاد گرفته بودند که هر دسته از آفریده‌ها دارای خدای جداگانه هستند که آن‌ها را آفریده است و هر گروه از این مردمان یکی از خدایان را می‌پرستیدند و برای آن‌که گرفتار خشم آن خدایان نشوند برای آن خدا نذرونیاز و قربانی می‌کردند. از ین‌رو بود که اوقات هر گروهی بیشتر به جنگ و جدال با هم می‌گذشت و گاهی هم به کشتارهای دسته‌جمعی می‌انجامید. با

آن‌که هر گروه و هر دسته برای خود رئیسی داشت، نمی‌توانست از جنگ و خون‌ریزی بر کنار ماند. همه می‌دانیم که جنگ و ستیز همیشه مانع آسایش و پیشرفت بوده است. بزرگان آن زمان همه نمی‌دانستند که علت این دشمنی‌ها از کجاست و این درد اجتماعی را از چه راه باید درمان کرد. در چنین اوضاعی دوشیزه‌ای پاک‌سرشت به نام دغدویه از اهالی شهر وگه یا مدرگه که می‌گویند این شهر در آذربایجان واقع بوده است و شاید همان مراغهٔ امروزی باشد، از جنگ و ستمگری‌ها آزرده‌خاطر شد و با پدرش به‌شهر رغه یا رگه، که می‌گویند در اطراف حضرت عبدالعظیم امروزی قرار داشت، روی آوردند و از این روست که امروز هم آنجا را شهر ری می‌نامند. در آنجا نیز اوضاع مردم را بهتر از جاهای دیگر ندیدند. کشت‌وکشتار و دروغ‌گویی زورمندان بر سر پرستش خدایان گرفتاری مردم بود. این دختر پاکدل که دارای روحی حساس بود، زبان به سرزنش گشود و آنهایی را که ستم روا می‌داشتند اندرز می‌داد. اما پندهای او سود نداشت، بلکه آنها را در روش سخت‌تر می‌کرد و از سوی دیگر اندك اندك سخنانش در شنوندگان ستم‌دیده اثر می‌گذاشت و آنها را به هم از نزدیك پیوند می‌داد. در چنین حالی بود که بزرگان به خطری که در آینده برای آنها پی‌ریزی می‌شد اندیشیدند و پدرش را مجبور کردند که بی‌درنگ دخترش را بردارد و به شهر خود باز گردد و حتی به او گفتند که اگر در این کار درنگ روا دارد، هر دو آنها را خواهند کشت. از این جهت پدر و دختر شبانه به سوی زادگاه خود روانه و پس از رنج و ناراحتی بسیار به شهر خود بازگشتند. اما تمام این دشواری‌های این دوشیزهٔ شجاع از احساساتش نکاست و شهرتی به‌سزا یافت. از آنجا که دختر برازنده‌ای بود، پسر عمویش پوروشسب او را برای همسری برگزید، و این وصلت نیکو انجام پذیرفت. روز ششم فروردین، مقارن با آغاز بهار که طبیعت سرسبز و خرمی را از سر می‌گیرد و هنگامی که شکوفه‌ها لبخندی بر لب داشتند و کوه‌ها و چشمه‌سارها به آهنگ دلنواز خود جهان را نوید زندگی بازیافته می‌دادند، ندایی از آسمان برخاست که: ای مردمان شادمان شوید، درختان بر خود ببالید، آفریده‌ها سرافراز باشید که برای شما رهبری دانا از مادر زاییده شد. او قادر است جهان را به آسایش و آرامش به سوی کمال برد و شادی شما را فراوانی بخشد. در چنین روز خوش بهاری بود

که از مادر دلیر و بافراست نوزادی به جهان پا گذاشت که بنا بر نوشته‌های دانشمندان یونانی، به جای گریه خنده بر لب داشت. نه تنها از جهان و جهانیان بیم نداشت، بلکه آن‌ها را دوست و مورد پسند خود می‌دانست. لب خندانش را چنین تفسیر کرده‌اند که بر جهان و زندگی خوش‌بین است و همهٔ مردم را قابل پیشرفت به سوی کمال و جهان را نمایشگر زیبایی و تجلی آفریدگار می‌دانست. این نوزاد شگفت‌آور که داستان‌های شگفت‌آوری هم برای دوران کودکیش نوشته‌اند، چون آن داستان‌ها با آموزش‌های وی سازگار نیست، از این جهت از ذکر آن خودداری می‌کنیم و به آنچه خردپسند است می‌پردازیم.

این نوزاد در دامان مادری شجاع و خردمند و با سرپرستی پدری هوشیار پرورش یافت، اما میدان موجود برای پروازش به سوی کمال بسیار تنگ و محدود بود، زیرا او دربارهٔ حال و جهان آینده، در زمان نزدیك و بسیار دور می‌اندیشید. مبارزهٔ خود را از هفت‌سالگی آغاز و نخستین بار در برابر پرستش خدایان احساس نفرت و ناراحتی کرد. از این جا بود که بزرگان آن زمان علیه این کودك به مخالفت برخاستند و هرآن وی را تهدید به قتل کردند، اما گویی این سروصداها در عزمش بی‌اثر بود و او را در هدف خود استوارتر می‌کرد. سرانجام این کشمکش به جایی رسید که پدر و مادرش از بیم جان کودك خود به هراس افتادند و در صدد پنهان ساختن او برآمدند، اما خود کودك به این امر راضی نبود و هرچه برسنش اضافه می‌شد، عقل و کمال بیشتر تجلی می‌نمود و بر کوشش وی در برابر دشمنان می‌افزود. دشمنان او نیز بی‌کار ننشستند و نقشه‌های گوناگون برای از بین بردن این کودك می‌کشیدند، اما کارگر نمی‌شد. او در چهارده‌سالگی با بسیاری از رازهای آفرینش آشنا شده بود. برای مردم سخنرانی می‌کرد و آن‌ها را پند و اندرز می‌داد و راه را به آن‌ها گوشزد می‌کرد، آنچنان که برای شنونده شگفت‌آور بود. گفتارش چون آب سردی مردمان به خواب رفته را بیدار می‌ساخت، و با این ترتیب از ستم و رنج‌هایی که تحمل می‌نمودند در خود احساس درد می‌کردند. در این زمان بود که پزشك درمان‌بخشی را برای خود جستوجو می‌کردند؛ این نوجوان برومند که او را زرتشت یا زره‌توشتره یعنی «ستارهٔ درخشان» می‌نامیدند، روز به روز شکوفاتر و برازنده‌تر می‌شد. اما او خود به آنچه می‌دانست خرسند نبود، بلکه می‌خواست به

رازهای نهانی و آنچه به چشم نمی‌آید نیز آشنا شود و بر نادیدنی‌ها هم دست یابد. با این ترتیب برآن شد که زمانی دراز در بالای کوهی در پناه غاری از مردم کناره گیرد و رازهای شگفت‌آور آفرینش را بررسی کند. ابتدا به آموزش سیر ستارگان در آسمان پرداخت و سپس آنچنان‌که در تعالیم خود می‌گوید، از طریق وهومن(پندار نیک) به رازهای آفرینش آگاه می‌شود و به شناسایی آفریدگار یکتا و بی‌همتا کامیاب می‌شود. این پژوهش و کنجکاوی ده سال طول کشید و آن‌گاه که از دانش وبینش خود در راه آشنایی به رازهای نهانی آفرینش به درجهٔ کمال رسید، از بالای کوه به میان مردم فرود آمد و آنچه را به وی الهام شده بود آغاز به بازگویی کرد و آن‌ها را به پرستش خدای یگانه دعوت کرد. اما آن دسته‌هایی که هریك به بهانهٔ پرستش خدایان عده‌ای از مردم را تحت فرمان داشتند، این سخنان برایشان گران می‌نمود و از آن بیم داشتند که پایهٔ فرمانروایی آن‌ها سست و زمانی سرنگون شود. از این رو علیه او به مخالفت برخاستند و نسبت‌های ناروایی به وی دادند و مردم را به شورش واداشتند.

زرتشت که برای خود هدف و مقصدی عالی برگزیده بود، از این جاروجنجال‌ها بیم و هراسی نداشت و همواره مردم را به پی‌روی از حکومت خود دعوت می‌کرد و به آن‌ها می‌گفت: به سخنان داناتر از خود گوش فرا دهید و با خود بسنجید و آن‌گاه اگر نیك تشخیص دادید، بررسی کنید، زیرا خداوند در نهاد هر یك از شما نیرویی نهاده است که شما بتوانید با آن نیروی درونی بیاندیشید و راه پیروزی در زندگی، که راه پیشرفت و رسیدن به سوی خوشبختی است، یا راه شکست را که رنج و بدبختی است برگزینید. این نخستین بار بود که مردم دانستند دارای خرد و اندیشه و اراده هستند، زیرا قبلاً آن‌ها خود را فرمانبردار افراد و فرمانرویان می‌دانستند و چنین می‌پنداشتند که از خود اندیشه و اختیاری ندارند و گوسفندوار باید دنبال چوپان راه بپیمایند و حق آن را ندارند که به آزادی راهی برای خود برگزینند.

این گفتارها و دستورات برای دشمنان زرتشت بسیار ناگوار می‌آمد، زیرا بنا به تعالیم این پیامبر، میزان بزرگی هر کس بر پایهٔ پندار نیك، کردار نیك و آنگاه بر اصل پاکی درونی و برونی که آن را آیین اشوئی یعنی پرهیزگاری می‌نامیدند استوار است و هر کس آیین اشوئی را که پاکی تمام نیروهای درونی

و برونی است به جای آورد، به مقام ارجمند اشوئی یعنی پارسایی می‌رسد. این گفتار شگفت‌آور آن‌چنان دشمنان پیامبر را به جنب و جوش انداخت که میدان را بر او تنگ و سخت ساختند و آمد و رفت و گفت‌وگو را با وی منع کردند و هر آن‌که به این دعوت سر می‌نهاد او را می‌کشتند.

اندك اندك دامنهٔ این دشمنی بالا گرفت و ماندن پیامبر در زادگاه خود برای وی خطری جانی داشت. درست است که او از مرگ هراسی نداشت اما بیم آن داشت که پس از او دیگری نتواند ماموریت او را به پایان برساند، از این رو تصمیم به خروج از دیار خود گرفت و با چهار تن از فرزندان و همسر خود شبانه به سوی بلخ پایتخت روانه شد. چون این سفر در زمستان بود خالی از رنج و خطر نبود، به خصوص که مردم هم با چشم دشمنی بر آنها می‌نگریستند و کسی حاضر نبود آنها را پناه دهد، در این حال بود که زبان شکوه به درگاه خداوند گشود و چنین گفت: «در این هوای سرد به کجا روی آورم به چه کسی پناه برم، ای اهورا جز تو کسی مرا پشتیبان نیست.»

از این عبارت چنین معلوم است که پیامبر و همراهان او در هوای سرد زمستان با سختی و رنج راه خود را پیمودند. گفته‌اند که او در این سفر همسر خود را از دست داد و با غم و اندوهی فراوان به بلخ وارد شد. در آن زمان پادشاهی کشور با کسی بود که در گاتاها سرودهای آسمانی زرتشت او را ویشتاسب خوانده‌اند و امروز شاه گشتاسب[۲] نامیده می‌شود. شاه گشتاسب که پادشاهی باهوش و فراست بود، وزیری به نام جاماسب داشت که او هم شخص باتدبیر و دانایی بود. چنانچه در تاریخ هم وی را دانشمند و خردمند خوانده‌اند. زرتشت پیش از ورود به پایتخت به حضور پادشاه رسید و پیام آسمانی خود را اعلام کرد و گفت: «اهورامزدا آفریدگاری است یکتا و بی همتا که جهان و آسمان و آنچه هست آفریدهٔ اوست. او دانا و تواناست، باید فقط او را پرستش کنیم و از ستایش دیگر خدایان که همه آفریده و ساخته بندگان اهورامزدا هستند بپرهیزیم و به این جنگ و جدال‌ها پایان دهیم و جنگ خود را علیه دروغ‌گویی و دروغ‌گویان و فریبدهندگان آغاز کنیم، زیرا آنچه که جهان و جهانیان را تباه می‌کند دروغ و نادرستی است.» همچنین گفت: «در اندیشهٔ انسان دو نیرو در کشش و کوشش است که یکی را نیکی و دیگری را

بدی می‌نامند. وظیفهٔ همگی آن است که کوشش خود را در راه نیکی به کار بندند و با نیروی اندیشه و نیک گفتاری و نیک کرداری بر دشمن بدکار نادرستی و دروغ پروری پیروز شوند، تا آبادی و خوشی توأم با آرامش و آسایش، که نتیجه و حاصل پندارنیک است، در جهان برقرار شود. او می گفت مردم از زمان زایش با هم برابر آفریده شده‌اند و همه می‌توانند با پی‌روی از دستورهای آسمانی به سوی پیشرفت و رهایی راه پیمایند و به خوشبختی برسند. آن دو نیرویی که در اندیشهٔ انسان فعالیت دارد به طور همزاد در تمام آفریده‌ها به شکل گوناگون پایدار است. اهوارمزدا یعنی بزرگ‌دانای هستی‌بخش به هیچ وجه کردار بد ما را با قربانی یا با نماز و نیاز نخواهد بخشید، بلکه کردار نیك که بهترین سپاس و ستایش عملی است برای انسان وسیلهٔ رستگاری خواهد بود. پس باید همه، اخلاق خود را با نیکی و پاکی بیاراییم.» در این‌جا نیز اندك اندك زمزمه‌هایی بر ضد پیامبر از گوشه و کنار بلند شد و دامنهٔ آن بالا گرفت تا آن‌جایی که شاه گشتاسب مجبور شد برای اثبات این تعالیم، انجمنی از دانایان و مخالفین ترتیب دهد تا با بحث و گفت‌وگو با پیامبر، حقیقت امر روشن شود. آن چنان‌که نوشته‌اند که در آن انجمن که گروه زیادی از دانایان و سران آن زمان گرد آمده بودند، پیام آسمانی خود را به زبان راند و راه حقیقی زندگانی را بیان داشت و راه بد و نیك را به آن‌ها تعلیم داد. دامنهٔ بحث و گفت‌وگو بالا گرفت اما در تمام موارد پیروزی با پیامبر بود و همه به یکتایی اهورامزدا، آفریدگار کل بی‌همتا ایمان آوردند. گویند از نخستین کسانی که به زرتشت گرویدند شاه گشتاسب و شهبانو کتایون و جاماسب وزیر دانشمند او بودند. سپس اسفندیار رویین‌تن پسر شاه گشتاسب و دیگر سران و نام‌داران هم از او پی‌روی کردند و همه بر آن شدند که پیام آسمانی زرتشت را که بهترین چراغ راه زندگی است به سراسر کشور و جهان برسانند و مردم را در جادهٔ روشن رستگاری روانهٔ سر منزل آزادی و آبادی کنند. در اندك زمانی این پیام نجات بخش و این دستورهای آسمانی که خوشی و سعادت بر آن استوار بود به گوش مردم کشور ایران و خارج از ایران رسید. در ایران همه با جان و دل پذیرفتند و دستورش را چراغ راه زندگانی خود قرار دادند و به ارج و مقام سرشتی خود آشنا شدند و به خارج از دایرهٔ ضعف و ناتوانی پای نهادند. دروغ

و نادرستی را دشمن زورمند خود دانستند و جنگ و جدال و خونریزی را امر اهریمنی شناختند. اهورامزدا خدای یگانه را آفریدگار دانا و بی همتایی پذیرفتند. از فدیه و قربانی حیوانات در راه خدایان پیشین دوری جستند و با این ترتیب راهی درست به سوی ترقی و سعادت بازیافتند. با چنین کامیابی پیامبر به گسترش تعالیم خود درجهان پرداخت. در تاریخ نوشته شده است که زرتشت در روز ورود به کاخ شاهی در بلخ، درخت سروی را کاشت که در سبزی و خرمی همانند نداشت و آنچنان آن درخت رسا و سرسبز شد که زمانه مانند آن را به یاد ندارد. در تاریخ‌های مختلف راجع به سرنوشت این درخت نوشته‌اند که تا زمان متوکل عباسی سر به آسمان داشت و در آن هنگام به امر نامبرده که برای پوشش سقف کاخ جعفریه در بغداد لازم تشخیص داد آن را قطع و به بغداد حمل کردند. اهالی کاشمر برای جلوگیری از قطع آن درخت مبلغ زیادی جمع‌آوری و به طاهربن عبداله حاکم خراسان دادند اما مؤثر نیفتاد وسرانجام آن را قطع کردند و قطعاتش را به قطار شتران نهادند و به بغداد بردند. اما روزی که به نزدیکی شهر رسیدند به دستور متوکل، عدهٔ زیادی به استقبال این کاروان شتافتند، قبل از آن‌که کاروان وارد شهر شود، متوکل به دست مستخدم خود به قتل رسید و آرزوی دیدار این درخت را با خود به گور برد و دانشمندان موضوع کاشتن درخت به دست پیامبر را نشانهٔ پیش‌قدمی وی در آبادانی جهان دانسته‌اند که بدین نحو پیامبر خواسته است بیاموزد که هر کس باید عملاً به آبادی بکوشد و خود پایه‌گذار سعادت خود باشد.[۳]

از آنجا که کتاب الاهی مذهب زرتشت به زبان اوستایی سروده و نوشته شده است از این جهت معروف به اوستاست. مجموعهٔ اوستا به دو بخش شناخته شده است. نخستین بخش را یسنا[۴] خوانده‌اند که گاتاها یعنی سرودهای زرتشت در میان آن قرار دارند و بخش دوم که یشت‌ها[۵] نام دارد به وسیلهٔ پیروان زرتشت سروده شده است.

آن طور که مورخین نوشته‌اند مجموعهٔ اوستا، بیست‌ویك نسك یعنی بیست‌ویك جلد بود که به سه بخش هفت جلدی بخش بندی شده است و زمانی بر روی دوازده هزار جلد پوست گاو با خط زرین نگاشته بودند و تعداد اشعار آن را به دو میلیون ذکر کرده‌اند. اوستا با خط ویژه‌ای نگارش یافته که به دین

دبیره معرف است و هنوز هم از کامل‌ترین الفبای جهان است.[۶]

تعالیم زرتشت

دین زرتشت به سه پایه استوار است: پندار نیك، گفتار نیك و کردار نیك و هر زرتشتی موظف است که وجود خودش را به این سه صفت بیاراید و از بداندیشی، بد گفتاری و بد کرداری دوری گزینند. به این معنی که در پندار، گفتار و کردار خود راست و پاك باشد. به خلق خدا نیکی کند، اذیت و آزار او به کسی نرسد، دهان خود را به یاوه و گفتار بد و دروغ و دشنام آلوده نکند از دیگران غیبت و بدگویی نکنند و حتی فکر و اندیشهٔ بد و آزار رساندن به دیگران را در مغز خود نپروراند که این در مذهب زرتشتی گناه بزرگی است.[۷]

هومت، هوخت و هورشت در اوستا به معنی نیك پنداری، نیك گفتاری، و نیك کردار است. سراسر خوبی‌ها و نیکی‌هایی که از دست و زبان آدمی بیرون می‌آید از این سه واژه بیرون نیست و هر گونه زشتی و بدی هم از این سه واژه برون نیست. دشمت، دژخت، و دژوشت، یعنی بد پنداری، بد گفتاری، و بد کرداری. در اوستا آمده است: همه پندار و گفتار و کردارهای نیك زاییدهٔ فکر رساست و همهٔ پندارها و کردارهای زشت زاییده فکر نارسا می‌باشد.[۸]

زرتشت در این شعار، اندیشه را در مقام نخست قراداده است، زیرا که اندیشه که از مرکز مغز انسان سرچشمه می‌گیرد، فرماندهٔ تمام اعمال پیکر انسان است. تا امری اندیشه نشود به زبان و سرانجام به عمل در نمی‌آید. پس حکومت بر اعمال انسان به دست اندیشه است که مرکز فعالیتش مغز انسان است و پس از این‌که اندیشه به کار افتاد، زبان دل و زبان جسم به نجوا و گفتوگو می‌پردازد و سپس به مرحلهٔ عمل در می‌آید. بنابراین، باید سرچشمهٔ نخستین که همان اندیشه است به نیکی گراید تا گفتار و کردار راست و درست باشد.

مترلینگ، فیلسوف مشهور، راجع به دستورهای اخلاقی چنین می‌نویسد: «کاخی که زرتشت به سه ستون بلند و زیبای پندار نیك، گفتار نیك، و کردار نیك استوار داشته است هیچ‌گاه ویران نخواهد شد.»[۹]

در کتاب گاتاها اهورامزدا، هستی‌بخش بزرگ و دانایی است که ابدی و ازلی است و سرآغاز و سرانجام همه و از همه بزرگ‌تر و برتر است،

تغییرنمی‌پذیرد و همیشه یکسان است. دانندهٔ کل است و هیچ رازی بر او پوشیده نیست و آفرینندهٔ کل است و به‌ویژه پدر اشاو و هومن یعنی راستی و منش نیك است. جهان و هر چه در اوست به اعمال و حرکات‌شان، مانند زمین و آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و ...، به فرمان اوست. در اوستا مطالبی از زرتشت به چشم می‌خوردکه‌گویای یکتاپرستی و یگانه شناسی است.[۱۰]

مردم با ایمان، خداشناس و پارسا و پرهیزگار و پندار و گفتار و کردار و وجدانش به افزایش و گسترش راستی گرایش دارد و در پرتو منش پاك و چیرگی منش، هستی‌بخش دانای بی همتا، فروغ دانش و بینش ارزانی خواهد داشت. (یسنا، گاتای ۵۱، بند ۲۱)

هر جمله از این بند، بنیاد گویای اصول انسانی و نظام راستین در جهان است و چنین می‌رساند که ایمان به خدا و شناخت پروردگار بی‌همتا به حرف و ادعای صرف نیست، بلکه باید نخست به پارسایی و پرهیزگاری آراسته باشد تا ایمان به اهورامزدا به اثبات رسد و پارسا بایستی پندار و گفتار و کردار و وجدانش به افزایش و گسترش راستی گرایش داشته باشد و در تحقق آن بکوشد. فروزهٔ نیکی، آن‌گاه نیك شناخته می‌شود که کار و کردار با روش نیك باشد. برای تحقق این آرمان، فروغ دانش و بینش را باید راهنمای خود ساخت و با دستیاری منش پاك بر هوا و هوس و فروزه‌های اهریمنی چیره گشت تا خداشناسی و دینداری محقق و به اثبات رسد.

ای هستی‌بخش دانا! آرزوی کسانی را که در پرتو راستی و اندیشهٔ پاك از نظر تو روشن‌بین و درست‌کردار شناخته شده‌اند برآورده ساز، چه به‌راستی می‌دانیم که ستایش‌های خالصانه و بی‌ریای بندگان تو که دارای هدف عالی و نیك‌اند بی اثر و نتیجه نخواهد ماند (یسنا، گاتای ۲۸، بند ۱۱).

ای خداوند جان و خرد! کسانی از آن پاداش گرانبها که نوید داده شده بهره‌مند خواهند شد که کار را از روی خرد و منش پاك انجام دهند، برای پیشرفت و آبادانی جهان کوشش نمایند و خواست خداوند هستی‌بخش را برآورده سازند و در پرتو راستی در پیشرفت ارادهٔ پروردگار بی همتا کوشا باشند. (یسنا، گاتای ۳۴، بند ٦٤).[۱۱]

مراسم و آداب زرتشتیان

دو چیز یك زرتشتی را از دیگران مشخص و معین می‌کند: ۱ـ نشان درونی (باطنی)، ۲ـ نشان برونی (ظاهری). نشان درونی عبارت است از سه عبارت: پندار نیك، گفتار نیك و کردار نیك، این سه عبارت، اساس و پایه‌ای هستند که دین مزدیسنا بر روی آن‌ها قرار گرفته و یك زرتشتی موظف است که وجودش را به این سه صفت بیاراید و در طول زندگی بکوشد که همواره و در هرحال پندار، گفتار و کردارش پاك و بی آلایش و از هر گونه پلیدی و ناپاکی رها و برکنار باشد. زرتشتی کسی را گویند که راستی و درستی را پیشهٔ خود کند، گرد کارهای بد نگردد، دهان خود را با گفتار بد و دروغ و دشنام آلوده نکند، از دیگران غیبت و بدگویی نکند و افکار پلید و ناسازگار را از مغز و اندیشهٔ خود براند. یك زرتشتی نه فقط وظیفه دارد که در تهذیب اخلاق و رفتار خود بکوشد، بلکه بایستی در تزکیهٔ روح و منش خود نیز کوشا باشد. او باید افکار و اندیشه‌های ناپسند را از مخیلّهٔ خود دور کند، زیرا در مذهب مزدیسنا اندیشهٔ زشت و فکر بد همانند گفتار و کردار بد، مذموم و ناپسند است و دارندهٔ آن گناهکار شناخته می‌شود.

سدره و کشتی نشان برونی مزدیسنا است و کسی زرتشتی واقعی است که دارای هردو این علامات باشد. سدره پیراهنی است گشاد با آستین کوتاه و بدون یقه، از پارچهٔ سفید، که زرتشتیان آن را زیر لباس‌های دیگر می‌پوشند. در جلو سدره از گریبان به پایین چاکی است که تا سینه می‌رسد و در انتهای آن کیسهٔ کوچکی قرار گرفته است که کیسهٔ کرفه (ثواب) نام دارد. به عقیدهٔ زرتشتیان مؤمن گنجینهٔ پندار نیك و گفتار نیك و کردار نیك است و پوشندهٔ آن باید بکوشد که وجود خودش را با این سه صفت بیاراید. واژه‌ای که در اوستا برای سدره آمده و هومنوستره به معنای لباس نیك اندیشه است.[۱۲]

به کودکان در هفت سالگی در جشن بزرگی که در حضور چند موبد برگزار می‌شد با آداب مخصوص، جامهٔ مقدس سدره را می‌پوشاندند و کمربند مقدسی را که کشتی نامیده می‌شد به کمر او می‌بستند و دعاهایی از خرده‌اوستا می‌خواندند که تلقیناتی در مورد گفتار نیك، کردار نیك و پندار نیك و تعهد و الزام در به کاربستن آن‌ها وجود داشت. این آداب و رسوم را در

یهود هم می‌بینیم که کودکان را در پنج یا شش‌سالگی با لباس‌های مخصوص که برایشان مقدس است و با خواندن و کف و دف زدن به کنیسه یا جای مقدس دیگری می‌برند و تورة (تورات) را به او می‌نمایانند که رؤیت کند.[۱۳]

هدف آموزش‌وپرورش از نظر زرتشت

در ایران باستان هدف مهم تعلیم و تربیت این بود که فرزندان خود را عضو مفید جامعه بار آورند و به اخلاق نیك بیارایند. این هدف در کلیهٔ کتاب‌های دینی زرتشتی خاطر نشان شده است. در کتاب خرده‌اوستا که حاوی دعاها و نیایش‌های زیادی است، آمده است که «ای اهورامزدا! مرا فرزندی عطـــافرما که باتربیت و دانا باشد، در هیئت اجتماع داخل شود و به وظیفهٔ خویش رفتار کند، فرزند رشید و محترمی که حاجت دیگران را برآورد. فرزندی که بتواند در ترقی و سعادت خانواده و شهر و کشور خود بکوشد.»

سن تحصیل در اوستا هفت تا پانزده‌سالگی ذکر شده است. معلمان پرارج و از طبقات مهم اجتماعی بودند، ولی چون جامعه طبقاتی بود، معلمان آموزشگاه‌های درباری از بین شاهزادگان و استانداران و آموزگاران دیگر از بین روحانیان برگزیده می‌شدند و آنها را هیربد می‌نامیدند. در اوستا مقام معلم بسیار والا ذکر شده است و زرتشت را معلم راستین نامیده‌اند.[۱۴]

با مراجعه به کلیهٔ اسناد تاریخی گذشته در مورد زرتشت و تعالیم او به نظر می‌رسد در این اواخر مسائلی را که قبلاً دربارهٔ دین زرتشت گفته می‌شد دیگر نمی‌گویند یعنی کلیهٔ انتقادات و نقطه ضعف‌های گفته شده به وسیلهٔ گذشتگان اکنون به شکل مثبت تغییر یافته است و هر چه خوب و کامل و پسندیده و اخلاقی است از هر مذهب بعد از زرتشت یا از افکار دانشمندان و فلاسفه به زرتشت و دین او منتسب شده و سعی شده است شباهت کاملی با ادیان بعدی داشته باشد.

خلاصهٔ فصل پنجم

زرتشت، در روز ششم فروردین که روز اوّل بهار بود از مادر بزاد. تاریخ تولد دقیق او معلوم نیست. محل تولّد او آذربایجان است. تاریخ تولدش را بین ۵۰۰ تا ۲۰۰۰ قبل از میلاد مسیح و کنار دریاچهٔ ارومیه گفته‌اند. مورخین یونانی نوشته‌اند هنگام تولّد خنده بر لب داشت. این نوزاد شگفت‌انگیز در دامن مادری شجاع و دانا و پدری باهوش تربیت یافت. قبل از زرتشت ایرانیان به خدایان گوناگون اعتقاد داشتند. زرتشت در تعالیم دینی خود آن‌ها را به پرستش خدای یگانه دعوت کرد. همین امر باعث شد که بزرگان آن زمان با او از در مخالفت در آمدند و کمر به قتل او بستند. امّا این تهدید او را در دعوتش از مردم به خدای یگانه راسخ‌تر کرد. تعالیم این پیامبر بزرگ ایرانی بر پایهٔ پندار نیک، گفتار نیک، و کردار نیک، که پی‌روی از آن موجب پاکی درون و بیرون انسان است، استوار بود و این امور به نظر فرمانروایان آن زمان که مردم را مثل گوسفند مطیع و بی‌اراده می‌خواستند خوش‌آیند نبود. دامنهٔ این دشمنی کم‌کم وسیع شد و زرتشت از بیم آن‌که مبادا در اثر کشتن او دیگری نتواند ماموریت آسمانی او را انجام دهد، شبانه با زن و فرزندانش به سوی بلخ روانه شد. گفته‌اند در راه این سفر سخت و طولانی، که مقارن زمستان بود، همسرش را از دست داد. وقتی که زرتشت به بلخ رسید، پادشاه آن زمان ایران ویشتاسب یا گشتاسب بود. در بدو ورود به بلخ گفت: «اهورامزدا آفریدگاری است یکتا و بی‌همتا که جهان و هرچه در اوست آفریده‌است. او دانا و تواناست و باید او را پرستش‌کنیم و از پرستش خدایانی که مخلوق بندگان اهورامزدا هستند بپرهیزیم و جنگ‌وجدال بین خود را به جنگ با دروغ‌گویان و ناراستی تبدیل‌کنیم. در وجود انسان دو نیروی مخالف وجود دارد، یکی نیروی نیکی و دیگری نیروی بدی. باید سعی کنیم نیروی نیکی بر بدی چیره شود.» در بلخ هم کم‌کم زمزمه‌هایی برضد او به‌گوش می‌رسید وگشتاسب مجبور شد برای اثبات تعالیم زرتشت انجمنی از دانایان مخالف او ترتیب دهد. در این انجمن، زرتشت پیام آسمانی خود را ابلاغ‌کرد و دربحث با دانایان مخالف خود پیروز شد وگشتاسب و شهبانو کتایون همسرش و اسفندیار فرزندش به دین زرتشت گرویدند و مروّج آن شدند.

کتاب زرتشت به زبان اوستایی نوشته شده و نام آن اوستا است. کتاب اوستا از دو بخش تشکیل شده است: یکی یسنا و دیگری یشت‌ها. مورخین می‌گویند که اوستا از بیست‌ویك نسك یا جلد تشکیل می‌شده است. اوستا به خط ویژه‌ای نوشته شده بوده که به خط دین دبیره معروف است و هنوز از کامل‌ترین الفبای جهان است.

همان طور که گفته شد تعالیم زرتشت بر پایهٔ گفتار نیك و کردار و پندار نیك استوار است که این سه اصل از اصول باطنی ممتاز یك زرتشتی است؛ یعنی این سه اصل باطن او را پاك می‌کنند. نشان ظاهری یك زرتشتی پوشیدن سدره است و یك زرتشتی باید هر دو این علامات را داشته باشد. بنا بر عقاید زرتشتیان، کودك را باید در هفت‌سالگی و در یك جشن بزرگ به لباس مقدس «سدره» ملبّس کرد و کمربند مقدس «کشتی» را بر او پوشاند و دعاهایی از خرده‌اوستا بر او خواند.

در ایران باستان هدف از آموزش‌وپرورش این بود که فرزندان خود را به اخلاق نیك بیارایند تا عضو مفیدی برای جامعه باشد. این هدف در کلّیهٔ کتاب‌های دینی مذهب زرتشتی خاطر نشان شده است. سن تحصیل در اوستا از هفت تا پانزده سالگی ذکر شده است. معلّمان از طبقات مهّم اجتماعی و دارای ارج‌وقرب بودند. چون جامعهٔ آن زمان یك جامعهٔ طبقاتی بود، معلّمان آموزشگاه‌های درباری از میان شاهزادگان و استانداران و آموزگاران دیگر از بین روحانیان انتخاب می‌شدند که به آن‌ها «هیربد» می‌گفتند.

سؤالات خود آزمایی

۱ـ زرتشت در چه اوضاع و احوالی به دنیا آمد؟ به طور مختصر کارهای وی را بعد از تولد بنویسید؟

۲ـ آیا دین زرتشت را مردم ایران پسندیدند؟ چند تن از کسانی که به وی گرویدند را نام ببرید.

۳ـ کتاب الاهی زرتشت چه بود و در آن از چه چیزهایی بحث می‌شد؟

۴ـ تعالیم زرتشت را به صورت مختصر بیان کنید.

۵ـ در کتاب گاتاها منظور از هستی‌بخش بزرگ و دانایی چیست؟

٦ـ چه چیز زرتشت را از دیگران متمایز می‌کند؟
٧ـ اساس و پایهٔ دین مزدیسنا بر چیست؟
٨ـ نشان بیرونی مزدیسنا چیست؟ مختصری در بارهٔ آن توضیح دهید.
٩ـ با کودکان در دین زرتشت چه رفتاری می‌شد؟
١٠ـ هدف آموزش‌وپرورش از نظر زرتشت چه بود؟
١١ـ آیا زرتشت تعالیم خود را به وسیلهٔ شاگردانش انجام می‌داد؟
١٢ـ نظر اسلام راجع به دین زرتشت چیست؟
١٣ـ آیا دین زرتشت یك دین توحیدی است و یا عناصری از شرك در آن دیده می‌شود؟
١٤ـ نظر زرتشت در بارهٔ روز رستاخیز چگونه بیان شده است؟

منابع بیشتر برای مطالعه و تحقیق

زرتشت:

١ـ جهانیان، اردشیر، زندگانی زرتشت، کتاب بیست‌و‌یك نوشتار.
٢ـ آذرگشسب، اردشیر، آیین کفن و دفن زرتشتیان.
٣ـ سپنتا، تهورث، آموزش‌های زرتشت پیامبر ایران در بارهٔ روش اندیشیدن و کامیاب شدن.
٤ـ راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران.
٥ـ دوست‌خواه، جلیل(از گزارش ابراهیم پورداوود)، اوستا.
٦ـ مشکور، محمد جواد، تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان.
٧ـ رضی، هاشم، زرتشت و تعالیم او.
٨ـ باهنر؛ رفسنجانی، جهان در عصر بعثت.
٩ـ شریف، م. م.، تاریخ فلسفه در ایران.
١٠ـ آذرگشسب، اردشیر، مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان.
١١ـ مشکور، محمدجواد، ایران در عهد باستان.
١٢ـ جعفری، علی‌اکبر، پیام زرتشت.
١٣ـ خداوندی، مهربان، آیین زرتشت.
١٤ـ کریستین سن، مزداپرستی در ایران قدیم، ترجمهٔ دکتر ذبیح‌اله صفا.

۱۵ـ پورداوود، یشت‌ها.

۱۶ـ نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی.

۱۷ـ گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام ترجمهٔ دکتر محمد معین.

۱۸ـ معین، محمد، مزدیسنا و ادب فارسی.

۱۹ـ یونس، شارل، تاریخ تمدن ایران.

۲۰ـ براون، ادوارد، تاریخ ادبی ایران.

۲۱ـ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمهٔ دکتر مقدم.

۲۲ـ کریستین سن، تاریخ ایران در زمان ساسانیان.

۲۳ـ نهرو، نگاهی به تاریخ جهان، ترجمهٔ محمود تفضلی.

۲۴ـ خداوندی، مهربان، شناسایی زرتشت.

۲۵ـ مهرین، مهرداد، اشاوهیشیا یا پیام زرتشت.

۲۶ـ یسنا، گزارش ابراهیم پورداوود، به کوشش بهرام فرموشی.

۲۷ـ آذرگشسب، اردشیر، احوال شخصیهٔ زرتشتیان.

۲۸ـ اشپیگل،گیگر، یویندیشمن، سن جانا،عصر اوستا، ترجمهٔ مجید رضی.

۲۹ـ هینگ، و. ب.، زرتشت سیاستمدار یا جادوگر، ترجمهٔ کامران فانی.

۳۰ـ زرتشت و جهان غرب، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا.

۳۱ـ نقبایی، حسام، دیانت زرتشت، در مقام مقایسه با سایر ادیان.

۳۲ـ صدیق، عیسی، تاریخ مختصر آموزش و پرورش.

۳۳ـ جهانیان، اردشیر، هفت نوشتار در بارهٔ پایه‌های دین زرتشتی.

۳۴ـ کاووسی، پرویز، زرتشت و آیین او.

۳۵ـ منوچهرپور، منوچهر، بدانیم و سربلند باشیم.

۳۶ـ شهمردان، رشید، پیغمبری زرتشت.

۳۷ـ اورنگ، م. یکتا پرستی در ایران باستان.

۳۸ـ مهرین، مهرداد، دین بهی، فلسفهٔ دین زرتشت.

۳۹ـ وحیدی، حسین، پژوهشی در فرهنگ زرتشتی.

۴۰ـ شهمردان، رشید، تاریخ زرتشتیان.

۴۱ـ وحیدی، حسین، دین پایهٔ زرتشت.

۴۲ـ شهرزادی، رستم، زرتشتیان یکتا پرستند.

۴۳ـ ایرانی، دینشاه، تعلیمات زرتشت، ترجمهٔ رشید شهمردان.
۴۴ـ بهار، محمدتقی، سبک‌شناسی.
۴۵ـ پیرنیا، حسن؛ اقبال آشتیانی، عباس، دورهٔ تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه.
۴۶ـ رضی، هاشم، گنجینهٔ اوستا.
۴۷ـ شریعتی، علی، جامعه‌شناسی ادیان.
۴۸ـ شاهرخ، کیخسرو، آیین مزدیسنی.
۴۹ـ صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ ایران.
۵۰ـ ملکم، جان، تاریخ ایران، ترجمهٔ میرزا اسماعیل.
۵۱ـ مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران.
۵۲ـ مشکور، محمدجواد، ایران در عهد باستان در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش‌از تاریخ.
۵۳ـ تاریخ ایران از دورهٔ باستان تا پایان سدهٔ هیجدهم میلادی، ترجمهٔ کریم کشاورز.
۵۴ـ اومستد، تاریخ شاهنشاهی ایران.
۵۵ـ فرهنگنامهٔ تربیت، ج. ۴، ترجمهٔ دکتر ماهیار نوابی.
۵۶ـ حکمت، علیرضا، اخلاق ایران باستان.
۵۷ـ سبرگ، ساموئل، دین هخامنشیان، ترجمهٔ سیف‌الدین نجم‌آبادی.
۵۸ـ آذرگشسب، اردشیر، آیین سدره‌پوشی.
۵۹ـ آریانپور کاشانی، منوچهر، نفوذ عقاید آریایی در دین یهود و مسیحیت.
۶۰ـ حسینی، علی‌اکبر، تفکر اخلاقی (هدف غایی، تعلیم و تربیت).
۶۱ـ ادیان بزرگ جهان.
۶۲ـ پرتوی از فلسفهٔ ایران باستان.
۶۳ـ کارنامهٔ بزرگ ایران، ادارهٔ کل انتشارات و رادیو.
۶۴ـ گنثر، جوزف، سرگذشت دین‌های بزرگ.
۶۵ـ مشکور، محمدجواد، سیر اندیشه‌های دینی در ایران.
۶۶ـ دارمستتر، جیمس، تفسیر اوستا.

پی‌نویس‌ها:

۱) Zoroaster زرتشت/زردهشت/زره‌توشتره

۲) گشتاسب، پدر اسفندیار، شاهنامهٔ فردوسی.

۳) جهانیان، اردشیر، بیست‌ویک نوشتار، صص. ۳ ـ ۱۰.

4) Yasna

5) Yashts

۶) همان ماخذ، ص. ۲۰.

۷) آذرگشسب، اردشیر، مراسم مذهبی و آداب زردشتیان، ص. ۳۳.

۸) شهرزادی، رستم، دین و دانش، ج. ۱، ص. ۴۰.

۹) جهانیان، اردشیر، بیست‌ویک نوشتار، ص. ۱۱.

۱۰) آذرگشسب، اردشیر، مراسم مذهبی و آداب زردشتیان، صص. ۳۳ و ۴۵.

۱۱) جهانیان، اردشیر، بیست‌ویک نوشتار، صص. ۲۷ ـ ۲۸.

۱۲) آذرگشسب، اردشیر، مراسم مذهبی و آداب زردشتیان، صص. ۱۵۶ ـ ۱۶۱؛ وحیدی، حسین، دین‌پایهٔ زردشت، ص. ۴۲.

۱۳) صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ ایران، صص. ۵۹ ـ ۶۱.

۱۴) همان ماخذ، شمارهٔ ۹، ص. ۵۷.

فصل ششم

آیین مانی، مزدك، و میترا و تعالیم آن‌ها

مانی که بود؟

در کتاب‌ها خوانده‌ایم که مانی نقاش بود. در شاهنامه آمده است که مانی مصوّر (صورتگر یا نقاش) بود. گویند که مانی جهان اطراف را به صورت مصوّر نشان داده است و کتابی به نام ارژنگ یا ارتنگ را به او نسبت داده‌اند.

مانی از بابل برخاسته است. او خود را خاتم‌الانبیایی می‌خواند که مسیح در انجیل وعدهٔ ظهورش را داده بود. او معتقد است که بعد از هزارهٔ مانی که هزارهٔ دوازدهم است دنیا تمام می‌شود. زمان ظهور مانی در دورهٔ ساسانیان بود. اسم پدرش فتق یا فاتك یا فاتق یا پاتك و یا پتك و اسم مادرش مریم یا مهری بوده است. پدر و مادرش هر دو از اشکانیان بودند. زادگاه مانی شهر بابل یا بغداد کنونی است که یکی از پایتخت‌های مهم بوده است.

کلمهٔ مانی به معنای «بی‌همتا»، «خوب» و «بی‌نظیر» است. لقب مادر او ناهید به معنی دوشیزه بوده است. اوج تبلیغات مانوی آغاز خلافت عباسیان است. آنها بابل را پایتخت قرار دادند و نام آن را بغداد گذاشتند. بغ به معنی خدا و ایزد بزرگ است و بغداد یعنی شهر خداداد. این نام به خاطر زادگاه مانی است و قبله‌گاه مانوی‌ها بوده است. بغداد پایتخت اصلی مانوی تا پایان سلسلهٔ عباسیان بود. زمان تولد مانی مورد اختلاف است. عده‌ای گویند که تاریخ

تولد او ۲۵۶ میلادی است و او رسالتی برای یگانگی داشته است. مانی معتقد بود که در روز اول که آفریده به وجود آمد، ظلمت و نور از روز ازل با هم برخورد کردند. ظلمت ذراتی از نور را در دل خودنگه داشته و تمام جدال‌های عالم برای این است که این نورهای زندانی آزاد شوند. مانی معتقد است که کالبد انسانی مظهر ظلمت است که نور در آن زندانی است. هر کالبدی که باعث نگهداری روح شود، اهریمنی و شیطانی است.

از دیدگاه مانی افراد انسانی در دو طبقه قرار می‌گیرند: برگزیدگان، که به مقام مقدسی رسیده‌اند و می‌بایست کم غذا بخورند، زن نگیرند که تولید نسل نشود و زندانی برای روح به وجود نیاورند و گوشت نخورند. دستهٔ دیگر شنوندگان یا نیوشگان هستند که مانند سایرین حق ازدواج داشتند. مانوی‌ها به شکل پنهانی تبلیغ می‌کردند که زن موجب تعلق خاطر می‌شود، بنابر این، زنده به گور کردن متداول بود، زیرا نسل زود از بین می‌رود و نور آزاد می‌شود، مانی سرانجام توسط بهرام اول پسر شاپور پوست کنده و به دار آویخته شد.

علت گرایش ایرانیان به مانویت

با توجه به تمام نکات مثبتی که از ظهور و پیدایش زرتشت تا بعد از آن در اکثر کتاب‌ها به چشم می‌خورد و کمتر به نکات مهم و منفی در تعالیم زرتشت و بعد از آن برخورد می‌کنیم، مع‌ذلك، آنچه مسلم است بعد از مرگ زرتشت، مغان و هیربدان و سران دین زرتشت با سخت‌گیری‌هایی که کردند و نفوذ آنان در دربار پادشاهان و تاثیر افکار پادشاهان در آنها، باعث شد که کم کم مردم از این سخت‌گیری‌ها و فشار و زور درباریان از طریق موبدان و مغان به ستوه آیند و انحرافات ایجاد شده در دین زرتشت را نپذیزند و زمینه برای یك انقلاب فرهنگی در مردم پدیدار شود. شاید در دوران خود زرتشت، در نتیجهٔ بی نظمی‌های قبل از او و نبودن ضوابط انسانی و اخلاقی، مردم در خوشبختی نسبی به سر می‌برند و تعالیم زرتشت در آنان نوعی انقلاب به وجود آورده بود. ولی بعد از او، کم کم مسائل مختص به کتاب‌ها می‌شود و آنچه زرتشت می‌گفت دیگر کمتر به آنها عمل می‌شد. درباریان از طریق نفوذ در موبدان و شاهان با نقش استعمارگرایانه نسبت به مردم، زمینه را برای ظهور مانی آماده کردند،

چنان که ایرانیان به راحتی به ندای مانی گوش فرا دادند تا بتوانند از ظلمی که از طریق پادشاهان و یا اعمال موبدان، مخصوصاً در اواخر دورهٔ ساسانیان، بر آنان روا می‌شد شانه خالی کنند و روشنایی را در زندگانی خود بیابند. ولی نباید از حق گذشت که مردم ایران باستان با الهام از رهنمودهای زرتشت، که تماماً نیکی و نیك اندیشی و پرهیز از دروغ را شعار خود قرار داده بودند و سه عنصر، پندار نیك، گفتار نیك و کردار نیك را تایید می‌کردند توانستند به درجات عالی دست یابند که از دیدگاه مردم خوب و پسندیده بود ولی دستگاه حاکم فکر دیگری داشت. پس نمی‌توان علم و تمدن و پیشرفت را از ظهور زرتشت به بعد منکر شد بلکه متاسفانه نفوذ حکومت شاهی در سران زرتشتی و استفاده از آن‌ها در جهت به استعمار کشیدن مردم، باعث سستی دین زرتشت در ایران شد و در نتیجه زمینه را برای پیدایش مانی به وجود آورد.

تعلیم و تربیت از دیدگاه مانی

گرچه بر این دین مقداری تصورات زاهدانه مستولی شده بود از جمله گوشت نخوردن، شراب ننوشیدن و پرهیز از زن و گرچه ماندایی اصولاً یك شریعت کاملاً زاهدانه نیست ولی در نوشته‌های ماندایی در مواردی اشاره به اجتناب از پرخوری، مستی و شهوت شده و هشدارهایی به خصوص در مورد شراب خواری که منجر به زنا شود داده شده است.

مذهب مانی تلفیقی است از همبستگی‌های مسیحیت و اعتقادات ایرانی بر اساس اعتقادات باستانی بین‌النهرین، که احتمالاً از بوداگرایی هم الهام گرفته و به صورت اعتقادات عرفانی تعمیدی شکل گرفته بود.[1]

مانویت در دوران ساسانی پرطرفدارترین عقیدهٔ مذهبی به شمار می‌رفت اما هرگز آن طور که آرزوی مانی بود مذهب رسمی شناخته نشد. اعتقادات مانی آن زمان تا زمان اسکندر روم در ایالت حلوان، و سر راه به بیستون و همدان، نیشابور، شرق دجله، اطراف بابل، شام و فلسطین، شمال عربستان، ایتالیا، فرانسه و اسپانیا منتشر شد.

اساس تعلیم و تربیت مانی دو عنصر اصلی است یعنی خدا و ماده. خدا مظهر همهٔ چیزهای خوب و ماده مظهر تمام چیزهای بد است. این دو عنصر

اصلی را می‌توان به نور و ظلمت یا حقیقت و دروغ هم تعبیر کرد (اصل ثنویت)، اما این به آن معنی نبود که مانی به دو خدا معتقد است. عنصری را که مفهوم عالی‌ترین موجودات و حاکم بر همه بود نور می‌دانست و نور را چون جوهر الاهی می‌پنداشت. خدا پسر مجسم نور بود و تمامی نور زمین و خدا در وجود او متجلی می‌شد. اما این عقیده نیز وجود داشت که قلمرو نور خلقت خدایی نیست، ولی ابدی است.

مانی کوشید تا ارتباطی بین مذهب خود و مسیحیت برقرار کند. او پیامش را با رنگ مسیحی برای مغرب زمین و با رنگ بودایی برای شرق در نظر گرفت. فی‌مابین این دو منطقهٔ تبلیغاتی ایران قرار داشت که برای آن روشی از نوع زرتشتی برگزیده بود. زرتشت در بین سایر اسلاف مانی مقام خاصی داشت. مانی برای شروع کارش، ثنویت ایران قدیم را برگزید. و این بر اساس جدال دایمی دو اصل اهورامزدا نیکی است با اهریمن (انگرامنیو) که بدی است استوار می‌باشد. این دو اصل اساسی همزاد بودند و در آن زمان می‌بایست بین خوب و بد یکی را انتخاب می‌کردند.

اهریمن بدی را انتخاب کرد و اهورامزد نیکی را. (گاتای همزاد، و یسن ۳۰). امّا مانی از این‌که دو اصل خوب و بد را برادر بداند متنفر بود. عنصری که مفهوم عالی‌ترین موجودات را داشت و برهمه حکم‌فرما بود، نور بود و نور را چون جوهر الاهی می‌پنداشتند. مانی عقید داشت که با پنج وسیله: حس، دلیل، اندیشه، سنجش، و تصمیم می‌توان خدا را درك کرد. از دید وی خداوند بر روی تخت نشسته و اطرافش با نور او، نیروی او، و عقل او احاطه شده است و قلمرو نور در سه جهت بی انتهاست. به طرف شمال، شرق، و غرب اما از طرف جنوب به تاریکی محدود می‌شود. در قلمرو نور، صلح و هماهنگی موجود بود. گاهی در دنیای ماده، پادشاه تاریکی خود را به قسمت نور می‌رساند. مانی معتقد به خدایی به نام پدر عظمت بود که این دو با هم مادر زندگی را به وجود می‌آوردند و از مادر زندگی انسان اولیه به وجود آمد، که اولین مرد بود.

آنچه مسلم است، دین مانی دین اسطوره‌ای است. در جایی که انسان اولیه دو باره به نزد جوهر حیات و مادر حیات برمی‌گردد، نجات می‌یابد صحنهٔ دیدار این مادر و پسر بسیار جالب توصیف شده است. موضوع احساس و نجات

انسان اولیه اساس اسطورهٔ مانی است، انسان اولیه نجات دهنده است، اما در عین حال به نجات یافتن محتاج است. طبق عقاید مانوی‌ها، وقتی انسان اولیه نجات یافت، اجزای نور در شکنجهٔ تاریکی بودند. پس جوهر هستی و روح او می‌بایستی از غل و زنجیر آزاد شود و به دنیای نور بیاید و این وظیفه توسط جوهر حیات انجام گرفت، پس از آن بود که از جابه‌جایی این اجزا زمین و آسمان و ماه و خورشید و اجزای فلکی تشکیل یافت. آدم و حوا دو انسان اولیه از همبستری شیطان مذکر و شیطان مؤنث که نورهای باقی‌ماندهٔ روی زمین را بلعیده بودند به وجود آمدند. بنابر این بشر از اختلاط یك نوع آدم خواری توأم با تجربیات جنسی به وجود آمد.[۲]

مانی به خاطر این که در بین‌النهرین نشو و نما کرده بود به نجوم معتقد بود. بر این اساس بود که دنیا را باید به پنج قسم تقسیم کرد: دنیای دود، دنیای آب، دنیای آتش، و دو دنیای ظلمت. مانی به دنیای دیگری پس از مرگ معتقد است، از این رو به پرهیزگار بشارت همزیستی با نفس عالی خود که به صورت باکره‌ای بهشتی در می‌آید را می‌دهد.

روش آموزش مانی

مانی طورمار بزرگی نیز تهیه کرده که برای تعلیم آموزش بی‌سودان و طبقات عامی و جاهل به کار می‌رفت. در این طومار عظیم، مانی صورت فرزندان ظلمت‌وار باب انواع جهل وتاریکی و عفریتان بدبختی را به طور رنگ‌آمیزی شده و بسیار بدیع نقاشی کرده بود و با ارایهٔ آن به مردم، موجبات تنفر و اشمئز از آنان را فراهم می‌آورد و بالعکس، طومار دیگری تهیه کرده بود که در آن فرزندان نور و روشنایی و فرشتگان عدل و محبت با تماثیل زیبا و فریبندهٔ نقاشی شده بود. و با ارایهٔ آنها به طبقات عامی، مسلماً موجبات جذب و علاقهٔ آنان را فراهم می‌آورد. او بدون تظاهر به علم و فضل با-شور هر چه بیشتر و طوری که قابل ادراك برای همه باشد، موعظه می‌کرد. مانی ناطق توده‌پسند بود که به روش کار خود کاملاً مسلط بود و می‌دانست چگونه توجه شنوندگان را جلب کند. شاید از همین زمان عادت منقش ساختن و تذهیب و حاشیه‌نگاری ومصور ساختن کتب معمول و متداول گشت و احتمالاً این گمان مقرون به صحت باشد.

هر چه هست نقاشی [و] کشیدن صورت دلاویز و زیبا، فریبنده‌تر از رسومی بود که از زمان مانویان به‌کتب مذهبی و غیره رسوخ کرده است و این تاریخچه‌ای از زندگی کسی است که یك نهضت روحانی و شریعت ممزوج با مذاهب ثلاثه را به وجود آورد و توفانی عظیم در جسم و روح مردم پدید آورد که هنوز، هم آثارش در شرق و غرب باقی است.[۳]

اصول عقاید و تشکیلات دین مانی

چنانچه گفته شد، اصول عقاید دین مانی ترکیبی از عصارهٔ سه مذهب: زرتشتی، مسیحی و بودایی بود. او جوهر مذاهب مذکور را گرفت و بر پایهٔ آن بدعتی گذارد که نزدیك بود در تمام جهان شایع شود و ادیان بالا را پایمال کند. مانی از تثلیث مسیحیت: اب، ابن، و روح‌القدس و از جوهر مذهب زرتشت غلبهٔ نور بر ظلمت و پیروزی اهورامزدا بر اهریمن، مجموعه‌ای به نام مانویت به وجود آورد. گرچه بعضی از مورخان، مذهب زرتشت را متکی بر ثنویت یا دوگانگی می‌دانند، ولی در واقع توحید و یگانگی که همان اهورامزدا است اساس مذهبی زرتشت است. بوداگرایی نیز متکی برنوعی‌فلسفهٔ اخلاقی و پرهیزگاری مطلق است که مانی توانسته از عصارهٔ آنها و مسیحیت، مذهب خود را پی‌ریزی کند.

تشکیلات دین مانی از روی کلیسای مسیحی ساخته شده بود و مانند مسیحیان دوازده حواری در رأس آن قرار داشت و سپس هفتادودو شاگرد و معاون کشیشان و مروجین بودند. راهبری طرفداران مانی به عهده آنها بود و آن طرفداران را شنوندگان می‌خواندند. مانویان هر یکشنبه برای نماز جمع می‌شدند و سرودهایی می‌خواندند و کتاب آسمانی را، حواریون برای آنها می‌خواندند و این کار، شبیه مسیحیان بود. وچون دین مانی بر روی نجات روح بشر تاکید داشت و معتقد بود که باید قسمت‌های نورانی بشر معنوی نجات پیدا کند، لذا همهٔ کشیشان مانوی باید می‌کوشیدند تا به این هدف مقدس و عالی برسند و روح خود را نجات دهند و از کثافات مادی برهانند.[۴]

گرن ویدن در کتاب مانی و تعلیمات او در زمینهٔ آداب مذهبی مانویان می‌نویسد: پیروان مانی در هر ۲۴ ساعت ٤ مرتبه رو به خورشید نماز می‌خواندند

و قبل از نماز با آب صاف دست و روی خود را می‌شستند و در موقعی‌که آب نایاب بود، بر خاك یا ریگ تیمم می‌کردند. در هر نماز دوازده مرتبه سجود می‌کردند. صدقه در بین آنها معمول بود ولی معمولاً لباس یا پول را به عنوان صدقه به کفار نمی‌دادند.

ادبیات و دستورنوشته‌های مانی

مانویت یك مذهب کتابی است. بنیان‌گذار آن مدعی بود که وحی‌هایی به او نازل می‌شد و به صورت قانونی جامع تحت یك سلسله آثار مکتوب آنها را گزارش کرده است. زبان و دست خط او، آرامی شرقی بوده است و آن دست خطی است که توسط مانی ابداع و به کار گرفته شده است. اشعار مانوی به گویش ادسائی است.

کتاب‌های مانی

الف: کتاب شاهپورگان که به شاهپور اول تقدیم کرده است. مباحث کتاب در مورد اصول آفرینش و آخرت است.
ب: آثار سریانی - از این آثار می‌توان، از انجیل جاویدان یا انجیل کبیر نام برد که این کتاب را اشتباهاً ارژنگ می‌نامند.
پ: گنجینهٔ حیات - این کتاب بازماندهٔ کتاب ماندایی به نام گنزا است که شامل هفت جلد می‌باشد و در موضوع، انسانشناسی و روانشناسی از دیدگاه مانی است و نیز شامل جزئیات تعبیرات مانی از انسان به مفهوم جهان کوچك است.
ت: پراگماتیا - محتویات آن دستورات دینی بوده است.
ث: کتاب اسرار کاوان که کتاب اسطوره‌ای است و مجموعهٔ نامه‌های مانی در مورد قوانین دینی که به صورت رساله است.

ادبیات غیرشرعی

تاریخ زندگی مانی - تصویر روشنی از شروع و خاتمهٔ فعالیت‌های عمومی او همگام با نقش‌های سازمانی او در الفهرست سه متن پراکندهٔ ترکان و

تعدادی جزوه است. از دیگر نوشته‌های مانی، کتابی است تحت عنوان کافالایا که شامل قوانین، تفسیرات، و وحی‌های اوست. مانی اغلب در حین مکالمه با شاگردانش توصیف شده است که یا شاگرد از او سؤال می‌کند و او جواب می‌گوید و یا این که خود مانی با ابتکار قریحهٔ خویش نکات مبهم مقاصد خود را برایشان روشن می‌سازد. این مباحثات مربیانه که در ادبیات عرفانی قبطی نیز آمده تابع طرح خاصی نبوده است و نامرتب و مطول است.[۵]

ادبیات سرود گونه از دیگر انواع ادبیاتی است که زمان مانی برجای مانده است. این اشعار را از جوهر عرفانی روح گرفته‌اند. این‌گونه سرودهای مذهبی نقش با نفوذی بر عهده داشتند. بعضی از آن‌ها برای خدایان مختلف معابد مانوی است. سرودهای دیگری وجود دارد، مثل بزرگداشت مراحل مختلف تکوین انسان، که این سرودها از لحاظ فرم ادبی کاملاً با هم تفاوت دارند.

ادبیات موعظه‌ای

مانوی‌ها موعظه‌گران بسیار خوب و تعلیم‌دهنده‌های خودساخته‌ای بودند. کتاب‌های مانوی، بادقت بسیار نوشته شده و تصویرهای زیبایی داشته است. در سدهٔ هفتم گروه مبلغان هنگامی که راه کاروان روی کاشر کوچا ـ قره شهر دوباره دایر شد، به سوی خاور پیش رفتند و در سال ۴۹۶ یکی از زعمای مانویان در دربار امپراتور چین دیده شد. پادشاهان بعدی به آنان اجازهٔ تأسیس مذهب خود را دادند. در سال ۷۲۳ تنی چند از روحانیان مانوی خاقان اویغورها را به دین خود جلب کردند. در این کشور، مثل کشور اویغورها، تا سال ۸۴۰ که قرقیزها دولت اویغور را منقرض کردند، دین مانی دین رسمی کشور اویغور بود. دین مانی، آنچنان‌که پایه‌گذار آن گفته بود، از خاور تا باختر، یعنی از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام، گسترش یافته بود و حدود یازده سده دوام آورد.[۶]

مزدك و تعالیم وی

مزدك كه بود؟

در زمان قباد ساسانی (۴۳۱ـ۴۸۸ میلادی)، پدر خسرو انوشیروان، شخص متفكری به نام مزدك، نام مقدس آتش‌پرستان، پسر بامداد، پدید آمد و از آمیختن دین مانی و زرتشت و عقاید افلاطون در كتاب جمهوریت، كیش تازه‌ای آورد كه اساس آن بر اصلاحات اجتماعی بود و می‌توان آن را یك نوع كمونیسم، یا مسلك اشتراكی دانست.

اسم پدر مزدك را مورخین عرب مختلف نوشته‌اند، چنان‌كه ابوریحان بیرونی، همدان (بامدادان)، ابن مسكویه قامارد و دینوری مازیار می‌نویسد. ولی چنانچه از ترجمهٔ پهلوی \وستا\ بر می‌آید، بامداد بوده است كه در پهلوی بامدادت نوشته می‌شد و بعدها بامداد شده است. در محل تولد مزدك اختلاف است، چنان‌كه دینوری وی را از اصطخر فارس و ابوریحان بیرونی او را از اهالی نسا (شهری است در خراسان قدیم) و مؤلف تبصرةالقوم از تبریز می‌داند كه‌به لحاظ تقدم، ممكن بود قولش را سند دانست ولی محلی را كه مزدك در آن تولد یافته چنان در نسخه‌ها مغشوش است كه فهم آن تا به حال ممكن نشده است.[۷]

از بعضی از قراین به نظر می‌رسد كه خود مزدك ادعای پیغمبری نكرد، بلكه او پیرو شخصی بود كه در زمان وی یا مقارن آن اوقات ظهور كرد و می‌خواست اصلاحاتی در دین زرتشت به عمل آورد ولی بعدها معلوم می‌شود كه خود مزدك جلو افتاده و مرید و مراد را تحت‌الشعاع قرار داد و پیروان مذهب تازه هم مزدكی نامیده شدند. شبیه این واقعه در تاریخ دیده می‌شود و حتی در زمان‌های اخیر هم بعضی مثال‌ها از جلو افتادن بعضی از پیروان مذهبی از خود مؤسس مذهب دیده شده است. دلیل این‌كه مزدك از ابتدای امر داعی و پیرو شخص دیگری بوده قول طبری است كه می‌نویسد: «چون خسرو انوشیروان به سلطنت رسید، شخص منافقی از اهل فسا را كه موسم به زرتشت بود برانداخت و این دین، بدعتی بود كه این شخص در دین مجوس گذارده بود و مردم در این راه پیروی او راكردند و كار او بالا گرفت. از جمله كسانی كه مردم را به این دین می‌خواندند، شخصی بود موسوم به مزدق پسر بامداد.[۸]

مزدك که خود یك زرتشتی بود قیام کرد و گفت آنچه در دورهٔ ساسانیان زرتشتیان گفته‌اند درست نیست و باطل است. این عقیدهٔ اوست که گفته: «اصلاً دین زرتشت بر مبنای تفکر است و چون این دین باید جنبهٔ عملی داشته باشد، دین کنونی باطل است.» از این رو، قباد باعث خشم اطرافیانش قرار می‌گیرد و زندانی می‌شود و سپس مجدداً او را بر تخت سلطنت می‌نشانند.

در این موقع، قباد دیگر از مزدك و مزدکیان دفاع و حمایت نمی‌کند. پس از مرگ قباد پسرش خسرو انوشیروان بر جای وی می‌نشیند. آنگاه در یك روز دستور کشتن مزدکیان و خود مزدك را می‌دهد و بدین ترتیب پیروان درجه اول مزدك از بین می‌روند و پیروان درجه دوم او به حجاز فرار می‌کنند.

عقاید مزدك

آیین مزدك بی‌شباهت به آیین مانی نبود. او به قوای نور و ظلمت اعتقاد داشته است. به نظر وی نور دانا و حساس و اعمالش از روی آزادی و اختیار است و بر عکس قوای ظلمت کور و جاهل می‌باشند.[۹]

مزدك ابتداد دین مانی را برگزید و با تغییراتی که بیشتر به آیین خودش نزدیك بود آن را قبول کرد. او خداوند را مانند بزرگی می‌دانست که بر روی تختی بر روی آسمان نشسته است و مانند سلطانی حکمرانی می‌کند و در مقابلش چهار نیرو زانو زده‌اند که عبارت‌اند از: بصیرت، هوش، حافظه و شعف این چهار نیرو کار جهان را به یاری شش وزیر انجام می‌دهند که به قرار زیرند: سالار، پیشکار، بالوان (معنی این کلمه معلوم نشده است)، خردان (مجرب)، دستور (وزیر)، و کودك؛ این شش وزیر در کار خود دوازده معاون دارند که موجودات روحی هستند و امور آسمانها به عهدهٔ آنهاست. مزدك برای ازبین بردن فئودالیسم زمان خود دستور داد که ثروت و زنها مشترك باشند و مردان در تمام چیزها (چه ثروت و چه زن) با هم سهیم باشند. بدین ترتیب بود که به نوعی کمونیسم افراطی رسید. او می‌گفت: «این درست است که نیروی برتری وجود دارد ــ نامش را خدا، طبیعت، ماده، و یا هرچه می‌خواهید بگذارید ــ این نیرو برآیند چهار نیرو است: ۱) شناخت، که خوب را از بد بازمی‌شناسد؛ ۲) یاد، که زمان را مهار می‌کند؛ ۳) خرد، که پاسدار هماهنگی است؛ و ٤)

خشنودی، که همهٔ جانداران در جستجوی آناند. این چهار گوهر از راه هفت واقعیت بر جهان فرمان می‌رانند که آنها عبارت‌اند از: فرمانروایی، رهبری، نگهداری، پیروزی، زیرکی، خردمندی، و خدمتگزاری. این هفت واقعیت بر مدار جاودانهٔ دوازده کردار در گردش‌اند. آنها عبارت‌اند از: گفتن، دادن، گرفتن، بردن، خوردن، جنبیدن، چراندن، کاشتن، زدن، آمدن، رفتن، و استوار ماندن.» روشنی و تیرگی در این دایره جاودانی در ستیزند.[۱۰]
مزدك به سه عنصر معتقد است: آب، آتش، و خاك.[۱۱]

از خصوصیات جالب آیین مزدك این است که این آیین به توضیح پدیده‌های اجتماعی و انتقاد از آنها می‌پردازد و جهان‌بینی خود را بر مسائل روزانه انطباق می‌دهد. مثلاً می‌گوید که نعمات مادی را اهورامزدا یکسان در اختیار مردم قرار داده است و نابرابری از آنجا برخاست که کسانی از طریق قهر و جبر خواسته‌اند اموال متعلق به دیگران را تصرف کنند.[۱۲]

عقیدهٔ زهدگرایی در باره روح و علایق دنیوی او شبیه پلوتینوس[۱۳] است. مزدك می‌گفت: نفس را باید کشت تا روان از بد نجات یابد... . در درجهٔ اول باید ارتباط عقیدهٔ مزدك با پلوتی نوس جز این بیشتر نیست که پلوتی نوس قدرت نور را از همه بالاتر می‌گیرد و مزدك نیز نور را جزو عالم محسوس منظور می‌کند و معتقد است که نور در کمال آزادی عمل می‌کند، در حالی‌که فعالیت ظلمت اتفاقی و مبتنی بر جهل است. توجیهات افلاطون در بارهٔ عالم نامرئی شاید جز یاس عقلی بیشتر نبوده است اما مزدك در حالی‌که مانند افلاطون و پلوتی نوس فیلسوف نبوده ولی با کمال صداقت، بین فعالیت نور و ظلمت و تمایلات انسانی توافقی ایجاد کرده است و بنیانگذار مکتبی تازه شناخته شده است.[۱۴] تعالیم مزدك به سه قسمت تقسیم می‌شود:

۱ ـ **آموزش نور و ظلمت.** بر خلاف آیین مانی در آیین مزدك همان طور که قبلاً گفته شد، نور آگاه و ظلمت کور است و غلبهٔ نور بر ظلمت ضروری و قطعی است و پیروزی ظلمت بر نور گذرا و تصادفی می‌باشد. و تداخل نور و ظلمت و پیدایش جهان مادی را طبق این مقدمه امری تصادفی می‌شمارد و برای این تداخل سه مرحله قایل است: مرحلهٔ اول که نور و ظلمت مخلوط نیستند و هر کدام مستقلاً وجود دارد، مرحلهٔ دوم که دو عنصر با یکدیگر آمیخته می‌شوند،

و مرحلهٔ سوم که جدا شدن نور از ظلمت مسلم است و تحقق آن با یاری مردم، محور مهم‌ترین عقاید مزدك است.

۲ ـ **آموزش عدالت و برابری.** از خصوصیات جالب آیین مزدك، این است که به توضیح پدیده‌های اجتماعی و انتقاد از آن‌ها می‌پردازد و جهان بین خود را با مسائل روزانه انطباق می‌دهد. مثلاً می‌گوید: «نعمات مادی را اهورامزدا یکسان در میان مردم قرار داده است و نابرابری از آنجا آغاز می‌شود که کسانی از طریق قهر و جبر خواسته‌اند اموال متعلق به دیگران را تصرف کنند.» در همین جا باید از مسئلهٔ زن در آموزش‌های مزدك نیز یاد کرد که مزدك شعار «اشتراك زنان را در میان گذاشت واین موضوع با آن‌که افتراآمیز بود ولی نمی‌تواند به کلی آن را جعل شده دانست. زناشویی در دوران مزدك، مسئلهٔ حادی بود. تعدد زوجات و داشتن حرمسراهای بزرگ برای اشراف مجاز بود و بدتر از آن، ازدواج با محارم کاری عادی شمرده می‌شد. در این شرایط احتمال محرومیت‌های شدید جنسی مردم مستمند، تجاوزات خشن جنسی و ناموسی از طرف اشراف به زنان دهقانان و فقرای شهری فروان بود و نیز در میان اقوامی که در مجاورت ایران زندگی می‌کردند (مثلاً هیاطله) هنوز ازدواج گروهی مرسوم بود. حال به این نتیجه می‌رسیم که مزدك نوعی اصلاحات در مسئلهٔ زناشویی را خواستار بوده است و اشراف هم الغای حرمسرا وتعدد زوجات را در حکم آن می‌دانستند که همراه اموالشان آن‌ها نیز به وسیلهٔ اراذل غارت و تقسیم شوند.

۳ـ **آموزش بی آزاری.** مزدك برای برگزیدن دین خود، دو اصل ریاضت و آزار نرساندن را مقرر داشته است و با کشتن و آزار رساندن دیگران مطلقاً مخالف بود و به خوبی دیده می‌شود که این آموزش با هدف‌های مترقیانه‌اش کاملاً ناسازگار است. ولی به هر حال نشان دهندهٔ روح مهربان و روشن این مرد بزرگ است.

به طور کلی اصول تعالیم مزدك بر خط شرافت انسانی و حقوق طبیعی او استوار بود. او می‌گفت: «دوستی را شعار خود سازید و به مساوات گرایید و با استبداد و خودکامگی از هر جانبی که باشد مبارزه کنید. مال، زنان و خانواده‌تان را مشترك بدانید.» (یعنی از آن‌ها تنها استفاده نکنید.)

عدالت و اخلاق و کردار پسندیده را پیشه کنید، قتل نکنید و به آزار کس

دست نیازید تاانسانی شریف باشید. ولی نمی‌گفت ــ بدان گونه که گفته‌هایش را به مناسبت انعطافی که داشت معکوس جلوه دادند ــ که یك زن میان افراد اشتراکی است، بلکه می‌گفت که مردی که حرمسرایی ترتیب داده و در آن انبوهی زن گرد آورده است، حق تمتع بیش از یکی از زنان را ندارد و بقیه ازآن کسانی است که به مناسبت احتکار او، از این موهبت محروم شده‌اند.

چنانچه دانستیم، دو منبع ایرانی آیین مزدك تعالیم اوستا و دین زرتشتی از طرفی و مانیگری از طرف دیگر است و چنان‌که مورخان اشاره می‌کنند، مزدك بارها در استدلالات خود از اوستا نقل قول کرده است. در عین حال این آیین همچنان مسائلی را که مانی، مخصوصاً در بارهٔ نور و ظلمت، مطرح کرده است، به شکل دیگر بیان می‌دارد و نیز بعضی رفتارها، مثل ریاضت کشیدن که در آن نمی‌توان شك کرد. اما با این‌که این آیین ممکن است سرچشمه‌های فکری مختلفی داشته باشد ولی از آن جهت که برای نخستین بار در تاریخ انسان، اندیشه مساوات اقتصادی را مطرح کرده و آن را در مقیاس وسیعی تبلیغ نموده و مردم را برای رسیدن به آن به جنبش در آورده است، اهمیت دارد.

بررسی علت ظهور و رواج آیین مزدك

علت این که عقیدهٔ مزدك برای مدت زیادی دوام یافت، تغییرات اجتماعی عمیق در جامعهٔ ایرانی آن زمان بود. با این‌که شهرها رشد چشم‌گیری کرده بودند و در شهرها حرفه‌ها و مشاغل زیادی رونق گرفته بود مع‌هذا هنوز در غرب و شرق ایران دامپروری و کشاورزی در روستاها زیر نظر ریش سفید و کدخدایی اداره می‌شد. در ایران باستان به موازات بقایای سازمان عشیره‌ای و جماعات روستاییان، بردگی نیز وجود داشت. عده‌ای از این بردگان اصلاً ایرانی نبودند ولی صاحبان زمین اتباع ایرانی بودند و ایشان اختیاردار و آمر گروه بردگان بودند. وقتی نهضت مزدکیان رواج زیاد پیدا کرد، مورد پشتیبانی کشاورزان قرار گرفت و نهضت مردم در مراحل اولیهٔ فئودالیته در ایران بدین سبب پدید آمد که فشار به آنها افزایش یافته بود. با این‌که از طرف فئودال‌ها مخالفت‌هایی بروز کرد، اما روستاییان علی‌رغم میل آنها به مزدکیان پیوستند.

دو نفر در پیشرفت این نهضت وظیفهٔ بزرگی ایفا کرده اند: یکی مزدك

(الهام دهنده) و دیگر مبلغ آن شاه قباد بود. با وجود این منابعی از مراحل رشد و جزئیات تاریخ این نهضت در دست نیست ولی بعداً آثار نویسندگان عجم و عرب مقداری راه‌گشای ما شده است. آنچه از مطالعهٔ تاریخی دستگیرمان می‌شود، این است که مزدك اول خود را مغ یا موبد می‌خواند و بدین‌وسیله به دربار شاه قباد راه پیدا می‌کند. آنگاه قباد را هواخواه خود می‌کند و در عین حال مُبلغ مردمان عامی نیز می‌ماند. آنگاه از قباد می‌خواهند که در انبارهای دولتی گندم را بر روی مردم بگشاید که این مسئله کم کم چهرهٔ تهدیدآمیزی به خود می‌گیرد. هرج‌ومرج آغاز می‌شود، مردم وارد خانه‌های دیگران می‌شوند و هرگونه اموال را تصاحب می‌کنند و کسی مانع نمی‌شود. کارهای مزدکیان ضررهای فراوانی به اموال ثروتمندان می‌زنند. مزدك معتقد بود که آنچه ثروتمندان به دست آورده‌اند تصادفی بوده است و ایشان صاحب هیچ مالی نیستند. کتب قدیمی معاصر مزدك، وی را فردی معرفی کرده‌اند که مال‌ها را به ناحق گرفته و پردهٔ حرمت را دریده و مردم عامی را فرمانروا ساخته است.

در عصر مزدك در میان اشراف و اعیان، وجود حرمسراها رایج بود. آنها زنان را دسته جمعی عقد می‌کردند. بنابر این اشتراك زنان در میان مزدکیان اعتراضی به وجود حرمسراهای اعیانی و دعوت به بازگشت به روابط خانوادگی قدیمی محسوب می‌شد.

بررسی ریشهٔ اجتماعی قیام مزدکیان

در عصر ساسانیان شدیداً نظام طبقاتی رایج بود. یك دسته از اشراف صاحب زر، زیور، لباس، خوراك، زن و غیره بودند و عده‌ای دیگر کشاورزان و پیشه‌وران، که تقریباً ۸۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند، از کوچك‌ترین امکانات بی بهره بودند. دایم از طبقهٔ اشراف زور می‌شنیدند و کارهایی چون پیاده نظام (خدمت نظام) بر دوش ایشان بود. لازم به تذکر است که اشراف از خدمت نظام معاف بودند.

قبل از آن مشخص نیست که آیا نهضتی بر علیه ستمگران صورت گرفته است یا نه. هیچ بعید نیست که گاه‌گاهی در گوشه‌ای از ایران عده‌ای شورش و اعتصاب کرده باشند ولی چون تاریخ نگاران در خدمت طبقهٔ حاکمه خویش

بودند از آن شورش‌ها و اعتصاب‌ها چیزی را ثبت نکرده‌اند. لذا زمانی که مزدك ظهور کرد ایران و ایرانی آمادهٔ پاسخ گفتن و قبول دعوت او بودند.

نتایج اجتماعی قیام مزدکیان

چنان که دیدیم، نهضت مزدکیان باعث شد که وضع اعیان و اشراف از حالت اشرافیت پایین کشیده شود و فقرا در اموال آنان سهیم شوند. خسرو پادشاه ساسانی آن گروه از اعیانی را که فرمانبردار حکومت بودند، احیا کرد ولی به آن گروه که منافعی برای پادشاه نداشتند وقعی نگذاشت. قشر اول مستقیماً برای چشم و گوش سپاه انتخاب شدند. دختران آنان از نعمت داشتن جهیزیه برخوردار شدند و زندگی جوانان آنان تامین شد. خسرو مشاغل موجود را به نمایندگان این دسته می‌داد و کارمندان خویش را از میان ایشان انتخاب می‌کرد. قشر مالکین متوسط یا خداوندان ده، که از مولدین مستقیم مزروعات اراضی بهره کشی می‌کردند، پس از نهضت مزدکیان نیز تکیه‌گاه دولت ساسانیان بودند. این تغییرات موقعیت اعیان و روحانیون را ضعیف کرده بود ولی بخشی از خاندان‌های اعیان و بزرگران کماکان وضع ممتازی داشتند.روحانیون نیز تا حدی نفوذ سیاسی خویش را حفظ کرده بودند.

میترائیسم یا مهرگرایی

میترا یا میترواس خدای هند و ایران باستان است. آیین این الهه به وسیلهٔ اقوام مهاجر، هندواروپایی به هند، شمال بین‌النهرین و ایران وارد شد. در هند این الهه میترا نامیده می‌شد.او در آسمان‌های بالا به وارونا می‌پیوست. با معاهده‌ای که بین دو امپراتوری هی تیت و هی تانیا در چهارده قرن پیش ازمیلاد بسته شد، اولین گسترش، آیین مهر را در شمال بین‌النهرین منعکس ساخت. در ایران، این آیین دارای اهمیت قابل ملاحظه‌ای شد. میترا بعداً به عنوان الاههٔ نور مورد پرستش قرار گرفت. وظیفهٔ عمدهٔ او حمایت از عهد و پیمان، رشد و ترویج عدالت و دور ساختن تاریکی و شرارت بود. پادشاهان اولیهٔ سلسلهٔ هخامنشی (قرن پنجم تا ششم پیش‌از میلاد) میترا را به عنوان یاور خدای بزرگ آن‌ها اهورامزدا می‌دانستند. در زمان سلطنت اردشیر دوم (۳۵۸ تا ۴۰۴ پیش از

میلاد)، میترا در معبد رسمی هخامنشی به اهورامزدا و آناهیتا پیوست. با زوال سلسلهٔ هخامنشی این آیین به طور خفیفی تجدید حیات یافت، ولی مجدداً در شرق و تحت سلطهٔ سلسلهٔ ساسانیان (قرن سوم تا هفتم میلادی) زوال یافت.

مهرگرایی بیشترین رشد و نفوذ را در غرب به دست آورد. این آیین در قرن پنجم قبل از میلاد با گسترش در آناتولی تحت تاثیر نجوم طالع‌بینی کلدانی و مذاهب اسرارآمیز یونانی قرار گرفته بود. مهرگرایی در «کاپاد و سیا» مورد قبول قرار گرفت و دزدان دریایی سیسیل نیز آن را قبول کردند. میترا به تدریج به خدای قربانی پذیر خورشید تغییر شکل داد جاذبهٔ فراوانی مخصوصاً نزد طبقهٔ عشاق کسب کرد. این آیین در بین لژیون‌های رومی ساکن آسیای صغیر بسیار محبوبیت یافت و سربازان، میترا الاههٔ عدالت را رفیق خود می‌دانستند. لژیون‌ها این آیین را در طول رودخانه‌های دانوب تا بریتانیا و راین انتشار دادند. طی امپراتوری روم واقعهٔ کانونی میتراگرایی قربانی کردن گاو مقدس به وسیلهٔ میترا بود. این آداب با آیین خدای مجامع اولیهٔ زرتشتیان بیگانه می‌نمود. در آثار مجسمه‌ای میترایی، قهرمانی که کلاه مخصوص به سر داشت و خنجر خود را در بدن گاو فرو می‌کرد نشان داده شده است. زیرا تصور می‌شد که مرگ گاو نر به موجودات زنده حیات می‌بخشد و میترا کشندهٔ آن، قوهٔ خلاق محسوب می‌شد.

مهرگرایی یك مذهب اسرارآمیز بود که هر مرد از هر طبقهٔ اجتماعی ممکن بود به آن وارد شود. این آشنایی مستلزم روالی هفت مرحله‌ای بود که نشان می‌داد این ایمان در هفت سطح فلکی مشخص قرار دارد و از طریق آن مراحل، مؤمن به این آیین به بهشت صعود می‌کرد. همهٔ تازه واردان در جایگاه‌های مساوی قرار دارند زیرا در این آیین، سلسله مراتب روحانیون وجود ندارد. مهرگرایی شامل مراسم عبادی از قبیل تعمید و غذای مقدس بود. میترا به پیروان خود جاودانگی در آخر زمان را وعده می‌داد و بنابر این جنبه منجی یا شفیع به خود می‌گرفت؛ از معتقدین انتظار می‌رفت که به قوانین اخلاقی شدیدی پای‌بند شوند. تاکید میترائیسم بر پیروزی خیر بر شر، وعدهٔ جاودانگی از طرف او و محتوای اخلاقی‌اش، وی را قادر ساخت که تا سه قرن در قلوب مردمان، با مسیحیت در رقابت باشد. میترا حتی نفوذ خود را بر مسیحیت در طی قرن سوم میلادی از طریق آیین مانی که یك شاخهٔ فرعی از مذهب زرتشت بود اعمال کرد.

خلاصهٔ فصل ششم

در این فصل خلاصه‌ای راجع به مانی و زندگی و آیین او آمده است. مانی افراد انسانی را در دو طبقه می‌نگریسته است یکی برگزیدگان که به مقام مقدسی رسیدند و می‌بایستی کم غذا بخورند، زن نگیرند تا تولید نسل نکنند و زندانی روح به وجود نیاورند، و دیگر شنوندگان که مانند سایرین حق ازدواج داشتند. مانوی‌ها زن را موجب تعلق خاطر می‌دانستند و آنان را زنده‌به‌گور می‌کردند. دین زرتشت برخلاف نظر زرتشت، به تدریج به وسیلهٔ موبدان آلت دست پادشاهان و وسیله‌ای برای استعمار تودهٔ مردم توسط اشراف ثروتمند شد.

واین اجهاف‌ها و انحرافات و... زمینه را برای پیدایش مانی فراهم آورد. اساس تعلیم و تربیت مانی دو عنصر اصلی خدا و ماده است. خدا مظهر همهٔ چیزهای خوب و ماده مظهر تمام چیزهای بد... که به نور و ظلمت و حقیقت و دروغ نیز تعبیر می‌شدند. اما مانی به دو خدا اعتقاد نداشته است و نور را حاکم بر هر چیز و جوهر الاهی می‌پنداشته است.

بر طبق عقاید مانوی‌ها، بشر از اختلاط یك نوع آدم خواری توأم با تجربیات جنسی به وجود آمده است.

مانی به سرای دیگر اعتقاد داشته و به همین جهت هم پرهیزگاری را توصیه می‌کرده است. اصول عقاید دین مانی از سه مذهب، مسیحی، زرتشتی و بودایی سرچشمه گرفته که تثلیث را از مسیحیت و غلبهٔ نور بر ظلمت را از زرتشت و اصول اخلاقی و پرهیزگاری مطلق را از بودا گرفته است.

مانی کتبی را از خود برجای گذاشته است که در مورد اصول آفرینش و آخرت، انسان‌شناسی و روانشناسی از دید مانی، دستورات دینی یا پراگماتیا، و اسطوره‌هاست. مانوی‌ها موعظه‌گران بسیار خوب و تعلیم دهنده‌های خود ساخته‌ای بودند.

مزدك یك زرتشتی بوده است. قیام وی برای به اجرا در آوردن جنبه‌های عملی دین زرتشت بود، لذا شاه قباد را هواخواه خود ساخت. اما این آیین توسط پسر قباد، خسرو انوشیروان برچیده شد. مزدك به نور و ظلمت عقیده داشته است و نور را حساس و دانا و ظلمت را کور و جاهل می‌دانست. مزدك معتقد بود که اهورامزدا نعمات مادی را یکسان در اختیار مردمان قرار داده است و نابرابری

از آنجا برخاست که برخی به قهر و جبر خواستند تا اموال دیگران را تصرف کنند.

تعالیم مزدك در سه بخش ارایه شده است: اول آموزش نور و ظلمت که برخلاف آیین مانی نور را آگاه و ظلمت را کور می‌دانست. دوم آموزش عدالت و برابری است که پدیده‌های اجتماعی را نقد کرده است و شعار اشتراك زن و ثروت را مطرح می‌کند. البته اشتراك زن نه به این معنا که یك زن برای چند مرد، بلکه حق تمتع برای هر مرد فقط یك زن باشد و حرمسراهای اشراف باید به دیگران داده شود تا عده‌ای محرومیت شدید جنسی نداشته باشند. سوم آموزش بی آزاری است که دو اصول ریاضت و آزار نرساندن را ترویج می‌کرد و با کشتن و آزار رساندن به دیگران مطلقاً مخالف بود. دو منبع ایرانی آیین مزدك، تعالیم اوستا و دین زرتشت و دیگری مانیگری بود.

اندیشهٔ مساوات اقتصادی اول بار توسط مزدك مطرح شد. از علل اجتماعی قیام مزدکیان می‌تواند به مواردی اشاره کرد از جمله: نظام طبقاتی شدید، ثروت و راحت‌طلبی و زندگی مرفهانهٔ اشراف و وضع اسف‌بار کشاورزان و پیشموران، تبعیض‌های اجتماعی، اقتصادی، و حقوقی میان طبقهٔ برتر و پست‌تر و... همه موجب قیام مزدکیان و طرفداری مردم از آنها در اموال اشراف و ضررهای هنگفت به ثروتمندان، هرج‌ومرج و تصاحب اموال، افول و نزول موقعیت اجتماعی روحانیون و اشراف و....

میترا خدای هند و ایرانیان باستان است اما بیشترین رشد و نفوذ را در غرب به دست آورده است.

مهرگرایی یك مذهب اسرارآمیز بود که یك مرد از هر طبقهٔ اجتماعی ممکن بود به آن وارد شود. سلسله مراتب روحانیون در این آیین وجود نداشت. میترائیسم با وعدهٔ پیروزی خیر بر شر و جاودانگی و با محتوای اخلاقی‌اش توانست تا سه قرن در دل‌های مردمان با مسیحیت رقابت کند.

در زمان ظهور اسلام در عربستان، ایرانیان تحت ظلم و ستم نظام طبقاتی ساسانی و فریب‌کاری‌های روحانیون درباری و آداب و مناسك خشك و بی‌محتوای مذهبی قرار داشتند. و به شدت از این وضع به ستوه آمده بودند، لذا با آگاهی از حکومت و مذهبی که وعدهٔ آزادی و برابری و نفی ظالم می‌داد و رهبرش در

میان مردم از روی ظاهرش قابل شناسایی نبود ، به استقبال آن رفتند و با اندك مقاومتی ایران طاغوت‌زده فتح شد . در این دین جدید ، تعلیم و تربیت واجب، و هدفش قرب به الله بود . زمان آن از گهواره تا گور و مکانش مسجد بود . مسجد تا انحراف اسلام به دست بنی‌امیه و بنی‌عباس، مکان بسیاری از امور مسلمین بود . اما از آن پس، تنها به عبادت اختصاص یافت. مسلمانان را از شرق و شرق میانه به غرب و اروپا منتقل کردند و سبب پیشرفت علوم و افکار فلسفی شدند .

سؤالات خود آزمایی

۱ـ کتاب مانی چه نام داشت؟ عقیدهٔ وی را به صورت مختصر بنویسید .

۲ـ انسان‌ها از دیدگاه مانی در دو طبقه قرار می‌گیرند،آن دو چیست؟

۳ـ مانی چگونه مُرد ؟

٤ـ عناصر اساسی تعلیم و تربیت مانی چیست؟

۵ـ دین مانی چگونه دینی است؟

٦ـ روش آموزش مانی را به طور مختصر بیان کنید .

۷ـ اصول عقاید مانوی چیست؟

۸ـ زبان و دست‌نوشته‌های مانی چگونه بود ؟

۹ـ کتاب‌های مانی را نام ببرید و بگویید هر کدام از چه موضوعی صحبت می‌کنند .

۱۰ـ دین مانی تا چه اندازه گسترش یافته بود ؟

۱۱ـ مزدك چگونه دین خود را به وجود آورد ؟

۱۲ـ عقاید مزدك را بیان کنید ؟

۱۳ـ تقسیم‌بندی تعالیم مزدك را نام ببرید و هر یك را بەاجمال بیان کنید .

۱٤ـ علت ظهور و رواج آیین مزدك را بەاجمال بنویسید ؟

۱۵ـ میترائیسم یا مهرگرایی چگونه آیینی است و چگونه گسترش پیدا کرد ؟

۱٦ـ مهرگرایی بیشترین رشد و نفوذ خود را در کجا به دست آورد ؟

۱۷ـ مختصری از عقاید مهرگرایی را بنویسید ؟

منابع برای مطالعهٔ بیشتر و تحقیق

آیین مانی و مزدک

۱ـ تاجبخش، احمد، تاریخ مختصر تمدن و فرهنگ ایران قبل از اسلام.
۲ـ تقی‌زاده، مانی و دین او.
۳ـ حکمت، علی‌اصغر، تاریخ ادیان.
۴ـ باهنر، محمدجواد؛ رفسنجانی، اکبر، جهان در عصر بعثت.
۵ـ گیرشمن، مان، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمهٔ محمد معین.
۶ـ حقیقت، عبدالرفیع، تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان، جلد اول.
۷ـ راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد اول.
۸ـ عده‌ای از اساتید مسکو، تاریخ ایران، ترجمهٔ کریم کشاورز، جلد اول.
۹ـ ناطق، ناصح، بحثی در باره زندگی مانی و پیام او.
۱۰ـ سایکس، پرسی، تاریخ ایران، ترجمهٔ سید محمدتقی فخرداعی گیلانی.
۱۱ـ بیانی، خانبابا، ایران جاویدان.
۱۲ـ بهار، محمدتقی، زندگی مانی.
۱۳ـ گرن، ویدن، مانی و تعلیمات او، ترجمهٔ نزهت صفای اصفهانی.
۱۴ـ مجیر شیبانی، نظام‌الدین، تاریخ تمدن ایران از آغاز.
۱۵ـ صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ ایران.
۱۶ـ نقوی، سید علی محمد، عقاید مزدک.
۱۷ـ مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران.
۱۸ـ آژرتر، امانوئل، مذاهب بزرگ، ترجمهٔ احمد تاج‌بخش.
۱۹ـ گیرشمن، تاریخ ایران از آغاز تا اسلام.
۲۰ـ رازی، عبدالله، تاریخ کامل ایران.
۲۱ـ کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان.
۲۲ـ مشکور، محمدجواد، تاریخ ایران زمین از روزگار باستان تا عصر حاضر.
۲۳ـ شاله، فلیسین، تاریخ مختصر ادیان بزرگ، ترجمهٔ منوچهر خدایار حجتی.
۲۴ـ براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران، جلد اول.
۲۵ـ کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ایرانشهر، شمارهٔ ۲۲، جلد اول.
۲۶ـ جمعی از خاورشناسان، تمدن ایرانی.

آیین میترا:

۱ـ سارتن و ...، آیین میترا.

۲ـ جامی، احمد، بغ مهر.

۳ـ شایگان، داریوش، ادیان و مکتبهای فلسفی هند.

٤ـ گلاب، رقیه، مقالهٔ سیر مذهب در ایران.

۵ـ رضی، هاشم، آیین مهر.

پی‌نویس‌ها:

۱) گرن، ویدن، مانی و تعلیمات او، بند ۱، ص. ۷۸؛ و ناس، جان، تاریخ ادیان، صص. ۱٦٦ ـ ۱۷۱.

۲) همان ماخذ، ص. ۷٦۸.

۳) لعل، حسین، نام‌آوران تاریخ، ص. ۲۸.

٤) حقیقت، عبدالرفیع، نهضت‌های فکری ایران، ص. ۳.

۵) گرن، ویدن، مانی و تعلیمات او، ص. ۱۰۳.

٦) ناطق، ناصح، بحثی دربارهٔ زندگی مانی و پیام او.

۷) اخیراً محققان محل تولد مزدک را شهر فسا در فارس دانسته‌اند، که از لحاظ جغرافیایی با اصطخر، و از لحاظ املایی با «نسا» قابل تطبیق است.

۸) تاریخ طبری، سلسلهٔ اول، ص. ۸۹۳.

۹) تاریخ کامل ایران، بند سوم، ص. ۱۱۱.

۱۰) سیماشکو، موریس، مزدک، صص. ۱۰۱، ۱۷۵ ـ ۱۷٦.

۱۱) نقوی، سید علی‌محمد، عقاید مزدک، ص. ٦٦.

۱۲) همان ماخذ، ص. ۸۸.

۱۳) Plotinus، ۲۵۰ ـ ۲۰۵؟ ق.م..

۱٤) همان ماخذ، ص. ٤۷.

فصل هفتم

قوم یهود و مصریان باستان

قوم یهود

قوم یهود یا عبرانی‌ها بر اساس اساطیر و اسناد مذهبی، حدود ۲۳۰۰ قبل از میلاد ، پس از ترك کنعان یا فلسطین کنونی، به مصرِ رفتند و در آن سرزمین سکونت گزیدند . آنان در مصر تا حد بردگی تنزل یافتند ، تا سرانجام خداوند به حضرت موسی دستور داد که آنان را از زیر سلطهٔ فرعون آزاد کند . حضرت موسی بردگان را آزاد ساخت و آنان را طی یك سفر سخت و طولانی وچهل ساله که به نام مهاجرت قوم یهود[1] مشهور است به سرزمین موعود یعنی کنعان یا فلسطین کنونی بازگرداند (۱۲۵۰ قبل از میلاد)[2]. بعد از ۱۳۰۰ یا ۱٤۰۰ قبل از میلاد آنان در آن سرزمین استقرار یافتند و حکومتی که از دوازده قبیله تشکیل شده بود و به شکل دوازده ایالت متحد بود تشکیل دادند.[3]

طی قرن بعد ، حکمرانان و پیامبران و انبیای بسیار حکومت و رهبری این قوم را در دست داشتند که از آن جمله حضرت ابراهیم خلیل، داوود ، سلیمان و فرزندان آن‌ها را می‌توان نام برد . پیامبران این قوم مذهب یکتاپرستی را بنیان نهادند و به تنظیم مجموعه‌ای از دستورات اخلاقی و آثار ادبی توفیق یافتند که سرانجام آثار آنان در تمدن مغرب زمین اثری خاص باقی گذاشت. از نظر مذهب اصیل و تحریم نشدهٔ یهود ، نه آنچه بعداً به وجود آمد ، تکامل شخصیت و

منش انسانی غایت و مقصود زندگی است. تهذیب اخلاق و تعالی نفس بیش از اندوختن دانش و مهارت و مال‌اندوزی اهمیت داشت.

تعلیم و تربیت یهودیان باستان

خانواده و پدر و مادر حرمت فراوان داشتند. پدر علاوه بر سمت ارشدیت خانواده، وظیفهٔ معلمی افراد خانواده را هم به عهده داشت و برای چندین قرن، آموزش فرزندان به عهدهٔ پدر بود. در احادیث و اخبار می‌شنویم که انبیایی وجود داشتند که فقط مامور ارشاد و هدایت خانواده یا قبیلهٔ خود بودند.

انبیای بنی‌اسرائیل نیز همواره در آموزش کودکان تاکید می‌کردند و منظور از تعلیم و تربیت را آگاهی طفل به قوانین مذهبی و پیروی از آن می‌شمردند. در حدود یکصد سال قبل از میلاد مسیح، در کنار هر کنیسهٔ یهودی، مدرسه‌ای برای آموزش کودکان ساخته شده بود و در سال ٦٤ قبل از میلاد یوشع‌بن جمال[٤]، خام خام اعظم قوم یهود، دستور داد در هر دهکده یك دبستان تاسیس شود و همهٔ پسران از شش‌سالگی به بالا مجبور به حضور در مدرسه باشند و دختران در خانه تحت تعلیم قرار گیرند. شاید این قدیمی‌ترین کوشش در تعلیم و تربیت برای اجباری کردن آن و حضور متعلمان در مدرسه باشد. آموزش مواد درسی بر سندیت و اعتبار مقام معلم استوار بود و با آن‌که به حفظ‌کردن معلومات واطلاعات اهمیت می‌دادند، به بحث و اختلاف نظر نیز توجه می‌شد.[٥]

لازم به تذکر است که همین قوم یهود که خدا اراده فرمود ایشان را از بردگی به وسیلهٔ حضرت موسی رها کند و آنان را در زمین رهبر و امام گرداند[٦]، علی‌رغم تعلیمات عالیهٔ پیامبران و انبیای متعدد، نخواستند به‌خوبی از آنچه به شکل نعمت در اختیارشان قرار گرفته بود استفاده کنند و بسیاری از آنان راه گمراهی را در پیش گرفتند و حتی چند تن از انبیای خود را به قتل رساندند و به شرك باز گشت کردند که در قرآن مجید، از این قوم مذمت‌های فراوانی شده است.در زمان حاضر نیز با آن‌که تعلیمات حضرت موسی و دیگر پیامبران، گرچه برخی تحریف شده، در اختیارشان است و افراد خوبی هم در میان آنان یافت می‌شوند، ولی باز هم عده‌ای از آنان مال‌اندوزی، دنیاپرستی و در نتیجه فساد را برگزیده‌اند و به نام مذهب یهود در دنیا فساد می‌کنند.

مصر باستان و تعلیم و تربیت

مصریان دارای تمدنی بسیار قدیمی‌اند که سابقهٔ آن به پنج هزار سال قبل از میلاد هم می‌رسد، ولی آنچه به طور مستند بر دیوارهای مقابر آنها در اهرام و سردابه‌های محل دفن فرعون‌های آنان موجود است، به شکل بسیار جالبی تاریخ و وضع زندگی مردم آن زمان را نشان می‌دهد که از ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد قابل مطالعه است. همان طور که گفته شد، قوم یهود در ۲۳۰۰ قبل از میلاد از سرزمین خود یعنی کنعان به مصر رفتند این قوم از قرنها قبل دارای تمدن و تعلیمات فکری بودند. آنها بت پرست نبودند و در مصر که فراعنهٔ خود را خدا می‌نامیدند، با تن دادن به بردگی حاضر نشدند که عقاید خود را از دست بدهند. بدون شك اینان و مصریان از تمدن و اندیشه‌های یکدیگر تاثیر پذیرفته‌اند. قبلاً از هدف تعلیم و تربیت در مذهب اصیل و تحریف نشدهٔ یهود اطلاع یافتیم ولی در مقایسه با هدف تعلیم و تربیت مصریان باید گفت که اینان مانند چینی‌ها هدف عمده را در تعلیم و تربیت، پرورش منشیان و نویسندگان و کارمندانی می‌دانستند که برای دستگاه‌های دولتی سودمند باشند و کودکان را با شرح و بسط در اطراف مزایای این کارها تشویق می‌کردند. در نوشته‌ای که روی یك پاپیروس به دست آمده است، چنین می‌خوانیم «به درس و علم دل بده و آن را همچون مادرت دوست بدار.» و روی کاغذ دیگری نوشته شده است: «هیچ چیز گران بها تر از علم نیست.» و بر دیگری این جمله است: «هیچ حرفه‌ای نیست که آدمی در آن تحت امر دیگری نباشد، تنها مرد عالم است که در تحت حکومت خویشتن است.»[۷]

مثل اکثر سرزمین‌های عهد باستان، در مصر هم مدارس در داخل معبدها بودند و سازمان تعلیم و تربیت وابسته به این تشکیلات بود. کاهنان مذهبی، مقدمات علوم را به فرزندان خانواده‌های ثروتمند می‌آموختند. یکی از کاهنان منصبی داشت که می‌توان آن را معادل وزیر فرهنگ و آموزش عصر ما دانست. دیکته و رونویسی از متن‌ها یکی از روش‌های اساسی تعلیم و تربیت مصریان بود و شاگردان مطالب خود را روی ورقه‌های سنگ آهك یا پاره‌های سفال می‌نوشتند و فقط در سال‌های آخر درس بود که شاگرد حق داشت روی پاپیروس بنویسد. با مطالعهٔ وضع تعلیم و تربیت در مصر باستان به این نتیجه می‌رسیم که آموزش و

پرورش به هیچ وجه عمومی نبوده و مثل اکثر سرزمین‌های دیگر در خدمت حکومت قرار داشته است.[۸] تربیت برای تودهٔ مردم، عملی و حرفه‌ای، خانوادگی و صنفی بود و در بعضی از دوره‌ها، تربیت عقلانی نیز در مرحلهٔ ابتدایی به کارهای عملی افزوده می‌شد، از آن جمله خواندن و نوشتن، حساب ساده و هندسه برای تحدید حدود زمین‌هایی که هر بار از گل‌ولای نیل پوشیده می‌شد. تعلیم و تربیت عالی برای روحانیون، معماران، پزشکان و دفترداران بود که به طبقه بالا ترقی کرده بودند. محتویات آموزش شامل: مذهب، قوانین و معارف نجومی، ریاضی، مکانیك و پزشکی می‌شد. این پیوستگی کامل میان علم و دین، امتیاز فرهنگی به شمار می‌آمد.

به طور کلی می‌توان گفت در مصر باستان، منظور از تربیت بیشتر آماده کردن کاهنان بود که در میان آنها احیاناً، قاضی، پزشك، مهندس، نویسنده و امثال آنها دیده می‌شدند. بنابر این هدف تربیت امر دنیوی و آمیخته به جنبه‌های دینی بود. دنیوی از آن جهت که می‌خواستند شاگردانی در فنون مختلف پرورش دهند تا زندگی مرفهی داشته باشند و دینی از آن جهت که بر اساس محبت خدایان از طریق پرستش و تقرب به آنها عمل کنند.[۹]

اسناد تاریخی نشاندهندهٔ این موضوع است که سرنوشت هر ملتی از ابتدای تاریخ، در دست حکام طاغوتی قرار داشت، آن حکام از تمام امکانات جهان برای تحکیم سلطهٔ خود استفاده می‌کردند، در حالی که آنان که رهبری پیامبران و فیلسوفان و اهل دانش را پذیرا شده بودند، بیشتر از نعمت تعلیم و تربیت بهره‌مند می‌شدند و کمتر در خدمت حکام زمان قرار می‌گرفتند. نتیجه‌ای که از تعلیم‌وتربیت مصریان قدیم عاید شد، همان انقیاد و اطاعت محض و کورکورانه در برابر فرعون‌ها بود. در نتیجه، هزاران سال برده باقی ماندند و صدهاهزار نفر از آنها در زیر شکنجهٔ ناشی از کار یا در زیر سنگ‌های عظیم مقبره‌هایی که به شکل هرم و شکل‌های دیگر برای اجساد مومیایی‌شدهٔ فرعون‌ها ساخته می‌شد جان می‌سپردند و در اثر همان تربیت غلط، آنان را یاری طغیان نبود.

خلاصهٔ فصل هفتم

قوم یهود :

حدود ۲۳۰۰ سال قبل از میلاد مسیح قوم یهود از کنعان، فلسطین کنونی، به مصر رفت. در آنجا تا حدّ بردگی تنزل کرد. به فرمان خدا، به دست حضرت موسی پس از یك سفر چهل‌ساله و سخت، به ارض موعود (فلسطین) بازگردانده شد و حکومتی مرکب از دوازده قبیلهٔ یهودی در آنجا تشکیل داد. پیامبران قوم یهود یکتاپرستی را در جهان باستان بنیاد نهادند. انبیای بنی‌اسرائیل همواره بر آموزش کودکان تاکید می‌کردند. حدود صد سال قبل از میلاد در کنار هر کنیسه یك مدرسه وجود داشت و در حدود پنجاه سال قبل از میلاد در هر دهکده یك مدرسه تاسیس شد. علی‌رغم تعالیم درست انبیای بنی‌اسرائیل، این قوم چنان که باید از تعالیم پیامبران خود استفاده نکردند و حتی چند تن از پیامبران خود را به قتل رساندند، و در زمان حال نیز عده‌ای از آن‌ها دنیاپرستی و فساد را به جای مذهب یهود و به نام آنان در پیش گرفته‌اند.

مصر باستان:

سابقهٔ تمدن باستانی مصر به پنج هزار سال پیش از میلاد مسیح می‌رسد و آثار باقی‌مانده در اهرام فرعون‌های مصری تاریخ و وضع زندگی مصریان را از سه هزار سال پیش از میلاد مسیح نشان می‌دهد. هدف عمدهٔ مصریان در تعلیم و تربیت، مثل چینی‌های باستان، تربیت منشیان و کارمندان و کارگزاران دستگاه‌های دولتی بود. بنابر این، سازمان تعلیم و تربیت به هیچ وجه عمومی نبوده، بلکه در خدمت حکومت قرار داشته است.

مدارس محل تعلیم و تربیت فرزندان افراد ثروتمند بودند و در داخل معابد مذهبی قرار داشتند. کاهنان معابد به شاگردان نوشتن می‌آموختند. در ابتدای تحصیل از سنگ و گل و سفال برای نوشتن استفاده می‌شد، و در سال‌های آخر از پاپیروس. محتویات آموزش شامل مذهب، قوانین، معارف نجومی، ریاضی، مکانیك، و پزشکی می‌شد.

سؤالات خودآزمایی

۱ـ قوم یهود در چه سالی از کنعان به مصر رفت و پس از چه مدت اقامت در مصر توسط حضرت موسی، به ارض موعود باز گردانده شد؟

۲ـ پیامبران یهود بنیان‌گذار چه طرز تفکری در جهان باستان بودند؟

۳ـ در چه سالی در کنار هر کنیسهٔ یهودی مدرسه به وجود آمد؟

٤ـ آیا پیروان فعلی انبیای یهود به همان شیوه‌ای که پیامبران آن‌ها می‌خواستند رفتار می‌کنند؟

۵ـ سابقهٔ تمدن مصر به چه زمانی بر می‌گردد؟

٦ـ هدف عمدهٔ مصریان از تعلیم و تربیت چه بود؟

۷ـ در ابتدای تحصیل شاگردان مدارس از چه وسایلی برای نوشتن استفاده می‌کردند و در سال‌های آخر تحصیلی از چه چیزی؟

پی‌نویس‌ها:

1) Exodus

۲) (پتری، با اعتماد بر تورات)، مدت اقامت یهودیان در مصر را ٤۳۰ سال می‌نویسد، تاریخ ورود این قوم را به درهٔ نیل سال ۱٦۵۰ ق. م. و تاریخ خروج آنان را سال ۱۲۲۰ ق. م. می‌داند. (تاریخ تمدن، ج. ۱، ص. ۱٦۳.)

3) The Foundations of Modern Education, Elmer, H. Wilds, Kennth, New York, 1976, P.68.

4) Joshua Ben Gamala

۵) گود، هری، تاریخ آموزش و پرورش باختر، ترجمه و گردآوری محمد علی طوسی، ص. ۵.

٦) «و نرید ان نمن علی الذین تستضعفوا فی الارض..»، قرآن مجید، سورهٔ القصص، آیهٔ ۵.

۷) دورانت، ویل، تاریخ تمدن (مشرق‌زمین: گاهوارهٔ تمدن)، ج. ۲، ص. ۲۰٤.

۸) همان ماخذ، ص. ۲۰٤.

۹) حجتی، سیدمحمد باقر، اسلام و تعلیم و تربیت، ص. ۱٦۹.

فصل هشتم

تعلیم و تربیت در یونان و روم باستان

تعلیم و تربیت در یونان قدیم در دست دانشمندان و همراه با پرورش و نیرومندی بدن و در عین حال برای ایجاد تسلط در فن سخنوری و نیروی تفکر بود. یونان سرزمینی است که برای غربیان مهم‌ترین مهد دانش است و آنجا را سرچشمهٔ علوم و فنون، تفکرات و تعلیمات خود می‌دانند.[1] حکمای یونان و روم اکثراً دارای نظریات و روش‌هایی بودند که در چین و هند قدیم هم رایج بود. این که آنان متاثر از شرق بوده‌اند یا خود صاحب نظر و ابتکار، جای تحقیق و بررسی عمیقی است که در این مختصر نمی‌گنجد، ولی آنچه مسلم است، سه استاد بزرگ فکری و فلسفی: سقراط، افلاطون، و ارسطو، از بین ده‌ها دانشمند و فیلسوف دیگر یونان، سهم بزرگی در ساخت تمدن غرب داشته‌اند، گرچه نقش مسلمین در ارتباط غربی‌ها با این تمدن و تشریح و گستردن نظریات آن‌ها و ارائهٔ افکار و نظریات دیگر هم بسیار حایز اهمیت است.

تعلیم و تربیت در یونان باستان

بیش از دوهزار سال قبل‌از میلاد مسیح، ملت یونان به پی‌ریزی مقدمات هنر و علم و ادبیات و فلسفه همت گماشتند. مردم یونان باستان نخستین کسانی بودند که به طور منظم و منطقی به مطالعه و بررسی موضوع‌هایی از قبیل اخلاق،

سیاست، و تعلیم و تربیت پرداختند. مدارس آنان با آن‌که به روی عموم مردم باز نبود، هدف آنان تامین خدمات عمومی مدنی بود. به عبارت دیگر یونانیان اولین مردمی بودند که هدف تعلیم و تربیت را ــ تا آنجا که اسناد نشان می‌دهد ــ در آماده کردن افراد برای شهروندی و خدمت به آنان می‌دانستند. باید اذعان کرد که هیچیك از تمدن‌های باستانی به میزان تمدن یونان قدیم در تمدن غرب اثر باقی نگذاشته است. بنابراین پیوند و قرابت تمدن عقلی و سیاسی مغرب با یونان باستان بیش از بستگی آن با تمدن بابل و مصر قدیم است. از جهت نژاد و زبان نیز ملت یونان با مردم باخترزمین پیوند نزدیك‌تری از مردم مصر و بابل دارند.

مردم یونان باستان پس از طی ماجراهای فراوان تاریخی، سرانجام در شهرهایی که اکثراً در کنار دریا بنا نهاده شده بودند، سکونت اختیار کردند و در نتیجه دریانوردی و بازرگانی را پیشهٔ خود ساختند. تماس و حشر و نشر با دیگر مردمان و نژادهای بیگانه سبب شد که یونانیان افرادی متفکر و تیزبین بار آیند. تحولات تعلیم و تربیت در یونان باستان به دو دورهٔ مشخص تقسیم می‌شود: نخست دورهٔ تعلیم و تربیت قدیم است که تا عصر پریکلس[۲] یا اواسط قرن پنجم قبل از میلاد ادامه می‌یابد و دیگر دورهٔ جدید که در حقیقت زمان تحول و دگرگونی بسیار در عقاید و آرای تربیتی، مذهبی، و اخلاقی محسوب می‌شود. دورهٔ جدید، عصر پریکلس تا تسلط رومیان بر یونان را شامل می‌شود. در این دوره آرای فلسفی جدیدی ارایه می‌شود و روش‌های تربیتی نو و تازه‌ای به وجود می‌آید. در همین دوره ماهیت مذهبی ادبیات دگرگونی می‌پذیرد و عقل و منطق برای اخلاق جامعه، پایه‌ای استوار فراهم می‌آورد. برای درك مفاهیم حیات و ارایهٔ دستورهای عملی جهت زندگی انسان، فلسفه جای‌گزین مذهب می‌شود. فلسفهٔ جدید بر مبنای اصالت انسان به عنوان اساسی‌ترین مقیاس نیك و بد به وجود می‌آید. به جای پژوهش در باب چگونگی جهان مادی، توجه به بررسی دنیای تفکر و تعقل معطوف می‌شود و در نتیجه پایه‌های استوار فلسفه و منطق و اخلاق ریخته می‌شود.

اسپارت[۳] و آتن[۴] دو نمونهٔ برجستهٔ تعلیم و تربیت قدیم به شمار می‌آیند و این دو شهر اگرچه در پاره‌ای از رویه‌های آموزشی با هم متفاوت‌اند، در اصل و

هدف تعلیم و تربیت با هم توافق داشتند و هدف اساسی تعلیم و تربیت را پرورش انسان و سربازان قوی و با شهامت و آراسته به زیور اخلاق و موازین مدنی جامعه می‌دانستند و در هیچ یك از این دو نظام، آزادی فردی فراوان وجود نداشت۹

تعلیم و تربیت در اسپارت

قوم اسپارت به سه گروه اجتماعی تقسیم می‌شدند : ۱) گروهی که اعضای جامعه و یا شهروند نام داشتند و خود را اسپارتی خالص می‌دانستند که این گروه از همه زحمات و مشقات عادی زندگی آسوده بودند. آنها وقت خود را صرف امور لشگری می‌کردند ؛ ۲) گروه کشاورزان که از آزادی اجتماعی برخوردار، ولی از حقوق و مزایای سیاسی محروم بودند و به امور تولیدی می‌پرداختند و از ثمرهٔ دسترنج آنان، سربازان و شهروندان برخوردار می‌شدند ؛ ۳) گروه بندگان که در تملك دولت بودند.

خصوصیات اساسی تعلیم و تربیت اسپارت در توجه فراوانی بود که به امور نظامی و موازین سپاهیگری معطوف می‌داشتند و در نتیجه بر امر تربیت قوای جسمی و آموزش فنون نظامی و تقویت مبانی فلسفی تاکید فراوان می‌شد. هدف از آموزش و پرورش در حقیقت پرورش شهامت و مردانگی، مهارت و کاردانی نظامی، اطاعت و پیروی از قانون و عرف، و سرانجام احترام نهادن به بزرگان بود. انسان کمال مطلوب جامعهٔ اسپارت به مردی مصمم و با شهامت گفته می‌شد که در برابر احساسات و عواطف و امیال خود تسلیم نشود و می‌بینیم که تعلیم و تربیت اسپارت به قوای ذهنی و عقلی و آموزش علوم و هنر توجهی اندك مبذول می‌دارد. در اسپارت تنها کودکان سالم و توانا نگهداری می‌شدند و کودکان ناتوان و ناسالم را به حکم قانون یا از بین می‌بردند و یا به طبقه کشاورزان و بردگان می‌سپردند. کودکان تا هفت سالگی نزد خانواده پرورش می‌یافتند.

سپس به آموزشگاههایی که از طرف دولت به منظور آموزش و پرورش ساخته شده بود منتقل می‌شدند. این آموزشگاهها بر اساس مقررات نظامی عمل می‌کردند. برنامهٔ تربیت بدنی که در این آموزشگاهها معمول بود، بیشتر به پرورش تحمل و مقاومت فردی و تقویت و تحکیم قوای جسمی و استحکام مبانی

ذهنی و اخلاقی ناظر بود. پرورش قوای ذهنی و اخلاقی بر عقاید مذهبی استوار بود و به جوانان موسیقی و رقص یاد داده می‌شد و در موسیقی و سرودهای مذهبی و ملی به آموزش شهامت و ادای احترام به بزرگان و افتخار به زاد و بوم توجه می‌شد. در تعلیم و تربیت عمومی، خواندن و نوشتن منظور نبود. این وظیفه را غالباً به طور خصوصی خانواده به عهده می‌گرفت. کودکان و نوجوانان می‌بایست اشعار و امثله‌ای که روح وطن پرستی و شهامت و یا پایمردی را تقویت می‌کند حفظ کنند.

پسران از شش تا سیزده‌سالگی تحت نظام و انضباط سخت آموزش و پرورش بودند. آنها در سی سالگی به سن بلوغ اجتماعی می‌رسیدند و به عضویت جامعه در می‌آمدند.٦ دختران نیز از پرورشی سخت و توأم با انضباط برخوردار بودند، وظیفهٔ آنها زادن فرزندانی توانا و سالم برای کشور بود و به خواندن اشعار و سرودها و نواختن آلات موسیقی و شرکت در مراسم مذهبی می‌پرداختند.

قوم اسپارت با آن که از ثبات برخوردار بود، هرگز در سایهٔ ثبات سیاسی خود ترقیات چشمگیر نکرد. محصول برجستهٔ اسپارت، سربازانی شجاع و سیاستمدارانی مبرز بود نه فلاسفه، نقاشان، هنرمندان، و شاعران بزرگ.

اسپارت به سبب وضع جغرافیایی خاصی که داشت، ناگزیر بود همواره در حالت جنگ و دفاع از خود باشد. ارسطو در تعریف از نظام تعلیم و تربیت اسپارت چنین گفت: «اسپارت مردم خود را برای جنگ آماده می‌ساخت و در نتیجه به هنگام صلح و آرامش چون شمشیری بی‌مصرف در غلاف خود زنگ زد.»۷

جوانان از هیجده تا بیست‌ساله برای جنگیدن آمادگی پیدا می‌کردند و از بیست تا سی‌سالگی در پاسگاه‌های مرزی به سر می‌بردند و سپس از سی سالگی عضو جامعه محسوب می‌شدند و به تشکیل خانواده اقدام می‌کردند و از آزادی بهره‌مند می‌شدند. سپس از سی تا چهل‌وپنج سالگی به خدمت نظام ملی وارد می‌شدند.۸

تعلیم و تربیت در آتن

آتن پایتخت شبه جزیره آتیکا[۹] است. بسیاری از مردم آتن به کار بازرگانی با دیگر ملل و اقوام می‌پرداختند و این مناسبات بازرگانی نه تنها موجب تبادل کالا و اجناس می‌شد، بلکه به تعاطی افکار و عقاید و بردباری و تحمل دیگران منجر می‌شد. مردم آتن از بازرگانی و تبادل افکار با دیگر ملل استفاده بردند و در پایان جنگ با ایرانیان (در حدود ۴۸۰ سال قبل از میلاد مسیح) آتن شهری متمدن و غنی بود و در حقیقت رهبری شهرهای دیگر یونان را احراز کرد. با آن‌که یونانیان نتوانستند کشور و حکومت واحدی به وجود آورند، ولی در میان آنان مبانی فرهنگی و تمدن و زبان و مذهب و آداب و رسوم مشترك موجود بود و بسیاری از فعالیت‌های فرهنگی و ورزشی در آتن صورت می‌گرفت و در قرون پنجم و چهارم قبل از میلاد آتن دورهٔ طلایی و درخشان تمدن خود را داشت.[۱۰]

آتن دارای ورزشگاه‌های عمومی بود و بر کار معلمان اندك نظارتی معمول بود. در این شهر مدرسهٔ عمومی یا دانشگاه دولتی وجود نداشت، و تعلیم و تربیت به دست افراد و به طور خصوصی اجرا می‌شد. این‌طور به نظر می‌رسید که آتن مسابقه و مبارزات را در تعلیم و تربیت سودمند می‌شمارد. در مدارس، شاگردان میز تحریر نداشتند، بلکه روی نیمکت می‌نشستند و طوماری را می‌خواندند. تحصیل در سنین بالاتر مخصوص فرزندان خانواده‌های دولتمند بود.

برنامهٔ مدارس شامل سه بخش می‌شد: موسیقی، نوشتن، و ورزش. نوشتن شامل قرائت و حساب بود و در حساب به جای ارقام حروف به کار می‌رفت. برای آموختن زبان‌های مرده و زبان‌های بیگانه، وقت صرف نمی‌کردند لیکن در آموزش زبان مادری خود دقت بسیار داشتند. کسی که کشتی گرفتن و شنا کردن نمی‌دانست و در کمانداری و فلاخن اندازی چیره دست نبود، در شمار تحصیل کردگان قرار نداشت.

پسران، وقتی به شانزده سالگی می‌رسیدند، می‌بایست به تربیت جسم خود بپردازند تا برای کارهای جنگی شایستگی یابند و در صف سربازان آتن قرار گیرند. بزرگان قبایل، مربیانی را انتخاب می‌کردند که آداب و رموز جنگ را به آنان یاد بدهند. سال اول را به مشق نظامی می‌پرداختند. از استادان ادب، موسیقی، هندسه، و خطابه تعلیم می‌گرفتند. در این مرحله است که جوانان آتن

با حضور هیئت پانصد نفری در معبد آگراولوس[۱۱] دست‌ها را بالای محراب گرفته، سوگند خود را چنین یاد می‌کردند:

من سلاح‌های مقدس جنگ را به ننگ آلوده نمی‌سازم، و مردی را که با من در یک صف است، هر که باشد تنها نمی‌گذارم. به تشکیل جشن‌های شهر و ادای وظایف مذهبی، تنها و در جمع، کمک خواهم کرد. میهن خود را بزرگ‌تر و بهتر از آنچه گذشتگان به من سپرده‌اند به آیندگان باز خواهم سپرد. از کسانی‌که زمان به زمان بر مسند قضاوت می‌نشینند اطاعت خواهم کرد. بر قوانین و همهٔ مقرراتی که مردم مجری آنند، گردن خواهم نهاد؛ هرگاه کسی بخواهد که این قوانین را بشکند، من مانع خواهم شد و او را، به تنهایی و به یاری دیگران، از میان خواهم برد. دین نیاکانی خویش را محترم خواهم داشت.[۱۲]

این تعلیم و تربیتی است که شهروندان آتن و یونان را به بار می‌آورد. اساس آن درس‌هایی است که در خانه و کوچه فرا می‌گرفتند، و خود ترکیبی است عالی از تعلیمات جسمی، فکری، اخلاقی، و ذوقی که در دوران جوانی تحت نظارت مربیان، و پس از آن آزادانه انجام می‌پذیرد. در دوران برومندی این فرهنگ، جوانانی که بدان پرورش می‌یافتند از جوانان هیچ دورهٔ دیگر تاریخ کمتر نبودند و بر اساس تعلیم و تربیت آتن باید گفت که، برای عضویت جامعه، علاوه بر این‌که آتنی‌ها می‌بایست افرادی آزاده و از خانواده‌های مخصوص باشند،باید خواندن و نوشتن و موسیقی و ورزش هم بدانند.[۱۳] آموزش و پرورش آزاد بود و روش القای عقیده وجود نداشت. به موجب قانون، پدر موظف بود فرزند خود را به تحصیل بگمارد. در غیر این‌صورت فرزند نیز مجبور نبود هنگام پیری از او مراقبت کند. آموزگاران پایهٔ رسمی نداشتند و تنها از ماهانه‌ای که شاگردان می‌پرداختند امراز معاش می‌کردند و در جامعه شان و حیثیتی برای آنان قایل نبودند. فقط به استادان احترام کامل می‌گذاشتند. لازم به تذکر است که تعلیم و تربیت در آموزشگاه‌ها صورت می‌گرفت و در آنجا از صبح تا غروب باز بود و تعطیل هفتگی نداشت، ولی در طول سال نود روز را عید می‌گرفتند و مدارس تعطیل می‌شد. شاگردان به همراه لله که پداگوگ نام داشت و از بردگان بود به آموزشگاه می‌رفتند و برمی‌گشتند.

روش آموختن انفرادی بود و آموزگار به هر شاگرد جداگانه درس می‌داد. آموزگار درس می‌داد و شاگرد همه را از بر می‌کرد. تنبیه بدنی هم در آموزشگاه‌ها و هم در منزل اجرا می‌شد.

هنگام تولد، اگر کودك بر طبق میل پدر نبود او را در کوهستان می‌گذاشتند تا از بین برود ولی اگر موافق میل پدر و نیکو بود در راه تحصیل چنان بود که او را از هفت سالگی در خانه تربیت می‌کردند. تربیت دختران از پسران جدا و وظیفهٔ آنها خانه‌داری بود. از هفت‌سالگی پسران در دو آموزشگاه موسیقی و ادب، و تربیت بدنی تعلیم می‌دیدند. آنها قسمتی از ساعات روز را در آموزشگاه موسیقی و ادب، و قسمتی دیگر را در آموزشگاه تربیت بدنی تحصیل می‌کردند. برای خدمت نظام شانزده تا هجده‌سالگی، جوانها به ژیمنازی که توسط دولت ایجاد شده بود می‌رفتند و دو سال صرف خدمت نظام می‌شد که سال اول در داخل شهر آتن و سال دوم در مرزها و خارج از شهر بود و این دوره تا بیست سالگی ادامه داشت. در این سن بود که دورهٔ تحصیل تمام می‌شد.

برنامهٔ تحصیل خواندن و نوشتن و ورزش بود و مختصری نیز شمارش و حساب می‌آموختند. به جای ارقام کنونی که از قرن نهم میلادی از هند و ایران توسط مسلمین به اروپا می‌رفت، حروف الفبا را به کار می‌بردند. همین که کودك خواندن را یاد می‌گرفت وی را به خوب خواندن عادت می‌دادند و سعی می‌شد که آنچه اطفال می‌خوانند نمایش دهند و از این‌جاست که در یونان نمایشگران خوبی به وجود آمدند. کتاب درسی وجود نداشت و آموزگار مطالب را جزوه می‌گفت. نخستین کتابی که بدین ترتیب می‌نوشتند و می‌آموختند ایلیاد[۱۴] و ادیسهٔ[۱۵] هومر[۱۶] بود. سپس اشعار هزیود (Hesiode) و ته اوگمیس (THeogmis) و حکایات و افسانه‌های ازوپ[۱۷] را می‌آموختند. خواندن به منظور، تحریك احساسات اخلاقی و میهنی جوانان با موسیقی توأم بود.

ورزش و تربیت بدنی در یونان باستان مورد توجه بود. ورزش در زورخانه‌ها صورت می‌گرفت. زورخانهٔ فضایی بدون سقف بود و دور تا دور آنرا برای تماشاگران نیکمت می‌گذاشتند. ورزش عبارت بود از تمرین دو، جست و خیز و خشت و زوبین پرانی. ورزشکاران چون از فعالیت‌های بدنی فارغ می‌شدند بدن را شست و شو می‌دادند.

در آتن هدف نهایی تربیت، پرورش مردانی بود که به درد دولت بخورند و به قدر کفایت بینا و خردمند باشند تا از روی عقل رأی بدهند و حکم صادر کنند. تعلیمات و نظریات اخلاقی و اجتماعی را به وسیله شعر در ذهن جوانان جای‌گزین می‌کردند. یك خطیب آتنی می‌گوید: «اگر ما در جوانی اشعار شعرا را می‌آوریم برای این است که اندرز ایشان را به مورد عمل بگذاریم.» اطفال خانواده‌های بی‌بضاعت صبح گروه گروه بی‌آن‌که از برف و باران پروایی داشته باشند سرود خوانان به مدرسه می‌رفتند.

در یونان باستان نظر فلاسفه در خصوص هدف‌های تعلیم و تربیت متوجه پرورش شهروند مطلوب بود. در عین حال استعدادهای فرد به ویژه قوای روحی و عقلانیش فراموش نمی‌شد. مثلاً افلاطون در جمهوریت موضوع تعلیم و تربیت را به عنوان جزء لاینفك و مهمی از موضوع وسیع‌تر یعنی رفاه و سعادت جامعهٔ انسانی در نظر می‌گیرد. از دید افلاطون نقطهٔ آغاز تربیت، محیط است. انسان دارای روحی است که خود خالق آن است و نمی‌تواند آنرا نابود کند، امّا می‌تواند آن‌را در جهت مثبت یا منفی پرورش دهد. نظام تربیتی افلاطون مبتنی بر فراهم کردن شرایط مناسب برای رشد روح است. روح از سه بخش یا عنصر تشکیل شده است. پایین‌ترین قسمت روح از لحاظ تعالی و ارزش، بخش یا عنصر شهوی[18] است.[19] این وجه از روح طالب صفاتی از قبیل شجاعت، ستیزه‌جویی، حمیّت، و جز این‌ها است (قوهٔ غضبیّه). این بخش از روح به شرط آن‌که نیکو تربیت شود، شجاعت و حمیت واقعی را باعث می‌شود؛ و در غیر این‌صورت باعث خشونت، جنگ‌جویی، و خودرایی خواهد بود. قسمت سوم روح شامل آن بخش است که افلاطون آن را دوستدار حکمت و دانش می‌داند و در سایهٔ تربیت صحیح روح، واجد صفات و ملکاتی از قبیل نجابت، خونگرمی، جوشش اجتماعی، نرم‌خویی، فرهنگ والا، و سرانجام خردمندی خواهد شد. مشابه با سه قسمت یا سه عنصر روح، جامعه هم دارای سه قسمت است که در هر یك از آن‌ها وجهی از وجوه سه گانهٔ فوق سیطره دارد. به این ترتیب که قوای شهویه در بین کشاورزان و صنعتگران، قوای غضبیه در بین سربازان و سپاهیان و قوای لطیف روحی در میان علما و فلاسفه قوی است. سعادت و رفاه جامعه در این است که بین عوامل و عناصر فردی و اجتماعی هماهنگی ایجاد شود. یعنی آن‌که

افراد به فراخور استعدادهای خویش برای ایفای هرچه بهتر نقش‌های اجتماعی خود تربیت شوند. پس هدف این می‌شود که هر کس را مطابق استعدادهایش برای ایفای هرچه بهتر نقش‌های اجتماعی تربیت کنند.

ارسطو تعلیم و تربیت اسپارتی را که در آن توجه بیش از حد به ورزش و تربیت بدنی و سپاهیگری می‌شد مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌گوید: «هدف تربیت نباید فقط پرورش یك فضیلت و خصیصه باشد.» از دید او منظور از تربیت، پرورش انسان خوب است (کتاب هشتم، سیاست). در کتاب اخلاق خود هم زندگی خوب را که متضمن فعالیت قوی روح است هدف قرار می‌دهد.[۲۰]

نظریات تربیتی فلاسفهٔ یونان

الف ـ سقراط[۲۱]. او سرور حکمت و استاد فلاسفه است. در فلسفه شیوه‌ای تازه را معرفی کرده است. وی به همین سبب نفوذ فوق‌العاده‌ای که سوفسطائیان[۲۲] به دست آورده بودند و شك و تردیدی که در باب اصول اخلاقی ایجاد کرده بودند از توجه به بررسی طبیعت دنیای مادی به تعمق در ماهیت رفتار و اخلاق و پاکدامنی و شرافت انسانی روی آورد. او خودشناسی را بزرگ‌ترین دانش بشری و اولین وظیفهٔ هر انسان می‌دانست و سعادت افراد را در سعادت جماعت می‌دانست و معتقد بود هرکس باید وظیفهٔ خود را نسبت به دیگران انجام دهد. او مدرسه یا کلاس درس به خصوصی نداشت. هنگامی‌که در کوچه‌ها و معابر عمومی قدم می‌زد، مردم و به خصوص جوانان به گرد او جمع می‌شدند و او با طرح پرسش‌هایی در باب مسائل اخلاقی به روشن کردن ذهن شنوندگان می‌پرداخت، و روش سقراط در حقیقت دارای مراحل سه گانه بود: در مرحلهٔ اول، عدم صراحت و وضوح ذهن در باب مسائلی را که طرح می‌شد آشکار می‌کرد. در مرحلهٔ دوم کوشش می‌شد تا مفاهیم، در قالب تعاریف روشن جای گیرد و معانی آنها مشخص و معین شود. در مرحلهٔ سوم اهتمام می‌شد تا تعابیر و آثار آن مفاهیم استنباط و استخراج شود. این رویهٔ حقیقت جویی سقراط با وجود نارسایی‌هایی که داشت موجب شد در آموزش روشی منطقی به وجود آید. در واقع می‌توان سقراط را هم مؤسس اخلاق و هم بانی روش آموزش نامید. سقراط بر اساس اصل خودشناسی، مردم را به درون نگری و تمرکز قوای

درونی دعوت می‌کرد. بنا به گفتهٔ سقراط تعلیم و تربیت باید دانش‌هایی را که موجب شکوفا شدن قدرت تفکر انسان می‌شود در اختیار وی بگذارد. در نظر سقراط دانشی محترم است که به رفتار و کردار درست بیانجامد. دانش توأم با فضیلت و تقوی، اساس هنر و زندگی انسان است. سقراط در اثر کوششی که برای دفاع از موازین اخلاقی نشان داد مورد حسادت و کینه قرار گرفت و سرانجام بدخواهان وی را به آموزش و رواج فساد اخلاق در میان جوانان متهم، و ماموران حکومت او را محکوم به قتل کردند.[۲۳]

ب ـ افلاطون[۲۴]. افلاطون که از خاندانی اشرافی بود به تنظیم نظریه‌ای استوار در تعلیم و تربیت همت گماشت و مکتبی در آتن بنیاد نهاد که به آکادموس[۲۵] مشهور است. تعالیم و نظریات وی در مجموعه‌ای از نوشته‌ها و آثارش به خصوص کتاب قوانین و کتاب جمهوریت که از هر لحاظ شاهکار افلاطون است بر جای مانده است. با آن‌که افلاطون در باب تعلیم و تربیت مبانی نظری متینی دارد، ولی به کار بستن آنها ساده نیست و باید به خاطر داشت که اولاً افلاطون نخستین حکیمی بوده است که برای حل مشکل تعلیم و تربیت یونان باستان، نظامی مفصل و مرتب پیشنهاد کرده و کوشیده است تا در نظام خود تضاد بین رفاه و آسایش فردی، با سعادت و سلامت جمعی را بگشاید. ثانیاً مقاصد و کمال مطلوب‌های افلاطون از زندگی و تعلیم و تربیت چنان عالی و انسانی است که تفکرات وی منشأ الهام متفکران و روشنفکران قرون قرار گرفته است. ثالثاً جزئیات نظام تعلیم و تربیتی وی با وجود غیر عملی و ارتجاعی بودن آن، شامل تجزیه و تحلیل و انتقاد از کمال مطلوب‌ها و روش‌ها و سنت‌های معمول در یونان باستان بود. نظر هری گود و یا ترجمهٔ مترجم چنین کلمه‌ای را به ما ارائه می‌دهد. زیرا نظریات افلاطون را نمی‌توان ارتجاعی نامید.

افلاطون رویهٔ تعلیم و تربیت آتن را پذیرفته است، ولی در مواردی بدان ایراد می‌گیرد. او معتقد است که نوشته‌های ادبی و تمرینات ورزشی و آموزشی موسیقی باید ساده و دور از پیچیدگی و صعوبت باشد تا در نتیجه تعلیم و تربیت افرادی میانه‌رو و معتدل و سالم و با شهامت بار آورد. افلاطون معتقد است که باید دامنهٔ مطالب آموزشی را در مدارس توسعه داد و موضوعاتی در باب ریاضیات و حساب و هندسه و نجوم و موسیقی و منطق را در برنامه جای داد.[۲۶]

افلاطون در طرح خود جای اصلی را به آموزش و پرورش می‌دهد، زیرا وی معتقد بود که فقط با آموزش و پرورش دقیق و کامل زنان و مردان برگزیده، می‌توان سیاستمدارانی خوب به جامعه تحویل داد. برای برقراری مملکت و نگهداری آن نهایت مراقبت را از طبقهٔ جوان می‌کردند و به آموزش و پرورش آن‌ها در یك سازمان دولتی که از امیال شخصی پدران و مادران و قدرت و ثروت به دور بود نظارت می‌شد. تجربهٔ تلخی که از شکست دموکراسی‌آتنی و از دولت نالایق و اصالت فردی و مرگ سقراط به وجود آمد وظیفه و کار افلاطون را مشخص کرد. افلاطون می‌بایستی کشوری پی‌ریزی کند که آن را از بلایا حفظ می‌کرد و لازمهٔ آن داشتن یك طرح بود. طرح افلاطون همان طرح سقراط ولی جامع‌تر از آن بود. دو اصل در طرح افلاطون برای کشوری که در آن نظم و لیاقت، بهترین نوع زندگی را ممکن می‌سازد، عبارت‌اند از: اولاً زمامداران کشور خیالی او باید برای فن حکومت تربیت شوند و جایی برای آماتورها در نظر نیست، ثانیاً آنهایی که به دنبال مادیات هستند نباید هیچ‌گونه قدرت سیاسی داشته باشند و از صحنهٔ سیاست به دور خواهند بود و آنها که لیاقتی برای قدرت سیاسی ندارند از ثروت مادی محروم خواهند بود. کشوری که افلاطون، برای رسیدن به آن آرمان در نظر دارد، هرمی است که دارای سه طبقه است. قسمت زیرین هرم را تولید کنندگان محصول یعنی زارعین، صنعتگران و تجار و آن کسانی‌که منش اقتصادی دارند، قسمت وسط هرم ارتشیان و کارمندان و راس هرم را افراد نخبه و باهوش تشکیل می‌دهند که حکومت و سیاست به عهده آنها است.

در برنامهٔ تربیتی افلاطون، دوران تحصیلات قبل از ۱۸ سالگی بر اساس بهترین روش آتن است که ورزش، موسیقی، ادبیات، و ریاضیات و سپس یك دورهٔ دو ساله تربیت بدنی و نظامی را شامل می‌شود که اجباری است. مرحلهٔ بعدی که از بیست سالگی بود، برگزیدگان به تحصیلات عالی مخصوصاً حساب می‌پرداختند. از سی تا سی‌وپنج‌سالگی دورهٔ بحث و استدلال بود و این مرحله پایان تحصیلات محض است و پانزده سال دیگر را نیز باید به خدمات عمومی مانند فرماندهی نظامی و ادارات فرعی دیگر بگذرانند.[۲۷]

به نظر افلاطون پس از تحصیل حساب و هندسه، همه علومی که مقدمهٔ فن

مناظره است باید از همان کودکی آغاز شود و طرز تدریس آنها هم باید نوعی باشد که بوی اجبار از آن نیاید، زیرا شایسته نیست که مرد آزاده به شیوه بندگان دانش بیاموزد. شاید اگر کسی را به زور وادار به کارهای بدنی بکنیم، این کارها به بدن او آسیبی نرساند، اما علمی که به زور وارد مغز انسان شود، باقی نخواهد ماند. پس باید در تربیت کودکان اجبار روا نداشت بلکه کاری کرد که درس برای آنها مانند بازی باشد. در آنصورت به بهترین نحوی به استعداد طبیعی هریك از آنان پی خواهیم برد.[۲۸]

خصوصیات کلی نظام تعلیم افلاطون را می‌توان چنین برشمرد:

۱ـ مردان و زنان به طور مساوی از موهبت‌های طبیعی بهره‌مندند و بنابراین باید به طور مساوی از تعلیم و تربیت بهره گیرند.

۲ـ آموزش نظری و عملی باید به یکدیگر مربوط باشند و تعلیم و تربیت راهنمایی اخلاقی نوجوانان را به عهده گیرد.

۳ـ وظیفهٔ تعلیم و تربیت، پرورش قابلیت‌های افراد برای انجام دادن خیر و نیکی است که در وجود آنان به صورت طبیعی به ودیعه نهاده شده است.

٤ـ وابستگی افراد به طبقات است، به این ترتیب تعلیم و تربیت باید موجبات شکوفا شدن کامل شخصیت افراد را فراهم آورد.[۲۹]

پ. ارسطو[۳۰]. او از شاگردان افلاطون بود و مدت بیست سال در مکتب وی به علم اندوزی پرداخت. نظریه‌های آموزشی ارسطو که در کتاب سیاست و اخلاق مندرج است، در تبعیت از افکار افلاطون قوام گرفته است. به نظر افلاطون سیاست، هنر هدایت جامعه برای فراهم آوردن حداکثر خوبی و نیکی برای بشریت است. بدین دلیل سیاست را باید عالی‌ترین هنری دانست که هر انسان استحقاق به دست آوردن آنرا دارد. چون موفقیت هنر سیاست به مواد و مصالح کار بستگی دارد بنابراین وظیفهٔ سیاستمداران فراهم آوردن امکانات مناسب جهت پرورش شهروندان معتقد به خدمت است که آنهم از طریق تعلیم و تربیت که اساسی‌ترین جزو علم و سیاست است، حاصل می‌آید. ارسطو معتقد است هر نوعی از حکومت، اشرافی یا آزادمنش یا مادرشاهی، نوعی خاص از تعلیم و تربیت را که با خصوصیات آن حکومت مناسبت دارد طلب می‌کند. به عبارت دیگر مردم باید به قالب حکومتی درآیند که بر آنان فرمان می‌راند.

بدین ترتیب آموزش و پرورش را باید همواره از وظایف حکومت دانست. به نظر ارسطو میان اختلافات قومی و قبیله‌ای فقط نظارت دولت بر مدارس می‌تواند وحدت مملکت را حفظ کند. مملکت یا مدینه، کثرتی است که باید به وسیلهٔ تربیت به وحدت مبدل شود.

ارسطو با شدت عمل در تعلیم و تربیت مخالف بود و در نتیجه نظام تعلیم و تربیت اسپارت را به شدت مورد انتقاد قرار می‌داد و آنرا بی‌رحمانه می‌شمرد. به نظر ارسطو، تعلیم و تربیت به طبیعت و عادات و عقل انسان بستگی دارد و هدف و غایت آن، فهمیدن و تفکر است. ارسطو، فضیلت انسانی را به دو نوع تقسیم می کند: فضیلت، منش، و شخصیت که از طریق عادت و خوگیری حاصل می‌شود و فضیلت رفتار و عقل که از طریق آموختن به دست می‌آید. ارسطو شرط اساسی سعادت را زندگی عقلانی می‌داند. برای وصول به فضیلت و کمال، وی میانه‌روی و اعتدال را توصیه می‌کند، بنابراین میان جبن و تهوّر، شجاعت را برمی‌گزینند و میان بخل و اسراف، اقتصاد را. این اعتدال به معنی هندسی آن نیست، یعنی نقطه‌ای نیست که از دو سوی به یك فاصله باشد، بلکه حد وسط در اخلاق به تناسب اوضاع و احوال فرق می‌کند و تنها عقول پخته و قابل انعطاف با اوضاع آنرا درك می‌کنند.

ارسطو معلمی بود توانا و در بسیاری از دانش‌های بشری تسلط داشت و به رواج علم کمك فراوان کرد. وی در تمام مطالب و وسایل علمی آن عصر از منطق و حکمت طبیعی و حکومت الهی و اخلاق و سیاست و فن خطابه و فن شعر تحقیقاتی داشته و کتاب‌هایی نوشته است.[۳۱]

یونانی‌ها به آموزش و پرورش اهمیت زیادی می‌دادند. ارزش‌های اخلاقی انسان و پرورش تن و روان در آن واحد و میانه‌روی در هر چیز را هم مهم می‌دانستند. آموزشگاههای آنها برای مغرب آسیای صغیر و حوزهٔ مدیترانه سرمشق شد و همین‌که امپراطوری روم به وجود آمد سازمان مدارس و روش آموزش و پرورش یونانی‌ها مورد اقتباس قرار گرفت و مدت‌ها جوان‌های رومی در دانشگاههای یونان به تحصیل پرداختند. بدین ترتیب وسیلهٔ بسط و توسعهٔ ادبی و علمی یونان در تمام حوزهٔ مدیترانه شدند. تعلیمات عالی و علوم و ادبیات یونانی ابتدا در آتن و اسکندریه، سپس در قسطنطنیه یعنی استانبول کنونی و

ایران و دیگر ممالك اسلامی محفوظ ماند تا در آغاز عصر جدید به اروپا بازگشت.[۳۲]

تعلیم و تربیت در روم باستان

یکی دیگر از تمدن‌های باستانی که در توسعه و شکفتگی تمدن و فرهنگ باختر زمین اثر فراوان داشت تمدن روم است. ابتکارها و آثاری که مردم روم در زمینه‌های مختلف عقلی و فکری خود به جا نهادند، عامل مؤثر در ساختمان فکری و اجتماعی جهان کنونی است. یونانیان در کوششی که برای توضیح و تعیین مقاصد و آرمان‌های زندگی به عمل آوردند به زبان‌شناسی و اعتلای اجتماعی و شخصیت اخلاقی و آزادی سیاسی و به طور کلی به فرهنگ و تمدن معنوی توجه می‌کردند، در صورتی که رومیان در تلاش تهیهٔ وسایل و لوازم سازمان و نهادها بودند. مردم روم در زمینه‌های اداری، حقوقی، قوانین معماری، و دیگر کارهای عملی و هنر و نشر تمدن و فرهنگ بسیار موفق بودند.

نشر تمدن به معنی کلی خود تعلیم و تربیت است. کشور روم، به واسطهٔ زبان لاتین، مدارس رومی، امپراتوری روم و کلیسای کاتولیك، موجب حفظ و انتقال بخش عظیمی از فرهنگ و تمدن خود و یونان به سرزمین باختر شد. بر خلاف یونانیان که مردمی کنجکاو و ناآرام بودند، رومیان چندان رغبتی به هنر و علوم محض از خود نشان نمی‌دادند. پژوهش‌های علمی و تفکرات فلسفی نزد رومیان مقامی والا نداشت. آنچه مردم روم را به خود جلب می‌کرد کارهای عملی زندگی بود. رومیان میل فراوان به کار و عمل از خود بروز می‌دادند و در تشکیلات نظامی و سیاسی و همچنین در کارهای دشوار مهندسی و معماری و سایر علوم عملی استعداد شگرفی از خود نشان دادند. در فلسفه و شعر و تاریخ و فن سخنوری وابستگی رومیان به یونان باستان کاملاً مشهود است. سیسرون[۳۳] خطیب شهیر رومی سالیانی از عمر خود را صرف ترجمهٔ افکار افلاطون و دیگر معلمان اخلاق یونان باستان کرد.[۳۴]

تا سال ۳۰۰ پیش از میلاد، در روم آموزشگاه وجود نداشت. کودکان اوصاف و خصایلی را که لازم بود، چون قناعت و احتیاط و دلاوری و جدیت و وظیفه شناسی و پافشاری و ثبات، از طریق پند و سرمشق در خانه و کشتزار و

صحرا و اردو فرا می‌گرفتند. خواندن و نوشتن و حساب کردن را پدر به پسر می‌آموخت و حکایات بزرگان را نقل می‌کرد و سرودهای جنگی به او تعلیم می‌داد. از ۴۵۰ قبل از میلاد به این طرف هر کودك مجبور بود قوانین الواح دوازده‌گانه را یاد بگیرد و معنی آن را بفهمد. وقتی کودك بزرگ می‌شد به همراهی پدر به میدان می‌رفت و به سخنان مردم گوش می‌داد. در آنوقت که امتیاز میان طبقات موجود بود، کودکان اعیان نسبت به کودکان فقیر مطالب بیشتری می‌آموختند. منظور از تعلیم و تربیت آن بود که کودك تندرست و نیرومند باشد، خدایان و بنگاههای دولتی را تکریم کند، از اولیای خود فرمان ببرد و قوانین را به حد اعلی گرامی بشمارد.

شروع تعلیم و تربیت و خصوصیات آن

از دوران کودکی رومیان چندان خبری در دست نیست، اما از هنر و گورنوشته‌های رومی چنان بر می‌آید که کودکان پس از ولادت به نحو خردمندانه‌ای مورد محبت واقع نمی‌شدند، بلکه والدین، ایشان را بیشتر از حد دوست می‌داشتند. گرفتن دایه در تمامی خانواده‌هایی‌که از عهدهٔ آن برمی‌آمدند قاعدهٔ کلی بود. تعلیم و تربیت بدوی را دایه‌ای می‌داد که معمولاً یونانی بود. تحصیلات ابتدایی هنوز در دست معلم سرخانه بود و طفل تا هنگام رفتن به مدرسه نزد مادر تربیت می‌یافت. تربیت اطفال در طبقات متوسط بیشتر جنبهٔ عملی داشت. مقصود این بود که سربازی خوب و کارآمد از او به وجود آید، ورزش‌های بدنی او به حد کمال باشد و بتواند در فروم نطق کند و داخل خدمت دولت شود. در زمان‌های بسیار قدیم پدر تربیت طفل را متعهد بود. ثروتمندان و خانواده‌های متمول برای کودکان خود معلمانی استخدام می‌کردند. معمولاً پسران و دختران طبقات آزاد در هفت‌سالگی به همراهی لَله (بچه پا) به مدرسهٔ ابتدایی می‌رفتند و بازمی‌گشتند تا مواظب اخلاق و سلامت ایشان باشد. چنین مدارسی در سراسر امپراتوری و حتی در قصبات کوچك هم موجود بود. معلم، خواندن، نوشتن، و حساب می‌آموخت و گاهی نیز شاگردان را وامی‌داشت که کلمات حکمت و جملات اخلاقی یا عباراتی چند از قوانین را حفظ کنند و شاگردان با قلم فلزی نوك تیز بر روی لوحه‌ای چوبین موم اندود می‌نوشتند. دیوار

نوشته‌های پمپئی دال بر سواد عمومی است و احتمال می‌رود که تعلیم و تربیت در دنیای مدیترانه در آن هنگام مانند قبل و بعد از آن رواج داشته است.

هم بچه‌ها و هم آموزگار معمولاً یونانی و غلام یا سابقاً غلام بودند. در دوازده یا سیزده‌سالگی شاگرد زرنگ، دختر یا پسر، از مدرسهٔ ابتدایی تصدیق می‌گرفت و به دبیرستان یا مدرسهٔ صرف و نحو داخل می‌شد. معلم مانند معلمین امروز بر کرسی مرتفع می‌نشست و قوانین الواح دوازده‌گانه را بیان و منتشر می‌کرد. شاگردان مقابل استاد روی نیمکت می‌نشستند و تقریرات وی را می‌نوشتند و نظم و ترتیب بسیار شدید و سخت بود. غالباً معلم محصلین را چوب می‌زد. از آنجا که دبیران غالباً یونانیان آزاد شده بودند، طبعاً نسبت به ادبیات و تاریخ یونان تاکید می‌کردند. در واقع در روم تا دیر زمانی تعلیم و تربیت، ابتدایی و مختصر بود که در قرن دوم قبل از میلاد در نتیجهٔ نفوذ و تاثیر یونانیان تکمیل شد. در آن زمان در روم نیز مانند آتن و سایر شهرهای بزرگ یونان، مدارس برای آموختن فن فصاحت و بلاغت تاسیس شد و در این مدارس جوانان مشق نطق می‌کردند و بدین گونه بود که فرهنگ رومی صبغهٔ یونانی گرفت تا وقتی که در اواخر قرن دوم تقریباً تمامی تعالیم عالی به یونانی داده می‌شد. آنچه در روم آن زمان معادل تحصیلات دانشکده و دانشگاه زمان ما بود در مدارس و مکاتب استادان معانی بیان تدریس می‌شد. امپراتوری از پرتو استادان معانی بیان، که در دیوان‌ها دفاع از موکلان خود را به عهده داشتند، یا برایشان لایحه تنظیم می‌کردند یا در مجالس عمومی به تدریس می‌پرداختند، یا هنر خود را به شاگردان می‌آموختند، یا هر چهار کار را یکباره انجام می‌دادند، می‌درخشید. بسیاری از آنها شهر به شهر می‌گشتند، دربارهٔ ادبیات یا فلسفه یا سیاست سخنرانی می‌کردند، و عملاً نشان می‌دادند که در هر موضوع چگونه باید با مهارت خطیبانه اقدام کرد. چنین کسانی ممکن بود مکتبی بگشایند، دستیارانی به کار گیرند و عدهٔ زیادی دانشجو گرد خود جمع آورند. شاگردان از شانزده سالگی به این مکاتب وارد می‌شدند و تا مبلغ معینی حق التحصیل یك رشته را می‌پرداختند. رشته‌های عمده عبارت بودند از: خطابه، هندسه، نجوم، و فلسفه — و رشتهٔ اخیر شامل موضوعات بسیاری بود که هر کدام از آنها اکنون علم خوانده می‌شود. به طور کلی می‌توان گفت که مدارس، به دانشجوی جدی و

ساعی، آن روشن بینی و سرعت تفکر را عرضه می‌داشتند که موجب امتیاز حرفهٔ قضا در تمامی ادوار شد و آن قدرت فصاحت فاقد اصول اخلاقی را عرضه داشتند که خطیبان روم را ممتاز ساخت. ظاهراً در این مکاتب هیچ‌گونه گواهی‌نامه‌ای اعطا نمی‌شد. دانشجو می‌توانست مادام که مایل است بماند و هر چند رشته را که می‌خواهد بخواند. زنان نیز به این مکاتب می‌رفتند و برخی از ایشان پس از ازدواج، می‌رفتند. آنهایی که طالب تحصیل بیشتر بودند دنبال فلسفه به آتن ــ سرچشمهٔ آن ــ دنبال طب به اسکندریه، و دنبال ظریف‌کاری‌های معانی و بیان به رودس می‌رفتند. تا زمان وسپاسیان[۲۵]، مکاتب معانی و بیان چندان زیاد و متنفذ شده بود که امپراتور زیرك چنان صلاح دید که مکاتب مهم‌تر واقع درپایتخت را با پرداخت مواجب دولتی به استادان عمده تحت کنترل دولت قرار دهد ــ حداکثر مواجب استادان سالی ۱۰۰،۰۰۰ سیسترس (حدود ۱۰،۰۰۰ دلار) بود. تا وقتی که هادریانوس[۲۶] به امپراتوری رسید، پرداخت مخارج مدارس متوسطه از طرف دولت در بسیاری از شهرهای امپراطوری رواج یافته و برای معلمان بازنشسته، حقوق بازنشستگی در نظر گرفته شده بود و همچنین استادان طراز اول هر شهر از مالیات و سایر عوارض شهری معاف شده‌بودند. درضمن اینکه‌خرافات رو به افزایش می‌رفت و اصول اخلاقی انحطاط می‌پذیرفت و ادبیات فاسد می‌شد، تحصیلات به حد اعلای خود رسید.[۲۷]

هدف تعلیم و تربیت در روم باستان

همان‌طور که گفته شد تعلیم و تربیت در روم قدیم نیز جنبهٔ عملی داشت و مانند بسیاری از تمدن‌های ابتدایی این وظیفه بر عهدهٔ خانواده واگذار شده بود و هدف از تعلیم و تربیت هم، پرورش فرمانبرداری و پیروی از قانون و عرف و عادت روز و حفظ تعالیم و دستورهای اخلاقی و مذهبی بود.

رومیان قدیم کوشش فراوان داشتند تا فرزندانشان در خانه یا در مدرسه به کسب فضیلت و کمال اخلاقی و اجتماعی نایل آیند. فضایلی از قبیل پاك‌دامنی و تقدس و درستکاری و راست‌گویی و عشق به میهن و ایمان به عدالت، کانون اصلی سازمان تعلیم و تربیت روم قدیم بود که وظیفه‌ای مهم به عهده داشت. تعلیم و تربیت در آغاز کار در روم بیشتر برای پسران بود و مقصود از آموزش

وپرورش پسران تربیت پدران و سربازان و شهروندانی لایق و بافضیلت بود. منظور از تربیت این بود که آدمی قوی و سالم بار آید و خدایان و نهادهای حکومتی را گرامی دارد و از قوانین مملکتی و دستورهای والدین پیروی و به خانواده و نیاکان خود مباهات کند، در جنگ شجاع و کارآمد باشد و در امور کشاورزی و یا سوداگری تسلط یابد. تامین مقاصد مذکور بر عهدهٔ پدر بود و به همین سبب پدر مقامی ارجمند داشت.[۳۸]

خدمات روم باستان

روم خدماتی به عالم تمدن کرده است که در این جا به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

۱ ـ کشورهای مغرب و تمام حوزهٔ مدیترانه را در زیر لوای واحد درآورد و موجب یکی‌شدن زبان و آداب و رسوم و سنن و سوابق و پول رایج و قانون شد و این مسئله عامل بسیار مهمی در تسهیل انتشار دین مسیح و حفظ دنیای غرب هنگام هجوم قبایل وحشی شد. مثلاً اگر به تعداد کشورهایی که اکنون در محل امپراتوری روم موجود است، در آن زمان مملکت مستقل وجود داشت، دین مسیح شاید تا امروز در تمام آن منتشر نمی‌شد، درصورتی‌که ایمان آوردن شخص امپراتور روم برای نشر دین مذکور در تمام امپراتوری تقریباً کفایت کرد.

۲ ـ خدمت مهم دیگر تدوین مجموعه‌ای از قوانین است. قوانینی که در روم وجود داشت به واسطهٔ تصمیمات دادگاه‌ها و مقررات، به‌تدریج توسعه یافت و چون فهرست نداشت، پیداکردن قانون معین دشوار شد، تا این‌که به فرمان تئودور دوم(۴۳۸) و ژوستینین (۵۳۸) مجموعه‌ای درآوردند که تا امروز باقی است. ژرمن‌ها که بر روم تاخت‌وتاز کردند، قوانین مذکور را پذیرفتند و مجموعهٔ آن در قرون وسطی کتاب درسی دانشکده‌های حقوق شد. سپس در دانشگاه‌های قرن دوازدهم و سیزدهم هم معمول و متداول شد. در قرون وسطی اساس حقوق کلیسا بر همین مجموعه‌قوانین بود و امروز پایهٔ حقوق عده‌ای از کشورهای متمدن بر آن استوار است.

ممالك لاتین مانند اسپانیا، فرانسه، و ایتالیا، حقوق‌شان را از قانون روم گرفتند. به واسطهٔ تصرف قسمتی از امریکا توسط فرانسوی‌ها و اسپانیولی‌ها در

۱۸۲٤، مجموعهٔ قوانین به نام مجموعهٔ قوانین لوئیزیان تنظیم، که از حقوق روم اخذ شده است. مهاجرین اسپانیولی و پرتغالی به نوبهٔ خود، پس از تصرف امریکای مرکزی و جنوبی، قوانین روم را در آنجا معمول داشتند. سرانجام در ایران، که بخشی از تمدن جدید خود را از فرانسه اقتباس کرده است، از حقوق روم در قوانین پس از مشروطیت استفاده شده است.

۳ـ بسط و توسعهٔ زبان لاتین نیز از خدمات روم است. الفاظ و واژه‌ها، حتی جمله‌های لاتین در بیشتر زبان‌های اروپایی مثل فرانسه و انگلیسی و آلمانی و اسپانیولی و پرتغالی و ایتالیایی و زبان تمام امریکای مرکزی و جنوبی فراوان است و در تمام قرون وسطی و آغاز عصر جدید، زبان مذکور، زبان علمی مغرب زمین بوده و اصطلاحات علمی نیز اکثراً از کلمات لاتین مشتق شده است.

٤ـ از دیگر خدمات رومیان، تکمیل الفبایی است که امروز تمام ملل بدان آشنا هستند. مبنای این الفبا توسط یونانی‌ها از فنیقیه اخذ شده و در جنوب ایتالیا میان آنان معمول بود. رومیان آنرا گرفتند و اضافاتی در آن وارد کردند. اکنون الفبای تمام اروپا جز یونان و روسیه، لاتین است.

الفبای تمام امریکای شمالی و مرکزی و جنوبی، الفبای استرالیا، الفبای بخش بزرگی از افریقا، و الفبای ترکیه همان الفبای لاتین است و حدس می‌زنند که در آینده الفبای عمومی جهان خواهد شد، ولی با وجود الفبای عربی، اردو، فارسی، چینی، و ژاپنی، و فرهنگ غنی آن زبان‌ها، این احتمال بسیار ضعیف است.

۵ـ طرز فرمانروایی و اداره کردن کشور و هر شهری را در کار خود مختار کردن، و حدود اختیاراتی برای آن‌ها معین کردن که در تمام شهرها از طرف روم معمول بود، چون میراث به کشورهای مغرب زمین رسید و اکنون در بیشتر آن‌ها مانند انگلستان و امریکا، معمول و متداول است.[۳۹]

به طور کلی می‌توان نتیجه‌گیری کرد که تفاوت‌هایی به شرح زیر میان یونانیان و رومیان وجود داشته است: یونانیان مردمی فکور و هنرمند و آرمان پرست بودند و در اقتدار و سلطهٔ اداره و مدیریت و پرداختن به کارهای عظیم زندگی وقوف لازم را نداشتند. در عوض در زمینهٔ ادبیات و فلسفه و هنر به تمدن جهان، بزرگ‌ترین خدمت را کردند. در صورتی که رومیان از طریق قانون و

استقرار نظم و حکومت در پیشرفت تمدن غرب سهمی عظیم به دست آورند، این‌ها به لشکرکشی و کشورگشایی علاقهٔ فراوانی داشتند، به طوری‌که در مدت چند قرن کلیهٔ مناطق اروپا، خاور نزدیك، شمال افریقا، و یونان را تحت تصرف یا نفوذ خود قرار دادند.

لازم به تذکر است که آنچه سبب شد که افکار یونانی و رومی به خوبی درك و به جهان غرب و شرق ارایه شود، زحمات و کوشش‌های مسلمانان بود که به جهت ارتباط دانشمندان ایرانی که خود علوم و فنون چین و هند و یونان باستان را آموخته بودند، توانستند در قرون بعد، فلسفهٔ یونان و علم شرق را به خوبی شکوفا کنند و در اثر ترجمهٔ کتب از عربی به لاتین که زبان علمی آن زمان اروپا بود، کلیهٔ علوم شرق و اسلام و یونان را در اختیار دانشمندان غرب قرار دهند، به طوری که در ریاضیات، اعدادی که به کار می‌روند «اعداد عرب» نامیده می‌شود زیرا غربیان قبل از آن اعدادی به این شکل نداشتند. توجه به این نکته لازم است که اعراب نیز اعداد و مخصوصاً عدد صفر را از هندیان گرفته و آنها را کامل کرده بودند.

نام اکثر علوم از جمله شیمی که از کلمهٔ الکمی یا الکیمیا و جبر و الجبرا که از کلمهٔ الجبر و لگاریتم که از کلمهٔ الگوریتمی یا الگوریسمی گرفته شده و به معنی الخوارزمی صاحب کتاب الحساب است و بسیاری دیگر نشانگر این است که در آن زمان، غربی‌ها با علوم و فنون و تفکرات علمی بیگانه بودند و تنها دانشمندان زمان هم که روحانیون کلیسای مسیحیت بودند، نه تنها مروج علوم جدید نبودند، بلکه نمی‌گذاشتند دیگران هم علوم و فنون سودمند را ترویج دهند و علومی را که به وسیلهٔ مسلمانان به اروپا آورده می‌شد هنر سیاه می‌گفتند و آنها را از علوم شیطانی به شمار می‌آوردند.[۴۰] جان برنال می‌گوید: مسلمانان تعلیم یونانیان را بار دیگر زنده کردند و البته تغییرات بسیاری نیز بر آن افزودند. در واقع آنان با دانش یونان همان کردند که خود یونانیان با دانش شرقیان باستان کرده بودند.[۴۱] از این گفتار و اعترافات فراوان دیگری که در فصول بعد از دانشمندان غربی شاهد آورده خواهد شد به اصل عدم تعصب مسلمانان در باب یافتن علم از هر کجا که بوده می‌رسیم، زیرا در راه کسب دانش حد و مرزی را نمی‌شناختند.

وقتی حضرت مسیح در بیت‌المقدس ظهور کرد، آنجا جزیی از امپراتوری روم به‌حساب می‌آمد و مسیحیان معتقدند کسانی‌که به‌تحریک روحانیون یهود، آن حضرت را به‌جرم حق‌طلبی و ظلم‌ستیزی، مصلوب کردند سربازان حاکم رومی فلسطین بودند. با وجود این، تعلیمات او در سراسر امپراتوری روم منتشر شد. مدت سه‌قرن مسیحیان برای ترویج آیین خود با مشکلات فراوانی روبرو بودند، زیرا مایل به‌حضور در معابد رومی نبودند. رومیان و یونانیان همه عقیده به پرستش خدایان گوناگون داشتند که ازنظر مسیحیان کفر محسوب می‌شد، ولی در اوایل قرن چهارم میلادی کنستانتین امپراتور روم، مسیحیت را مذهب رسمی امپراتوری روم اعلام کرد[۴۲]. اصولی که در مسیحیت تعلیم داده می‌شد ابتدا همگی مربوط به مسالمت و مدارا و برادری و برابری و صدای درون و خیر و فلاح و تواضع و دیگر فضایل اخلاقی بود، اما کلیسای مسیحیت، به‌تدریج برنامهٔ آموزشی خود را ازطریق تمدن روم اخذ کرد و شکل‌ها و قالب‌های حکومت روم، سرمشق دیانت مسیح واقع شد. بنابراین، مسیحیت اولین گام‌ها را در راه التقاط و انحراف برداشت و در قالب تشکیلات رومیان قرار گرفت.

لازم به‌تذکر است که ازنظر قرآن کریم و نص صریح آن در آیه ۱۵۶ سوره نسا «حضرت عیسی را نکشتند و بدار هم نزدند بلکه امر بر آنها مشتبه شد و همانا آنان درباره او عقاید مختلفی را اظهار داشتند و از روی شک و تردید سخنی گفتند و عالم بر آن نبودند جز آنکه از پی گمان خود می‌رفتند و بطور یقین مسیح را نکشتند بلکه خدا او را به‌سوی خود بالا برد...»

خلاصهٔ فصل هشتم

آموزش و پرورش در یونان باستان:

این امر در اختیار دانشمندان و شامل آماده‌سازی جسم و جان شاگردان بود. به موازات پرورش تن، نیروی تفکّر نیز آموزش و پرورش می‌یافت. سابقهٔ تعلیم و تربیت در یونان و ایجاد مدارس برای پژوهش نوجوانان به منظور تامین کادر خدمات عمومی و مدنی به دوهزار سال پیش از میلاد مسیح برمی‌گردد. هیچ یك از تمدن‌های باستان به اندازهٔ تمدن یونان در باروری تمدن غرب اثر نداشته است. یونانیان باستان در اثر زندگی در کنار دریا و اشتغال به تجارت و دریانوردی با سایر اقوام درآمیختند و همین آمیزش سبب شد که بخش‌های مفید فرهنگ بیگانگان را به سرزمین خود بیاورند و ملّتی متفکّر و تیزبین بار آیند. تحولات تعلیم و تربیت در یونان قدیم به سه دوره تقسیم می‌شد: ۱) از زمان‌های بسیار قدیم تا عهد پریکلیس، یعنی درخشان‌ترین ادوار علم و هنر یونانی (اواسط قرن پنجم پیش از میلاد)؛ ۲) از عهد پریکلس تا زمان تسلّط رومیان بر یونان. در این دوره فلسفه جانشین مذهب می‌شود ـــ فلسفه‌ای که مبتنی بر اصالت انسان است. ۳) دورهٔ جدید.

اسپارت و آتن دو نمونهٔ برجستهٔ آموزش و پرورش دنیای قدیم به شمار می‌آیند.

تعلیم و تربیت در اسپارت در مورد سه طبقهٔ اجتماعی که اساس جامعهٔ اسپارت را تشکیل می‌دادند تفاوت می‌کرد. این طبقات عبارت بودند از شهروندان، که اسپارتی خالص بودند و وقت خود را صرف امور لشکری می‌کردند؛ کشاورزان، که از حقوق اجتماعی برخوردار ولی از مزایای سیاسی محروم بودند؛ و بالاخره بردگان، که در اختیار دولت بودند و از کلیهٔ حقوق محروم بودند.

تربیت در اسپارت قدیم تربیتی نظامی بود. به تحوّل قوای ذهنی و عقلی چندان توجهی نمی‌شد. توجه اصلی به آماده‌سازی بدن و فراگیری فنون و رموز نظامی مبذول می‌شد. در اسپارت قدیم انسان کامل کسی بود که بااراده، شجاع، مصمم، و حاکم بر عواطف و امیال خود باشد. منظور از تعلیم و تربیت، خواندن و نوشتن نبود. خواندن و نوشتن را پدر و مادر به طور خصوصی می‌آموختند.

وظیفهٔ مدرسه، آموختن سرودهای ملّی و مثال‌هایی بود که کودك را به سوی وطن‌پرستی و شهامت و پایمردی سوق دهد. به همین جهت محصول آموزش و پرورش اسپارت، تربیت سربازان و سرداران شجاع و وطن‌پرست بود نه مثل آتن که فیلسوفان بزرگ و هنرمندان و شاعران و نقاشان و مجسمه‌سازان برجسته را تربیت کرد.

آتن پایتخت شبه‌جزیرهٔ آتیکا بود. مردم آتن به بازرگانی و دریانوردی و در تماس با سایر اقوام اشتغال داشتند. آتن شهری غنی و متمدّن و در واقع پیشقراول سایر شهرهای یونان بود.

هدف نهایی تعلیم و تربیت در آتن دو چیز بود. یکی تربیت مردانی که بدرد کارهای دولتی بخورند و دیگر تربیت افرادی که متفکّر و بینا و خردمند باشند. روش آموزش، انفرادی بود و هر معلم یك شاگرد را درس می‌داد. برنامهٔ تحصیلی در آتن آموزش موسیقی و خواندن و نوشتن و تربیت بدنی بود. نظر فلاسفهٔ یونان متوجه تربیت یك شهروند مطلوب بود که دارای توانایی‌های کامل جسم و جان (تن و روان) باشد. از نظر افلاطون نقطهٔ اوّل تربیت، محیط است. روح از سه عنصر تشکیل شده است. پایین‌ترین نقطهٔ روح، جنبهٔ شهوی آن است که شخص طالب مال‌اندوزی و نفع شخصی است.

عنصر دوّم شامل صفاتی از قبیل شجاعت، ستیزه‌جویی، صمّیت (قوهٔ غضبیّه) است که اگر این بخش از روح درست تربیت شود شجاعت و صمّیت را پرورش می‌دهد و از ستیزه‌جویی و استبداد رأی و جنگ‌طلبی پرهیز می‌کند. بخش سوّم بخشی است که دوستدار دانش است که سرانجام انسان را به اندیشمندی و فردجویی می‌رساند. عناصر اجتماعی روح نیز به همین سه گونه است یعنی قوای شهویه در کشاورزان و صنعتگران و بازرگانان و قوای غضبیه در سربازان و سپاهیان و قوای لطیف روحی در میان فیلسوفان و دانشمندان رواج دارد.

در روش تربیتی افلاطون، تعلیم قبل از هجده سالگی شروع می‌شود و شامل ورزش و موسیقی و ادبیات و ریاضیات و یك دورهٔ دو ساله تربیت بدنی و نظامیگری است. این تعلیمات، اجباری است به نظر افلاطون، پس از تحصیل هندسه و حساب، همهٔ فنونی که مقدّمه آموزش فن مناظره است باید از همان کودکی در مورد کودك آغاز شود و طرز تدریس هم طوری باشد که از آن بوی

اجبار شنیده نشود. خصوصیات برنامهٔ تربیتی افلاطون به این ترتیب است:
۱ـ مردان و زنان باید به طور مساوی از آموزش و پرورش بهره گیرند.
۲ـ آموزش نظری و عملی، باید توأم باشد.
۳ـ وظیفهٔ آموزش و پرورش زنده کردن حسّ درونی انسان که خواهان خیر و نیکی است، می‌باشد.
٤ـ آموزش باید موجب شکوفایی کامل شخصیت فرد شود.

ارسطو شاگرد افلاطون، خود فیلسوفی بزرگ و معلّمی توانا بود و بر بسیاری از علوم بشری تسلّط داشت. ارسطو استاد اسکندر مقدونی بود. او با شدت عمل در تربیت مخالف بود و لذا تربیت اسپارتی‌ها را شدیداً مورد حمله قرار می‌داد.

تعلیم و تربیت در روم باستان:

روم باستان یکی از کانون‌های مهم شکوفایی تمدن و فرهنگ بود. امپراتوری روم با زبان لاتین و توسط مدارس رومی و کلیسای کاتولیك، فرهنگ پربار یونان را به غرب انتقال داد. رومی‌ها به مبانی عملی علم بیش از مبانی نظری آن اهمیت می‌دادند. استعداد رومیان در کارهای مهندسی و معماری و سیاسی و نظامی که کاربرد علم را در خود داشت نشان داده شد. تا سال سیصد قبل از میلاد در روم آموزشگاه وجود نداشت در ابتدای تاریخ روم، بیشتر خانواده‌ها برای کودکان خود دایه می‌گرفتند و دایه بود که آموزش‌های نخستین را به کودك می‌داد. دایه‌ها معمولاً یونانی بودند.

هدف تعلیم و تربیت در رم جنبهٔ عملی آن بود منظور این بود که کودکان بتوانند در اثر آموزش به کسب فضیلت و کمال اخلاقی نائل آیند.

خدماتی که رومیان به پیشرفت تمدن بشری کردند از جمله این بود که امپراتوری روم بر اثر قدرت سرداران خود توانست تمام کشورهای حوزهٔ مدیترانه را به صورت کشور واحد در آورد و با گسترش زبان واحد و فرهنگ یونانی در آن منطقهٔ وسیع، موجب نضج و توسعهٔ یك فرهنگ اصیل در منطقه‌ای وسیع شود. خدمت دیگر رومیان تدوین قوانین و تشکیل دادگاه‌ها و مجلس قانون‌گذاری بود که حتی اقوامی که بعدها به روم تاختند این قوانین را با خود به کشورشان بردند و آن‌ها را به کار گرفتند و در دانشکده‌های حقوق تدریس

کردند و معنای حقوق لاتین که امروزه در تمام اروپا و بخش عظیمی از جهان مورد استفاده است از همین‌جا سرچشمه می‌گیرد. در مقایسهٔ تمدن یونانی و رومی این نتایج را می‌توان گرفت. یونانی‌ها مردمی باهوش، فکور و هنرمند و آرمان‌پرست بودند. رومی‌ها طرفدار استقرار قانون واحد و نظم بودند و لذا سهم بزرگی در پیشرفت تمدن غرب دارند. لازم به تذکر است که آنچه موجب شد افکار یونانی و رومی به خوبی درك و در غرب جذب شود کمك مسلمین بود که با مراجعه و ترجمهٔ آثار یونانی و رومی آنرا به دنیای غرب منتقل کردند.

سؤالات خود آزمایی

۱ـ یونانیان هدف از تعلیم و تربیت را چه می‌دانستند؟
۲ـ تحولات تعلیم و تربیت در یونان باستان چیست؟
۳ـ گروه‌های اجتماعی قوم اسپارت کدام‌اند؟
٤ـ هدف تعلیم و تربیت در قوم اسپارت بر چه مبنایی بود؟
۵ـ تعلیم و تربیت در قوم اسپارت بر چه مبنایی بود؟
٦ـ تعلیم و تربیت افراد هفت تاسی ساله در قوم اسپارت چگونه بود؟
۷ـ عصر طلایی آتن کدام عصر است؟
۸ ـ در مورد تعلیم و تربیت و آموزش جنگی، یونانی‌ها (آتن) چگونه عمل می‌کردند؟
۹ـ تعلیم تربیت آتن در آموزشگاه‌ها به چه صورت بود؟
۱۰ـ برنامهٔ تحصیل در آتن به چه صورت بوده است و کتاب‌های مورد استفادهٔ آن‌ها چه بود؟
۱۱ـ وضعیت ورزش در آتن به چه صورت بوده است؟
۱۲ـ هدف نهایی تربیت در آتن چه بود؟
۱۳ـ نظر فلاسفه و حکمای یونان در مورد تربیت چه بود؟
١٤ـ نظر افلاطون در مورد انسان چه بود؟
۱۵ـ نظر ارسطو در مورد آموزش قوم اسپارت چیست؟
۱٦ـ روش سقراط در برخورد با سوفسطائیان چه بود؟
۱۷ـ با توجه به متن کتاب تحلیلی کلی از نظرات و عقاید افلاطون بدهید؟

۱۸ـ نظر افلاطون در مورد آموزش در سنین مختلف چیست؟
۱۹ـ خصوصیات کلی نظام تعلیم و تربیتی افلاطون چیست؟
۲۰ـ نظر افلاطون در مورد آموزش «فن مناظره» چیست؟
۲۱ـ نظر افلاطون را در مورد سیاست و هنر سیاست بیان کنید ؟
۲۲ـ ارتباط آموزش و پرورش وحکومت‌از نظر ارسطو چگونه بود ؟
۲۳ـ هدف تعلیم و تربیت از نظر ارسطو چگونه بود ؟
۲٤ـ نظر ارسطو را در مورد «فضیلت» و «سعادت» بیان کنید .
۲۵ـ بطور کلی تمدن روم باستان چه خصوصیاتی داشت؟
۲٦ـ تعلیم و تربیت در طبقات مختلف اجتماعی روم باستان چگونه بود ؟
۲۷ـ وضعیت معلمان روم باستان و نحوهٔ رفتار آنها با شاگردان چگونه بود ؟
۲۸ـ هدف غایی از تعلیم و تربیت در روم باستان چه بود ؟
۲۹ـ منظور از تربیت در روم باستان چه بود ؟
۳۰ـ پیامدهای مجموعهٔ قوانین وضع شده در روم باستان و اثرات آن چه بود ؟
۳۱ـ خدمات کلی رومیان به فرهنگ جهانی چیست؟
۳۲ـ تفاوت‌های عمدهٔ دو تمدن یونان و روم چه چیزهایی است؟
۳۳ـ فرهنگ اسلام و ایران و مشرق زمین چه ارتباطی با تمدن یونان و روم باستان دارد ؟
۳٤ـ تاثیر امپراتوری و تمدن روم باستان بر دین مسیحیت چه بود ؟

منابع بیشتر برای مطالعه و تحقیق:

یونان و روم باستان:
۱ـ جانا کولیس، تئودور، سرزمین و مردم یونان.
۲ـ بهمنش، احمد، تاریخ یونان قدیم.
۳ـ دورانت، ویل، تاریخ تمدن.
٤ـ پرمون، م.، نگاهی به فلسفهٔ کهن.
۵ـ صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ اروپا .
٦ـ ماله، آلبر؛ ایزاك، ژول، تاریخ روم.
۷ـ کوروفکین، ف. پ.، تاریخ دنیای قدیم (جهان باستان).

۸ـ مدلین ، ویلیام ك.، تاریخ آراء تربیتی در غرب، ترجمهٔ فریدون بازرگان.
۹ـ فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا .
۱۰ـ بریه، امیل، تاریخ فلسفه در دورهٔ یونان.
۱۱ـ افلاطون، جمهوریت.
۱۲ـ ارسطو، سیاست.
۱۳ـ تاریخ جهان باستان، ترجمهٔ صادق انصاری، علی همدانی، و محمد باقر مؤمنی.
١٤ـ همیلتون، ادیت، تعلیم و تربیت در یونان باستان.
۱۵ـ طوسی، تاریخ آموزش و پرورش باختر.
١٦ـ کاسل، ای. بی.، آموزش و پرورش کهن و نوین، ترجمهٔ مهین میلانی.
۱۷ـ حکیمی، محمدرضا، دانش مسلمین.
۱۸ـ ابی یعقوب، احمد ابن، تاریخ یعقوبی، ترجمهٔ ابراهیم آیتی.
۱۹ـ راسل، برتراند، تاریخ فلسفهٔ غرب.
۲۰ـ پاپکین، ریچارد، کلیات فلسفه.
۲۱ـ پورظهیر، علی تقی؛ ابراهیم‌زاده، عیسی، فلسفهٔ آموزش و پرورش.
۲۲ـ باهنر؛ رفسنجانی، جهان در عصر بعثت.
۲۳ـ مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران.
٢٤ـ مایر، فردریك، تاریخ فلسفهٔ تربیتی.
۲۵ـ باربور، آبان، علم و دین.
٢٦ـ فروند، ژولین، آراء و نظریه‌ها در علوم انسانی.
۲۷ـ شاتو، ژان، مربیان بزرگ.
۲۸ـ اولیچ، تاریخ تفکر تربیتی.
۲۹ـ کورالف، دیاکونف، تاریخ جهان باستان.
۳۰ـ سارتون، جرج، تاریخ علم.

پی‌نویس‌ها:

۱) دورانت، ویل، تاریخ تمدن، ترجمهٔ آرام، ص. ۲۵٦.

۲) Pericles (حدود ٤۹۵ - ٤۲۹ ق. م.)، سیاستمدار و مصلح بزرگ آتنی که عصر وی درخشانترین ادوار علم و هنر یونانی بود.

۳) Sparta، شهر قدیم یونان.

٤) Athen، پایتخت یونان

۵) گود، هری، تاریخ آموزش و پرورش باختر، ترجمهٔ محمدعلی طوسی، صص. ۷ - ۱۰؛ و صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ اروپا، صص. ۳ - ٤.

٦) همان ماخذ، شمارهٔ اول، ص. ۱۱؛ شمارهٔ دوم، صص. ۵ - ۷.

۷) گود، هری، تاریخ آموزش و پرورش باختر، ص. ۱۲.

۸) صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ اروپا، ص. ۵.

۹) Attica، قسمت شرقی یونان مرکزی قدیم.

۱۰) گود، هری، تاریخ آموزش و پرورش باختر، ترجمهٔ طوسی، ص. ۱٤.

11) Agraulos

۱۲) دورانت، ویل، تاریخ تمدن (یونان باستان)، چ. ۲، ۱۳٦۷، صص. ۳۱۹ - ۳۲۱.

۱۳) گود، هری، تاریخ آموزش و پرورش باختر، ترجمهٔ طوسی، ص. ۱٦.

14) Iliad

15) Odyssey

۱٦) Homer، شاعر یونانی (قرن نهم ق. م.).

۱۷) Azop، فابل‌نویس یونانی (اواسط قرن ششم ق. م.)

۱۸) صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ اروپا، صص. ۵ - ۸.

19) Appetitive Element

۲۰) دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، جزوهٔ شمارهٔ ۳.

۲۱) Socrates، فیلسوف یونانی (٤٦۹ - ۳۹۹ ق. م.).

۲۲) sophists، معلمان دوره‌گردی که در قرن پنجم ق. م. از شهرهای مختلف برای اشاعهٔ معرفت به آتن می‌آمدند.

۲۳) گود، هری، تاریخ آموزش و پرورش باختر، صص. ۲۲ - ۲۳؛ راسل، برتراند،

تاریخ فلسفهٔ غرب، ص. ۱۷۲؛ و تاریخ یعقوبی، ج. ۱، ص. ۱٤٤.

۲٤) Plato، فیلسوف یونانی (٤۲۷ ـ ۳٤۷ ق. م.).

25) Academus

۲٦) همان ماخذ، منبع اول، صص. ۲٤ ـ ۲٦.

۲۷) کاسل، ای. بی. آموزش و پرورش کهن و نوین، ترجمهٔ مهین میلانی، صص. ۱۱۳ ـ ۱۱٦.

۲۸) افلاطون، جمهوریت، صص. ٤۳۷ ـ ٤۳۸.

۲۹) تاریخ آموزش و پرورش باختر، ص. ۲۸.

۳۰) Aristotele، فیلسوف یونانی (۳۸٤ ـ ۳۲۲ ق. م.).

۳۱) همان ماخذ، صص. ۲۸ ـ ۳۰.

۳۲) صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ اروپا، صص. ۲۱ ـ ۲۲.

33) Cicero

۳٤) تاریخ آموزش و پرورش باختر، ص. ۳۵.

۳۵) Vespasian، امپراتور روم (٦۹ ـ ۷۹ میلادی).

۳٦) Hadrian، امپراتور روم (۱۱۷ ـ ۱۳۸).

۳۷) دورانت، ویل، تاریخ تمدن، «کتاب تاریخ روم»، ص. ۱۰۷.

۳۸) تاریخ آموزش و پرورش باختر، ص. ۳۷؛ و صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ اروپا، ص. ۲۷.

۳۹) ماخذ اخیر، صص. ۳۸ ـ ۳۹.

٤۰) وزارت آموزش و پرورش، سیر تفکر جدید در جهان و اسلام.

٤۱) حکیمی، محمدرضا، دانش مسلمین، ص. ۹۸.

٤۲) صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ اروپا، ص. ٤٤.

فصل نهم

تعلیم و تربیت قبل از اسلام

در دوران پیش از اسلام، تعلیم و تربیت مانند زمان ما عمومی نبود و همه حق نداشتند از این سرمایهٔ نفیس بهره‌مند شوند و آموزش و پرورش در انحصار گروه خاصی بود. باسوادها نیز به علل گوناگون از همگانی کردن تعلیم و تربیت خودداری می‌کردند. مثلاً می‌گفتند که چون افکار عمومی باخرافات و افسانه‌ها انس گرفته و تخدیر شده است آمادگی پذیرش اندیشه‌های نو را ندارند و یا افراد باسواد برای این‌که مبادا از ناحیهٔ خرافیون گزند و آسیبی متوجه‌شان شود، سعی می‌کردند معلومات خود را از مردم عامی مخفی کنند و جز به صورت معما و لغز، آنهم برای افراد خاصی، آن مسائل را مطرح نکنند. دیگر این‌که دانش و معلومات برای طبقهٔ باسواد دکان خوبی شده بود و هرگاه آموزش و پرورش همگانی می‌شد و همهٔ مردم از این گنج بهره‌مند می‌شدند به خیال آنها بازارشان کساد می‌شد و دیگران توجهی که می‌بایست به آنها داشته باشند و یا آن سودی که آنان باید از مردم می‌بردند عملی نبود و از این جهت در انحصار دانش کوشش فراوان می‌کردند. تبعیضات نژادی و نظام پوسیده طبقاتی، دیواری به عظمت دیوار چین میان طبقات مردم پدید آورده بود هیچ‌کس حق نداشت بیرون از مرزی که نژاد پرستی و نظام طبقاتی برایش تعیین کرده بود قدمی بردارد و از مزایای طبقه و یا نژاد دیگر بهره‌مند شود، مقررات

نظام طبقاتی و نژادی که بر حسب زمان و مکان تغییر می‌کرد در بسیاری از کشورهای آن‌روز اجازه نمی‌داد که مثلاً سیاه‌پوستان، فرزندان فقرا، بینوایان، کشاورزان، صنعتگران، بردگان و یا بازرگانان از نعمت سواد و دانش بهره‌مند شوند. در نتیجه طبعاً، آموزش پرورش در انحصار گروه خاصی از طبقهٔ اعیان و اشراف و امیرزادگان باقی می‌ماند. بدیهی است که با این اوضاع، هیچ‌گاه امکان نداشت که مردم از فقر علمی و اخلاقی نجات یابند و دانش و فرهنگ عمومی شود. این وضع در کشورهایی که اساس حکومتشان روی نظام طبقاتی بود مانند، هندوستان، یونان و بابل و کشورهای دیگر به طور آشکارتری به چشم می‌خورد. وضع دانش عربستان نیز از این بهتر نبود. اعراب با این‌که شعرهای بسیاری گفته بودند ولی سواد خواندن و نوشتن نداشتند تا جایی‌که مقارن ظهور اسلام در شهر مکه هفده نفر و در مدینه یازده نفر بیش‌تر سواد خواندن و نوشتن نداشتند.[۱]

این دوران از تاریک‌ترین ادوار زندگی بشری است که نه‌تنها در منطقهٔ جزیرةالعرب بلکه در تمامی نقاط جهان تاریکی و جهل و خرافه حکمفرما بود. عربستان بزرگ‌ترین شبه‌جزیره دنیاست و بیش از سه میلیون کیلومتر مربع وسعت دارد. اندکی از مردم آن شهرنشین و بقیه صحرانشین بودند. این منطقه به قدری عقب مانده بود که حتی قدرت‌های بزرگ آن روزگار مثل ایران و روم، که سعی در استعمار و استثمار ملت‌ها داشتند،به این سرزمین‌ها توجهی نمی‌کردند و حاضر نبودند راه‌های سخت ریگستانی را برای سود اندك به پیمایند و هم به جهت این‌که مردم این منطقه قابل کنترل نبودند وهمواره به قتل و غارت اشتغال داشتند. لذا استثمارگران عطایشان را به لقایشان می‌بخشیدند.

در آن روزگار تعلیم و تعلم به آن معنی که ما تصور می‌کنیم در عربستان وجود نداشت زیرا عرب‌ها مردمی بدوی و صحرانشین بودند و از علوم مختلف که زاییده زندگانی مدنی است خبر نداشتند و اگر هم بعضی افراد معدود کم و بیش در این زمینه چیزهایی می‌دانستند طوری نبود که به همه کس تعلیم دهند.

بنابراین مردم و مکیان به تعلیم اطفال خود اهمیتی نمی‌دادند و طفلی که در آن روزگار به وجود می‌آمد، خواندن و نوشتن نمی‌آموخت. پیغمبر اسلام اولین کسی بود که به تعلیم اعراب همت گماشت. پس از جنگ بدر مقرر داشت،

اولین اسیرانی که به دادن فدیه قادر نبودندی به عوض آن ده تن مسلمان را خواندن و نوشتن بیاموزند و آزاد شوند.[۲]

هنر خواندن و نوشتن، در انحصار معدودی از کسان بود که در پاره‌ای از مراکز تجاری می‌زیستند و تقریباً همهٔ فرزندان بیابان بی‌سواد بودند. افق فکری ایشان تنگ بود و پیکار برای بقا در این محیط نامهربان و ناملایم چنان شدید بود که همهٔ نیروی ایشان صرف برآوردن نیازهای مادی و عملی زندگی روزمره می‌شد و وقتی برای ایشان باقی نمی‌ماند که به تاملات فلسفی و دینی بپردازند و تمایلی هم به این کار نداشتند. اعراب قدیم، هر چند از ادبیات مکتوب بی‌بهره بودند، ولی صاحب زبانی بودند که به داشتن گنجینه‌ای بسیار غنی از واژه‌ها ممتاز بود، و چون نقاشی و پیکرتراشی را نمی‌شناختند، زبان خویش را به یك صنعت ظریف تبدیل کرده بودند و از بابت قدرت بیان عظیم این زبان، به حق، بر خویش می‌بالیدند.[۳]

همان طوری که بیان شد، عرب پیش از اسلام خواندن و نوشتن نمی‌دانست ولی پس از اسب و زن و شراب، شعر را از همه بیشتر دوست می‌داشت. در میان عرب‌های جاهلی، عالم مورخ نبود ولی علاقهٔ فراوان به فصاحت زبان و صحت گفتار و اشعار مختلف موزون وجود داشت. زبان عربی هم‌چون زبان عبری تعاریف پیچیده و مقررات فراوان داشت و تفاوت کلمات آن بسیار دقیق بود. در آن روزگار تعبیر احساسات شاعران و بعدها به توضیح وقایع فلسفی توانا بود. شاعر عرب مورخ و فراهم آورندهٔ انساب و هجاگرو معلم اخلاق وراوی اخبار و الهام‌بخش و دعوت گر عرب‌ها برای جنگ بود. وقتی شاعر در یکی از مسابقه‌های شعری که گاه به گاه طرح می‌شد، جایزه‌ای می‌برد، قبیله وی این حادثه را مایهٔ افتخار خویش می‌دانست و سخت خوشحال می‌شد[۴].

اشعار جاهلی، گاهی خشن و خون افشان است که گویا از دم شمشیر می‌چکد و از سرنیزه فرو می‌بارید. شعر عرب از ریگستان‌های وسیع الهام می‌گیرد و در بیابان سوزان پیش می‌تازد، به حشرات و حیوانات عشق می‌ورزد. و از باران‌های تند و پراکنده طراوت می‌گیرد و در گودال‌های آلوده خاموش می‌شود. این اشعار سوز و گداز شاعر را در صحنه‌های تراژدی ربع‌واطلال و دمن، پرده‌های تاریك شب، صدای زنگ کاروان در کنار تپه‌های پیچ در پیچ و

منظرهٔ غم‌انگیز غروب جلوه می‌دهد.[۵] و نیز مهم‌ترین مسابقهٔ شعری، هر سال در بازار عکاظ[۶] برگزار می‌شد و مدت یک‌ماه تقریباً هر روز قبایل مختلف به زبان شاعران خویش هنرآزمایی می‌کردند. در این بازار به جز گروه مستمعان که آن‌چه را می‌شنیدند تایید یا تحقیر می‌کردند، داور دیگری نبود. بهترین قصایدی که در این بازار خوانده می‌شد با حروف زیبای براق می‌نوشتند که قصاید طلایی عنوان می‌یافت و در خزینهٔ امیران و شاهان به عنوان آثار گران‌بهای جاوید ضبط می‌شد. عرب‌ها این قصیده‌ها را معلّقات نیز می‌گفتند، زیرا قصاید برندهٔ مسابقه را، چنان‌که روایت‌های مکرر گفته است با حروف طلا بر حریر مصری ثبت می‌کردند، به دیوارهای کعبه می‌آویختند. این‌ها قصائد طولانی و با زبان‌های مختلف است که معمولاً از عشق و جنگ سخن رفته است. شاعران جاهلیت اشعار خود را همراه نغمه و موسیقی انشا می‌کردند. شعر و موسیقی به هم آمیخته بود، نای و عودودف را از همهٔ ابزارهای موسیقی بیشتر دوست داشتند، بسا می‌شد که در مهمانی‌ها، زنان آوازخوان را برای سرگرمی مهمانان دعوت می‌کردند.[۷]

دربارهٔ تعلیم و تربیت در دوران جاهلیت تقریباً در هیچ کتابی چیز صریح و روشنی بیان نشده است، ولی با توجه به شناخت اجمالی ما نسبت به اوضاع اجتماعی ـ سیاسی عربستان می‌توان این‌گونه برداشت کرد که در سرزمینی به وسعت جزیره‌العرب که مقارن ظهور اسلام همان‌طور که قبلاً اشاره شد، در مدینه یازده نفر و در مکه هفده نفر توانایی خواندن و نوشتن را داشتند، هیچ‌گونه سازمان یا ارگان متمرکز یا غیر متمرکزی جهت کنترل و ادارهٔ مسئلهٔ تعلیم و تربیت وجود نداشت و در آن هنگام موضوع تعلیم و تربیت یك مسئلهٔ پراکنده بود که جای بحثی در این زمینه وجود ندارد.

هدف از تعلیم و تربیت نیز در هیچ کتابی ذکر نشده است ولی می‌توان گفت که شاید به واسطهٔ جهل توأم با شرکی که بر سرزمین عربستان حاکم بود، محتوای تعلیم و تربیت نیز که به صورت پراکنده آموخته می‌شد، برای آن بود که افکار عمومی را در مسیر همان بت‌پرستی و در نتیجه عدم مخالفت با آن سوق دهند. مثلاً کهانت را بسیار ترغیب می‌کردند تا به واسطهٔ آن سود سرشاری عاید بت‌خانه‌داران و افراد سودجو شود، نتیجه‌ای که از این نوع فرهنگ و نشر آن

عاید می‌شد، باید گفت که بالطبع در روشی که آنها پیش گرفته بودند موفق بود، زیرا هر آنچه که بر جهل و شرك مردم می‌افزود به اعراب جاهلی آن زمان می‌آموختند. به عبارت دیگر این جماعت عرب جاهلی ساده دل را به بیراهه کشاندند و دلیل این مدعا نیز تعداد قلیل تحصیل کرده هنگام ظهور اسلام است.

علوم عرب جاهلی که در آن زمان متداول بود عبارت از: ستاره شناسی هواشناسی، غیب گویی، قیافه شناسی، علم انساب و تاریخ بود. البته باید توجه داشت که اعراب از تحصیل و مطالعه کتاب به این علوم دست نیافته بودند. بلکه منظور این است که یك سلسله اطلاعات آمیخته با خرافات راجع به امور یاد شده به مرور زمان سینه به سینه و دهن به دهن و از طریق حدس و گمان و تجربیات شخصی میان آنها شیوع یافته بود و به قول جرجی زیدان، امور یاد شده‌ای را که ما علوم می‌خوانیم، از روی مقایسهٔ آن باعلوم واقعی ملل دیگر است و گرنه عرب‌هایی که خواندن و نوشتن نمی‌دانستند، چگونه می‌توانستند علومی نسبتاً مطمئن داشته باشند.۸

گفته شده که دانش عرب جاهلی در مورد مسائلی بود که نه تنها رشد و تکاملی را به وجود نمی‌آورد بلکه گاهی نیز موجب انحطاط و گمراهی می‌شد. دانش آن‌ها معمولاً پیرامون علم کهانت، کف بینی و پی بردن به وضع افراد از روی اثر قدم‌های آن‌ها ورد پایشان و احیاناً مقداری در مورد ستاره شناسی بود که چون خواندن و نوشتن نبود معمولاً این اطلاعات را سینه به سینه می‌آموختند و هیچ مجموعهٔ مدونی نداشتند.

در مورد فرهنگ عرب جاهلی و چگونگی وضع اجتماع آنان مطالب زیادی در کتاب‌های مختلف نوشته شده است. در این‌جا مطلبی را از زبان علی علیه‌السلام که آن وضع را توصیف می‌کنند می‌آوریم زیرا با وجود اختصار گویاترین توصیف است: خداوند پیغمبر اسلام را فرستاد تا جهانیان را از راه و رسمی که در پیش گرفته‌اند بیم دهد و او را امین دستورهای آسمانی خود قرار داد، زیرا در آن روز شما ملت عرب، پست‌ترین کیش‌ها را داشتید (که شرك و بت پرستی بود) و در بدترین سرزمین‌ها زندگی می‌کردید و در میان سنگ‌های خشن و مارهای پر زهری که از صدا نمی‌رمیدند می‌خوابیدند، از آب تیره می‌نوشیدید، غذای سبوس‌دار و هسته خرما می‌خوردید و خون یکدیگر را

می‌ریختید، از خویشان دوری می‌کردید و آن چنان زندگی می‌کردید که گناهان دست و پای شما را بسته بود و تنها در میان شما...[۹]

در آن روز نه تنها جامعهٔ عرب زندگی و تمدنی نداشت، بلکه همهٔ دنیا را ظلم و فساد فرا گرفته بود. علی علیه‌السلام وضع اسف بار آن روز جهان را چنین خلاصه می‌کند: خداوند پیغمبر خویش را فرستاد در آن وقتی که از مدت‌ها پیش پیامبری نیامده بود، ملت‌ها در خوابی طولانی به سر می‌بردند. سررشتهٔ کارها از هم گسیخته، آتش جنگ همه جا شعله‌ور و دنیا را تاریکی جهل و گناه تیره ساخته بود. فریب کاری آشکار، و برگ‌های درخت زندگی بشر به زردی می‌گرایید و از آن امید ثمری نبود. آب‌ها فرورفته، فروغ هدایت خاموش و پرچم‌های هلاکت آشکار... ترس‌ها دل مردم را فرا گرفته بود و مردم پناهگاهی جز شمشیر خون آشام نداشتند و...»[۱۰] در این دنیای تاریك ناگهان برقی درخشیدن گرفت و خورشیدی ظاهر شد که نور آن به سرعت مرزهای قومی و منطقه‌ای را طی کرد و همهٔ جهان را تحت‌الشعاع قرار داد.

خلاصهٔ فصل نهم

تعلیم و تربیت عمومی نبوده بلکه در دست گروه خاصی بود. باسوادها به علل گوناگون از همگانی کردن تعلیم و تربیت خودداری می‌کردند. به خاطر این‌که اولاً افکار عمومی با خرافات و افسانه‌ها تخدیر می‌شده است و آمادگی پذیرش اندیشه‌های نو را نداشتند. ثانیاً دانش و معلومات برای طبقه باسواد منبع درآمد محسوب می‌شد. تبعیض نژادی و نظام طبقاتی در بین جامعه فراوان بود و بدین دلیل آموزش و پرورش در انحصار گروه خاصی از طبقه قرار داشت و با این اوضاع هیچگاه امکان نداشت مردم از فقر علمی و اخلاقی نجات یابند و دانش و فرهنگ عمومی شود.

در این دوره در تمامی نقاط جهان تاریکی و جهل و خرافه حکم‌فرما بود. عربستان به قدری عقب‌مانده بود که حتی قدرت‌های بزرگ و آن زمان به این سرزمین توجهی نمی‌کردند. تعلیم و تربیت به معنایی که تصور می‌کنیم در این سرزمین وجود نداشت، بنابراین مردم عرب و مکیان به تعلیم اطفال خود اهمیتی نمی‌دادند و طفلی که به دنیا می‌آمد خواندن و نوشتن نمی‌آموخت. پیامبر اسلام اولین کسی بود که به تعلیم اعراب همت گماشت. همهٔ فرزندان بیابان بی‌سواد بودند و افق فکری‌شان تنگ بود همهٔ نیروی‌شان صرف برآوردن نیازهای مادی و عملی زندگی شده بود و در نتیجه وقتی برای تاملات فلسفی و دینی برای‌شان باقی نمی‌ماند. پس از اسب، زن و شراب، شعر را از همه چیز بیشتر دوست می‌داشتند و در بین اعراب جاهلی عالم و مورخ نبود ولی علاقهٔ فراوانی به فصاحت زبان و صحت گفتار و اشعار موزون داشتند. زبان عربی مقررات فراوان داشت و تفاوت کلمات آن بسیار دقیق بود. گاهی اشعار جاهلی خشن و خون‌فشان است که گویا از دم شمشیر می‌چکد و از سرنیزه فرومی‌بارید شاعران جاهلیت اشعار خود را همراه نغمه و موسیقی انشا می‌کردند.

در مورد تعلیم و تربیت در دوران جاهلیت تقریباً در هیچ کتابی چیز صریح و روشنی بیان‌نشده است ولی تا قبل از اسلام در جزیرةالعرب، در مدینه یازده نفر و در مکه هفده نفر توانایی خواندن و نوشتن را داشتند و هیچ‌گونه سازمان یا ارگانی متمرکز یا غیرمتمرکز جهت کنترل و ادارهٔ مسئلهٔ تعلیم و تربیت وجود نداشت. هدف تعلیم و تربیت نیز در هیچ کتابی ذکر نشده است ولی به دلیل

جهل توام با شرك حاکم بر عربستان، تعلیم و تربیت محتوای خود را در جهت بت‌پرستی قرار می‌داد، روشی که آنها پیش گرفته بودند در این جهت موفق بود.

در زمان اعراب جاهلی علمی وجود نداشت، اگر علومی را ذکر کرده به خاطر این است که اعراب تصوری راجع به آنها داشتند. دانش آنها اطلاعاتی آمیخته با خرافات راجع به علم ستارەشناسی، هواشناسی، غیب گویی، قیافه‌شناسی، علم انساب و تاریخ بود. دانش اعراب جاهلی در مورد مسائلی بود که نه تنها رشد و تکاملی را به وجود نمی‌آورد، بلکه گاهی موجب انحطاط و گمراهی می‌شد. در مورد فرهنگ عرب جاهلی و چگونگی وضع اجتماعی آنان، مطالب زیادی در کتاب‌ها نوشته شده است. در آن روز نه تنها جامعهٔ عرب زندگی و تمدنی نداشت بلکه ظلم و فساد تمام جامعه را فراگرفته بود. علی (ع) وضع اسف بار آن روزگار را چنین خلاصه می‌کند: خداوند پیغمبر خویش را فرستاد در آن وقتی که از مدت‌های پیش پیامبری نیامده بود، ملت‌ها در خوابی طولانی به سر می‌بردند سر رشتهٔ کارها از هم گسیخته و دنیا را تاریکی و جهل و گناه تیره ساخته بود فریب کاری آشکار و برگ زندگی بشر به زردی می‌گرایید...» در این دنیای تاریك ناگهان برقی درخشیدن گرفت و خورشیدی ظاهر شد که نور آن همه جهان را تحت‌الشعاع قرار داد.

سؤالات خودآزمایی

۱ـ چرا قبل‌از اسلام باسوادها از همگانی‌کردن تعلیم‌وتربیت خودداری می‌کردند؟
۲ ـ چرا مردم عرب و مکیان به تعلیم اطفال اهمیتی نمی‌دادند؟
۳ ـ چرا اعراب قدیم زبان خویش را به یك صنعت ظریف تبدیل کرده بودند؟
٤ ـ قصاید طلایی از نظر اعراب قبل از اسلام چه بود؟
۵ ـ تعلیم و تربیت در دوران جاهلیت چگونه بود؟
٦ ـ هدف تعلیم و تربیت اعراب جاهلیت چگونه بود؟
۷ ـ محتوای تعلیم و تربیت در دوران جاهلیت در چه جهتی بود؟
۸ ـ علوم عرب جاهلی را نام ببرید؟
۹ ـ حضرت علی (ع) در مورد فرهنگ عرب جاهلی و وضع اجتماعی آنها چه می‌گوید؟

پی‌نویس‌ها:

۱) قربانی، زین‌العابدین، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، صص. ۱۶ ـ ۱۷.

۲) ابراهیم حسن، حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، ص. ۴۸.

۳) شریف، م. م.، تاریخ فلسفه در اسلام، ص. ۱۷۱.

۴) دورانت، ویل، تاریخ تمدن، اقبال.

۵) باهنر؛ رفسنجانی، جهان در عصر بعثت، صص. ۱۶ ـ ۱۷.

۶) Okaz، از بازارهای معروف عرب در دورهٔ جاهلیت (فرهنگ معین).

۷) دورانت، ویل، تاریخ تمدن، اقبال، صص. ۸ ـ ۹.

۸) قربانی، زین‌العابدین، علل پیشرفت و انحطاط مسلمین، ص. ۱۰۱؛ و تاریخ سیاسی اسلام، ج. ۱، ص. ۶۶.

۹) نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۲۶، ترجمهٔ فیض‌الاسلام، ص. ۹۲.

۱۰) همان ماخذ، ص. ۳۲۱.

فصل دهم

تعلیمات پیامبر اسلام

رسول خدا تعلیمات خود را بر اساس اوضاع اجتماعی و با روش‌های خاصی انجام می‌داد. علاوه بر تاثیری که سخنان او داشت اساساً تمامی حرکات و رفتارش تعلیم و تربیت بود. نخستین جلسات تعلیم و دعوت پیامبر اسلام طبق امر خداوند و با تعلیم قرآن شروع شد: «و ما قرآن را بر تو فرستادیم تا آنچه را که برای مردم فرستاده شده است برایشان بیان کنی، شاید اندیشه کنند.»[1] این جلسات تعلیم قرآن شکل‌های مختلفی داشت. گاهی جلسه دو نفره و زمانی جلسات گسترده‌تر تشکیل می‌یافت.

محل تعلیم، از حجر اسماعیل و گوشهٔ کعبه که به صورت آشکار بود تا جلسه‌ای در منزل ارقم‌بن ابی ارقم در دامنهٔ کوه و به صورت بسیار مخفی برگزار می‌شد. در مورد جلسات دو نفره که مرکب از یك معلم و یك شاگرد بود، ابن هشام می‌نویسد: رسول خدا (ص) به اتفاق حضرت علی (ع) به طور مخفی هر روز به سوی کوه‌های مکه می‌رفت و نماز و عبادت را دور از چشم مردم انجام می‌داد و شب‌ها برمی‌گشت تا ابوطالب کم‌کم از جریان اطلاع پیدا کرد و از پیامبر اسلام سؤال کرد که این دینی که پای بند آن هستی چیست؟ حضرت حقایقی در این زمینه بیان کرد. آن‌گاه ابوطالب، حضرت علی (ع) پسرش را تشویق کرد که با پیغمبر اسلام باشد. پیامبر اسلام طبق فرمان الاهی که فرمود: «خویشان نزدیکت را هشدار بده.»[2] ماموریت یافت که تعالیم تربیتی خود را

ابتدا از واحد خانواده و قبیله نزدیك شروع کند. در یکی از این جلسات که خویشان حاضر چهل تن بودند، خلاصه‌ای از هدف و محتوای تربیتی خود را چنین بیان کرد: «من برای شما خوبی‌های دنیا و آخرت را آورده‌ام.»[۳] این جلسات خصوصی سه سال ادامه یافت و نتیجه این شد که چهل‌ودو تن اسلام آوردند که سی تن آنان جوان بودند. کم‌کم دامنهٔ این جلسات با دعوت عمومی پیامبر گسترش یافت و تهدیدها و فشارهای دشمنان هم افزایش پیدا کرد. اما پیامبر اسلام در دشوارترین مراحل تبلیغی ــ مانند وقتی که در شعب ابوطالب[۴] بود و به مدت سه سال در محاصرهٔ اقتصادی و نظامی و منع عبورومرور به سر می‌برد ــ به مجالس آموزشی خود ادامه می‌داد. در نتیجه بیشتر برنامه‌های آن‌حضرت در مکه به کار پی‌ریزی و زمینهٔ پیدایش یك فرهنگ با عظمت در جامعه بشری به وجود آید و برای اولین بار مسجد مدینه تاسیس، و مرکز آموزش، تبلیغ، قضاوت، بحث در امور سیاسی، بررسی مسائل نظامی، و تجهیز نیرو برای دفاع از اسلام شد.

پیامبر اسلام در ایام حج و در ماههای حرام گاهی در حِجر اسماعیل می‌نشست و سخن می‌گفت، گاهی در بازار عکاظ به نقطهٔ بلندی می‌رفت و خطبه می‌خواند، گاهی در بین قبایل تنها قدم می‌زد و تعلیم می‌داد. در یکی از این موارد که در میان قبیلهٔ بنی عامر به تنهایی تبلیغ می‌کرد، ابولهب سخت علیه آن حضرت شعار می‌داد. روزی که از شهر خارج شد و به طائف رفت، مورد ایذا و شکنجه مردم قریش قرار گرفت. این برنامه‌ها ادامه داشت تا زمانی‌که به مدینه هجرت فرمود و چنان‌که اشاره خواهد شد مسجد را رسماً به عنوان پایگاه تربیتی انتخاب و تاسیس فرمود.

پیامبر اسلام برای انسانها معارفی ارائه کرد که تا آن روز، جز در ادیان الاهی آنهم به صورت محدود سابقه نداشت. کارآیی و تاثیر این معارف به قدری بود که در اندك زمانی توانست از ملتی عقب مانده جامعه‌ای زنده بسازد. دانش و بینشی که رسول خدا می‌داد مرکب بود از مقداری مباحث اعتقادی بنیادین که جریان از کجایی و به کجایی و چرایی زندگی انسان را مشخص می‌کرد. دیگر این‌که مسئولیت‌ها و وظایف انسانها را در برابر خدا و خالق معین می‌نمود. تعلیمات او گاه به صورت احکام و قوانین حقوقی و گاه به صورت

مباحث اخلاقی مطرح می‌شد. در نتیجهٔ مطرح شدن و بیان و تفسیر این مسائل بود که انسان‌ها از تاریکی‌ها رستند و رشد فکری و آرامش روحی و اتکای بر نفس پیدا کردند.

منبع این محتوای تربیتی قرآن و سایر مطالبی بود که به آن حضرت وحی و الهام می‌شد و در شکل سنت تبلور می‌یافت. علاوه بر آن با عقل کامل خویش نیز روش مناسب را برای اشاعهٔ دین مبین برمی‌گزید. این تعالیم بعد از پیامبر اسلام به وسیلهٔ امامان (ع) دنبال و مسائل در طول تاریخ، تفسیر و تبیین شد، و امروز ما از پربارترین و غنی‌ترین معارف تربیتی و آموزش برخوردار شده‌ایم.

پیامبر اسلام که به روحیات و اوضاع جامعهٔ خود کاملاً وقوف داشت و جوانب و جزئیات مسائل را می‌سنجید از روش‌های متعددی برای تعلیم، تبلیغ، و ارشاد استفاده می‌کرد که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱ـ تلاوت و بیان سادهٔ آیات قرآنی. نخستین و ساده‌ترین روشی که پیامبر اسلام دنبال می‌کرد همان خواندن آیات قرآن بود بدون این‌که به شرح مبسوط و تفسیر آن‌ها در این مرحله بپردازد. همین آیات که به وسیلهٔ پیامبر قرائت می‌شد، شنونده را سخت تحت تاثیر قرار می‌داد، هر چند که طرف از دشمنان پیغمبر اسلام بود. به خاطر همین اثرگذاری بود که مشرکان مکه نقشه‌هایی کشیدند تا مردم را از خواندن و شنیدن آیات قرآنی باز دارند. در این باره قرآن می‌فرماید: «کفار گفتند به این قرآن گوش ندهید و در بین خواندن آن جنجال کنید شاید.شما غالب شوید.»[۵] انتخاب این روش نه تنها به خاطر تاثیر از ناحیهٔ گویندهٔ پاك و صادق آن بود بلکه خود آیات قرآنی نیز آن‌چنان استحکام داشت که شنیدن آنها شنونده را سخت مجذوب می‌کرد. ولید که از دانشمندان آن روز عرب بود بعد از شنیدن آیات قرآنی با یك حالت بهت‌زده از جای برخاست و در برابر قبله بنی مخزوم که برای نظرخواهی دور او را گرفته بودند گفت: «من از محمد سخنی شنیدم که از نسخ کلام انس و جن نیست، شیرینی خاصی دارد و زیبایی مخصوصی، شاخسار آن پر میوه و ریشه‌های آن پر برکت است، کلامی که برتری دارد و هیچ سخنی برجسته‌تر از آن نیست.»[۶] مبارزهٔ کفار در این باره بیشتر به صورت شکنجه و آزار مسلمانان انجام می‌شد، چنان‌که هنگامی که عبدالله‌بن‌مسعود با آواز بلند و رسا آیاتی از

سورهٔ الرحمن را خواند، عده‌ای از سران قریش از جای برخاستند و با مشت و لگد به او حمله‌ور شدند، تا آنجا که خون از تمام بدن او جاری شد، ولی خوشحال بود که توانسته است صدای جانفزای قرآن را به گوش مردم برساند.[۷] روش تلاوت قرآن چنان مؤثر می‌افتاد که کمتر کسی را یارای مقاومت بود. بن‌ربیعه یکی دیگر از بزرگان قریش است که با شنیدن آیات سورهٔ حم فصّلت آنچنان مجذوب شد که در برابر سران قریش گفت: «به خدا سوگند کلامی از محمد شنیده‌ام که تاکنون نشنیده بودم، به خدا سوگند نه شعر است و نه سحر و نه کهانت.»[۸] همانطور که اشاره شد تنها قرائت سادهٔ قرآن در رشد و حرکت انسانها مؤثر بود و این روشی بود که پیامبر و یارانش از آن استفاده می‌کردند. در خود قرآن سفارش‌های اکیدی بر خواندن آیات شده و دلیل آن همین تاثیری است که در خواننده و شنونده می‌گذارد.

۲ـ خطابه و موعظه. «بخوان به راه پرورد گارت از روی حکمت و پند نیکو.»[۹] گرچه تمام حرکات و رفتار پیامبر اسلام تعلیم و تربیت بود اما پیغمبر اکرم (ص) به مسئلهٔ تبلیغ که یکی از شیوه‌های تعلیم و تربیت اسلامی است توجه خاص داشت. خداوند می‌فرماید: «ای پیامبر، آنچه بر تو فرستادیم به مردم برسان.»[۱۰] روش تبلیغی پیامبر معمولاً به صورت خطابه و موعظه‌هایی نیز بود که با شرایط خاص شنوند گان و متناسب با وضع آنها ایراد می‌شد. خطبه‌های نماز جمعه و سایر خطبه‌های رسول خدا در حکمت و انقلاب روحی و تداوم بخشیدن به انقلاب، تاثیر بسزایی داشت، همانطور که در زمان ما هم مشاهده می‌کنیم که خطبه‌های نماز جمعه که نمونه‌ای از همان سنت پیامبر اکرم است اثر زایدالوصفی در تثبیت و تهذیب نفس و تحرك روحی مردم دارد. در آن خطبه‌ها، علاوه بر استدلال‌های عقلی، عنایت خاصی به تحریك عواطف و احساسات تودهٔ مردم مبذول می‌شد. موعظه‌های حسنه که در قرآن به آنهااشاره شده، یکی از عواملی بود که مردم را به سوی خدا هدایت می‌کرد.

۳ـ اعزام معلم و مبلغ به اطراف. پیامبر در برنامه‌های تربیتی و آموزشی خود برای رساندن پیام خدا به گوش مردم و هدایت آنان به صراط مستقیم از همان روزهای اول بعثت، افراد صالحی را که شایستگی داشتند به عنوان تبلیغ و دعوت به اسلام به اطراف اعزام می‌فرمود. همین‌که یك نفر مسلمان می‌شد، پیامبر اسلام

با دادن تعلیم ساده‌ای او را به جانب قبیله‌اش اعزام می‌کرد، تا آنچه را یاد گرفته و شنیده، به دیگران یاد بدهد. به عنوان نمونه طفیل‌بن عمرو همین‌که ایمان آورد مامور شد که به سوی قبیله خود برگردد و به آنان تعلیم دهد. این مبلغ تا روز حادثهٔ خیبر میان قبیلهٔ خود به تعلیم معارف قرآن مشغول بود و در همان حادثه، خودش با هشتاد تن مسلمان دیگر به رسول خدا پیوست.[۱۱] تعدادی از این مبلغین و معلمین به دست همان قبایل خودشان شهید شدند، که از آن جمله زید بن وثنه و حبیب بن عدی را به صورت بسیار دردناکی به دار آویختند.

اعزام مبلغ در مکه به صورت پنهانی انجام می‌گرفت، چنان‌که مصعب‌بن عمیر در برابر درخواست اسعد بن زراره و در شرایط بسیار خطرناکی به مدینه روانه شد. هرگاه تقاضای مردم بیشتر بود، اعزام مبلغان فزونی می‌گرفت و نوع ماموریت و وظیفه مشخص می‌شد. از جمله رسول خدا هنگامی، که حضرت علی (ع) را به یمن اعزام کرد، به ایشان فرمود: «یا علی، به سوی مردم یمن برو، مردم آنجا را در امور دین دانا کن، سنت‌های اسلام را به آنها بیاموز، و در مورد اختلافات و نزاع‌های آنها بر اساس کتاب خدا قضاوت نما.»[۱۲] ملاحظه می‌شود که در این اعزام علاوه بر تربیت و تعلیم، مسئلهٔ قضاوت و رسیدگی به سایر کارهای مردم هم توصیه و در نظر گرفته شده است.

۴ـ ارسال نامه و مکاتبه. از روش‌های دیگر تربیتی رسول خدا، نوشتن نامه و رساندن پیام به جهانیان از این طریق بود. پیامبر اسلام با وجود نداشتن امکانات و نبودن وسایل ارتباط جمعی، به وسیلهٔ نامه، امپراتوران بزرگ و مردم را بیدار می‌کرد. بعضی نامه‌ها گرچه به عنوان شخص زمام‌دار بود، اما حضرت در واقع به طور غیرمستقیم و به صورت مکاتبه‌ای و از راه دور، جمعیت زیادی را از بعثت خود و دین خدا و یکتاپرستی مطلع می‌کرد. به عنوان نمونه به یکی از این نامه‌ها اشاره می‌شود تا به نحوهٔ برخورد پیامبر اسلام بیشتر دقت شود.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

نامه‌ای است از محمد فرستادهٔ خداوند به سوی کسرای بزرگ و زمام‌دار ملت فارس (ایران).

درود بر کسی باد که از هدایت (راهنمایان) پی‌روی نموده، ایمان به پروردگار جهان و رسول او بیاورد، گواهی دهد که خدایی جز او مستحق پرستش نیست و فرد و یکتاست و

محمد بنده و رسول اوست. (ای کسری) تو را می‌خوانم به سوی کلمهٔ خدا ، همانا من فرستادهٔ پروردگارم به سوی‌مردمم تا آنانی را که روان پاك و دل زنده دارند اندرز کنم و حجت و بیان خدایی نیز برای‌شان ثابت گردد. (تو ای کسری) دین اسلام را قبول کن تا سالم بمانی، وگرنه گناه همهٔ مجوس بر گردن تو خواهد بود.[۱۳]

۵- روش اسوه‌ای. مهم‌ترین روشی که پیامبر اکرم همواره با آن سروکار داشت روش عملی بود. پیامبر به آنچه می‌گفت خود قبلاً عمل می‌کرد و در این مرحله به قدری پیش رفت که اساساً عمل پیامبر نیز به عنوان سنت یکی از منابع فقهی به شمار می‌رود. رسول خدا ضمن این‌که خود اسوهٔ عمل بود، سعی می‌کرد دیگران را نیز طوری تربیت کند که سخنانشان با رفتارشان مطابق باشد تا در شنونده بیشتر اثر کند. قرآن مجید کسانی را که به قول خود عمل نمی‌کنند سخت سرزنش کرده و می‌فرماید: «موجب خشم شدید خداوند است که بگویید آنچه را عمل نمی‌کنید.»[۱۴] مسلمانان چون می‌دیدند پیامبر اسلام به سخنان و عقاید خود پای بند است بیشتر گرایش پیدا می‌کردند، زیرا بهترین موردی که می‌تواند تجلی اعتقاد یك فرد باشد همان عمل اوست و تربیت بیش از آنچه از طریق گفتار صورت گیرد، از راه عمل می‌تواند انجام شود و آثار عمل مربی سال‌ها در ذهن شاگرد باقی می‌ماند. بحث در مورد روش‌های دیگری که پیامبر اسلام داشته و کیفیت برخورد آن حضرت با مربیان نیاز به صفحات بیشتری خواهد داشت و ما در این نوشته قصد تفصیل نداریم فقط به نمونه‌های تاریخی اشاره می‌شود:

پیامبر اسلام آنچه را به نفوذ کلام کمك می‌کرد در حد کمال رعایت می‌فرمود: از جمله بازبان قوم خویش سخن می‌گفت چنان‌که قرآن می‌فرماید: «ما هیچ رسولی را اعزام ننمودیم مگر این‌که با زبان قومش حرف بزنند تا (حقایق دین را) بر آنان آشکار نماید.»[۱۵]

قرآن مجید پیامبر اسلام را به عنوان بشیرونذیر معرفی می‌کند که به معنای بشارت دهنده و هشدار دهنده است. آن حضرت بر حسب موقعیت‌ها و تفاوت‌های افراد و حالات مختلف که در فرد ظاهر می‌شود، از عامل تشویق و تنبیه استفاده می‌کرد که در این‌جا به دو نمونهٔ تاریخی اشاره می‌شود:

۱ـ پیامبر اسلام گذارشان به اجتماع وزنه برداران و ورزش‌کاران افتاد که مشغول زورآزمایی بودند. ایشان به تناسب موقعیت و احوال حاضران فرمودند: میل دارید که بگویم چه کسی از همه قوی‌تر است؟ همه اظهار علاقه نمودند. ایشان فرمودند: «آن کسی از همه قوی‌تر است که علاقه به چیزی او را از مدار انسانیت خارج نسازد، در موقع خشم تسلط بر نفس داشته باشد، به جز حقیقت نگوید و به هنگام رسیدن به قدرت بیش از حد دست درازی نکند.»[۱۶]

۲ـ روزی شخصی با کمال خشم و شتابزدگی به مسجد آمد و عرض کرد: «عظنی و اوجز» یعنی: «مرا موعظه کن، اما بسیار کوتاه و مختصر.» پیداست که طرف علاقه دارد مطلبی را بشنود، اما حوصله سخنی طولانی را ندارد و ظاهر او نشان می‌دهد که فردی است بسیار عصبانی و کم صبر. در این‌جا رسول خدا با کمال ملاطفت فقط یك جمله پاسخ فرمود آن این بود: «لا تغضب» یعنی خشم نکن. در این جمله هم بیان درد است و هم راه درمان و اگر سؤال از دو جمله تشکیل شده بود، ولی جواب فقط یك جمله است. جمله‌ای که سؤال کننده عصبانی و کم طاقت را، هم به بیماریش توجه داد و هم راه درمان آنرا تجویز کرد.

خداوند در شان پیامبر که درصدر خلایق و مایه افتخار بشر است می‌فرماید:

اگر تندخو و سخت دل بودی مردم از اطراف تو پراکنده می‌شدند».[۱۷] رسول خدا به رعایت نظم و تربیت و در نظر گرفتن حقوق دیگران زیاد توجه داشت. نقل شده است که شخصی انصاری خدمت پیامبر رسید و مسئله‌ای پرسید. در همین زمان مردی از قبیله ثقیف که سؤالی داشت از راه رسید و در نظر داشت زودتر جواب بشنود در این موقع حضرت فرمود: «ای برادر، ثقیف، همانا برادر انصاری قبل از تو سؤال کرده است؛ بنشین تا اول به سؤال و نیاز او برسیم.»

پیداست که رسول خدا با چنین برخوردها و روش‌ها چگونه به افکار و دل‌ها حرکت می‌دهد و چه آثار عمیق و ریشه‌داری را به جای می‌گذارد. اصولاً لحن قرآن در برخورد با کلمهٔ علم و عالم و مسئله تفکر و توجه به قلم و نوشتن به گونه‌ای است که به طور غیر مستقیم مؤمنان را به ایجاد مدارس، کتابخانه‌ها و اشاعهٔ علوم و صنایع ترغیب می‌کند و این‌گونه برنامه‌ها و روش‌های تربیتی و آموزشی در تمام زندگی گهربار و اخلاص‌آمیز رسول خدا ادامه داشت.

نقش امامان معصوم در تعلیم و تربیت بعد از پیامبر اسلام

آیهٔ زیر در حجة الوداع بر پیامبر اکرم نازل شد: «ای پیامبر آنچه از خدا بر تو نازل شد به خلق برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت و ادای وظیفه نکرده‌ای و خدا ترا از شر و آزار مردمان محفوظ خواهد داشت (بیم نکن) زیرا خداوند کافران را هدایت نمی‌فرماید (به مقصدشان نمی‌رساند)»[18] پیامبر بعد از نزول این آیه آنرا در غدیرخم عملی کرد و فرمود: «کسی را که من مولای او بودم علی مولای اوست.»[19] علامهٔ طباطبائی صاحب تفسیر المیزان در قسمتی از تفسیر این آیه (جلد یازده ص ۸۶) چنین می‌گوید: «باید دانست همانطوری که در زمان رسول‌الله امور امت و رتق وفتق آن به دست آن جناب اداره می‌شد، به طور مسلم و بدون هیچ ابهامی پس از درگذشت وی نیز شخصی لازم است که این امر مهم را عهده‌دار باشد. بنابراین رسول خدا رسماً علی علیه‌السلام را به جانشینی خود انتخاب نمود. بعد از رسول خدا (ص) می‌بایست که اهل بیت و در رأس آنها حضرت علی (ع) عهده‌دار مقام رهبری شوند و بر مسائل تعلیم و تربیت و سیاست نظارت کنند، اما طی یك جریان سیاسی، دیگران زمام حکومت و خلافت ظاهری را به دست گرفتند و در نتیجه علی علیه‌السلام که رهبر راستین مردم بود بعد از پیدا شدن چنین جوی بیشتر به برنامه‌هایی پرداخت که در زمینه تعلیم و تربیت و حل مشکلات علمی و قضایی مردم بود و زمامداران هم از علوم و راهنمایی‌های آن حضرت استفاده می‌کردند چنان‌که خلیفه دوم بیست‌وشش بار گفته بود: «اگر علی نبود من هلاك می‌شدم» دو خلیفهٔ دیگر هم مکرراً این اظهارنظر منصفانه را، کردند.[20]

علی (ع) برای حفظ وحدت و هدایت مسلمین، در جلسات رسمی‌ای که به منظور حل‌وفصل امور مملکت و پاسخ به سؤالات مختلف تشکیل می‌شد شرکت می‌کرد ــ که خلیفه هم در آن مجالس حضور می‌یافت. بنابراین اگرچه از نظر ظاهری حضرت علی در رأس خلافت قرارنگرفت، اما رسیدگی به مشکلات علمی و عملی مردم داخل و برخوردهای مختلف سیاسی خارج بیشتر با صلاح‌دید حضرت علی (ع) انجام می‌شد. چنان‌که، طبق مدارك مسلم، کیفیت مبارزه با رومیان در زمان خلیفهٔ اول و جریان فتح ایران در زمان خلیفهٔ دوم در نتیجهٔ طرح‌های آن حضرت بود. در این دوره که سه خلیفه، ۲۵ سال حکومت اسلامی

بعد از پیامبر را در دست داشتند و علی (ع) هم در عین کنار بودن از خلافت دست اندرکار بسیاری از امور مسلمین از جمله تعلیم و تربیت بود، وضع آموزش و پرورش کم‌وبیش شبیه آنی بود که در حیات پیامبر جریان داشت و تفاوت کلی از طرف مورخین مورد نظر قرار نگرفته که به نقل آن بپردازند. علی علیه‌السلام غیر از شرکت در جلسات رسمی، جلسات درس خصوصی هم داشت.

روش امام علی (ع) در همه حالت‌ها، گفتارها و نشست و برخاست‌ها برای مردم تربیت آموز بود. امام حتی در میدان جنگ از روش انسانی خویش مکتبی بزرگ گشود و به مردم آیین جوانمردی می‌آموخت و نکات جالب تربیتی در زندگی او بسیار است. او در طول ۵ سال، حکومت واقعی اسلامی را به همه نشان داد. از حوزهٔ شعار دادن توخالی درگذشت و دادگری راستین را در کردار نشان داد. اساساً حکومت او برداشتن تقوا و فداکاری استوار بود. میزان و معیار حکومت او قانون اسلام بود. و همه حتی فرزندان و اقوام خودش در برابر قانون از نظر او برابر بودند. دوستی و همراهی و مهربانی با مردم را همواره به فرماندارانش توصیه می‌فرمود. از پرهیاهوترین مسائل که حکومت امام با آن رویارویی داشت معاویه بود. امام (ع)، پس از قتل خلیفهٔ سوم، معاویه را که در شام حکمران بود عزل کرد ولی او تن در نداد و امام به جنگ ناخواستهٔ صفین کشیده شد.

حضرت علی (ع) غیر از اعمال و کردارش که الگویی برای مسلمانان بود، روش تربیتی دیگر نیز داشتند که آن، خطبه‌ها و سخنان فراوان است که به مناسبت‌های مختلف ایراد فرموده‌اند و سید رضی در هزار سال پیش آنها را گردآوری کرده است و آنرا نهج‌البلاغه نامیده است. البته افراد دیگری هم کتاب‌هایی در این زمینه تالیف کرده‌اند. کلمات امیرالمومنین دارای چند امتیاز است: یکی فصاحت و بلاغت و دیگر چند جانبه بودن، یعنی چند بعدی بودن آن‌هاست. دربارهٔ سخنان علی (ع) گفته‌اند «پایین‌تر از کلام خالق و بالاتر از کلام مخلوق». نهج‌البلاغه پس از چهارده قرن برای شنونده امروزی همان لطف و حلاوت و گیرندگی را دارد که برای مردم آن روزگار داشته است. تاثیر و نفوذ سخنان امام آن چنان بود دلها را می‌لرزاند و اشکها را جاری می‌ساخت. همام‌بن شریح از یاران وی از او خواست سیمای کامل پارسایان را برایش ترسیم

کند. حضرت علی (ع) از طرفی نمی‌خواست جواب مایوس کننده‌ای به او بدهد و از طرفی می‌ترسید که او طاقت شنیدن نداشته باشد، لذا خلاصه و کوتاه چند جمله‌ای گفت که همام راضی نشد و آتش شوقش فروزانتر شد و اصرار کرد و سوگندش داد، حدود پانزده صفت در این ترسیم از اشخاص پارسا گنجانید و هنوز ادامه داشت. اما هر چه سخن ادامه می‌یافت، ضربان قلب همام بیشتر، روح متلاطمش، متلاطم‌تر می‌شد و مانند مرغ محبوسی می‌خواست قفس تن را بشکند. ناگهان فریادی کشید و جان به جان آفرین تسلیم کرد. علی (ع) فرمود: «از همین می‌ترسیدم.» [۲۱]

از سخنان امام بزرگوار این است: «الحکمه ضاله کل مؤمن، فخذوها ولومن افواه المنافقین»، یعنی«حکمت گمشدهٔ هر مؤمنی است، پس آنرا فرا گیرید حتی اگر از دهان منافقین باشد.» از طریق حکمت، پردهٔ علم برداشته می‌شود کسی که علم و دانش ندارد برای او هویت نیست، هیچ گنجی سودمندتر از علم نیست، علم زندگی و شفاست، علم پایهٔ هر خیر ونیکی است، علم و دانش نشانه عقل است، علم چراغ و روشنی بخش عقل است، علم زینت دهندهٔ توانگران و موجب بی‌نیازی فقرا است، علم بهتر از مال است زیرا ترا حراست و نگهداری می‌کند در حالی‌که مال را تو باید نگهداری کنی، در پی طلب علم باشید تا ارشاد شوید، هیچ فقری سخت‌تر از جهل و نادانی نیست، نادان بر آرزویش تکیه می‌کند و از عمل خود می‌کاهد، نادانی، آخرت شخص را تباه می‌سازد، نادانی بزرگ‌ترین معصیت‌هاست[۲۲].

برنامه‌های تربیتی علی (ع)

در برنامه‌های تربیتی حضرت علی (ع) همه گونه مباحث مطرح می‌شد. رسول خدا فرمودند که: «من شهر علمم علیم در است. انا مدینةالعلم و علی بابها» مردم به این جهت واقف بودند که تنها علی است که می‌تواند پاسخگوی همه سؤالات و مشکلات مردم باشد. مخصوصاً بعد از وفات پیامبر، شهر مدینه محل رفت‌وآمد قبایل و گروه‌های مختلف بود و صاحبان افکار و عقاید مختلف به سوی مدینه می‌آمدند که بیشتر این مسافران، علمای نصاری و یهود بودند. اینان در کتاب‌های آسمانی خود شمه‌ای از خصوصیات پیامبر را خوانده بودند و اینک

در مقام آن بودند که آنچه را دیده‌اند با زندگی پیامبر اسلام و جانشینان او تطبیق دهند. در این موقعیت حساس می‌بینیم که جامعیت برنامهٔ آموزشی علی (ع) نقش عمده‌ای ایفا می‌کرد. دیگر هیچ‌کس سؤالش بدون جواب صحیح نمی‌ماند. مخصوصاً در زمینه مسائل عقیدتی و مباحث قرآنی. علی (ع) در واقع از انقلاب عقیدتی و فرهنگی که رسول خدا بوجود آورده بود پاسداری کرد و معارف اسلامی و علوم انسانی را گسترش داد. بعدها فرهنگ اسلامی برمبنای افکار بلند رسول خدا و علی مرتضی و برخی از یاران پیامبر دنبال و تقویت شد تا این‌که در زمان امام صادق (ع) این برنامه به اوج خود رسید و مدرسه و مکتب به صورتی منظم شکل گرفت و چون هدف این برنامه آشنایی مردم با معارف اسلامی بود، حضرت علی (ع) به مباحث مقدماتی هم که لازم می‌دید توجه داشت و حتی تدریس آنرا خود عهده‌دار می‌شد. طبق مدارك تاریخی، علی (ع) را واضع ادبیات حکیمانه و دستور زبان عرب دانسته‌اند. او بود که علم قرائت را به دیگران یاد داد.[۲۳] در این برنامه، بدنبال طرح مباحث صرف و نحو، به علم تفسیر، فقه و حقوق قضایی، مدنی و سیاسی اهتمام خاص داشت و به مسائل تعقلی و عرفان نیز کمال توجه معطوف می‌شد. علامهٔ طباطبائی می‌فرماید: «در میان شاگردان امیرالمومنین، جمعی از صلحا و اهل معرفت وجود دارند مانند اویس قرنی، کمیل بن زیاد و میثم تمار که عرفای اسلامی آنها را مصادر عرفان شناخته‌اند و عده‌ای مصادر اولیهٔ علم فقه و کلام و تفسیر و... هستند.[۲۴]

علی (ع) اولین کسی است که در اسلام، در فلسفهٔ الهی غور کرد و به سبك استدلال آزاد و برهان منطقی سخن گفت و مسائلی را که تا آن روز در میان فلاسفهٔ جهان مورد توجه قرار نگرفته بود طرح کرد و در این باب به حدی عنایت به خرج داد که در بحبوحه جنگ‌ها به بحث علمی می‌پرداخت. از علی (ع) در فنون متفرقه عقلی و دینی و اجتماعی نزدیك به یازده هزار کلمه قصار نقل شده است.[۲۵]

بعضی از مورخین طرح مباحث عقلی را به دوران بنی‌عباس نسبت می‌دهند که با ترجمهٔ کتاب‌های یونانی و غیره و تاسیس سازمانهایی مثل: بیت الحکمه‌ها در جامعهٔ مسلمین نضج گرفت و در زمان مامون به نقطه اوج رسید، در حالی‌که قبل از تاسیس بیت‌الحکمه‌ها در جامعهٔ مسلمین تفکر و استدلال و فلسفه سابقه

داشت و معارف عالی عرفان و فلسفه را علاوه بر قرآن در کلمات حضرت علی (ع) در نهج‌البلاغه می‌یابیم. علی (ع) به تفسیر قرآن و احادیث نبوی توجه خاص داشت و سعی می‌کرد که حدیث در کنار قرآن قرا گیرد. در حالی‌که سایر خلفای راشدین تنها به ظاهر قرآن اکتفا می‌کردند و در بعضی مواقع از نقل حدیث و روایت به شدت جلوگیری به عمل می‌آوردند و این شدت عمل تا زمان حکومت عمربن عبدالعزیز خلیفهٔ اموی ادامه داشت. او در این مورد اخطار کرد و دستور داد تا روایات رسول خدا جمع‌آوری شود تا مبادا به دست فراموشی افتد. در کتاب کنزالعمال که یکی ازمدارك اهل سنت است در جلد پنج آمده است: خلیفهٔ دوم برای جلوگیری از نقل و نوشتن حدیث به تمام مناطق اسلامی با بخشنامه اعلام کرد که هر کسی حدیثی را نوشته است و یا از پیغمبر اسلام در دست دارد، باید آن را از بین ببرد. مثلا «یکی از مبلغین که در زمان خلیفهٔ اول مامور شد تا برای امر تبلیغ و تعلیم راهی عراق شود، شخصی است به نام قرضه‌بن کعب. او می‌گوید هنگامی‌که من به سوی عراق در حرکت بودم مشاهده کردم که خلیفه هنگامی که مرا بدرقه می‌کرد، صدا زد و گفت، من شما را بدرقه کردم تا غیر از مسئلهٔ احترام که از یاران پیغمبر هستی موضوعی را تذکر دهم. شما به منطقه‌ای می‌روید که مردم آنجا با زمزمهٔ تلاوت قرآن فضای مسجد را پر کرده‌اند. سفارش من به شما این است که آن‌ها را به حال خود واگذارید، مردم را با احادیث آشنا نکنید. وقتی که این شخص به ماموریتش می‌رود، مردم از او تقاضا کردند که برای ما حدیث نقل کن. او جواب داد: خلیفه مرا از نقل حدیث منع کرده؛ حال چرا ابن مسعود، ابوذر، و ابودردا به خاطر نقل حدیث مدت‌ها زندانی شدند خود بحثی جداگانه دارد. در این‌جا ما فقط نمونه‌ای از برنامه تربیتی دوران حضرت علی (ع) را مطرح کردیم که چگونه در این برنامه علاوه بر قرائت قرآن و آموزش آن، به تفسیر و تطبیق حدیث با قرآن و مسائل عقلانی نیز توجه می‌شد، آنهم در شرایطی حاد که شعار «حسبنا کتاب الله» یعنی «کتاب خدا ما را کافی است»، مطرح بود.

حضرت علی (ع) در روش‌های تربیتی خود همچنان از پیامبر خدا پیروی می‌کرد و سازمان‌های آموزشی او نیز بیشتر همان مسجدها بودند. البته در جلسات مشترکی که احیاناً حضرت با خلفای زمان خود داشت، معارف اسلامی

را مطرح می‌کرد. در زمانی که حکومت می‌کرد بیشتر ایام حضرت به جنگ و مبارزه با گروه‌هایی از منافقان سپری می‌شد، حضرت بحث‌های علمی و تربیتی را از مساجد و محافل علمی حتی به صحنه‌های خونین جنگ می‌کشاند. در یکی از همین جنگ‌ها وقتی سؤال کننده را که درباره توحید سؤال می‌کرد مورد سرزنش قرار دادند که الان موقع جنگ است نه محل بحث و گفتگوی علمی، حضرت فرمود: «رها کنید او را، بگذارید سؤالش را بکند زیرا ما از جنگ آنچه را که او اکنون می‌خواهد می‌خواهیم.» یعنی هدف از همه این جنگ‌ها و مبارزات، بیداری و تعلیم و تربیت مردم است و او خود پیش قدم شده است.

بعد از شهادت حضرت علی (ع) این خط سیر به وسیلهٔ جانشینان به حق او و اهل بیت نیز ادامه یافت. خلفا و زمامداران ظاهری نیز در بغداد و گوشه و کنار دنیا به تاسیس مدرسه، بیت الحکه، و کتابخانه اقدام کردند و دانشمندان بسیاری در زمینه‌های مختلف دست به کار تدریس و تالیف شدند و فرقه‌های مختلف اسلامی هم عقاید و افکاری متفاوت پیش کشیدند که با استفاده از جو آزاد اندیشی در جامعهٔ اسلامی، یك حالت پویایی فرهنگی فوق‌العاده‌ای به وجود آمد. ترجمهٔ کتاب‌های بیگانه و بروز و ظهور افکار مادیگری و توجهاتی که در کتاب و سنت به مسئلهٔ تفکر و تعقل و برهان می‌شد به این حرکت فرهنگی شتاب بخشید و در سراسر سرزمین‌های پهناوری که اسلام در آنجا گسترش یافته بود مدارس و روش‌ها و محتوای تربیتی با اندك تفاوت‌هایی وجود داشت که بیشتر زیر نظر و با سیاست حکام مسلط آنان اداره می‌شد ولی جریان دیگری که به موازات این خط حاکم همیشه وجود داشته و تا به امروز هم ادامه دارد، تعلیمات امامان برحق و پس از آنها فقها و مراجع تقلید و حوزه‌های علمیهٔ اسلامی است که سعی بر زنده نگاهداشتن برنامهٔ تربیتی امامان داشته و دارند.

روش سازندهٔ اهل بیت و ائمه در نحوهٔ هدایت افکار توده‌ها، نقش کاملاً حیاتی داشت. ایشان در تعلیم و تربیت خود اسلام راستین را مطرح می‌کردند و با توجه به امکانات محدود و ظرفیت‌ها، موانع رشد و هدایت را از سر راه برمی‌داشتند. امام حسن (ع) در این راه ناملایمات زیاد دید. امام حسین (ع) علاوه برداشتن مجالس درس و بحث، دست به یك انقلاب بنیادین زد و امر به معروف و نهی از منکر را در سطحی عالی به صورت جهاد مسلحانه و پی‌گیر

شروع کرد و ابتدا مکه را به عنوان محل اقامت موقت انتخاب فرمود تا در طول چهار ماه، مردم مسلمان را که از گوشه و کنار جهان به این میعادگاه می‌آمدند بیدار کند. امام در روز هشتم ذوالحجه که مردم سرگرم مراسم حج بودند ناگهان از مکه به سوی عراق حرکت کرد. این حرکت غیرمنتظره و نابهنگام طبعاً سؤال‌های مختلفی را مطرح و در ذهن مسلمانان حج‌گزار به وجود آورد و پاسخ‌های آن حضرت به مردمی که فلسفهٔ این حرکت را جویا بودند و مشاهده مبارزات او در صحنه خونین کربلا و خطبه‌های تکان دهندهٔ امام در بیداری مردم اثر عظیم داشت و اینک با وجود گذشت قرن‌ها، هنوز آن خاطرات زمینه‌ساز انقلاب‌های جوامع اسلامی است.

بعد از انقلاب کربلا و آن همه خونریزی توسط بیدادگران، امکان نفوذ عوامل سودجو در حرکت انقلابی کربلا وجود داشت و احتمال می‌رفت که خط مبارزه عاشورا که همهٔ آن تعلیم و تربیت مجسم بود، رنگ‌های قومی و ملی‌گرایی بگیرد. لذا امام زین‌العابدین در برخوردهایی که داشت سعی می‌کرد مردم را بیشتر به هدف‌های نهایی این مبارزه که قرب و توجه به خدا است متوجه سازد هر چند در قالب دعا و مناجات باشد تا آن همه خون‌های پاك شهدا و فداکاری‌های رزمندگان بتواند نتیجه بخشد و این‌که با یاد مصایب کربلا و تشکیل دادن مجالس مخصوص که جوابگوی عواطف مردم است، انقلاب تربیتی کربلا تداوم یابد و به صورت درس‌های خودسازی مطرح شود که خود بحث جداگانه‌ای دارد. در یکی از دعاها امام سجاد می‌فرماید: «ای کسی که یادت آبروی یاد کنندگان است و ای کسی که شکرت موجب کامروایی شاکران است و ای کسی که اطاعت تو باعث نجات مطیعان است[۲۷] این‌گونه دعاها، ۱) بعد سیاسی دارد و آن این‌است‌که کسی که شرافت را در یاد خدا بودن می‌داند، دیگر به یاد سلاطین بودن برایش شرفی نمی‌آورد و کسی که اطاعت از خداوند را وسیلهٔ نجات از مشکلات می‌داند، بنابراین اطاعت از هر سلطان جائر را جایز نمی‌شمرد و به قدرت‌های بیدادگر اعتنایی ندارد؛ ۲) این دعاها نحوهٔ تفکر و اساس تشکیل دهندهٔ شخصیت فرد مؤمن را می‌نمایاند و آن این‌است‌که وی رستگاری و تکامل را در شکر خدا می‌داند و کس دیگری را در روزی و تعالی خویش مؤثر نمی‌شمارد و تعریف و توصیف افراد بیگانه از خود را تملق می‌داند

و آنرا جائز نمی‌شمارد؛ ۳) بعد تعلیماتی و تبلیغاتی و تربیتی دارد و آن این‌است که دیگران بدانند که شکرگذاری از هر کسی بدون دلیل و فقط به قصد بهره و لذت جویی، امری شایسته نمی‌باشد و دیگران بدانند که هر انسانی باید از خدا اطاعت بکند تا از دشواری‌های این جهان و آن جهان نجات یابد والا کسی که اطاعت امر حق نکند به دام هوی و هوس‌های خویش و به کمند شیطان در می‌افتد؛ ٤) این دعاها بعد روانی و روانشناختی دارد و آن این‌است که می‌نمایاند که روح بلند یك بندهٔ آزاده و یك آزاده بندهٔ خدا به چه مسائل مهمی مشغول است و فراغت و سیادت خود را در چه اموری می‌جوید و چگونه از قید زمین و علایق مادی رها شده است.

در نتیجهٔ مطرح کردن مسائل حاد سیاسی در ضمن دعا و در نتیجهٔ آن‌گونه بحث‌ها و جلسات در زمینهٔ اخلاق و عقاید و ایراد خطبه‌های تکاندهنده، مخصوصاً خطبهٔ معروف جامع دمشق، تعلیم و تربیت در این قالب ارایه می‌شود.

دانش امام باقر (ع) نیز همانندی امامان دیگر از سرچشمه وحی بود. آنان آموزگاری نداشتند و آن دانش‌های فراوان را در مکتب معلمین معمولی یاد نگرفته بودند. جابربن عبدالله نزد امام باقر آمد و از آن حضرت دانش آموخت و به آن حضرت مکرر می‌گفت: «ای شکافندهٔ علوم، گواهی می‌دهم تو در کودکی از دانشی خداداد برخورداری.» عبدالله بن عطا مکی می‌گفت: «هرگز دانشمندان را نزد کسی چنان حقیر و کوچك نیافتم که نزد امام باقر (ع)». «حکم بن عتیبه» که در چشم مردمان جایگاه علمی والایی داشت در پیشگاه امام باقر چون کودکی در برابر آموزگار بود. مردم از عبدالله عمر مسئله‌ای پرسیدند در پاسخ بماند به سؤال کننده، امام باقر (ع) را نشان داد و گفت: «از این کودك بپرس و مرا نیز از جواب او آگاه ساز.» آن مرد از امام پرسید و جواب قانع کننده شنید و برای عبدالله عمر بازگو کرد، عبدالله گفت. «اینان خاندانی‌اند که دانش‌شان خداداد است.» و نیز ابوبصیر می‌گوید. «امام باقر (ع) از یکی از افریقاییان حال یکی از شیعیان خود به نام راشد را جویا شد، پاسخ داد خوب بود و سلام رساند. امام فرمود خدا رحمتش کند. با تعجب گفت مگر او مرده است فرمود. آری. گفت چه وقت در گذشت. فرمود دو روز پس از خارج شدن تو. گفت به خدا بیمار نبود، فرمود مگر هر کسی می‌میرد به

جهت بیماری است. (آنچه را ما بیماری می‌دانیم)». آنگاه ابوبصیر در مورد آن، در گذشته سؤال کرد، امام فرمود: «او از دوستان و شیعیان ما بود. گمان می‌کنید که چشم‌های بینا و گوش‌های شنوای ما همراه شما نیست؟ وه، چه پندار نادرستی است، به خدا سوگند هیچ چیز از کردارتان برما پوشیده نیست. پس ما را نزد خودتان حاضر بدانید و خود را به کار نیك عادت دهید و از اهل خیر باشید تا به همین نشانه و علامت شناخته شوید. من فرزندان و شیعیانم را به این برنامه فرمان می‌دهم.»[۲۸] محمدبن منکور از صوفیان آن روزگار می‌گوید: «روز گرمی از مدینه بیرون رفتم، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین را دیدم همراه دو تن از غلامان با دو نان، از سرکشی به مزرعه خود باز می‌گردد. به خود گفتم مردی از بزرگان قریش در چنین وقتی درپی دنیاست، باید او را پند دهم. نزدیك آمدم، سلام کردم، امام در حالی که عرق از سر و رویش می‌ریخت با تندی پاسخ داد. گفتم خدا ترا سلامت دارد، آیا شخصیتی چون شما در این هنگام و با این حال درپی دنیاست اگر در این حالت مرگ در رسد چه می‌کنی؟» فرمود: «به خدا قسم اگر مرگ در رسد در حال اطاعت خداوند خواهم بود. زیرا من به این وسیله خود را از تو و دیگران بی‌نیاز می‌سازم. و ازآن حالت بیمناکم که سرگرم گناهی باشم». گفتم «رحمت خدا بر تو باد، می‌پنداشتم که شما را پند می‌دهم اما تو مرا پند دادی و آگاه ساختی».

امام چه در خانه نشسته و چه در متن اجتماع باشد در مقام امامتش تفاوتی رخ نمی‌دهد، چون امامت مانند رسالت منصبی است الهی و به دلخواه مردم نیست که امام برگزینند. در عصر امام باقر و امام صادق (ع) که دوران حکومت اموی رو به زوال می‌رفت، و بنی عباس سخت با آنها درگیر بودند، شرایط مساعدی برای گسترش مدرسهٔ امام باقر (ع) فراهم بود، زیرا طرفین برای جلب نظر مردم و شکست حریف سعی می‌کردند که نسبت به اهل بیت احترام بگذارند، امام صادق (ع) با استفاده از چنین فرصت و زمینهٔ مساعدی توانست مدرسهٔ خود را که یادگار پدرش امام باقر بود به عظمت بیشتری برساند. دانشمندان بسیاری در رشته‌های مختلف از این مدرسه و مکتب استفاده کردند که بنا به نوشته‌های ابن شهر آشوب و شیخ طوسی و شیخ مفید، تعداد شاگردان آن حضرت به چهار هزار نفر می‌رسیدند. سخن امام، سخن روز بود و

مسافران گفتار آن حضرت را به ارمغان می‌بردند و در مقام احتیاج و مناظره به گفته‌های امام استشهاد و استدلال می‌کردند.

در مکتب امام صادق(ع) در همه رشته‌های علوم که هر کدام به نحوی در رشد فردی و اجتماعی تاثیر داشت تتبع و بحث می‌شد و امام برای هر یك از شاگردان خود وظیفهٔ خاصی تعیین کرده بود و به اصطلاح، هر یك در رشته‌ای تخصص داشتند. مثلاً حضرت به ابان بن تغلب که در فقه تبحّر داشت صریحاً دستور داد که در مسجد بنشیند و فتوی دهد. حمران بن اعین، مسئول جواب دادن به مسائلی بود که در علوم قرآن مطرح می‌شد، زراة بن اعین قسمت مناظره و بحث در فقه را عهده‌دار بود، مؤمن طاق در مسائل کلامی تخصص داشت، طیار مسئول مناظره در مسائل قضاوقدر شد و بالاخره هشام بن الحکم مناظره و بحث در مسائل رهبری و امامت و اصول عقاید را برعهده داشت.[۲۹]

امام صادق(ع) مسائل علمی ـ تجربی را نیز مطرح می‌کرد و بنابر نقل‌های مختلف از علمای گذشته، جابربن حیان یکی از شاگردان امام بوده است که در رشته‌های مختلف در علم کیمیا مهارت داشت. ابن خلکان می‌نویسد: «جابر هزار کتاب نوشته که جزوات درس امام صادق(ع) را در بر دارد که آن جزوات پانصد رساله بود.[۳۰]» علامه هبته الدین شهرستانی گوید من پنجاه جلد از کتاب‌های جابر را به خط قدیم دیده‌ام که در همهٔ آنها، هر موضوع علمی را که بیان می‌کنید می‌گوید: «قال لی جعفر، القی علّی جعفر» یعنی جعفر به من چنین گفت و جعفر چنان آموخت.

حضرت اما جعفرصادق (ع) و یا پدرش اولین کسی است که علم طب را در عربستان تدریس کرد. در طب جعفری چیزهایی وجود دارد که رنگ ایرانی دارد.[۳۱] عده‌ای از مورخین و عرفای اسلامی عقیده دارند که جعفرصادق (ع) اولین عارف جهان اسلامی بوده است. عطار، نویسندهٔ تذکرةالاولیا، می‌گوید که تمام فرقه‌ها از محضر درس جعفرصادق (ع) استفاده می‌کردند و شیخ ابوالحسن خرقانی می‌گوید: «مسلمان و کافر در محضر درس جعفر حضور به هم می‌رسانیدند و از خوان فضلش بهره‌مند می‌شدند[۳۲].» اولین قدم برجستهٔ امام جعفرصادق (ع) برای جلوگیری از زوال مذهب شیعه مخالفت با عقیده‌ای بود که گویا به تقلید از مسیحیان بین شیعیان به وجود آمد. قبل از این‌که امام به سن

رشد برسد، در مذهب شیعه یك تمایل به وجود آمده بود که برای آیندهٔ این مذهب خیلی خطر داشت و آن تمایل این بود که عده‌ای از شیعیان متنفذ به فکر افتاده بودند که پیغمبر اسلام و علی(ع) و بعد از او امامان دیگر یعنی ائمه شیعه، دارای جنبه ملکوتی نیز هستند. به این معنا که در وجود این بزرگواران دو ماهیت است: یکی خدایی و دیگری ماهیت بشری.امام صادق (ع) به شدت با این عقیده مخالفت کرد و گفت: «سرشت پیامبر و اجداد وخودم، سرشت بشری است» و پیامبر فرمود: «انا بشر مثلکم...» یعنی من انسانی مثل شما هستم. علت مخالفت امام با این عقیده این بود که می‌دانست سبب تفرقهٔ مذهب شیعه می‌شوند و بر اثر آن مذهب ضعیف و نابود خواهد شد. با توجه به تفرقهٔ مذاهب مسیحی که همه از ناسوت (طبیعت و فطرت بشری) و لاهوت (ماهیت خدایی)عیسی‌سرچشمه‌گرفته است. در نیمهٔ اول قرن دوم اسلامی بین مسلمین یك تمایل ناگهانی نسبت به رهبانیت به وجود آمد و دنبالهٔ آن تا قرن سوم ادامه یافت. بانیان این فرقه‌ها عقیده داشتند که آدمی باید زندگی را رها کند و تمام عمر را در گوشه‌ای بگذراند و وظیفهٔ انسان را اعتکاف در محل‌های گوناگون تعیین کردند. برخی نماز را عبادی‌تر و برخی روزه گرفتن را بر نماز رجحان دادند و هیچ‌یك در فکر معاش پیروان خود نبودند. شیعیان هم مثل فرقه‌های دیگر متمایل به رهبانیت شدند، به ویژه آن‌که رهبانیت با طبیعت بعضی از افراد که ترجیح می‌دادند در زندگی دنبال کار نروند مناسب بود. امام جعفرصادق (ع)، همان‌طور که با شدت نظریهٔ سرشت خدایی پیغمبر و ائمه شیعه را رد کرد، با رهبانیت شیعیان و سایر فرقه‌های اسلامی به طور جدی مخالفت نمود.[۲۳]

امام می‌دانست که اگر رهبانیت در مذهب شیعه قدرت بگیرد آن را از بین می‌برد خاصه حکومت‌های وقت که با شیعیان خصومت داشتند و نفع آن‌ها در این بود که شیعیان دست از دنیا بشویند و رابطهٔ خود را با دنیای خارج قطع کنند و نتوانند به وسیلهٔ تبلیغ مذهب شیعه را توسعه دهند. امام جعفرصادق (ع) فرهنگ شیعی را به‌وجود آورد واز اولین روز شروع به تدریس کرد، منظورش به وجود آوردن این فرهنگ بود. بنیاد فرهنگی او یك آکادمی شد که در آن به طور آزاد مسائل علمی و به خصوص ایدئولوژی مورد بحث قرار گرفت. آنچه شاگردان امام جعفرصادق (ع) را به محضر درس او می‌کشاند، قوت کلام استاد

و ایمان او به آنچه می‌گفت بود و می‌فرمود که مؤمن برای اینکه دارای ایمان متقین بشود، باید از علم و ادب برخوردار باشد و ادب را بدین گونه تعریف می‌کرد: ادب عبارت از جامه‌ای است که بر آنچه می‌گویند و می‌نویسند می‌پوشانند، زیرا آنچه می‌گویند و می‌نویسند، بدون آن جامه جالب نیست و ادیب، هر کس می‌تواند باشد در هر رشته‌ای، و برای فرهنگ مذهبی چهار رکن: (مذهب، ادب، علم، و عرفان) را در نظر گرفت[۳۴] و می‌گویند، اولین کسی که جایزه ادبی را برقرار کرد، البته نه در نظم بلکه در نثر، امام جعفرصادق (ع) بود. در نوشته‌ای بالای سر امام چنین آمده بود:

یتیم آن نیست که پدر خود را از دست داده، بلکه آن است که از علم و ادب بی‌بهره باشد. امام علم را چنین تعریف می‌کرد: «هر چیز که آدمی بیآموزد علم است و عقیده داشت که بعد از اجرای احکام دین بر یك مسلمان واجب‌تر از ادب و علم، چیزی نیست، بلکه علم را از واجبات زندگی فردی و اجتماعی مسلمین به شمار می‌آورد.[۳۵]

امام عقیده داشت که بشر فقط مدت کوتاهی از دوران زندگی طولانی خود را به علم اختصاص داده و بیش‌تر از علم بری بوده، و دو چیز او را از علم دور کرد: اول نداشتن مربی و معلم تا این که وی را تشویق به فراگرفتن علوم کند، دوم تنبلی انسان. فرمود چون فراگرفتن علم زحمت داشته، انسان از آن کار با زحمت می‌گریخت. امام علم را نامحدود می‌دانست و عقیده داشت علومی در جهان‌های دیگر هست که آدمی با اندیشه و عقلی که در این جهان به علوم پی می‌برد، آن علوم را نمی‌تواند ادراك نماید. امروز بعد از تئوری نسبیت انشتین و تئوری ضد ماده که از تئوری گذشته و وارد مرحله عمل شده، می‌توان دریافت که نظر امام درست بوده است.[۳۶] امام صادق (ع) مؤسس و پایه‌گذار دانشگاه بزرگ جعفری در مدینه است که در دانشکده‌های مختلف آن، هزاران تن در رشته‌های گوناگون علوم و فنون اسلامی، مشغول تحصیل و فراگیری علوم بودند. تنها در رشتهٔ فقه و معارف اسلامی بیش از چهارهزار نفر در مساجد کوفه، گفتارهای استاد را تکرار می‌کردند و روی آن دقت و غور بررسی انجام می‌دادند و تنها منبع مستند و مدرك گفته‌ها و اشارات و توجیهات علمی آن بزرگوار و، پدر ارجمندش امام باقر (ع) بود[۳۷].

محتوای تعلیم و تربیت امام صادق (ع)

او پایه‌گذار و تنظیم کنندهٔ رشته‌های مختلف حدیث و روایت است که قدر و منزلت و اعتبار شیعیان را با احادیث و مراتب پرمنزلت آن بالا برد و بیش از چهارهزار نفر در یك عصر از پیشگاه او در این زمینه‌ها کسب علم و دانش و نقل روایت کرده‌اند و اصول چهارصدگانه حدیث و معارف اسلامی که یگانه منبع اصلی کتاب‌های معتبر چهارگانه: «کافی، شیخ کلینی، من لایحضره‌الفقیه ابن بابویه، تهذیب و استبصار شیخ طوسی»قرار گرفته است و اصول چهارصدگانه محصول مستقیم شاگردان باکفایت امام صادق(ع) بوده است. امام صادق (ع) مسائل علمی تجربی را نیز مطرح می‌کرد و شاگردانی داشتند مثل جابرحیان و هشام بن حکم که هر دو از پایه‌گذاران شیمی و کلام در جهان علوم به شمار می‌آیند.[۳۸]

مجلس درس امام صادق (ع) بیشتر در مسجد برگزار می‌شد و شاگردان آن حضرت هم، طبق سنت پدر و اجدادش، بیشتر در مسجد حلقه‌های درس تشکیل می‌دادند. آن‌ها پس از یادگیری می‌توانستند حلقه‌های کوچك درسی جداگانه‌ای تشکیل و به دیگران تعلیم دهند. حسن بن علی و شّاء گوید: «در مسجد کوفه هفتصد استاد دیدم که همه می‌گفتند: حدثنی جعفربن محمد و..»[۳۹]

روش‌هایی را که امام صادق (ع) در تدریس به کار می‌برد عبارت بود از:

الف: احتجاج و مناظره. امام در برابر آرای مادیگری و انحرافی از روش احتجاج بهره می‌برد وسعی می‌کرد شاگردان را طوری تربیت کند که به تنهایی در این فن مهارت داشته باشند. مفضل بن عمر از بحث با یکی از مادیّون به نام ابن ابی العوجاء دلگیر شده بود، حضرت او را دلداری داد و در طی چهار جلسه مسائلی زنده در مورد نظام آفرینش مطرح ساخت و مفضل را با این روش به مباحثه و مقابله بادهریون و مادیّون فرستاد. روش احتجاج بعد از امام صادق (ع) هم ادامه داشت. در زمان امام حسن عسگری (ع) شخصی کتابی به نام تناقض قرآن نوشت. امام با رهنمودهای خود یکی از شاگردان را وادار می‌کند که به بحث با او بپردازد و از او سؤالاتی بکند و جواب بخواهد. نتیجه این شد که طرف هنگامی‌که از پاسخ دادن عاجز شد پشیمان گشت و کتاب خود را سوزاند. امام صادق برای این‌که شاگردان در روش احتجاج و مناظره خوب

تقویت و تشویق شوند، گاهی می‌خواست که مشروح بحثها و مناظرات خود را بیان کنند. در یکی از این صحنه‌ها هشام می‌گوید: «در حضور شما خجالت می‌کشم»، امام می‌فرماید: «وقتی به شما چیزی را می‌گویم پیروی کنید.»[۴۰]

ب: روش استدلالی و تحلیلی. امام بیشتر تکیه بر اندیشه و تفکر متعلم داشت نه بر حفظ و خواندن مطالب، او می‌فرماید: «اگر یك حدیث را به دقت بفهمی بهتر از آن‌است که هزار حدیث را فقط نقل کنی»[۴۱] امام صادق (ع) چون سایر امامان، شاگرد را وادار می‌کرد که سؤال کند تا مطالب مهم برایش حل شود و ضمناً قدرت تفکر و تحلیل علمی در او پرورش یابد. و می‌فرمود. «بر در این علم قفلی است که کلید آن پرسش است»[۴۲] زراة بن اعین و محمدبن مسلم از امام صادق (ع) روایت کرده‌اند که فرمود: «وقتی جامعه و مردم در خطر هلاکت هستند که از سؤال کردن امتناع ورزند»[۴۳]

روش وادار کردن متعلم به سؤال کردن هنوز هم در حوزه‌های علمیه مرسوم است. در هنگام درس شاگرد حق دارد سؤال کند و گاهی یك سؤال شاگرد، استاد رایك روز یا بیشتر معطل می‌کند و جالب این است که این معطل شدن نه استاد را متاثر می‌کند و نه شاگردان را بلکه بسیاری اوقات، اگر در درس‌های حوزه، شاگردان سؤال نکنند استاد گله می‌کند.

شاگردان امام صادق (ع) تنها به تعلیم و یادگیری اکتفا نمی‌کردند بلکه سعی می‌کردند آنچه را که یاد گرفته‌اند به دیگران بیاموزند و برای این کار حتی حاضر بودند سفرهای مختلف داشته باشند. نجاشی می‌گوید: «هرگاه ابان بن تغلب به مدینه می‌رفت خلایق جهت استماع حدیث و استفادهٔ مسائل بر او هجوم می‌کردند. به طوری‌که غیر از جلوی یکی از ستون‌های مسجد که جهت او آنرا خالی می‌گذاشتند دیگر جایی خالی نمی‌ماند.» این سنت هم اکنون هم در حوزه‌های علمیه معمول است شاگرد همین‌که درسی را خوب یاد گرفت و مباحثه کرد، در صورت وجود شاگرد به تدریس آن می‌پردازد و جهت این‌که تعلیم و تعلم به دنبال هم‌اند و رابطه‌ای بسیار نزدیك و صمیمی بین استاد و شاگرد برقرار است، کمبود استاد احساس نمی‌شود.

امام به قدری در تربیت شاگرد و مدرس اصرار داشت که می‌فرمود: «دوست دارم که بر سر اصحابم تازیانه زده شود تا این‌که در دین تفقه یابند.»[۴۴]

در نتیجهٔ این تأکید ، کاسبها و بازرگانان هم قسمتی از وقت خود را جهت تحصیل و تدریس صرف می‌کردند ، چنان‌که محمد بن مسلم ابتدا خرما فروشی می‌کرد و بعد در دکان آرد فروشی به کسب می‌پرداخت و لذا او را طحّان می‌گویند و معاذبن کثیر کرباس فروش بود. در این‌جا بود که همه سخن از مسائل دین و معارف بود و جنب و جوشی خاص در میان مسلمانان به چشم می‌خورد ، بنابراین یکی از روش‌ها و امتیازات تعلیم و تربیت اهل بیت (ع) را باید همگانی کردن آن دانست.

هدف تعلیم و تربیت در زمان امام جعفر صادق (ع)

در دوران پیشوای ششم، اندیشه‌های مادیگری و پندارهای الحادی و کفر، رونق و رواج گرفته بود. چهار تن از پدید آورندگان فکر مادی و سلسله جنبانان کفر و زندقه، نشر و گسترش اندیشه‌های خام خود را وجهه همت قرار داده بودند. به خاطر همین، امام همچون دژ شکست ناپذیر ایستادگی می‌کرد و مانع نفوذ افکار ویرانگر آنان بود و به شبهات و سفسطه‌های گمراه کنندهٔ آنان پاسخ‌هایی منطقی و دندان شکن می‌داد و هر نوع شبهه را با منطق نیرومند و بیان روشنگر پاسخ می‌داد.

از سخنان آن حضرت:«مؤمن میان دو ترس قرار دارد ، گناه گذشته که نمی‌داند خدا دربارهٔ آن با او چه می‌کند ، و عمر باقیمانده که نمی‌داند چه گناهانی از او سر خواهد زد و در چه مهلکه‌هایی خواهد افتاد ، به همین جهت شب را به روز نمی‌آورد ، مگر با ترس و روز را به شب نمی‌رساند مگر با ترس و چیزی جز همین خوف از خدا او را اصلاح نمی‌کند.»

پس از امام صادق (ع)، امامان دیگر راه و رسم ایشان و دیگر اجداد خود را در پیش گرفتند و هر یك به مقتضای زمان و با توجه به محدودیت‌ها و مسائلی که خاص آن زمان بود ، خط ولایت را از طریق تعلیم و تربیت ادامه دادند. از بعد از زمان غیبت امام عصر (عج) و پس از فوت چهارمین نائب خاص ایشان علی بن محمد سمری (۳۲۹) است که فقهای اسلام این ماموریت را دنبال کردند. ابو جعفر محمدبن یعقوب کلینی، اولین فقیه مراجع علمی است که در جهان تشیع، پس از آخرین نایب امام زمان (عج)، رهبری دینی و هدایت و

استمرار خط ولایت را به عهده می‌گیرد و این خط تا زمان ما ادامه دارد، فقهای بزرگی ادارهٔ مذهب را از طریق حوزه‌های علمیه در ایران و عراق و لبنان و مناطق دیگر انجام می‌دهند و در مراکز علمی و دینی در سراسر جهان از جمله در نجف اشرف و قم، تعلیم و تربیت اسلامی را مداومت می‌بخشند.[۴۵]

برنامهٔ اصلی فقهای راستین اسلام، مخصوصاً فقهای شیعه مبارزه با حکومت‌های جائر مسلط بر ممالك اسلامی است و در این اواخر، مبارزه مستقیم با استعمار شرق و غرب بوده است که اوج آن به وسیلهٔ آیت‌الله العظمی امام خمینی رضوان الله علیه مرجع عالیقدر تجلی می‌کند که با به عهده گرفتن رهبری دینی، انقلاب عظیمی را علیه طاغوت در ایران هدایت می‌کند و اصل ولایت فقیه را، که تا این زمان به شکلی نیمه مخفی و نیمه آشکارا به وسیلهٔ مراجع تقلید تعقیب می‌شد، به شکل رسمی و براساس مبارزه‌ای خونین و پی‌گیر زنده می‌گرداند و یك تنه با جمع قدرت‌های جهانی و جنگ افروز مقابله می‌کند و پیروز می‌شود. در این سیر و حرکت فقاهتی، مراجعی هم وجود داشته و دارند که خود را به بیش از سرپرستی امور دینی و اداره حوزه‌های علمیه و امور عبادی موظف نمی‌دانند و به مسئله امر به معروف و نهی از منکر آنچنان که امام خمینی معتقد بود، معتقد نیستند و در واقع سیاست و دیانت را آنچنان با هم عجین نمی‌دانند.

در سرزمین‌های گستردهٔ اسلام و جهان اهل سنت، حکومت‌ها و ملوك‌الطوایف متعددی حکمرانی کرده‌اند که هر یك نوعی تعلیم و تربیت را که کلاً ریشه در موازین اسلامی دارد و ملهم از آن است، اجرا می‌کنند که در بیش‌تر موارد و مناطق در خدمت حکام و در مسیر سیاست آنها حرکت می‌کند. این حکام غالباً علما و فقهایی را هم در خدمت خود دارند که به وسیله آن‌ها سلطهٔ خود را با پوشش ظاهری مذهب، حفظ می‌کنند. در حالی‌که علما و فقهای راستین تن به همکاری با حکومت‌های نادرست نمی‌دهند و هدایت دینی مردم را به عهده دارند.[۴۶]

این سرزمین‌ها که از فیلیپین و هند تا اسپانیا گسترده شده‌اند، ملل مختلفی را در خود جای داده‌اند. در ادوار مختلف تاریخ، حکومت‌های گوناگونی بر مسلمانان سلطه داشته و دارند که در برخی از آنها دست‌اندرکاران حکومت

مدارس و مراکز علمی مهمی را در قالب اسلام ایجاد کرده‌اند که از آن جمله تاسیس دانشگاه الازهر در مصر توسط فاطمیان و نظامیه‌ها توسط خواجه نظام‌الملك وزیر در ایران و کانون‌های علمی دیگری شبیه به این‌ها را می‌توان نام برد.

پرداختن به ویژگی‌های تعلیم و تربیت در سرزمین‌های گسترده اسلامی در حیطهٔ کار تاریخ تعلیم و تربیت قرار می‌گیرد، که ما در این تاریخچه به جزئیات همه آن‌ها نمی‌پردازیم و فقط سعی می‌کنیم، به طور اختصار به ویژگی‌های تعلیم و تربیت در سرزمین‌های مربوط به ایران اسلامی بپردازیم.

خلاصهٔ فصل دهم

رسول خدا، تعلیمات خود را براساس اوضاع اجتماعی و با روش‌های خاصی انجام می‌داد. نخستین جلسات تعلیم و دعوت او طبق امر خداوند و با تعلیم قرآن شروع شد. جلسات تعلیم قرآن شکل‌های مختلفی داشت، گاهی جلسه دو نفره و زمانی جلسات گسترده‌تر تشکیل می‌یافت. محل تعلیم گاهی به صورت آشکار و گاهی به صورت بسیار مخفی بود. هدف و محتوای تربیتی پیامبر این بود که برای پیراوانش خوبی‌های آخرت و دنیا را بیاورد. بیش‌تر برنامه‌های پیامبر به کار پی‌ریزی و زمینه‌سازی گذشت و سبب شد که بعدها زمینهٔ پیدایش یك فرهنگ باعظمت در جامعهٔ بشری به وجود آید. برای اولین بار مسجد مدینه تاسیس شد و مرکز آموزش قرار گرفت. پیامبر معارفی ارائه کرد که در اندك زمانی توانست از ملتی عقب‌مانده جامعه‌ای زنده بسازد و دوم این‌که مسئولیت‌های انسان‌ها را در برابر خدا و خالق معین کند. تعلیمات او گاه به صورت احکام حقوقی و گاه به صورت مباحث اخلاقی مطرح می‌شد. منبع محتوای تربیتی او قرآن، رفتار و عقل کامل وی نیز روش مناسبی برای اشاعهٔ دین بود.

پیامبر از روش‌های متعددی برای تعلیم و تبلیغ استفاده می‌کرد که عبارت‌اند از:

۱ـ تلاوت آیات قرآنی و بیان آنها به صورت ساده. انتخاب این روش نه تنها به خاطر تاثیر از ناحیه گوینده بلکه خود آیات قرآنی آنچنان استحکام داشت که شنونده را سخت مجذوب می‌کرد.

۲ـ خطابه و موعظه. روش تبلیغی پیامبر معمولاً به صورت خطابه و موعظه بود.

۳ـ اعزام معلم ومبلغ به اطراف. که در اعزام مبلغ علاوه بر تعلیم و تربیت، مسئلهٔ قضاوت و رسید گی به سایر کارهای مردم هم توصیه و مدنظر قرار می‌گرفت.

۴ـ ارسال نامه و مکاتبه.

۵ـ روش اسوه‌ای. پیامبر به آنچه که می‌گفت خود قبلاً عمل می‌کرد.

پیامبر برحسب موقعیت‌ها و تفاوتهای افراد و حالات مختلف که در فرد ظاهر می‌شد از عامل تشویق و تنبیه استفاده می‌کرد و به رعایت نظم و ترتیب و در نظر گرفتن حقوق دیگران توجه داشت. اصولاً لحن قرآن در برخورد با کلمهٔ علم

و عالم و مسئلهٔ تفکر و توجه به قلم و نوشتن به گونه‌ای است که به طور غیرمستقیم مؤمنان را به ایجاد مدارس، کتابخانه‌ها و اشاعهٔ علوم و صنایع ترغیب می‌کند. و این‌گونه برنامه‌ها و روش‌های تربیتی و آموزشی در تمام زندگی پیامبر ادامه داشت.

نقش امامان معصوم در تعلیم و تربیت بعد از پیامبر اسلام:

در زمان حضرت علی (ع) وضع آموزش و پرورش شبیه زمان حیات پیامبر بود. حضرت علی (ع) غیر از جلسات رسمی، جلسات درسی خصوصی هم داشت. روش امام علی (ع) در همه حالت‌ها برای مردم تربیت‌آموز بود. اساس حکومت او برداشتن تقوی و فداکاری استوار بود. معیار حکومت او قانون اسلام بود. او غیر از اعمال و کردارش روش تربیتی دیگری نیز داشت که آن خطبه‌ها و سخنان فراوان وی است. کلمات او دارای چند امتیاز است، یکی از امتیازات فصاحت و بلاغت و دیگر چند جانبه بودن آنها است. در برنامه‌های تربیتی حضرت علی همه‌گونه مباحث مطرح است.

فرهنگ اسلامی برمبنای افکار پیامبر و برخی از یاران پیامبر دنبال شد تا در زمان امام صادق (ع) برنامه‌ها به اوج خود رسید و مدرسه و مکتب به صورتی منظم شکل گرفت. چون هدف این برنامه آشنایی مردم با معارف اسلامی بود و تدریس آنها را خود عهده‌دار می‌شد.

طبق مدارك تاریخی علی (ع) واضع ادبیات حکیمانه و دستورزبان عرب است. او علم قرائت را به دیگران یاد می‌داد. در این برنامه به دنبال طرح مباحث صرف و نحو به علم تفسیر، فقه و حقوق قضایی، مدنی و سیاسی اهتمام خاص داشت و اولین کسی است که در فلسفهٔ الاهی غور کرد. حضرت علی در روش‌های تربیتی خود همچنان از پیامبر خدا پیروی می‌کرد و سازمان‌های آموزشی او نیز بیش‌تر همان مسجدها بود.

روش سازنده اهل بیت و ائمه در نحوهٔ هدایت افکار و تودهها، نقش کاملاً حیاتی داشت. امام حسن (ع) در این راه ناملایمات زیاد کشید. امام حسین (ع) علاوه بر داشتن مجالس درس و بحث امر به معروف و نهی از منکر را به صورت جهاد مسلحانه شروع کرد.

دعاهای امامان ۱) بعد سیاسی دارد؛ ۲) این دعاها نحوهٔ تفکر و اساس تشکیل دهندهٔ شخصیت فرد مؤمن را می‌نمایاند؛ ۳) بعد تعلیماتی و تبلیغاتی دارد؛ ٤) این دعاها بعد روانی و روانشناختی دارند. دانش امام باقر از سرچشمه وحی بود. او در زمان بنی عباس فرصت پیدا کرد و مدرسه فراهم نمود و امام جعفر صادق یادگار پدرش را به عظمت بیشتری رساند که تعداد شاگردانش به چهارهزار نفر می‌رسیدند. در مکتب امام صادق در همه رشته‌ها که هرکدام به نحوی در رشد فردی و اجتماعی تاثیر داشت تتبع و بحث می‌شد و هریك از شاگردان در رشته‌ای تخصص داشت. امام صادق مسائل علمی و تجربی را نیز مطرح می‌کرد و او بود که علم طب را اولین بار در عربستان تدریس کرد. امام صادق فرهنگ شیعی را به وجود آورد و از اولین روز شروع به تدریس، منظورش به وجود آوردن این فرهنگ بود. بنیاد فرهنگی او یك آکادمی شد که در آن به طور آزاد مسائل علمی و به خصوص ایدئولوژی مورد بحث قرار گرفت. او ادب را اینگونه تعریف کرد: «ادب عبارت است از جامه‌ای که بر آنچه که می‌گویند و می‌نویسند می‌پوشانند تا در گوش شنونده و خواننده جالب‌تر جلوه کند». برای فرهنگ مذهبی چهار رکن: مذهب، ادب، علم، عرفان را در نظر گرفت. امام صادق (ع) اولین کسی بود که جایزهٔ ادبی را در نشر برقرار کرد. او علم را چنین تعریف کرد: «هرچیزی که آدمی بیاموزد.» امام صادق معتقد است که دو چیز بشر را از علم دور کرد:

۱ـ نداشتن مربی و معلم. تا این که وی را تشویق به فراگرفتن علوم کند.

۲ـ تنبلی انسان. فرمود چون فراگرفتن علم زحمت دارد انسان از آن کار با زحمت گریخت. او عقیده داشت که علومی در جهان‌های دیگر هست که آدمی با اندیشه و عقلی که در این جهان به علوم پی می‌برد آن علوم را نمی‌تواند ادراك کند. او مؤسس دانشگاه بزرگ جعفری در مدینه است.

محتوای تعلیم و تربیت امام صادق: او پایه‌گذار و تنظیم‌کنندهٔ رشته‌های مختلف حدیث و روایت است. اصول چهارصدگانهٔ حدیث و معارف اسلامی محصول مستقیم شاگردان با کفایت امام صادق (ع) است. او مسائل علمی تجربی را نیز مطرح می‌کرد. مجلس درس امام صادق (ع) بیشتر در مسجد برگزار می‌شد و شاگردان پس از یاد گرفتن می‌توانستند حلقه‌های کوچك درسی

جداگانه‌ای تشکیل و به دیگران تعلیم دهند.

روش‌هایی که امام در تدریس به کار می‌برد. الف: احتجاج و مناظره؛ ب: روش استدلالی و تحلیلی بود. وی بیشتر تکیه بر اندیشه و تفکر متعلم داشت. روش وادار کردن متعلم به سؤال کردن هنوز در حوزهٔ علمیه مرسوم است.

هدف تعلیم و تربیت در زمان امام صادق (ع) مانع نفوذ افکار ویرانگر و پندارهای الحادی و کفر بود. پس از امام صادق (ع) امامان دیگر راه و رسم ایشان و دیگر اجداد خود را در پیش گرفتند و هر کدام با توجه به مقتضای زمان و محدودیتها، خط ولایت را از طریق تعلیم و تربیت ادامه دادند. برنامهٔ علمی فقهای راستین اسلام، مبارزه با حکومت‌های جائر مسلط بر ممالك اسلامی است و در این اواخر مبارزهٔ مستقیم با استعمار شرق و غرب بوده است.

سؤالات خود آزمایی

۱ـ نخستین جلسات تعلیم پیامبر با چه تعلیماتی شروع شد و شکل‌های مختلف جلسات تعلیم وی چگونه بود؟

۲ـ محل تعلیم پیامبر در چه جاهایی و چگونه بود؟

۳ـ تعلیمات پیامبر از چه چیزهایی ترکیب شده بود و به چه صورتی مطرح می‌شد؟

٤ـ روش‌های متعددی را که پیامبر برای تعلیم و تبلیغ از آنها استفاده می‌کردند نام ببرید.

۵ـ پیامبر از عامل تشویق و تنبیه به چه شکل استفاده می‌کرد؟

٦ـ یك نمونه از نظم و ترتیب پیامبر مثال بیاورید.

۷ـ روش‌های تربیتی امام علی چه بود؟

۸ـ امتیازات کلمات امیرالمؤمنین چیست؟

۹ـ برنامه‌های تربیتی علی (ع) چگونه بود؟

۱۰ـ سازمان‌های آموزشی حضرت علی چه بود و در این سازمان‌ها چه چیزهایی مطرح می‌شد؟

۱۱ـ ابعاد دعاهای امامان چیست؟

۱۲ـ اولین قدم برجستهٔ امام جعفر صادق (ع) چه بود؟

۱۳ـ فرهنگ شیعی را چه کسی به وجود آورد و در آن چه چیزهایی مورد بحث قرار گرفت؟
۱۴ـ تعریف ادب از نظر امام صادق (ع) چیست؟
۱۵ـ چهار رکن فرهنگ مذهبی چیست؟
۱۶ـ از نظر امام صادق دو چیز بشر را از علم دور می‌کند ـ آنها را نام ببرید.
۱۷ـ محتوای تعلیم و تربیت امام صادق (ع) چه بود؟
۱۸ـ روش‌هایی که امام صادق (ع) در تدریس به کار می‌بست چه بود؟
۱۹ـ هدف تعلیم و تربیت در زمان امام صادق (ع) چه بود؟
۲۰ـ برنامهٔ اصلی فقهای راستین اسلام چه بوده است؟

پی‌نویس‌ها:

۱) قرآن مجید، سورهٔ نحل، آیهٔ ٤٤.
۲) قرآن مجید، سورهٔ شعرا، آیهٔ ۲۱٤.
۳) ...انی جئتکم بخیرالدنیا والآخره.
٤) درهٔ کوهی است در چند میلی مکهٔ معظمه (لغت‌نامهٔ دهخدا).
۵) قرآن مجید، سورهٔ فصّلت، آیهٔ ۲٦.
٦) «وان له لحلاوه وان علیه لطلاوه وان اعلاه لمثروان اسفله لمعذق وانه یعلوا ولایعلی علیه»، بحارالانوار (علامهٔ مجلسی)، ج.۱۷، ص.۲۱۱؛ و مجمع‌البیان، ج.۱۰، ص.۳۸۷.
۷) سیره بن هشام، ج. ۱، ص. ۳۱٤.
۸) والله ماهو بالشعر ولا بالسحر ولا بالکهانه.
۹) ادع الی سبیل ربك بالحکمه والموعظةالحسنه.
۱۰) قرآن مجید، سورهٔ مائده، آیه ٦۷.
۱۱) سیره بن هشام، ج. ۱، ص. ٤۰۱.
۱۲) «یاعلی انطلق الی اهل الیمن و فقهم فی الدین و علمهم‌السنن واحکم فیهم بکتاب‌الله»، کنزالعمال، ج. ٦، ص. ۳۹۲.
۱۳) محمد و زمامداران، به نقل از سیرهٔ حلبی، ج. ۲، ص. ٦۸؛ و ابن عبدالکریم امین، سید محسن، اعیان‌الشیعه، ص. ۱٤٤۵.
۱٤) قرآن مجید، سورهٔ صف، آیهٔ ۳.

۱۵) قرآن مجید، سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ٤.
۱٦) وسائل‌الشیعه، ج. ۲، ص. ٤٦۹.
۱۷) قرآن مجید، سورهٔ آل عمران.
۱۸) «یا ایهاالرسول بلغ ماانزل الیك من ربك و ان لم تفعل، فمابلغت رسالة والله یعصمك من‌الناس، انالله، لایهدی القوم الکافرین»، قرآن مجید، سورهٔ مائده، آیه ٦۷.
۱۹) «من کنت مولاه فهذاعلی مولاه»، حدیث غدیر خم، ج. ۱، کتاب الغدیر، علامه امینی، از قول ۱۱۱ نفر راوی سنی.
۲۰) «لولا علی لهلك‌العمر»، چهارده معصوم، عمادزاده، ص. ۳۳۷.
۲۱) مطهری، مرتضی، سیری در نهج‌البلاغه، ص. ۹.
۲۲) منتخب غررالحکم، صص. ۱۷٦، ۱۸۵.
۲۳) علامهٔ طباطبایی در کتاب شیعه در اسلام، به نقل از ابن خلکان در وفیات...، می‌گوید: این که دستور زبان عربی را به ابوالاسود دئلی نسبت می‌دهند، در اثر املا و راهنمایی حضرت علی (ع) بود.
۲٤) علامهٔ طباطبایی، شیعه در اسلام، ص. ۳۲.
۲۵) همان ماخذ، ص. ۲۰.
۲٦) نوری، محدث، مستدرك، ج. ۱، ص. ۱۰۲.
۲۷) صحیفهٔ سجادیه، ترجمهٔ صدر بلاغی، نشریهٔ حسینیهٔ ارشاد، ص. ۱۵٤.
۲۸) پیشوای پنجم، موسسهٔ در راه حق، صص. ۵ ـ ٦.
۲۹) اسد، حیدر، کتاب‌الامام‌الصادق، ج. ۳، ص. ۵۰.
۳۰) ابن خلکان، وفیات‌الاعیان، ج. ۱، ص. ۲۹۱.
۳۱) ۲۵ دانشمند جامعهٔ تحقیقاتی استراسبورگ، مغز متفکر جهان شیعه، ص. ۵٦.
۳۲) ۳۲) همان ماخذ، ص. ۷۰.
۳۳) همان ماخذ، ص. ۸٤.
۳٤) همان ماخذ، صص. ۱۸٦ و ۱۸۹.
۳۵) همان ماخذ، ص. ۱۹٤.
۳٦) همان ماخذ، صص. ۱۸٦ ـ ۱۸۹.
۳۷) همان ماخذ، ص. ۱۹٤.
۳۸) پیشوای ششم، مؤسسهٔ در راه حق، ص. ۱٤۱.

۳۹) رجال، نجاشی، ص. ۳۱.

۴۰) علامه مجلسی، بحارالانوار، ج. ۶۱، ص. ۲۴۸.

۴۱) شهید ثانی، منیه‌المرید، «حدیث تدریه خیر من الف ترویه»، ص. ۵۸.

۴۲) همان ماخذ، «ان هذالعلم قفل و مفتاحه‌المسئله»، ص. ۵۸.

۴۳) «انما یهلك‌الناس لانهم لایسئلون».

۴۴) «لودت ان اصحابی ضربت رؤوسهم بالسیاط حتی یتفقهوا فی‌الدین.»

۴۵) پس از ابو جعفر محمدبن یعقوب کلینی رازی (۳۲۹)، ابن بابویه معروف به شیخ صدوق (۳۸۱)، ابوجعفر طوسی (۴۶۰)، شیخ طبرسی (۵۴۸ یا ۵۵۲)، محقق حلّی یا محقق اول (۶۷۶)، علامهٔ حلّی (۷۲۶)، شهید اول (۷۸۶)، محقق ثانی شیخ علی عاملی (۹۴۰)، شهید ثانی (۹۶۵)، شیخ بهائی (۱۰۳۰)، علامه محمدباقر مجلسی (۱۱۱۱)، شیخ انصاری (۱۲۸۱)، حاج میرزامحمدحسن شیرازی (۱۳۱۲)، حاج میرزامحمدحسن آشتیانی (۱۳۱۹)، آخوندملامحمدکاظم خراسانی (۱۳۲۹)، سیدمحمدکاظم طباطبائی یزدی (۱۳۳۷)، میرزامحمدتقی شیرازی (۱۳۳۸)، آیت‌اللّٰه‌العظمی حائری یزدی (۱۳۵۵)، آیت‌اللّٰه‌العظمی سید ابوالحسن اصفهانی (۱۳۲۵ شمسی)، آیت‌اللّٰه‌العظمی بروجردی (۱۳۴۰)، و آیت‌اللّٰه‌العظمی حکیم هرکدام مسئولیت ریاست مذهب را عهده‌دار بودند. (از علم تاریخ در اسلام، صادق آئینه‌وند، صص. ۳۵ ـ ۳۶.

۴۶) پس از دورهٔ نبوت و خلفای راشدین، امامت، خلفای اموی و عباسی، متجاوز از ۹۰ سلسله و حکومت و ملوك‌الطوایف در سرزمین‌های اسلامی وجود داشته‌اند که برای اطلاع از آنها باید به کتاب‌های تاریخی، از جمله علم تاریخ در اسلام، نوشتهٔ صادق آئینه‌وند، صص. ۳۷ ـ ۳۹ مراجعه شود.

فصل یازدهم

آشنایی با علوم و فنون اسلامی در شرق و غرب اسلام

مقصود از علوم اسلامی چیست؟[1]

در این بحث لازم است که به عنوان مقدمه دربارهٔ کلمهٔ «علوم اسلامی» اندکی بحث کنیم تا تعریف روشنی از آن بدهیم که معلوم شود مقصود ما از علوم اسلامی چه علومی است و کلیاتی که در این درس‌ها می‌خواهیم بیاموزیم دربارهٔ چیست؟

علوم اسلامی را که اکنون موضوع بحث است چند گونه می‌توان تعریف کرد و بنا به هر تعریف، موضوع فرق می‌کند.

۱ـ علومی که موضوع و مسائل آن علوم، اصول و یا فروع اسلام است و یا چیزهایی است که اصول و فروع اسلام به استناد آنها اثبات می‌شود، یعنی قرآن و سنت، مانند علم قرائت، علم تفسیر، علم حدیث، علم کلام نقلی، علم نقد، علم اخلاق نقلی.

۲ـ علوم مذکور در فوق به علاوهٔ علومی که مقدمهٔ آن علوم است، علوم مقدمه مانند: ادبیات عرب از صرف و نحو و لغت و معانی بیان و بدیع و غیره مانند: کلام عقلی، اخلاق و حکمت الاهی، منطق و اصول فقه، و رجال و درایه.

۳ـ علومی که به نحوی جزء واجبات اسلامی است، یعنی علومی که تحصیل آن علوم ولو به نحو واجب کفایی بر مسلمین واجب است، و مشمول حدیث نبوی

معروف می‌شود: «طلب العلم فریضه علی کل مسلم» یعنی دانش طلبی بر هر مسلمانی واجب است. می‌دانیم تحصیل و تحقیق علومی که موضوع و مسائل آن‌ها اصول و یا فروع اسلامی است و یا چیزهایی است که به استناد آنها آن اصول و فروع اثبات می‌شود واجب است، زیرا دانستن و شناختن اصول دین اسلام برای هر مسلمانی واجب عینی است و شناختن فروع آن واجب کفایی است. شناختن قرآن و سنت هم واجب است، زیرا بدون شناخت قرآن و سنت، شناخت اصول و فروع اسلام میسّر نیست. و همچنین شناختن علومی که مقدمهٔ تحصیل و تحقیق این علوم است نیز واجب است. به مصداق «مقدمهٔ واجب، واجب است». به عبارت دیگر در حوزهٔ اسلام لازم است به قدر کفایت همواره افرادی مجهز به این علوم و علوم مقدمی وجود داشته باشند، که همیشه دایرهٔ تحقیقات خود را در علوم متن و علوم مقدّمی توسعه دهند و بر این دانش‌ها بیافزایند. علمای اسلامی در همهٔ این چهارده قرن همواره کوشش کرده‌اند که دامنهٔ علوم فوق را توسعه دهند و در این جهت موفقیت‌های شایانی به دست آورده‌اند.

اکنون می‌گوییم که علوم فریضه که بر هر مسلمان تحصیل و تحقیق در آن‌ها واجب است منحصر به علوم فوق نیست بلکه هر علمی که بر آوردن نیازهای لازم جامعهٔ اسلامی موقوف به دانستن آن علم و اجتهاد در آن علم باشد بر مسلمین تحصیل آن علم از باب به اصطلاح «مقدمهٔ تَهَیُّوئی» واجب و لازم است.

توضیح این‌که اسلام دینی جامع و همه جانبه است، دینی است که تنها به یك سلسله پندها و اندرزهای اخلاقی و فردی و شخصی اکتفا نکرده است، دینی است جامعه‌ساز، آنچه را که یك جامعه بدان نیازمند است، اسلام آنرا به عنوان یك واجب کفایی فرض کرده است. مثلاً جامعه نیازمند به پزشك است، از این‌رو عمل پزشکی واجب کفایی است، یعنی واجب است به قدر کفایت پزشك وجود داشته باشد و اگر به قدر کفایت پزشك وجود نداشته باشد بر همهٔ افراد واجب است که وسیله‌ای فراهم سازند که افرادی پزشك شوند و این مهم انجام گیرد و چون پزشکی موقوف است به تحصیل علوم پزشکی، قهراً علم پزشکی از واجبات کفایی است.

همچنین است فن معلمی، فن سیاست، فن تجارت، انواع فنون و صنایع و در مواردی که حفظ جامعهٔ اسلامی وکیان آن موقوف به این است که علوم و صنایع را در عالی‌ترین حد ممکن تحصیل کنند آن علوم در همان سطح واجب می‌شود. این است که همهٔ علومی که برای جامعهٔ اسلامی لازم و ضروری است جزء علوم مفروضهٔ اسلامی قرار می‌گیرد و جامعهٔ اسلامی همواره این علوم را فرایض تلقی کرده است. علی‌هذا علوم اسلامی بر حسب تعریف سوم شامل بسیاری از علوم طبیعی و ریاضی که مورد احتیاج جامعهٔ اسلامی است نیز می‌شود.

۴ـ علومی که از حوزه‌های فرهنگی اسلامی رشد و نما یافته است اعم از آن‌که از نظر اسلام، آن علوم واجب و لازم، یا این‌که ممنوع بوده است یا نه، ولی به‌هر حال در جامعهٔ اسلامی و در میان مسلمانان راه خود را طی کرده است، مانند نجوم احکامی (نه نجوم ریاضی) و بعضی علوم دیگر[۲].

می‌دانیم که علم نجوم تا آنجا که به محاسبات ریاضی مربوط است و مکانیسم آسمان را بیان می‌کند و یك سلسله پیش‌گویی‌های ریاضی از قبیل خسوف و کسوف دارد جزء علوم مباح اسلامی است. و اما آنجا که از حدود محاسبات ریاضی خارج می‌شود و مربوط می‌شود به بیان روابط مرموز میان حوادث آسمان و جریانات زمینی و به یك سلسله غیب‌گویی‌ها دربارهٔ حوادث زمینی منتهی می‌شود، از نظر اسلام حرام است. ولی در دامن فرهنگ و تمدن اسلامی هر دو نجوم وجود داشته است. اکنون که تعاریف مختلفی از کلمهٔ «علوم اسلامی» به دست آوردیم و معلوم شد، این کلمه در موارد مختلف در معانی مختلف استعمال می‌شود که بعضی از آن معانی از بعضی دیگر وسیع‌تر و یا محدودتر است، باید بگوییم، مقصود از علوم اسلامی که بنا است کلیاتی از آن گفته شود، همان است که در شمارهٔ ۳ تعریف کردیم، یعنی علومی که به نوعی از نظر اسلام فریضه محسوب می‌شود و در فرهنگ و تمدن اسلامی سابقهٔ طولانی دارد و مسلمانان آن علوم را از آن جهت که به رفع یك نیاز کمك می‌کرده و وسیلهٔ انجام یك فریضه بوده است محترم و مقدس می‌شمرده‌اند. فرهنگ اسلامی خود یك فرهنگ ویژهٔ خاصی است در میان فرهنگ‌های جهان، با یك روح خاص و یك سلسله مشخصات مخصوص به خود. برای این‌که یك فرهنگ را بشناسیم که آیا اصالت و شخصیت مستقل دارد و از روح و حیات ویژه‌ای برخوردار است، و

یا صرفاً التقاطی است از فرهنگ‌های دیگر و احیاناً ادامه و استمرار فرهنگ‌های پیشین است، لازم است انگیزه‌های حاکم بر آن را زیر نظر بگیریم، اگر فرهنگی از انگیزه‌هایی ویژه برخوردار باشد جهت و حرکت مخصوص به خود داشته باشد، آهنگ حرکتش با آهنگ حرکت سایر فرهنگ‌ها متفاوت باشد، عناصر ویژه‌ای وارد کند و آن عناصر برجستگی خاصی داشته باشد، دلیل بر این است که آن فرهنگ اصالت و شخصیت دارد.[۲]

بدیهی است که برای اثبات اصالت یك فرهنگ و یك تمدن ضرورتی ندارد که آن فرهنگ از فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر بهره نگرفته باشد چون چنین چیزی ممکن نیست. هیچ فرهنگی در جهان نداریم که از فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر بهره نگرفته باشد، ولی سخن در کیفیت بهره‌گیری و استفاده است. یك نوع بهره‌گیری آن است که فرهنگ و تمدن دیگر را بدون هیچ تصرفی در قلمرو خودش قرار دهد. اما نوع دیگر این است که از فرهنگ و تمدن دیگر تغذیه می‌کند، یعنی مانند یك موجود زنده آنها را در خود جذب و هضم کند و موجودی تازه به وجود آورد. فرهنگ اسلامی از نوع دوم است. مانند یك سلول زنده رشد کرد و فرهنگ‌های دیگر را از یونانی، هندی، ایرانی و غیره در خود جذب کرد و به صورت موجودی جدید با چهره و سیمایی مخصوص به خود ظهور و بروز کرد و به اعتراف محققان تاریخ فرهنگ و تمدن، تمدن اسلامی در ردیف بزرگ‌ترین فرهنگ‌ها و تمدن‌های بشری است.

این سلول حیاتی فرهنگی در چه محلی و به دست چه کسی و از چه نقطه‌ای آغاز بکار کرد؟ این سلول مانند هر سلول دیگر که در آغاز کوچك و نامحسوس است، در شهر مدینه به وسیلهٔ شخص پیامبر گرامی پایه‌گذاری شد و از علوم اسلامی نوع اول آغاز به کار کرد.

قرآن سرچشمهٔ علم

آیات قرآن پیوسته فرود می‌آمد و هر کدام مسئله‌ای تازه مطرح می‌کرد و هر مسئلهٔ تازه اندیشه‌ای‌واندیشه‌های تازه‌ای در میان می‌نهاد. این‌همه، اذهان جامعهٔ در حال تحول را به تحول می‌کشانید. حرکت ذهنی‌ای که قرآن به جامعهٔ خویش و سپس به دیگر جوامع داد هنوز چنان‌که باید ارزیابی نشده است.

قرآن به صورتی شگفت، به تجربه و حس نیز دعوت کرده حتی سوگندهای خویش را با نام اشیای محسوس و طبیعی یاد می‌کرده و از آسمان و ستاره و فجر دم می‌زده است. از آفرینش و صورتگری در رحم سخن می‌گفت، خلقت شتر را به یاد می‌آورد. زندگانی مورچگان و زنبوران عسل را تذکر می‌داد، به چگونگی پرواز پرندگان اشاره می‌کرد، از شکفتن در زمین و از خوشهٔ گندم و خرما و انجیر و زیتون سخن می‌آورد چرا؟ برای این‌که مردمان در چیزها بیندیشند و در چگونگی آن‌ها ژرف شوند و از کنار هیچ پدیده و هیچ موجود به سادگی نگذرند. و این موضوع‌ها که یاد شده، هستهٔ اصلی بسیاری از دانش‌ها بود که در روزگار بعدی در فرهنگ اسلام، به وجود آمد و رواج گرفت و با دید علمی ـ اسلامی بررسی شد. و این دانش‌ها به جز علوم فقهی، شرعی، اخلاقی، تفسیری، قرآنی، حدیثی، و ادبی (علوم نقلی) بود که پایه‌گذار اصلی آن‌ها نیز کتاب خدا بود.

هنگامی که انسان، از راه تاریخ و کتاب‌ها سفر می‌کند و به آغاز سال‌های هجری می‌رود، و در میان صفوف مسلمانان پای می‌نهند، می‌نگرد که در مسجدها، بازارها و حتی در میدان‌های جنگ، همواره بحث و گفتوگو مطرح است: سؤال از صفات خداست، و از چگونگی فعل خداوند در عالم، از جبر و اختیار، از چگونگی روح و بقای آن، از فلسفهٔ سیاسی و اصل رهبری و امامت، از رویش مجدد اجسام و زنده شدن مردمان (معاد)، از تجسم اعمال، از روز بزرگ، روز رسیدگی به کردارها و پاداش‌ها و کیفرها (قیامت)، از بدایت و بقا در سایهٔ رحمت خدایی، از احکام شرع و تفصیل قانون‌های الاهی و از تربیت نفس و اخلاق دینی و دهها و صدها سلسله از این‌گونه، که همه در سطح اجتهاد و رد و قبول مطرح است. و این فضای علمی، صد سال بلکه صدوپنجاه سال پیش از پیدایش نقل و ترجمهٔ کتاب‌های یونانی، در سرزمین‌های اسلامی، در میان مسلمانان پدید آمده بود و این فضای علمی و جو پژوهشی، آفرینندهٔ اسلام و علوم قرآن کریم بود.

قبل از بررسی اجمالی علوم و فنون در دنیای اسلام باید به این موضوع توجه کرد که بسیاری از دانشمندان غیر اسلامی و حتی برخی از دانشمندان مسلمان ولی تحت تاثیر غرب و شرق، به علت غرض ورزی‌های برخی از

روحانیون مسیحی و مخصوصاً دستگاه پاپ‌ها که به راه اندازان اصلی جنگ‌های خانمان‌سوز صلیبی علیه مسلمین بودند حقایق بسیاری را دربارهٔ اسلام، دستورات آن و اهمیت فوق‌العادهٔ دانشمندان اسلامی، کتمان کرده و یا تحریف نموده‌اند و چون از لحاظ نیروی ایمان و پویایی دین اسلام و افکار پیشرفته و مترقی بودن آن مقابله با آن را غیرممکن یافته‌اند، از راه تحریف و پنهان کردن حقایق و دروغ‌پردازی و شایعه‌سازی طی تاریخ با آن مبارزه کرده‌اند. بنابراین دانشمندان غربی هم که تحت نفوذ این افکار بوده‌اند، در نوشته‌های خود یا اصلاً ذکری از نقش اسلام در پیشرفت علوم و فنون به میان نیاورده و یا به اشارهٔ کوتاهی اکتفا کرده‌اند. ولی در بین آن‌همه دانشمند، عدهٔ کمی که اهل تحقیق و انصاف بوده و دارای شخصیتی آزاده و مستقل بوده‌اند نظرات خود را در مورد علوم و فنون اسلامی ابراز داشته‌اند که در این‌جا فقط به برخی از اظهار نظرهای آنها اشاره می‌شود که تحت عنوان اعترافات دانشمندان مطالبی ذکر می‌شود که شاید مشت نمونهٔ خروار باشد. در این مورد ولتر نویسنده، فیلسوف و متفکر آزادهٔ فرانسوی می‌نویسد: «من و خانم شاتله از تعصب احمقانهٔ مسیحیان شکست خورده و مورخان بی‌مایه‌ای که حقایق را واژگون کرده‌اند و ناروایی‌های بسیاری به محمّد نسبت داده‌اند، سخت بیزار شده‌ایم.[٤] «هیچ کشیشی نیست که در برابر یك مرد شریف مسلمان، از شرم سر به زیر نیفکند.»[٥] «همهٔ کتاب‌هایی که مسیحیان نوشته‌اند باید بر آتش افکند».[٦]

خلاصهٔ فصل یازدهم

علوم مطرح شده در اسلام به چند دسته تقسیم می‌شوند:

اول آن دسته از علومی که موضوع و مسائل آن علوم، اصول و فروع اسلام است یا مواردی که اصول و فروع اسلام به استناد آنها اثبات می‌شوند، یعنی قرآن و سنت، مانند علم قرائت، علم تفسیر، علم حدیث، علم نقد، و... دوم علومی که مقدمهٔ علوم فوق هستند مانند: ادبیات عرب، کلام عقلی، اخلاق، حکمت الاهی، منطق، اصول، فقه، و... سوم علومی که به نحوی جزو واجبات اسلامی‌اند؛ ولو به نحو واجب کفایی، بر مسلمین واجب است و مشمول حدیث نبوی «طلب العلم فریضه علی کل مسلم»، می‌شود. باید اضافه کرد که علوم فریضه که بر مسلمانان تحصیل و تحقیق در آنها واجب است، منحصر به علوم فوق نیست و هر علمی که نیازهای جامعهٔ اسلامی را مرتفع سازد، از باب به اصطلاح «مقدمهٔ تَهَیّوِیی» واجب و لازم است.

در نتیجه علوم و فنونی از قبیل: معلمی، سیاست، تجارت، علوم طبیعی، و ریاضی که مورد احتیاج است، جزء علوم اسلامی قرار می‌گیرد. چهارمین نوع علوم اسلامی که در این فصل کتاب مطرح شده است؛ علومی است که در حوزه‌های فرهنگ و تمدن اسلامی رشد و نمو یافته است، چه از نظر اسلام واجب بوده و یا نه و چه ممنوع بوده یا خیر، مانند علم نجوم. البته راجع به علم نجوم باید اشاره کرد که آن شاخهٔ نجوم که محاسبات ریاضی و پیش‌بینی‌های علمی است نظیر خسوف و کسوف ـ جزء علوم مباح اسلامی است و تنها بخشی از نجوم که به غیبت گویی‌ها و بیان روابط مرموز میان حوادث آسمانی و جریانات زمین مربوط می‌شود، از نظر اسلام حرام است.

در این نوشتار به بررسی اجمالی شاخهٔ سوم علوم اسلامی «فریضه» پرداخته شده است؛ در ادامهٔ بحث آمده است که چگونه می‌توان به اصالت و شخصیت متکامل و مستقل یك فرهنگ پی برد و از روی جهت و حرکت و آهنگ حرکت آن و عناصر ویژه‌ای که برمی‌گزینند و...، اصالت آن مشخص می‌شود و باید توجه داشت که اصالت یك فرهنگ به آن معنا نیست که آن فرهنگ از دیگر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها بهره نگرفته باشد که این ممکن نیست. فرهنگ و تمدن اسلامی در شهر مدینه از طریق پیامبر اسلام پایه‌گذاری شد. از علوم اسلامی که

موضوع و مسائل آن علوم، اصول یا فروع اسلام است، آغاز به کار کرد. سپس می‌خوانیم که چگونه اسلام و قرآن کریم سبب دانش پژوهی و علم دوستی مسلمانان شد و تقریباً تا ۱۵۰ سال پیش از پیدایش نقل و ترجمهٔ کتب یونانی، در سرزمین‌های اسلامی فضای علمی وجود داشته در مسجد؛ بازار، و حتی میدان جنگ همواره از جبر و اختیار، چگونگی روح، مردن، روز حساب و معاد و قیامت و... بحث بوده است. در بررسی علوم و فنون اسلامی یك نکته را نباید از نظر دور داشت و آن این‌که بسیاری از دانشمندان اسلامی و غیراسلامی در اثر غرض‌ورزی برخی روحانیون مسیحی و دستگاه پاپ‌ها، حقایق بسیاری راجع به اسلام و مسلمین را کتمان، یا تحریف کرده‌اند و سعی داشته‌اند تا پویایی دین اسلام و پیشرفت مسلمین و دستورات مؤکد اسلام برای علم اندوزی به گوش جهانیان نرسد. چنان‌که بعضی دانشمندان غربی، خود به این واقعیت تلخ اعتراف دارند و در فصل دیگر به عنوان اعترافات مطرح می‌شود.

سؤالات خود آزمایی

۱ـ علومی از قبیل پزشکی، طبیعی و ریاضیات بنا به چه دلیلی جزو علوم اسلامی‌اند و جزو کدامیك از واجبات هستند؟

۲ـ رابطهٔ فرهنگ اسلامی با علم نجوم چگونه بوده است و اسلام کدام‌یك از شاخه‌های آنرا می‌پذیرد و مباح می‌داند؟ همچنین کدام‌یك در دامن فرهنگ و تمدن اسلامی رشد و نمو داشته است؟

۳ـ کدام‌یك از شاخه‌های علوم اسلامی در این فصل مورد بررسی قرار گرفته‌اند و این علوم از نظر اسلام چگونه محسوب شده‌اند و از چه جهت تقدیس و احترام می‌شده‌اند؟

٤ـ چگونه می‌توان به اصالت و شخصیت مستقل یك فرهنگ پی برد و سره را از ناسره جدا کرد؟ و آیا می‌توان گفت که از جمله ملاك‌های فوق، مجزا و منفك بودن و تاثیر نپذیرفتن و عنصر نگرفتن از دیگر فرهنگ‌ها و جوامع است؟

۵ـ فرهنگ و فنون اسلامی که در ردیف بزرگ‌ترین فرهنگ‌های بشری است، حیات فرهنگی خود را در چه محلی و به دست چه کسی و از کدام دسته از علوم اسلامی آغاز به کار کرد؟

۶ـ نحوهٔ برخورد و رابطهٔ روحانیون مسیحی و پاپ با علم و دانش و پیشرفت مسلمین چگونه بوده و چه تاثیراتی در تحقیقات دیگر دانشمندان و محققان غربی و شرقی داشته است؟

پی‌نویس‌ها:

۱) مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلام، ص. ۹.

۲) همان ماخذ، ص. ۱۱.

۳) همان ماخذ، ص. ۱۲.

۴) حکیمی، محمدرضا، دانش مسلمین، به نقل از کتاب اسلام از نظر ولتر، چ. ۳، صص. ۸۷ ـ ۸۸.

فصل دوازدهم

اعترافات

گفتار ولتر[1]: در دوران توحش و نادانی، پس از سقوط امپراتوری رم، مسیحیان همه چیز را مانند هیئت، شیمی، طب، ریاضیات، و غیره از مسلمانان آموختند و از همان قرون اولیهٔ هجری ناگزیر شدند برای گرفتن علوم متداولهٔ روزگار به سوی آنان روی آورند. دین اسلام وجود خود را به کشورگشایی‌ها و جوانمردی‌های بنیان‌گذارانش مدیون است. در صورتی‌که مسیحیان به یاری شمشیر و تل آتش آیین خود را به دیگران تحمیل می‌کنند. پروردگارا، کاش همهٔ ملت‌های اروپا روش ترکان مسلمان را سرمشق قرار می‌دادند.

دینی که محمد (ص) آورد بی‌گمان از مسیحیت برتر بود در آیین او هرگز یك فرد یهودی (حضرت عیسی) را به خدایی نگرفتند و یك زن یهودی را (حضرت مریم) را مادر خدا نپنداشتند و یهودیان دیگر را مورد نفرت و کینهٔ خویش قرار ندادند. در آیین او هرگز به کفر جنون آمیز مسیحیان دچار نشدند و یک خدا را به سه خدا و سه خدا را به‌یک خداوند ندانستند. در آیین او هرگز خدای خود را به زیر دندانها خرد نکردند (اشاره به عشای ربانی) ایمان به خدای یگانه، تنها اصل بزرگ آیین او بود. اسلام دینی است معقول و جدی و پاك و دوستدار بشریت. معقول است، زیرا هرگز به جنون شرك گرفتار نگشت و برای خدا همدست و همانند نشناخت و اصول خود را بر پایهٔ اسراری

متناقض و دور از عقل استوار نکرد؛ جدی است، زیرا قمار و شراب و وسایل لهو و لعب را حرام دانست و به جای آنها پنج نوبت نماز در روز تعیین کرد. پاك است؛ زیرا تعداد بی‌حد و حصر زنانی که بر بستر فرمانروایان آسیا می‌آرمیدند را به چهار زن محدود کرد. دوستدار بشریت است؛ زیرا زکات و کمك به همنوع را از سفر حج واجب‌تر شمرد. این‌ها همه نشانه‌های حقیقت اسلام است. فضیلت همزیستی را نیز بر آنها بیفزایید.[۲]

گفتار برتراند راسل[۳]: دین محمد (ص) وحدانیت ساده‌ای بود که با معضلات کلامی، تثلیث و حلول پیچیده و بغرنج نگشته بود. پیامبر ادعای الوهیت نداشت و پیروانش نیز چنین ادعایی در حق او نداشتند وظیفهٔ مؤمنین این بود که برای اسلام تا آنجا که ممکن است جهان‌گشایی کنند اما عذاب رساندن به مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان منع شده بود. قرآن این ملل را اهل کتاب می‌نامید یعنی کسانی که پیرو تعالیم یك کتاب آسمانی‌اند. فرهنگ ممتاز دنیای اسلام گرچه در سوریه جوانه زد، به زودی در دو انتهای شرقی و غربی آن یعنی ایران و اسپانیا شکوفه داد. در حدود هشتصدوسی میلادی محمدبن موسی خوارزمی که مترجم کتاب‌های نجومی و ریاضی از زبان سانسکریت بود کتابی منتشر کرد که در قرن دوازدهم تحت عنوان خوارزمی در باب ارقام هندی به زبان لاتینی ترجمه شد. آنچه عربی می‌نامیم و در واقع باید هندی نامیده شود، مغرب زمین نخستین بار از این کتاب آموخت. همین نویسنده کتاب دیگری هم دربارهٔ جبر نوشت که تا قرن شانزدهم به عنوان کتاب درسی در غرب به کار می‌رفت. دو فیلسوف مسلمان یکی ابن سینا و دیگری ابن رشد شایستهٔ توجه خاص هستند. ابن سینا در میان مسلمانان و در طب بیشتر از حکمت شهرت دارد و از قرن دوازدهم تا هفدهم آثارش به عنوان راهنمای طب در اروپا به کار می‌رفت و ابن رشد در بین مسیحیان و در فلسفهٔ مسیحی شهرت فراوان دارد. آثار وی در قرن سیزدهم به وسیلهٔ مایکل اسکات به لاتین ترجمه شد.[۴]

گفتار جورج سارتن[۵]: شگفت‌انگیزترین حادثه مسلماً پیدایش و رشد انفجاری اسلام بود. هجرت که نمایشگر مبداء حقیقی آن است در ۶۲۲ میلادی اتفاق افتاد. قبل از اسلام فاتحان دیگری هم پیدا شدند که فتوحات‌شان سریع و عظیم بود ولی امپراتوری‌شان پیش از عمر خودشان به پایان می‌رسید، جالب‌ترین جنبهٔ

فتوحات اسلامی این است که این فتوحات قطعی بود. حکام دنیوی ممکن است عوض شوند اما این دین پایدار خواهد ماند.

در اوسط سدهٔ هشتم تا دوازدهم میلادی فرهنگ لاتینی تقریباً به طور مطلق در پس فرهنگ اسلامی قرار گرفت. رکود فکری که در نیمهٔ دوم سدهٔ هفتم و نیمهٔ اول سدهٔ هشتم میلادی دست کم در مورد اروپا و خاور نزدیك محسوس بود، عصر تجدید فعالیتی را به دنبال داشت. این امر تا حدودی کاملاً مدیون پیشگامی مسلمین بود، پس شایسته است به این عصر که نشان دهندهٔ شروع علم اسلامی است نام عربی بدهیم اگرچه اطلاق این عصر به نام جابربن حیان چیزی در حد یك دعوی است،بگذار چنین باشد. مطالعهٔ دقیق آثار جابر خواه به عربی یا لاتین یکی از ضروری‌ترین و امیدبخش‌ترین وظایف تحقیق است. سارتن در کتابی به نام مقدمه بر تاریخ علم در سه جلد، جلد اول به نام از هومر تا خیام برای نشان دادن عظمت اسلامی و تربیت اسلامی هفت عصر علمی از نیمهٔ قرن هشتم تا نیمهٔ دوم قرن دوازدهم را به نام دانشمندان مسلمانان نامیده است که عبارت‌اند از:

۱) عصر جابربن‌حیان: نیمهٔ دوم قرن هشتم م. (سال‌های ۱۳٤ ـ ۱۸٤ هـ. ق.).
۲) عصر خوارزمی: نیمهٔ اول قرن نهم م. (سال‌های ۱۸۵ ـ ۲۳٦ هـ. ق.).
۳) عصر رازی: نیمهٔ دوم قرن نهم م. (سال‌های ۲۳۷ ـ ۲۸۸ هـ. ق.).
٤) عصر مسعودی: نیمهٔ اول قرن دهم م. (سال‌های ۲۸۹ ـ ۳۳۹ هـ. ق.).
۵) عصر ابوالوفا: نیمهٔ دوم قرن دهم م. (سال‌های ۳٤۰ ـ ۳۹۱ هـ. ق.).
٦) عصر بیرونی: نیمهٔ اول قرن یازدهم م. (سال‌های ۳۹۲ ـ ٤٤۲ هـ. ق.).
۷) عصر عمر خیام: نیمهٔ دوم قرن یازدهم م. (سال‌های ٤٤۳ ـ ٤۹٤ هـ. ق.).[٦]

گفتار ویل دورانت: به طوری‌که از احادیث نبوی معلوم می‌شود پیامبر کسان را به طلب علم تشویق می‌کرد و این کار را محترم می‌داشت و از این جهت با اغلب مصلحان دینی تفاوت داشت. گفته بود هر که به راهی رود که علمی جوید خدا برای وی راهی به سوی بهشت گشاید و مرکب عالمان دانا را با خون شهیدان وزن کنند، مرکب عالمان از خون شهیدان برتر باشد. نخستین کارگاه کاغذ در قلمرو اسلام به سال ۱۷۸ هـ. یا ۷۹٤ میلادی به بغداد به دست فضل بن یحیی وزیر هارون‌الرشید گشوده شد، آن‌گاه عربان این صنعت را به سیسیل و اسپانیا

بردند و از آنجا به ایتالیا و فرانسه رسید. ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن بخشی را به اسلام اختصاص داده است که حقایق و سرمایه‌های تاریخی اسلام و دلایل عظمت اسلام را بیان می‌کند و در آخر می‌گوید: «در واقع خوانندهٔ عادی از این گفتوگوی دراز دربارهٔ تمدن اسلامی حیرت می‌کند، اما عالم محقق از اختصار بی‌مورد آن تاسف می‌خورد.»[۷]

گفتار حنا الفاخوری: اسلام به اعمال جادوگران و فالگیران در معالجهٔ بیماران خاتمه داد و با آن‌که پزشکان صدر اسلام، بیشتر خارج از دین بودند ولی اسلام از این علم تمجید کرد. مسلمانان به فراگرفتن علوم پزشکی پرداختند و چنان سرآمد شدند که تا قرن هفدهم میلادی معلم اروپاییان بودند. پزشکان مسلمان تنها به علم طب نمی‌پرداختند، بلکه به علوم دیگری چون هندسه و نجوم، کیمیا، فلسفه و موسیقی نیز اشتغال می‌ورزیدند. از این رو برخی نظریات ریاضی، طبیعی و منطق در این علم داخل شده است. با آن‌که کتب بقراط و جالینوس نخستین مرجع متعلمان این فن بود ولی پزشکان مسلمان بدین قانع نشدند و به دیگر اطبای یونانی، سریانی، ایرانی، و هندی مراجعه کردند و دایرةالمعارف‌هایی از خود برجای نهادند که بعدها به زبان لاتین ترجمه شد و از آن جهت که این آثار شامل اندیشه‌های طبی اعراب، یونانیان، هندیان، ایرانیان و نبطیان بود در مجامع علمی اروپایی تدریس می‌شد که مشهورترین آنها قانون ابن سینا و حاوی رازی است که البته حاوی در نزد غربیان مشهورتر از قانون است. همچنین حکمای اسلامی در کیمیا و داروگری سهم به سزایی داشتند. نخستین کتاب‌هایی که در عهد دولت فاطمی به زبان عربی ترجمه شد در علم کیمیا بود. اولین کسی که به این علم پرداخت خالدبن یزید ملقب به حکیم آل مروان بود ولی مشهورترین کسی که کیمیا را به طور مطلق پیشهٔ خود قرار داد جابربن حیّان، از شاگردان امام جعفرصادق (ع) است. برتلو، صاحب کتاب کیمیا در قرون وسطی جابر را در کیمیا هم‌طراز ارسطو در منطق می‌داند. می‌گویند که جابربن حیان کاشف اسید سولفوریك، جوهر گوگرد معروف به زیت‌الزاج، اسید نیتریك (جوهر شوره)، تیزاب (مخلوط جوهر شوره و جوهر نمك)، سود سوزآور سلیمانی، ید، جیوه، انتیمون، و غیره است.

مسلمانان به گیاهشناسی و جانورشناسی نیز مانند علوم دیگر رغبت زیادی

نشان دادند فی‌المثل مبادی نظریه تطور (تکامل) را که داروین آورد می‌توان در کتـاب جـاحـظ یـافـت. دمیـری (قـرن هـشـتـم هـجـری) کـتـابـی بـه نـام حیاةالحیوان‌الکبری را در حیوان‌شناسی نوشت که در آن بیش از نهصد نوع از حیوانات را با ذکر نام‌ها و مزایا و طبایع آنها توصیف کرده است. متفکران اسلام به ریاضیات و فروع آن چون حساب و هندسه و نجوم و موسیقی توجه خاص داشتند در مباحث خواص اعداد غور کردند و به شناخت مبحث تصاعد در حساب و قوانین آنها نایل آمدند؛همچنین قواعدی برای جذرگیری و جمع مربعات اعداد متوالی و مکعبات کشف کردند و یا دلایلی آوردند. محمدبن موسی خوارزمی از مردم خوارزم است و در عهد مامون به اوج شهرت رسید. خوارزمی نخستین کسی بود که واژهٔ جبر (الجبر) را به کار برده است و فرنگیان این کلمه را از او گرفتند و تا امروز هم استعمال می‌کنند.

خوارزمی در همهٔ علوم به خصوص نجوم و ریاضیات بر همهٔ علمای عصر خویش برتری داشت. او جبر را مستقل از حساب مورد توجه قرار داد و برای آن قواعد ثابتی وضع کرد برای حل معادلات درجه دوم جبری از راههای هندسی ابتکاری خود استفاده کرد. خوارزمی در حساب، کتابی تصنیف کرد که در نوع خود بی‌همتا بود. این کتـاب را ادوارد بـاثی تحت عنوان الـگـوریـتـمی (الخوارزمی) به لاتین ترجمه کرد و علم حساب تا چند قرن در اروپا به این نام معروف بود و از همین کلمهٔ لگاریتم به معنی علم نسبت‌های عددی گرفته شده است. با همهٔ این مسائل که تاکنون گفته شد روشن می‌شود که دانشمندان اسلامی در راه خدمت به بشریت چه کارهایی انجام داده‌اند ولی متاسفانه هنوز آثار علمی مسلمین ــ چنان‌که باید ــ مورد توجه واقع نشده است و حتی قسمت زیادی از آنها نابود شده است و بسیاری از آنها در کتاب‌خانه‌های شرق و غرب به اصطلاح خاك می‌خورد. علمای غرب دانش را از اسلاف خود که شاگردان مکتب مسلمین بودند فراگرفتند ولی شاگردان را بلند نام ساختند و استادان را از یاد بردند.[۸]

گفتار آن فرمانتل: فرمانتل می‌گوید تعلیماتی را که در قرون وسطی به سویش می‌رفتند ازآثار اشخاصی مانند افلاطون و حتی پیش از آن ارسطو بود که البته از متن اصلی یونانی به عربی و از عربی به لاتین برگردانده شده بود و مورد

استفاده قرار می‌گرفت. فرمانتل این موضوع را مدیون فتوحات مسلمانان، به وسیلهٔ عرب‌ها و نیز اسپانیایی‌ها، می‌داند. زبان یونانی به زودی از دنیای غرب محو شد و حتی آثار مصنفین یونانی را در ترجمه‌های لاتینی آن مطالعه می‌کردند. هنگامی که اروپا ارسطو را بازیافت بیش از هزاروپانصد سال از مرگ او می‌گذشت ولی در نزد اروپاییان چنان ارجمند بود که گویی هنوز زنده است. باز یافتن ارسطو، که نفوذ او را از شرق به غرب منتقل کرد، نتیجهٔ مستقیم فتوحات مسلمانان بود.۹

گفتار فرانسوا ژوزف پیکاوه: هرگاه میان تالیفات و کتاب‌هایی که مسیحیان غرب می‌خواندند با تالیفات و کتاب‌هایی که در دست مسلمانان بود مقایسه‌ای به عمل آوریم خواهیم دید که مسلمانان به ابتکار و نو اندیشی نزدیك‌تر بودند. مسلمانان در قرن سیزدهم میلادی استاد مسیحیان بودند و همینان بودند که به تاسیس فلسفهٔ کاتولیك و کلام کاتولیك کمك کردند.۱۰

گفتار هرمان راندال: در همان اوان قرون وسطی که مغرب‌زمین سر از خواب برمی‌داشت مرکز فرهنگ اسلامی به دست اصلاح‌طلبان متعصب از خلافت شرقی رانده شد و به جنوب اسپانیا که در دست مراکشی‌ها بود انتقال یافت. اطلاع بر آثار بزرگ ارسطو، نخستین بار از اسپانیا برخاست اما مسلمانان علاوه براین چیز دیگری را هم که ارسطو با همهٔ نبوغش از آن پاك بی‌بهره بود به دست آوردند و آن علم ریاضیات و مکانیك بود. دانش ریاضی و طبی جهان یونانی را مسلمین در دست گرفتند و با صبر و حوصلهٔ زیاد به کار پرداختند و آن را آهسته آهسته با عمل منطبق ساختند.۱۱

گفتار جان برنال: نسیم تازه‌ای از علم وزیدن گرفت و آن‌گاه در پرتو لوای اسلام، ترکیبی شکوهمند یافت و از این طریق بود که علم و فن به اروپای قرون وسطی راه یافت. در رصد ستارگان یعنی تنها علمی که در آن مشاهدهٔ دقیق، محاسبه، و پیش‌بینی لازم بود، نفوذ اسلام بیش از رشته‌های دیگر علمی دوام کرد. جدول‌هایی در رصدخانهٔ مراغه در زمان ایلخانیان تنظیم شده بود و همچنین جدول‌های الغ بیك تا زمان رنسانس بهترین جدول‌های اخترشناسی به شمار می‌رفتند.۱۲

اعترافات از این نوع در کتاب‌های دانشمندان خارجی زیاد به چشم می‌خورد که برای اجتناب از طولانی شدن این مبحث از ذکر آنها خودداری می‌شود و توصیه می‌گردد که در این موارد کتاب‌های زیر مطالعه شود:

۱) دانش مسلمین، محمدرضا حکیمی.

۲) علم و تمدن در اسلام، دکتر سید حسین نصر، ترجمهٔ آرام.

۳) تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، زین‌العابدین قربانی (به‌خصوص از صفحهٔ ۳۰۸ به بعد).

اصالت فرهنگ

سخن محققان درست است که گفته‌اند «اسلام از همان آغاز دین دانش و سواد شمرده می‌شد.» قرآن کریم مرکز ادبیات مدون عرب و نقطهٔ اساسی علم و تعلیم شد. در اسلام در مرتبهٔ پس از قرآن، سخنان و تعالیم پیامبر (سنت) و تعالیم و خطب امام علی بن ابیطالب و دیگر امامان و افکار سایر افاضل مسلمانان، باعث رونق علم و دانش در سرتاسر قلمرو اسلام شد.

از این‌جا به اصالت فرهنگ اسلامی توجه می‌یابیم، و می‌نگریم که در همان سدهٔ نخستین، پیش از آن‌که مسلمانان به نقل و گردانیدن آثار دیگران دست یازند خود صاحب فرهنگی بوده‌اند اصیل و وسیع، عمیق و متحرك ـ فرهنگی که بسیاری از مسائل اصیل آن چنان بود که حتی پس‌از حرکت ترجمه و نشر آثار گردانیده، چیزهایی همسنگ آن مسائل در آن آثار یافت نشد، از جمله در علوم‌الاهی و توحید دربارهٔ صفات فعل خداوند، درباره مشیّت، دربارهٔ حقیقت عالم و اسرار آفاق، در پاره‌ای از مسائل علوم طبیعی، چنان‌که از جمله در آثار برخی از متکلمان به این‌گونه امور برمی‌خوریم.

سخن بر سر اصالت و غنای فرهنگ اسلام بود. با همین گزارش اندك روشن شد که آغاز ترجمه در اسلام، آغاز تاسیس فرهنگ اسلامی نبود، بلکه آغاز یکی از چند نقطه توسعه آن بود. البته خود جنبش ترجمه از یك دیدگاه خدمتی بزرگ بود که مسلمانان به علم و تمدن بشر می‌کردند.

مسلمانان، یهودیان و مسیحیانی که در استخدام مسلمانان بودند، به کار عظیم ترجمه و نقل دست زدند. و بدین‌گونه اصل میراث قدیم و فرهنگ کلاسیك

را برای قرون آیندهٔ بشری نگهداری کردند و هم دهها اشتباه آن را درست کردند و دهها مسئلهٔ مهم دیگر و کشف تازه بر آن افزودند.

دوران ترجمه و نقل از دوران دوم، بلکه دوران سوم شیوع و توسعهٔ دانش بود. در تاریخ علم اسلام بدین‌گونه پیداست که علوم اوایل به خلاء به اصطلاح راه نیافت بلکه وارد فرهنگ امتی شد که خود از پیش، دارای فرهنگی عظیم و عمیق، روحیهای علمی و استدلالی و زمینهٔ تعلیماتی گسترده بود. و در دو کلمه: امتی که طلب علم و تعلیم و تعلم آن را واجب می‌دانست و یك قرن و نیم بود که به انجام دادن این امر واجب به پاخاسته بود.

پس خلاصهٔ بحث این شد که مسلمانان بانظری مشرفانه، به ترجمهٔ علوم دست زدند. و برخی از مطالب پیشینیان را پسندیدند و برخی را نه.

هر آنچه را هم پسندیدند در بوتهٔ تحقیق گداختند و آن را تصحیح کردند، پیراستند و افزودند و کاستند. آنچه که از یونانیان به اعراب (مقصود مطلق دانشمندان اسلام است) رسید تنها به همان صورت اصلی و دست نخورده به دیگران انتقال نیافت، بلکه باید گفت که علوم یونانی در محیط عربی (اسلامی) برای خود زندگانی و نشو و نمای خاص داشته است. در نجوم و در ریاضیات کارهای یونانیان و هندیان را در هم آمیختند و به آنها نظم و سازمان تازه بخشیدند. و به همین جهت پیشرفت قابل ملاحظهای در این دو رشتهٔ علم به دست عربی زبانان صورت گرفت.

می‌توان گفت که علم جبر و مثلثات از علومی است که به وسیلهٔ علمای عربی اسلامی، ایجاد شده و توسعه یافته است. اینان در ارصاد فلکی و تهیهٔ کتاب‌های زیج مهارت کامل داشتند و تنها به این بسنده نکردند که آنچه را که از یونانیان گرفته بودند توسعه دهند، بلکه زیج‌هاورصدهای قدیمی را مورد تدقیق قرار دادند و آنها را اصلاح کردند و در نتیجه علمای عربی (اسلامی) متوجه نقص منظومهٔ بطلمیوسی در هیئت بودند.

عمق علمی

در نظام تربیتی اسلام دو اصل تعلیم داده شده بود که موجب عمق نظر و استدلال در تشخیص بود. اصل اول: تعقل؛ اصل دوم: اجتهاد در عقیده.

دعوت به این دو اصل باعث شد تا مسلمانان در اندیشهٔ خود از پیروی کورکورانه پرهیز کنند و به نظر مستقل توجه یابند: به ویژه اصل اجتهادی بودن عقیده که لازم می‌کرد هر کس نوع اندیشه و جهان‌بینی و عقاید خویش را از طریق تقلید نگیرد و با اجتهاد و تشخیص مستقل خود صاحب عقیده شود.[۱۳] این دو اصل که به تودهٔ مسلمانان آموخته شده بود، آیا در روحیهٔ دانشمندان و طالبان علم و محققان چه تاثیری می‌گذاشت؟ معلوم است. این تعلیم تا به آنجا عمق یافت و گسترد که آن‌همه ژرف‌بینی و دقت نظر معروف اسلامی را پیش آورد. حتی مسلمانان در برابر منطق ارسطویی، روش علمی ویژه‌ای پدید آوردند که بسی عمیق‌تر و اصولی‌تر از منطق قدیم بود.

همین اندازه یاد می‌کنیم که اگر کسی به این چند کتاب که تنها و تنها از برای نمونه یاد می‌شود ــ نه آوردن آمار ــ رجوع کند خواهد دانست که این عمق علمی و ژرفی اندیشه، قدرت درك و غنای دریافت که در عالمان مسلمانان مشهود شده است کدام است و چگونه است.

آثار الباقیه	بیرونی	شناخت فرهنگ و آداب اقوام
احصاء العلوم	فارابی	شمارش و رده‌بندی دانش‌ها
اتقان	سیوطی	علوم و ادبیات قرآنی
اسفار	ملاصدرا	فلسفهٔ وجودی و عرفانی
الحیوان	جاحظ	جانورشناسی
الخلاف	شیخ طوسی	فقه تطبیقی
الشافی	سیدمرتضی	جهان‌بینی اسلامی (در فلسفهٔ رهبری‌وسیاسی)
الفهرست	ابن‌الندیم	کتاب‌شناسی
الکتاب	سیبویه	نحو ادبی (به روش استقرایی)
المراجعات	سید شرف‌الدین	محاورهٔ علمی و تعهد در دانش عقاید
المناظر	ابن حیثم	نورشناسی ـ علم مناظر
الهدی الی دین‌المصطفی	بلاغی نجفی	نمونهٔ علمی نقد ادیان منسوخ
بیان الفرقان	شیخ مجتبی قزوینی	معارف خالص قرآنی

تبیان	شیخ طوسی	تفسیر علمی ـ ادبی
تجویدالعقاید	خواجه نصیر	علم کلام شیعی
تنبیه‌الامه	نائینی	سیاست شرعی
خطبه	ابوتمام طائی	شعر شناسی
حی‌بن یقظان	ابن طفیل	داستان فلسفی
دلائل‌الاعجاز	جرجانی	نقد ادبی و سخن شناسی
زیج صابی	بنانی	رصد و شناخت نجوم و قوم
شرایع‌الاسلام	محقق حلی	فقه استدلالی
شرح کافیه		نحو عربی (به روش استدلالی)
شفا	ابن سینا	فلسفهٔ مشایی و دائرةالمعارف فلسفی
شکل‌القطاع	خواجه نصیرالدین	مثلثات
صورالکواکب	عبدالرحمان صوفی	نجوم و صور آسمانی
عبقات‌الانوار	میرحامد حسین هندی	تتبع و احتجاج و تعهد در دانش عقاید
عروةالوثقی	سیدجمال‌الدین اسدآبادی	شناخت سیاسی
قانون	ابن سینا	طب توصیفی
قبسات	میرداماد حسینی	شناخت‌های ویژهٔ فلسفی
کشف‌الاسرار	رشیدالدین میبدی	فن ترجمه (نوبت اولی)
کفایةالاصول	آخوند خراسانی	مبانی فقه
لسان‌العرب	ابن منظور افریقی	فرهنگ استقرایی
لغتنامه	علی اکبر دهخدا	فرهنگ استنادی ـ تتبع
مرآةالعقول	مجلسی	شرح‌نویسی علمی
مروج‌الذهب	مسعودی	تاریخ‌نگاری فنی
مفتاح‌السعاده	طاشکبری زاده	دائرةالمعارف علوم
مقدمه	ابن خلدون	علم العمران؛ فلسفهٔ تاریخ
مکاسب	شیخ انصاری	فقه نظری علمی
منیةالمرید	شهید ثانی	آداب و اخلاق علم طلبی

با در نظر گرفتن آنچه به طور نمونه آورده شد، و مرور در کتاب‌های یاد شده و امثال آنها و عمیق نگریستن در ژرفنگری‌های علمی مسلمین، به اصل تحقیق علمی در میان امت بهتر پی می‌بریم.[۱٤]

انشعاب علوم

مسلمین از سده‌های نخستین بلکه از دهه‌های نخستین، معلومات و تالیفات خویش را دسته‌بندی کردند و علم‌ها را از یکدیگر جدا ساختند و سنت تخصص و انشعاب در علم را، در فرهنگ خویش، با بنیانی استوار، پی افکندند و پی گرفتند.

از این‌جاست که در تالیفات اسلامی، در همان سه تا شش سدهٔ نخستین به نام و تعریف علمی بیش از دویست و پنجاه رشته از رشته‌های علوم برمی‌خوریم.

رده‌بندی علوم

دانشمندان اسلامی، در رده‌بندی دانش‌ها و تعیین مرتبهٔ هر یك سهمی تام داشته‌اند. یکی از کارهای عمدهٔ مسلمانان در این مقوله کار ابونصر محمد فارابی است، یعنی کتاب احصاءالعلوم. گفته‌اند این کتاب راهنمای متفکران غربی در تقسیم علوم بوده است و کتاب تقسیم فلسفه گوندیسیالینوس، از احصاءالعلوم است.

ابتکارات مسلمین

در این رساله که سخن از دانش مسلمین می‌گوییم، باید این مسئله، یعنی مسئله ابداع علمی و ابتکارات مسلمین را نیز تا اندازه‌ای باز نماییم، زیرا در این باره حقایق، چنان‌که باید کمتر عرضه شده است.

دانشمندان اسلامی خود به مقدار و موضوع کارهای تحقیقی و ابتکاری خویش واقف بوده‌اند و گاه‌گاه این مقوله را اظهار داشته‌اند. در این‌جا فقط به عناوین موضوعات و کارهای ابتکاری و تحقیقی اشاره می‌شود که عبارت‌اند از:

۱ـ رده بندی علوم	فارابی
۲ـ علم مسّاحی و تسطیح	بیرونی
۳ـ شرح شماره‌بندی	بیرونی
٤ـ مقدمات هندسهٔ فضایی	خواجه نصیرالدین طوسی
۵ـ هندسهٔ تحلیلی	مسلمین
٦ـ آغاز علم جبر	خوارزمی
۷ـ معادلهٔ سرعت	ابوالوفای بوزجانی
۸ـ وضع و کاربرد علامت صفر	محمد خوارزمی
۹ـ بسط ریاضیات	مسلمین
۱۰ـ وزن مخصوص	ابوریحان
۱۱ـ حرکت نقطهٔ اوج خورشید	زرقالی
۱۲ـ کُلَف خورشید	ابن رشد

۱۳ـ زیج‌های اسلامی (به وسیلهٔ جمعی از دانشمندان اسلامی)

۱٤ـ زمینه‌های نقض هیئت بطلمیوسی (جابربن افلح، ابن باجه، ابن طفیل، و خواجه نصیرالدین طوسی)

۱۵ـ تعیین طول درجات خط نصف‌النهار و اندازه‌گیری محیط زمین اولین بار از طریق مسلمین انجام شد.

۱٦ـ اثر رصدخانه‌های اسلامی.

۱۷ـ رونق پزشکی.

۱۸ـ ایجاد بیمارستان.

۱۹ـ ادبیات.

۲۰ـ آسیب‌شناسی توصیفی.[۱۵]

و حدود سی مورد دیگر که برای دوری از تفصیل از آوردن آنها خودداری می‌شود.

خلاصهٔ فصل دوازدهم

در این فصل، اعترافات دانشمندان بزرگ جهان را راجع به اسلام و مسلمین و علم و دانش می‌خوانیم.

ولتر فیلسوف بزرگ فرانسوی می‌گوید که مسیحیان همه چیز مانند شیمی، طب، ریاضیات و... از مسلمانان آموختند، دین اسلام وجود خود را به کشورگشایی‌ها و جوانمردی‌های بنیانگذارانش مدیون است در حالی‌که مسیحیان به یاری شمشیر و تل آتش آیین خود را به دیگران تحمیل کردند. دین محمد (ص) بی‌گمان از مسیحیت برتر بود.

در آیین او هرگز یك مرد یهودی را به خدایی و یك زن یهودی را به مادر خدا نسبت ندادند. هرگز به کفر جنون آمیز مسیحیان دچار نگشتند و یك خدا به سه خدا و سه خدا به خدا مبدل نشد.ولتر می‌گوید: «اسلام دینی است معقول، جدی، پاك، و دوستدار بشریت. معقول، زیرا به شرك گرفتار نشد، جدی، زیرا قمار و شراب و لهو و لعب را حرام ساخت و پنج نوبت نماز را مقرر کرد. پاك، زیرا تعداد بی حد و حصر زنان پادشاهان آسیایی را به چهار تا محدود نمود،و دوستدار بشریت زیرا زکات وکمك به همنوع را از حج واجب‌تر شمرد.»

برتراند راسل معتقد است: دین محمد (ص) وحدانیت ساده‌ای بود. پیامبر ادعای خدایی نکرد و پیروانش نیز چنین نکردند. فرهنگ اسلام به زودی در دو انتهای شرق و غرب زادگاهش یعنی ایران و اسپانیا شکوفه داد. دو فیلسوف بزرگ یکی ابن سینا و دیگری ابن رشد شایستهٔ بررسی هستند. آثار ابن سینا از قرن دوازدهم تا هفدهم راهنمای طب در اروپا بود. ابن رشد نیز آثارش در قرن سیزدهم به لاتین از طریق مایکل اسکات ترجمه شد. جورج سارتن مورخ بزرگ می‌گوید: «شگفت‌انگیزترین حادثه، پیدایش و رشد انفجاری اسلام بود.»

در اواسط سدهٔ هشتم تا دوازدهم میلادی فرهنگ لاتین به طور مطلق در پس فرهنگ اسلامی بود. سارتن هفت عصر علمی از نیمهٔ دوم قرن دوازدهم را به نام دانشمندان اسلامی نامیده است.

ویل دورانت مورخ بزرگ تاریخ تمدن در کتابش می‌آورد که پیامبر کسان را به طلب علم تشویق می‌کرد و چند حدیث از پیامبر در تشویق علم آموزی آورده است. وی می‌گوید که نخستین کارگاه کاغذ در قلمرو اسلام در

سال ۱۷۸ ه. یا ۷۱٤ میلادی در بغداد توسط فضل‌بن یحیی وزیر هارون‌الرشید گشوده شد. آن‌گاه عربان این صنعت را به سیسیل و اسپانیا بردند و از آنجا به ایتالیا و فرانسه رسید.

گفتار حناالفاخوری: اسلام به اعمال جادوگران و فالگیران در معالجهٔ بیماران خاتمه داد و اگرچه پزشکان صدراسلام خارج از دین بودند، اما اسلام این علم را محترم می‌شمرد. پزشکان مسلمان تنها به علم طب نمی‌پرداختند بلکه به علوم دیگری چون هندسه و نجوم، کیمیا، فلسفه و موسیقی نیز اشتغال می‌ورزیدند. به همین جهت برخی نظریات ریاضی، طبیعی و منطق در این علم داخل شده است. مشهورترین کسی که کیمیا را به طور مطلق پیشهٔ خود ساخت جابربن حیان است. علمای غرب دانش را از اسلاف خود که شاگردان مکتب مسلمین بودند، فراگرفتند ولی شاگردان را بلند آوازه ساختند و استادان را از یاد بردند. آن فرمانتل می‌گوید: «که بازیافتن و بزرگداشت ارسطو در نزد اروپاییان پس از ۱۵۰ سال، معلول و نتیجهٔ مستقیم فتوحات مسلمانان بوده است.»

هرمان راندال می‌گوید: «اطلاع بر آثار بزرگ ارسطو، نخستین بار از اسپانیا برخاست اما مسلمانان چیزی را که ارسطو از آن بی‌بهره بود، یعنی علم ریاضیات و مکانیك را به دست آوردند.»

«جان برنال» معتقد است که در رصد ستارگان یعنی تنها علمی که به مشاهدهٔ دقیق و محاسبه و پیش‌بینی نیاز داشت، نفوذ اسلام بیش از دیگر رشته‌های علمی بود و بهترین جدول‌های اخترشناسی متعلق به مسلمانان بود.

در بخش دیگر این فصل راجع به اصالت فرهنگ سخن رفته و گفته شده است که در اسلام، با تاکیدات زیاد قرآن و پیامبر و حضرت علی (ع) و دیگر امامان و افاضل مسلمانان بر علم و دانش، موجب پیشرفت آن‌ها در ممالك اسلامی شد. آمده است که از دلایل اصالت فرهنگ اسلام این است که قبل از شروع کار ترجمه و نقل، مسلمانان خود صاحب فرهنگ و دانش بزرگی شده بودند و در واقع ترجمه در اسلام یکی از چند نقطهٔ توسعه بود.

مسلمانان با اقدام به کار ترجمه و نقل، هم میراث قدیم و فرهنگ کلاسیك را برای قرون آیندهٔ بشری نگهداری نمودند و هم ده‌ها اشتباه آنرا اصلاح کردند و ده‌ها مسئلهٔ جدید و کشف مهم بر آن افزودند.

خلاصه آن‌که مسلمانان با نظری مشرفانه و با شناخت آگاهی اقدام به ترجمهٔ علوم کردند و مطالب آنرا کاستند، پیراستند، و تصحیح کردند. از دلایلی که موجب عمق علمی و نفوذ و رواج اندیشه در بین مسلمین شد، دو اصل مهم تعلیمی اسلام بود یکی تعقل و دیگری اجتهاد در عقیده. بالاخص اجتهاد در عقیده موجب شد تا هر کس بر طبق اندیشه و نظر خود اصول دینیش را بپذیرد.

در انشعاب و رده‌بندی (طبقه‌بندی) علوم، دانشمندان اسلامی پیشگام بودند و ابونصر فارابی در کتاب احصاءالعلوم راهنمایی‌های مهمی برای تقسیم علوم ارایه داده است.

سؤالات خود آزمایی

۱ـ چه تفاوت‌هایی را ولتر بین نفوذ و ترویج دین اسلام توسط بنیان‌گذارانش، در مقایسه با مسیحیان توسط مبلغانش، می‌دادند؟

۲ـ ولتر چه ویژگی‌ها و تفاوت‌هایی را بین دین اسلام و مسیحیت بر می‌شمارد؟ و دلایلی را که برای معقول، جدی، پاك، و دوستدار بشریت بودن دین اسلام می‌داند، چیست؟

۳ـ برتراندرسل راجع به ابن سینا و ابن رشد چگونه می‌اندیشد؟

٤ـ جورج سارتن نسبت به فتوحات اسلام در مقایسه با دیگر فتوحات و فاتحان جهان چه می‌گوید؟ همچنین تجدید حیات علمی و فکری نیمهٔ دوم سدهٔ هفتم و اول سدهٔ هشتم میلادی را مرهون چه کسانی می‌داند و این عصر را چه می‌نامد؟

۵ـ از نظر حناالفاخوری، چه دلیلی موجب شده است تا نظریات و اصول ریاضی، طبیعی، و منطق در علم پزشکی وارد شود؟ و مشهورترین کتاب طبی ابن سینا و رازی را چه می‌داند؟

٦ـ به استناد گفته‌های حناالفاخوری، واژهٔ جبر را نخستین‌بار چه کسی به کاربرد و در حال حاضر چه گفته می‌شود؟ نظر وی را راجع به علما و دانشمندان غربی و ارتباط با فراگرفتن دانش خود و حق‌نشناسی آنها بنویسید.

۷ـ بنا به نظر هرمان راندال، بازشناسی ارسطو کجا آغاز شد و مسلمانان چه چیزی به دست آوردند که ارسطو از آن بی‌بهره بود؟

پی‌نویس‌ها:

۱) فرانسوا ماری آروئه، مشهور به ولتر (Voltaire)، فیلسوف و نویسندهٔ فرانسوی (۱۶۹٤ ـ ۱۷۷۸).

۲) اسلام از نظر ولتر، ترجمهٔ جواد حدیدی، طوس، صص. ۸۷، ۱۹۳، ۲٤٤؛ به نقل از دانش مسلمین، ص. ۱۰۶.

۳) Russell، برتراند آرتور ویلیام راسل، فیلسوف معاصر انگلیسی.

٤) راسل، برتراند، تاریخ فلسفهٔ غرب، ترجمهٔ نجف دریابندری، کتابهای جیبی، تهران، صص. ۲۱۳ ـ ۲۲٤ (به نقل از دانش مسلمین، ص. ۱۰۸)

۵) Georg Sarton (۱۸۸٤ ـ ۱۹۵۷)، دانشمند امریکایی.

۶) دایرةالمعارف فارسی، ج. ۱، ص. ۲۸.

۷) دورانت، ویل، تاریخ تمدن (بخش تمدن اسلامی)، اقبال، ص. ۳۲۲.

۸) الفاخوری، حنا؛ الجر، خلیل، تاریخ فلسفه در جهان اسلام، ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی، تهران، زمان.

۹) فرمانتل، آن، عصر اعتقاد، ترجمهٔ احمد کریمی، امیرکبیر، به نقل از دانش مسلمین، صص. ۱۰۵ به بعد.

۱۰) عبدالرزاق مصری، شیخ مصطفی، تمهید لتاریخ‌الفلسفه‌الاسلام، چ. ۲، ۱۳۷۹، قاهره.

۱۱) راندال، جان هرمان، سیر تکامل ذهن جدید، ۱۹۵٤، ماساچوست.

۱۲) برنال، جان، علم در تاریخ، ج. ۱، به نقل از دانش مسلمین، ص. ۱۰۵ به بعد.

۱۳) دانش مسلمین، صص. ۷۷ و ۸۰.

۱٤) همان ماخذ، ص. ۸۱.

۱۵) همان ماخذ، صص. ۱٤۸ ـ ۱۷۵.

فصل سیزدهم

از ترکستان تا اسپانیا

دین اسلام در زمان حیات پیامبر اکرم در همهٔ جزیرةالعرب انتشار یافت سپس به وسیلهٔ مسلمانان به دیگر سرزمین‌ها برده شد و به تدریج در مدتی کوتاه از سواحل افریقا و بلاد اندلس تا چین و اقاصی هند پیش رفت. این فتح و گسترش که بیشتر فتح فرهنگی و ایدئولوژیکی بود تا فتح نظامی ـ چنان‌که صاحب‌نظران بی‌غرض، از مذاهب مختلف گفته‌اند ــ همهٔ مفاهیم خویش را به هر سو انتقال داد. ملت‌هایی که در قلمرو اسلام درمی‌آمدند با سنت اسلام آشنا می‌شدند که از جمله طلب علم و اهمیت دادن به اندیشه و کتاب بود. بدین‌گونه بود که از این سوی دنیای اسلام تا آن سوی آن، خورشید به هر جا که می‌تافت در واقع بر حرکت همه‌گیر دانش و آگاهی می‌تافت.

مسجدها، منبرها، محل‌های درس فقه و حدیث و ادبیات و تفسیر و تاریخ و کلام و عقاید و اخلاق و سیاست اسلامی و طبیعیات و طب و... جهان اسلام را، در درون جهان خفتهٔ آن روز، کانون علم و دانش و مهد روشنفکری و اعتلای اندیشه کرده بود.

روزی که شاید در همهٔ اروپا دوازده تن یافت نمی‌شدند که نوشتن و خواندن را بدانند، در نیشابور دوازده هزار قلمدان مرصع بیرون می‌آمد که تا یك حدیث را از زبان فرزند پیامبر بنویسند. علم و دانش همین‌گونه در سرتاسر

شهرها و شهرکها و روستاهای قلمرو اسلام رواج یافت. روحیهٔ دانش‌طلبی در سرزمین‌ها سیطره جست. مراکز علمی، کتاب‌خانه‌ها و مدرسه بنیاد نهاده شد.

آبادی‌ها یکسره کانون علم و بحث شد. مکه، مدینه، کوفه، بصره، دمشق، صنعا، الجزیره، تلمسان، نجایه، احسا، ری، بلخ، بخارا، سمرقند، مرو، سرخس، چاچ، فرغانه، سند، طرابلس، انطاکیه، حلب، جبل عامل، واسط، قیروان، قاهره، بغداد، غرناطه، قرطبه، طیطله، فسطاط، اسکندریه، شهرهای ارمنستان، شهرهای آذربایجان، شهرهای طبرستان و...، در همهٔ این جا بحث و آموزش و یادگیری و تعلیم رواج اصولی گرفت.

در این‌جا برای نشان دادن سهم عرب در دانش و تمدن اسلامی صرف نظر از مجاهدات و خون‌ها و شهادت‌های آنان در روزگاران نخستین اسلام و یاری کردن پیامبر اکرم (ص) و نقل و نشر اسلام و این که بسیاری از آثاری که به زبان‌های لاتین و عبری ترجمه شده از آثار عالمان و متفکران مسلمان عرب است و هم این‌که بسیاری از مراجع دینی نیز از میان عرب برخاستند، تنی چند از آنان را برای اطلاع خوانندگان می‌آوریم:

۱- سعیدبن جبیر واسطی (شهید به سال ۹۵ هـ. ق.) عالم تابعی، مجاهد اجتماعی و از مفسران مشهور اسلام. وی در راه مبادی اسلامی و مجاهدات دینی و اعتقاد به حکومت عدل به دست حجاج‌بن یوسف ثقفی، والی عراق، از سوی حکومت اموی با شکنجه و سختی بسیار شهید شد.

۲- کمیت بن زید اسدی (شهید به سال ۱۲۶ هـ. ق.) خطیب، فقیه، حافظ قرآن و شاعر دینی، سیاسی، مجاهد شهید. این شاعر مبارز و مسلمان عرب نیز سرانجام در راه آرمان‌های اسلامی به شهادت رسید.

۳- محمد فزاری غطفانی (متوفا به سال ۱۶۱ هـ. ق) عالم نجوم معروف، مؤلف (زیج فزاری) و سند هند کبیر؛ این کتاب تا زمان مامون در قرن سوم تنها مبنای علم نجوم اسلامی بوده است. او نخستین کسی است که در اسلام اسطرلاب ساخته است. برخی ساختن اسطرلاب را به پدر او ابراهیم فزاری نسبت داده‌اند.

۴- یعقوب‌بن اسحاق کِنْدی (متوفا به سال ۲۵۰ هـ. ق)، نخستین فیلسوف جامع و مشهور در اسلام بود، و اهمیت کِنْدی در فلسفهٔ اسلامی و وضع اصطلاحات و تالیف و ترجمه در فنون مختلف علوم است.

او نخستین فیلسوفی بود که به فلسفهٔ یونانی دست یافت و برای تطبیق آن با اسلام کوشید و تصنیف‌ها و شرح‌هایی بسیار نوشت. راجر بیکن، او و ابن‌هیثم و بطلمیوس را در یك شمار قرار داده است.

اخذ دانش مسلمین

چون دو سه قرن بر گسترش فرهنگ اسلامی گذشت و بر عمق‌یابی و غناپذیری علوم در اسلام و رونق گرفتن بازار اندیشه و ثبت اندیشه (تصنیف) و گردآوری دانش‌ها و فراهم آمدن فنون و مسائل (تالیف) افزوده شد، دیگر مردمان عالم و پیروان سایر مکتب‌ها و مذهب‌ها در نتیجهٔ برخورد با مسلمانان و سفر به شهرهای اسلام از این فرهنگ یادشده آگاه شدند.

در آن روزگار رقیب عمده‌ای که بر سر راه دین خدا بود، چنان‌که اکنون هم هست، مسیحیت بود، و این مسیحیت در دستگاه بستهٔ واتیکان و نایب‌خدایی پاپ‌ها گرفتار بود. و خریدوفروش بهشت و جهنم و ممنوعیت از اندیشیدن آزاد و علمی و محرومیت از حکومت‌های مردمی و انسانی و اسارت در جنگل تفتیش عقاید و سوزندان مخالفان و محاکمهٔ دانایان و کشتن فرزانگان و خرافه‌ناپذیران، از عملکرد آنها بود. این مسیحیت بیش از هر چیز از حرمت و تسامح اسلامی نگران شد و در برابر شکوه و عظمت تعالیم قرآن و الاهیات، منطق، فقه، اخلاق، و آداب اسلامی رنگ باخت و فرو افتاد. مهم‌ترین و ارجمندترین چیزی که نخست در اندیشهٔ گرفتن آن از مسلمین بود دانش مسلمین و روحیهٔ علمی علمای اسلامی بود که رهبران مذهبی و سیاسی مسیحیت را برای جلوگیری از نفوذ اسلام در میان مسیحیان و مسلمان شدن مسیحیان جهان به کارهایی چند از جمله تهمت زدن‌های سخیف و رذالت‌بار به اسلام وا داشت. یکی از کارهای مسیحیت و عوامل کلیسا این بود: در برابر اسلام ایستادن و گرفتن فرهنگ اسلام و محتوای آن و رنگ مسیحی زدن به آنها؛ اسپانیا، سوریه، و عراق برای این منظور پل‌های خوبی بودند. جهان مسیحی می‌توانست در این سه مرکز با ایجاد رابطه میان روشنفکران و فاضلان خویش و روشنفکران و فاضلان مسلمان به مقاصد خود دست یابد.

قرون وسطی و ارتباط تعلیم و تربیت در جوامع مختلف

برای این‌که جریان تعلیم و تربیت را در قرون وسطی بررسی کنیم باید قبلاً روابط پیچیده‌ای را که میان مسیحیت و دانش قدیم به وجود آمده بود در نظر بگیریم. مسیحیان از ابتدا با تفکر و عقاید یهودی، یونانی، و رومی در تماس بودند. تاثیر عقاید یهود و لاتین در مسیحیت بسیار آشکار است و عقاید یونانی نیز از طریق یهودیانی که قبل از ظهور حضرت مسیح از تمدن و افکار یونانی اثر پذیرفته و بعد به دیانت مسیح گرویده بودند، در این دین رسوخ کرد. گواه این امر اثرپذیری مسیحیت از افکار افلاطونیان جدید بود که اتحاد واقعی خدا و بشر را تعلیم می‌دادند، و معتقد بودند که بشر در قید رنج مادی و بلایای تن گرفتار است و می‌توانند از راه ریاضت و چشم‌پوشی از مواهب جهان مادی و شرکت در مراسم مذهبی و اعتلای معنویت به خانهٔ اصلی خود باز گردد.[۱] بنابراین، رهبانیت در دین مسیح رایج شد و دیرنشینی به وجود آمد، اگر چه ریاضت و گوشه‌گیری از دنیا در قالب عرفان در هند قدیم هم وجود داشت.

علت انحراف و التقاط دین مسیح را باید در این دانست که آنچه از تعلیمات آن حضرت به ما رسیده است به طور مستقیم نیست، بلکه توسط حواریون اوست که طی قرون، انواع دخل‌وتصرف‌ها هم در آن‌ها به وجود آمده است.

همان‌طور که قبلاً خاطر نشان شد، تعلیمات جهان شرق، یعنی چین و هند و مصر، در غرب تاثیر فراوانی داشته است. رهبانیت هم از مصر و هند در مسیحیت رخنه کرده بود. بنابراین، مدارس اولیهٔ مسیحیت هم در دیرها به وجود آمد.[۲]

هدف از تعلیمات آن‌ها، همان‌طور که گفته شد، آماده ساختن افراد برای وارستگی و گوشه‌گیری از دنیا بود. شاگردان این مدارس به دو دسته تقسیم می‌شدند: عده‌ای که قصد ادامهٔ خدمت در دیرها را داشتند، و عدهٔ دیگر که می‌خواستند در بیرون دیر کار کنند. روش‌ها بسیار خشك و همراه با خشونت بود و به دانش‌آموزان فرصت آسایش جسمی به‌ندرت داده می‌شد؛ برنامهٔ تحصیلی عبارت از آموزش زبان لاتین و مطالعهٔ هنرهای فرزانگی[۳] بود.

همان‌طور که قبلاً گفته شد مسلمین، خاصه ایرانیان مسلمان، بسیاری از

علوم و فنون را از راه ترجمهٔ کتب به عربی و سپس به لاتین، به اروپای مسیحی وارد ساختند.[۴] در میان دانشمندانی که آثار آنان تا همین اواخر رسماً در دانشگاه‌های اروپا تدریس می‌شد می‌توان ابن‌سینا و ابن‌رشد، دو دانشمند و فیلسوف بزرگ اسلامی شرق و غرب را، که در اروپا به اَوِروس[۵] و اَوِسینا[۶] شهرت داشتند، و خوارزمی و محمد زکریای رازی و دهها تن دیگر را نام برد. تاثیر فرهنگ اسلامی و شرقی در اروپا به اندازه‌ای بود که آلبرت بزرگ، دانشمند مشهور مسیحی که در اروپا در سال ۱۱۹۳ به دنیا آمد، لباس علمای اسلام را بر تن می‌کرد و در پاریس کتاب‌های فارابی و ابن‌سینا و غزالی را تعلیم می‌داد.[۷]

بحث در این باره بسیار مفصل است که آن را به موضوع تاریخ تعلیم و تربیت در غرب محول می‌کنیم. چیزی که قابل ملاحظه است این است که کلیسای کاتولیك که خود را متولی کلیهٔ امور مسیحیان در اروپا می‌دانست، اعتنای زیادی به دانش جدید نمی‌کرد و فقط آنچه را در شورای کلیسا قبول داشتند مجاز می‌دانست و افرادی را که به غیر از آنها به علوم و عقاید دیگر روی می‌آوردند مورد تفتیش عقاید قرار می‌دادند و محاکمه و اعدام می‌کردند. به همین سبب بخشی از قرون وسطی را دورهٔ تاریکی علم و دانش در اروپا نامیده‌اند. آنها بشر را ذاتاً گناهکار می‌دانستند و برای این‌که از گناهان پاك شود می‌بایست نزد کشیش اعتراف کند و با پرداخت مبلغی، بخشش‌نامه دریافت کند. بنابراین، اگر کسی قادر به پرداخت پول نبود، محکوم به این بود که خود را گناهکار بداند، زیرا اصولاً ارتباط خلق با خالق به طور مستقیم مجاز نبود و چون کلیسا اجازه نمی‌داد که کتاب مقدس به زبان‌های محلی ترجمه شود و همهٔ مردم نمی‌توانستند از لاتین، که زبان رسمی کلیسا بود، بهرمند شوند، امور عبادی‌شان می‌بایست حتماً از طریق یك واسطه، که همانا کشیش بود، انجام شود. لازم به تذکر است که از عوامل مهم دیگر دست‌یابی اروپاییان به علوم اسلامی، جنگهای صلیبی بود.[۸]

در اواخر قرون وسطی مدارسی به نام مدارس شهری در اروپا به وجود آمد که سعی داشت تعلیم و تربیت را از انحصار کلیسا خارج کند و حالت جمود و خمودگی را برای پیشرفت خود بزداید. شیوه‌ای که در این دوره به‌وجود آمد

روش اهل مدرسه یا مدرسیون بوده است. آنها سعی داشتند تفکر منطقی را در تعلیم و تربیت وارد کنند و این روش در تحول حیات عقلی قرون وسطی اثر فراوانی به جای گذاشت و سبب پیدایش دانشگاهها و مکاتب درسی گردید.[۹]

اولین دانشگاهی که به صورت جدید در اروپا ایجاد شد، در قرن دوازده میلادی در شهر بولونی[۱۰] ایتالیا بود.[۱۱] گرچه دانشگاههایی به شکل کنونی قبلاً در دنیای اسلام وجود داشت که نظامیهها و غیره از آن جملهاند.

اولین دانشگاههای اروپا هم احتمالاً از روی الگوی آنها گرفته و ساخته و تاسیس شده است؛ زیرا در افریقای شمالی و اسپانیا، مخصوصاً قرطبه و غرناطه و اشبیلیه، مدارسی به تقلید از نظامیهها قبلاً به وجود آمده بود.[۱۲]

خصوصیات تعلیم و تربیت قرون وسطی را می‌توان در اطاعت بی‌چون‌وچرا از اقتدار علمی و سلطهٔ رسمی کلیسا و پذیرفتن عقاید و آرای آنها خلاصه کرد، که هرگونه پرسش و استفسار را گناه می‌شمردند. ولی، همانطور که قبلاً گفته شد، در برابر کلیسا، مدرسیون پیدا شدند که به عکس آنان از تفکر علمی در تعلیم و تربیت طرفداری می‌کردند و پرورش توانایی تجسس و پژوهش را مطلوب می‌دانستند. اینان میان معتقدات مسیحیت ومنطق ارسطویی پیوندی مستحکم برقرار کردند. همانطور که قبلاً گفته شد، در اثر حشرونشر مسیحیان با مسلمانان و در ترجمهٔ آثار قدیم از عربی به لاتین، و همچنین در اثر وجود جنگ‌های صلیبی، دیوارهای انزوا و جدایی ملل اروپایی فرو ریخته شد و با وجود بحران علم و تعلیم و تربیت و مشکلاتی که در قرون وسطی گریبان‌گیر آن شد، باز هم مردانی مثل راجر بیکن[۱۳]، دانته[۱۴]، پترارك[۱۵]، ویکلیف[۱۶]، هاس[۱۷]، و کپرنیك[۱۸] در این دوره پیدا شدند.[۱۹]

اسلام و نهضت رنسانس

برای این‌که بتوانیم نحوهٔ پیدایش علوم جدید را شرح بدهیم بایستی بدانیم که این تحول مسبوق به چه سوابقی است. باید با دورهٔ طولانی و بسیار ناشناخته و تاریك آن مرحله از آمادگی که به این تحول منجر شد آشنا شویم. و بالاخره باید سهم فرهنگ دوران کلاسیك و تمدن‌های پیش از آن، همچنین سهم اسلام، ایران، هند، و چین را در ساختمان علوم جدید تشخیص دهیم. بیش از هر چیز

باید چگونگی پیدایش آن را بدانیم. چه چیزی موجب ظهور علوم جدید در ایتالیای قرن شانزدهم شد؟ چه چیزی باعث شکوفایی ناگهانی علم در انگلستان، فرانسه، و هلند قرن هفدهم شد؟

شکوفایی خیره‌کنندهٔ فرهنگ اسلامی در عمر کوتاه خود در عین این‌که وسیلهٔ انتقال فرهنگ کهن بود، محرکی نیز برای ترقی علوم به شمار می‌رفت.

می‌دانیم که رنسانس عنوانی است برای تحول اروپا از دورهٔ قرون وسطی به عصر جدید.[۲۰]

قرون وسطی و اسلام

قرون وسطی یا سده‌های میانه تقریباً از سال ۴۷۶ میلادی آغاز شد و تا سال ۱۴۵۲ نزدیك به هزار سال ادامه داشت. قرون وسطی در تاریخ اروپا و مخصوصاً اروپای غربی به عنوان دورهٔ بین قرون قدیم و قرون جدید است؛ ابتدا و انتهای دقیقی برای قرون وسطی نمی‌توان تعیین کرد. زیرا در مراحل ابتدایی و انتهایی این دوره، تحولات تدریجی بوده است. بعضی سال ۴۷۶ میلادی را، که تاریخ سقوط امپراتوری روم غربی است، آغاز قرون وسطی می‌شمارند.

این زمان در تاریخ اسلامی مطابق است با حدود ۱۰۰ پیش از هجرت تا حدود ۸۵۰ هـ. ق.. ملاحظه می‌کنید که در این روزگاران که بر اروپا و جهان، و مسیحیت قرون وسطی ــ که برخی آن را عصر ظلمت خوانده‌اند ــ چنین می‌رفت، در دنیای اسلام چه خبر بوده است؛ تا سال ۸۵۰ هـ. ق. ما چه فیلسوفان، متفکران، دانشمندان، مخترعان، تحول‌آفرینان، ادیبان، نویسندگان، پزشکان، و... تربیت کرده بودیم و چه کسانی را که به جهان علم و بشریت تحویل داده بودیم. در قرون وسطی عامل عمده‌ای که به جهان مسیحیت مدد علمی و فکری رسانید و راه را برای جنبش‌های بعد باز کرد فرهنگ اسلامی بود.

در عصر رنسانس کاملاً طبیعی بود که مردم فکر کنند نهضت رنسانس دنبالهٔ مستقیم فرهنگ کلاسیك است و متفکران جدید از نقطه‌ای که قدما از حرکت باز مانده‌اند آغاز به کار کرده‌اند. ولی امروزه چنین فکری و حتی چنین مقصودی که متفکران جدید از اوج رونق فرهنگ کلاسیك راه خود را آغاز کرده‌اند بسیار باطل است. مسیر واقعی این جریان کاملاً متفاوت و بسیار

پراهمیت بود. تمدنهایی که میراث فرهنگ کلاسیك را تصاحب کرده بودند می‌بایست سخت بکوشند تا آثار فرهنگی مزبور فکرشان را متحجر نسازد.

کشف آثار قدما پیش از آن‌که علت باشد، معلول بود. و از قدرت فکری پرتحرك علوم اسلامی در قرن نهم (قرن سوم هجری) و از علوم قرون وسطی در قرن دوازدهم و از علوم رنسانس در قرن پانزدهم سرچشمه می‌گیرد و با سقوط امپراتوری روم راه مبادلات فرهنگ باز شد. طولی نکشید که به این عوامل منفی آزادی‌بخش عامل مثبت افزوده شد ــ و آن ظهور و گسترش یك مذهب جهانی بود.

مسلمین در اروپا در حدود هشت قرن، یعنی از سال ۹۲ تا ۸۰۹ هـ. ق. بر قسمتی از اسپانیا حکومت داشتند. علاوه بر آنجا دوران خلافت چهارده نفر فاطمیان مصر (از سال ۲۹۶ـ۵۶۷ هـ. ق.) که همزمان با خلافت بنی عباس در عراق و امویان در اندلس[۲۱] بود، در قارهٔ افریقا و قلعهٔ مهدیهٔ قاهرهٔ مصر خلافت و حکومت کرده‌اند، در این مدت هم پیوسته گرفتار دشمنان مسیحی‌مذهب دارجی و یاغیان داخلی و اختلافات ملوك‌الطوایفی بوده‌اند. مع‌ذلك در همین مدت، و با همین مشکلات، تمدنی وسیع، فرهنگی مترقی، درباری با شکوه و جلال، پادشاهانی بزرگ، دانشمندانی بنام، و آثار علمی و صنعتی زوال‌ناپذیر داشته‌اند.

بیست و سه نفر از امرای اسلامی دست‌نشاندهٔ امویان در مدت چهل‌وشش سال(از ۹۲ـ۱۳۸ هـ. ق.) حکومت اندلس را به دست داشته‌اند و چهل سلسله دولت‌های اسلامی اروپا از امویان قرطبه[۲۲] تا سلاطین غرناطه[۲۳](امویان و حمودیان قرطبه و سی‌وهشت سلسله حکومت‌های ملوك‌الطوایف در سه دوره از حمودیان مالقه و جزیرهٔ خضراء تا پادشاهان غرناطه) که بیشتر این امیران به جز جنگجویی و تصرف مکانها، زیاد به علم و ادب علاقه‌ای نداشتند و می‌توان از میان آنها ابوالمطوف حَکَم را نام برد که پس از لشکری که به موریتانیا فرستاد تا بدین وسیله از توسعهٔ فتوحات فاطمیان جلوگیری کرده باشد، بربرهای زناته (مغراوه و مکناسه) دعوت او را پذیرفتند و به نام او در منابر خود خطبه خواندند و از دعوت فاطمیان جلوگیری کردند. حَکَم اقسام علوم و فنون را ترویج داد و دانشمندان و اهل نقل را پیوسته مورد انعام و نوازش قرار می‌داد؛ او به

جمع‌آوری کتب علاقهٔ فراوانی داشت، به طوری که ابومحمدبن حزم از کسی که رئیس کتاب‌خانهٔ سلطنتی بوده است نقل می‌کند که فهرست کتاب‌خانه چهل و چهار جلد بوده و درهرجلد بیست ورق تنها به اسامی دیوانها اختصاص داشته است.

حکم، اندلس را به یک بازار بزرگ پُررونق تبدیل کرد که علم و ادب از هر ناحیه‌ای به آن وارد می‌شد. او کسان به اطراف و اکناف می‌فرستاد تا کتاب‌ها را برای او خریداری و جمع‌آوری کنند و در نتیجه کتاب‌خانهٔ بی‌سابقه‌ای تهیه شد که ۴۰۰ هزار کتاب داشت. حَکَم، ۱۰۰۰ دینار طلای خالص نزد ابوالفرج اصفهانی فرستاد و کتاب اغانی[۲۴] را از او خواست. ابوالفرج پیش از انتشار اغانی در مشرق‌زمین نسخه‌ای از آن را به اسپانیا فرستاد.

کتاب‌هایی که در اندلس در زمان حَکَم فراهم شد در خاور و باختر بی‌نظیر بود، مگر آنچه از ناصر عباسی گفته‌اند. حکم در قرطبه بیست‌وهفت دبستان برای اطفال فقیر و مردم بی‌بضاعت تاسیس کرد و کتاب هم به آنها داده می‌شد.

مراکش از تاریخ ابن‌فیاض نقل می‌کند که در ناحیهٔ خاور شهر قرطبه هفتاد زن بودند که کار آنها نوشتن قرآن به خط کوفی بود.[۲۵]

سهم اسلام در تمدن انسانی

در این‌جا سهم اسلام را در پیشبرد مدنیت انسان بیان می‌کنیم و فقط مختصراً به شرح برخی اکتشافات بزرگی که بشر مدیون تمدن اسلام است می‌پردازیم و از فیلسوفان و نویسندگان مسلمان که آثار آنها در تمدن اروپایی اثری ژرف به جا گذاشت نام می‌بریم.

علم هیئت: نخستین دانشی که دانشمندان اسلامی به آن توجه یافتند علم هیئت و ریاضیات بود، و این توجه تنها خاص علمای اسلام نبود، بلکه عده‌ای فراوان از خلفای شرق و پادشاهان اسپانیا و سلجوقی و خانهای مغولی نیز به این علم علاقه‌ای خاص داشتند و به همین جهت رصدخانه‌های بزرگی در بغداد، قاهره، قرطبه، طلیطله، سمرقند، و... به وجود آمد.

تاریخ تشکیل مدرسه‌هایی برای آموزش علم هیئت به زمان خلافت منصور خلیفهٔ عباسی (۷۵۴ـ۷۷۵) باز می‌گردد که شخصاً به این دانش علاقه داشت و

در زمان خلافت هارون و مامون کارهای بزرگی در این زمینه انجام گرفت و دانشمندان آن روزگار به تنقیح نظرات دانشمندان پیشین و رفع اشتباهات بطلمیوس و تصحیح جدولهای یونانی پرداختند و اندازه‌گیری مدار بیضوی‌شکل خورشید و تعیین صحیح و دقیق طول سال به این مدارس نسبت داده می‌شود. همچنین علمای بغداد دریافتند که بلندترین خط عرض ماه غیرمنظم است؛ به وجود لکه‌هایی در کره خورشید پی بردند؛ مواقع خسوف را دریافتند؛ پیدایش شهاب‌های آسمانی را بررسی کردند؛ و در ثبات کره زمین شك کردند. در نتیجه راه برای اکتشافات دانشمندانی چون کپرنیك[۲٦] و کپلر[۲۷] باز شد. مدرسهٔ فلکی بغداد این اکتشافات را در الجدول‌الدقیق نگاشت و یحیی‌بن ابی‌منصور نخستین مؤلف این کتاب شمرده می‌شود.

بنا به گفتهٔ گوستاو لوبون[۲۸] فرانسوی، اعراب نه تنها علم هیئت را به حد کمال دارا بودند، بلکه جانشینان آنان نیز به گسترش این دانش و در همه سوی جهان پرداختند و مدرسهٔ عالی و مهم هیئت بغداد به مدت هفتصد سال (از سال ۷۵۰-۱٤۵۰) دایر بود.

فلسفه: تردید نیست که نمی‌توانیم تطور اندیشهٔ اسلامی را در پهنهٔ افکار فلسفی گام به گام پیگیری کنیم و گسترش این زمینه به حدی است که صفحات این کتاب برای شرح این حقیقت کافی نیست. فقط در این رهگذر می‌توانیم تاثیر اندیشه‌های اسلامی را در افکار فلسفهٔ غربی به اندازه‌ای بس اندك بررسی کنیم.

مع‌الاسف برخی مغرضان و توطئه‌چینان خواسته‌اند به افکار فلسفهٔ اسلامی بپردازند و بگویند که تبعیض‌های خشك دینی هرگز به مسلمین اجازه نمی‌داد نمو اندیشه داشته باشند، و حتی فاتحین اسلامی را به سوزانیدن کتابخانه‌های اسکندریه و مصر متهم ساخته‌اند. ولی هرکس که آگهی اندکی از تمدن اسلامی و سیر اندیشه‌های دانشمندان مسلمان داشته باشد به‌عکس این قضاوت غلط و مغرضانه حکم می‌دهد و این از انصاف به دور است که ما اندیشه‌های دانشمندان اسلامی را دنباله‌رو فلسفهٔ یونانی بدانیم، زیرا آغاز تفکرات اسلامی به قرون اولیهٔ این نهضت عالی دینی بر می‌گردد و تاسیس این افکار عالی از مطلع معتقدات یگانه‌پرستی بر می‌خیزد و توجه به ذات خداوند و یکتایی و قدرت و رحمت و

دیگر صفاتش منشا بینش‌ها و نهضت‌های علمی و فلسفی واقع می‌شود. و مدرسه‌هایی برای بررسی مسائل پیچیدهٔ کلامی قضا و قدر، جبر و اختیار، آزادی اخلاقی، غفران، ایمان، خلاقیت روحیهٔ انسانی، و دیگر موارد به وجود می‌آید.[۲۹]

احوال و آثار ابوریحان بیرونی[۳۰]

هنگامی که دین اسلام در ایران انتشار می‌یافت، مراکز مهمی در مدائن (در شهر تیسفون و سلوکیه) و بعضی از دیرهای مسیحیان بین‌النهرین در خوزستان، فارس، اصفهان، ری، مرو، و سمرقند در ایران سرگرم کار در ریاضیات، هیئت، نجوم، پزشکی، داروشناسی، و معدنشناسی بود که بعضی از آن‌ها مانند مراکز علمی جندی‌شاپور و مراکز علمی ری شهرت فراوان در ممالك مجاور ساسانی داشتند. بعد از آن‌که دولت عباسی به همکاری یا کوشش ایرانیان تاسیس و در خلافت منصور دوانیقی[۳۱] در یك دهکدهٔ ایرانی به نام بغداد متمرکز شد، با توجه خاص خلیفه و با تشویق‌های بی‌حساب وزیران و ندیمان و سرداران و دبیران و رجال درباری خلافت، که قسمت اعظم آنان ایرانی بودند، دولت اسلامی در کار توسعهٔ علوم دخالت مستقیم کرد. در این هنگام اولین کسانی که مورد استفاده قرار گرفتند علمای ایرانی ناحیهٔ خوزستان بودند. پزشکان و ریاضی‌دانان و منجمان این نواحی برای خدمت در دستگاه‌های خلافت به بغداد منتقل شدند. زمانی که علمای متمرکز در مرکز جدید علمی یعنی بغداد، برای ترجمه و نقل، کتاب‌های پهلوی و یونانی و سریانی و هندی را انتخاب کردند، زبان رسمی تمدن اسلامی زبان عربی بود و تنها کوشش این علما و مترجمان بود که توانست یك زبان بدوی را در طی دو قرن به صورت یك زبان علمی در آورد، که کلیهٔ کتاب‌های اساسی دنیای قدیم بدان نقل شد و از حیث کمال علمی از همه جلوتر افتاد. در انتقال علوم به زبان عربی، تدوین کتاب‌های علمی جدید، و قدم گذاردن در مراحل جدیدتری از ترقیات علمی، سهم اساسی و اصلی با علمایی بود که از ایران بر می‌خاستند.

این دانشمندان معمولاً از میان زرتشتیان و عیسویان و گاه یهودیان ایران ظهور می‌کردند، یعنی دین اسلام را می‌پذیرفتند و بعضی مدت‌ها دین اجدادی

خود را نگاه می‌داشتند و به عنوان اهل ذمه در میان مسلمین زندگی می‌کردند و گاه مناصب عالیه‌ای مانند ریاست منجمان و پزشکان و یا پزشکی خاص و منجمی مخصوص خلفا و شاهان و سرداران متنفذ بزرگ را بر عهده داشتند.

دورهٔ اصلی ظهور علما و اعتلای علوم عملی در تمدن اسلامی قرن‌های سوم، چهارم، و پنجم هجری است، و در این مدت است که صدها دانشمند بزرگ، که غالب آن‌ها شهرت جهانی یافته‌اند، در شهرها و مراکز متعدد علمی ایران تربیت شدند و بعضی از آن‌ها هنوز هم بسیاری از حوزه‌های علمی را تحت نفوذ خود دارند ــ مانند: الفرغانی، خوارزمی، ابومشعر بلخی، رازی، ابوعلی سینا، ابوریحان، خیام، و بسیاری از این قبیل مردان نام‌آور که از چهره‌های درخشان تاریخ علم در جهان هستند. اهمیت هریك از این دانشمندان در اکتشاف پاره‌ای از مسائل علمی یا تکمیل رشته‌ای از مباحث مختلف مربوط به علوم و جلوتر رفتن در مراحلی است که علمای حوزه‌های علمی قدیم مانند آتن و اسکندریه و ایران عهد ساسانی بدان‌ها رسیده بودند.

ابوریحان بیرونی یکی از چهره‌های درخشندهٔ تاریخ علوم جهانی است که در بسیاری از مباحث دانش قدم‌های بسیار بلندتری از پیشینیان برداشته و در کارهای علمی او به تازگی‌های فراوان بر می‌خوریم. ارزش او تنها در این نیست که دانشمند بسیار مطلعی در انواع علوم از قبیل نجوم، ریاضیات، فیزیك، داروشناسی، معدن، تاریخ، جامعه‌شناسی، و جز آنهاست، بلکه ابوریحان محمدبن احمد بیرونی خوارزمی نام مشهوری در تاریخ تمدن اسلامی و تمدن جهانی است. اسم او عادتاً با لقب استاد همراه است؛ وی در خوارزم هفت سال سمت مشاور خوارزمشاه را داشته است و در دستگاه سلاطین غزنوی منجم خاص و از ندما و نزدیکان محمود و جانشینان وی بوده است. بیرونی در متون عربی به صورت البیرونی ضبط شده که اهالی خوارزم قدیم برای کسانی که از نواحی بیرون شهر بودند به کار می‌برده‌اند.

تحصیلات: وسعت اطلاعات ابوریحان مستلزم آن است که وی رشته‌های گوناگون از آداب علوم را در دوران جوانی فراگرفته باشد. اصولاً همهٔ دانشمندان بزرگ دورهٔ اسلامی ایران در تحصیلات اولیه تقریباً یکسان بوده‌اند. همه از تعلم قرآن و خط شروع می‌کردند و سپس به کسب مقداری از مقدمات

ادبیات و علوم می‌پرداختند، و بعد از این مقدمات بود که تحصیلات دقیق علما در رشته‌های مورد علاقه آغاز می‌شد.

ابوریحان هم یکی از این بزرگان است که در چند رشته از دانش بشری به عالی‌ترین مراحل که در عهد او می‌شناسند رسیده بود. کسی که شهرت استادی اصلی و واقعی را در فن تخصصی ابوریحان ــ یعنی هیئت و ریاضیات ــ دارد ابونصر منصوربن علی‌بن عمران از خاندان سلطنتی شاهیه معروف به آل عراق است. وی از ریاضی‌دانان قرن چهارم هجری و سراسر تمدن اسلامی است و وجود او ــ و ابوریحان بیرونی که متوالیاً در خوارزم ظهور کردند ــ نشاندهندهٔ آن است که آن ولایت یکی از مراکز تعلیم علوم ریاضی و هیئت و نجوم بوده است.

ابوریحان بیرونی سفرهایی هم به خراسان، ری، طبرستان، گرگان، غزنه، و مهم‌تر از همه به هندوستان کرد. تاریخ وفات بیرونی در سال ٤٤٠ و در سن بالا و سالخوردگی یعنی ۷۸ سالگی بوده است.

کتب وآثار او: آثار بیرونی مانند معاصر پرکار او ابوعلی سینا متعدد و مختلف و در موضوعات گوناگون است. علت این تنوع، وسعت اطلاعات او و همچنین تسلط وی بر چند زبان است.

کتاب‌هایی مانند آثارالباقیه، قانون مسعودی، و التفهیم کتبی در ریاضیات و هیئت و اسطرلاب، در گوهرشناسی و داروشناسی مجموع اوراقی که ابوریحان از آثارش تا سال ٤٢٧، یعنی شصت‌وپنج‌سالگی برشمرده و صورت آنها را در رسالهٔ فهرست خود ذکر کرده غیر از خود رسالهٔ فهرست، و غیر از سی‌وپنج کتاب دیگر که تعداد اوراق آنها را معلوم نکرده است، به ٦٢٠٠ ورق می‌رسد. کتاب‌هایی از قبیل: الدستور، الصیدنه، الجماهر، و غیره که کتاب‌هایی بودند که از زبان هندی به عربی ترجمه کرده است. تالیفات او را تا ٦٥ سالگی می‌توان گفت که ۱۱۳ کتاب بود که برخی از آنها را هنوز استاد در آن تاریخ به اتمام نرسانیده یا پاکنویس نکرده بود. وی موضوعات این ۱۱۳ کتاب را به ده دسته تقسیم کرده است:

دستهٔ اول: شروح و تفاسیر کلمه‌ها در جداول نجوم و یا کتاب‌هایی که در علم هیئت و علوم وابسته به آن تدوین کرد.

دستهٔ دوم: کتاب‌هایی که دربارهٔ طول و عرض بلاد و سمت‌های قبله تالیف کرد.
دستهٔ سوم: تالیفات مربوط به علم حساب.
دستهٔ چهارم: آنچه در موضوع شعاعات و ممر نوشت.
دستهٔ پنجم: کتاب‌هایی که موضوع آنها آلات نجومی بود.
دستهٔ ششم: تصانیف مربوط به ازمنه و اوقات.
دستهٔ هفتم: آنچه راجع به بحث در مسائل مختلف مربوط به علم هیئت و اجرام علوم است.
دستهٔ هشتم: تالیفاتی که دربارهٔ احکام نجوم در آنها سخن گفته است.
دستهٔ نهم: قصص و حکایات.
دستهٔ دهم: عقاید و آرا و ادیان و مذاهب.

بیشتر زندگانی این مرد بزرگ و دانشمند عجیب که در تاریخ علوم جهانی مقامی بسیار بلند دارد در تحصیل و مطالعه و تالیف سپری شد و مهم‌ترین اختصاص اخلاقی او مداومت در کارها و خستگی نایافتن از ادامهٔ تحقیقات و مطالعات و کسب اطلاعات جدید در تمام مراحل عمر تا پایان حیات است.

وی مردی بود آزاده و از لحاظ اعتقادات مذهبی هیچ‌گونه تعصبی در قلم او مشاهده نمی‌شود، و بر اثر همین آزادی در اعتقاد است که قادر شد از حیث بیان مبانی واصول اعتقادی ادیان و مذاهب عالم، آزادانه به تحقیق پردازد و مخصوصاً مبحث مقایسهٔ ادیان را که هنوز هم از اهم ابواب تاریخ عقاید و آرا در جهان است، پی‌ریزی کند و به کاری دست زند که تقریباً هیچ یك از علمای اسلامی حتی آنان‌که به تالیف کتب دربارهٔ ملل پرداخته‌اند فرصت توجه به آن را نیافته بودند.[۳۲]

تفسیر

علم تفسیر از قرن دوم هجری و در قرون بعد ترقی وافر کرد. تالیفات مربوط به تفسیر فراوان است. در میان مفسران سنی معتبرترین و مشهورترین آنان را به شرح زیر نام می‌بریم:

۱ـ طبری[۳۳]، اصلاً ایرانی و از مردم طبرستان، مورخی نامی و فقیه بود. تفسیر قرآن وی مجموعه‌ای است فوق‌العاده وسیع و اساسی از آنچه قبل از زمان او در

زمینهٔ تفسیر تالیف شده و مورد قبول عامه بود.
۲ـ تعالیمی[۳۴]، فقیه از مکتب شافعی، مؤلف کتاب الکشف و البیان فی تفسیر القرآن.
۳ـ زمخشری[۳۵] از مردم خوارزم بود؛ مؤلف تفسیر کشاف عن حقایق التنزیل است. گرچه زمخشری معتزلی بود، با این‌حال تفسیر وی مورد قبول سنی‌ها است و آن را با اصلاحاتی که خود موافق با روح اهل سنت است به عمل آوردند و پذیرفتند.
٤ـ بیضاوی[۳٦] ایرانی و فرزند قاضی القضاة فارس بود. تفسیر وی تحت عنوان انوارالتنزیل و اسرارالتاویل بر پایهٔ کشاف زمخشری و بسیاری منابع دیگر تالیف شده است ولی عدم دقت، کمبود بزرگ آن است و در هیچ یك از رشته‌هایی که بحث می‌کند کامل نیست، اعم از تفسیر تاریخی فرهنگ لغات نو و منطق‌الجدل و انشا و غیره.
۵ـ رازی[۳۷] ایرانی، عالم به معارف زمان خویش، یکی از تالیفات وی تفسیر قرآن است تحت عنوان مفاتیح‌الغیب یا تفسیرالکبیر. این تفسیر گرایش ضدمعتزلی و در عین حال ضد ظاهری دارد، به دیگر سخن علیه جریان عقلی و استنتاجی در شریعت و همچنین قشریون است.[۳۸]

دو تن از عالمان مصری به نام المحلی[۳۹] و شاگرد وی به نام السیوطی[٤۰] که عالم اولی کتاب تفسیر الجلالین را آغاز و دومی آن را به پایان رسانید. گذشته از این سیوطی کتاب الاتقان فی علوم‌القرآن را که مقدمه‌گونه‌ای است، بر تفسیر قرآن تالیف کرده است. ـ دربارهٔ تفسیرهای شیعیان و مفسران شیعی مذهب در فصل ویژه مربوط به تشیع سخن خواهد رفت، تاویل یا تعبیر کلام مجید بر حسب ایهام در تفسیر قرآن مقام خاصی دارد. این گونه تعبیر را بسیاری از مؤلفان شیعه و صوفیان مسلمان به کار بسته‌اند. از میان مفسران اخیر الذکر ابن‌العربی[٤۱]، صوفی نامی معتقد به وحدت وجود از همگان ممتاز است. در شمار صد و پنجاه اثری که به دست ما رسیده یکی هم کتاب التفسیر است که به قول بروکلمان تفسیر قرآن را از نظرگاه صوفیه نوشته است. در این کتاب تاویل قرآن به حد اعلا رسیده است.

پس از تسخیر سرزمین‌های بیزانس و ایران به دست اعراب، ساختن و

پرداختن احادیثی که جنبهٔ حقوقی داشته باشد، به سبب لزوم تدوین موازین استوار قضایی در قلمرو خلافت ضرورت پیدا کرد. فاتحان مایل بودند بسیاری از موازین حقوق بیزانس و ایران عهد ساسانی را قبول کنند زیرا که موازین مزبور در جامعهٔ فئودالی در حال تکوین، اهمیت حیاتی داشتند.

کلام

در عربی به معنی لغوی «سخن» و اصطلاحاً به معنی اصول لایتغیر الاهیات است. مؤسسان کلام علمای الاهیات قرن چهارم هجری، اشعری و ماتریدی شمرده می‌شوند، گرچه پیش از ایشان هم کسانی در این راه گام نهاده بودند. اشعری[۴۲] در آغاز معتزلی و شاگرد عالم معروف معتزلهٔ جبائی بوده است. ولی بعدها به مطالعهٔ احادیث پرداخت و بدین نتیجه رسید که اصول و مبانی اسلامی در معتقدات معتزله قابل گنجایش نیست. اشعری با معتزله قطع رابطه کرد و به مذهب شافعی گروید. ولی با وجود آن‌که در مسائل حقوقی از شافعیان متابعت می‌کرد در مورد الهیات اسلامی از خویشتن نظرهایی مدون ساخت که به نام وی، اشعری معروف است.

بحث در این‌که آیا اسلام از علم به معنای دریافت واقعیات دفاع می‌کند و آن را ضروری حیات انسانها تلقی می‌کند یا نه، درست مساوی است با بحث در این‌که آیا اسلام از اسلام دفاع می‌کند و آن را ضروری حیات انسانها تلقی می‌کند یا نه. با نظر به متن مکتب اسلام، طرح چنین مسئله‌ای کاملاً نابه‌جا و غیر منطقی است. لذا این سؤال را باید به طور جدی مطرح کرد که چه علتی باعث شده است که مسئلهٔ مزبور مطرح شود. به نظر می‌رسد دو موضوع اساسی علت مطرح کردن این مسئله شده است:

موضوع اول: وجود برخی از احکام و تکالیف در اسلام است که فلسفهٔ آنها قابل درک همگانی نیست. این احکام و تکالیف امور تعبدی نامیده می‌شود. مانند کیفیت نماز، روزه، و حج. استناد به این موضوع برای اثبات این‌که اسلام علم را ضروری حیات نمی‌داند و از آن دفاع نمی‌کند کاملاً غیرمنطقی و نابه‌جاست، زیرا اولاً اگر بنا باشد که بشر فلسفه و چونوچرای همهٔ آنچه را که می‌گوید و می‌اندیشد بداند، در هر دورانی و در هر جامعه‌ای اگر به عدد

انگشتان دست چنین انسان‌هایی پیدا شوند، به طور قطع معجزه‌ای در آن جامعه صورت گرفته است.

موضوع دوم: شیوع و رواج تضاد علم با دین ــ این‌که علم و دین با یکدیگر متضادند ــ برای اولین بار به طور رسمی در مغرب‌زمین بروز و شیوع پیدا کرده است. این حکم به تضاد، که در مغرب‌زمین در نتیجهٔ برخورد ارباب کلیسا با علم به وجود آمده و موجب بروز یك جنگ ساختگی میان دین و علم شده، چگونه به جوامع اسلامی سرایت کرده و دین اسلام را هم به تضاد با عمل محکوم ساخته است.[۴۲]

آنان‌که اعتقاد به تحقیقات مستند در سیر علوم دارند حتماً باید زحمت و صرف وقت قابل توجه برای درك و فهم روش دانشمندان اسلامی را تحمل کنند و به دعاوی بدون دلیل قناعت نورزند.

نمونه‌ای از شکوفایی حیرت‌انگیز علم و فرهنگ هدف‌دار در اسلام

پی‌یر روسو می‌گوید: «سه قرن از رحلت پیامبر اسلام نگذشت که شهر قرطبه دارای یك میلیون جمعیت، هشتاد مدرسهٔ عمومی (تقریباً دانشکده به اصطلاح امروزی)، و کتاب‌خانه‌ای شامل ۶۰۰ هزار مجلد کتاب به زبان عربی (زبان علمی جهان) شده بود.» از این‌جا نظری به نمونه‌ای از کتاب‌خانه‌هایی که مسلمانان به وجود آورده‌اند بیاندازیم:

۱ـ قرطبه ششصدهزار مجلد.

۲ـ کتاب‌خانهٔ رصدگاه مراغه به وسیلهٔ خواجه نصیرالدین طوسی، چهارصدهزار مجلد.

۳ـ کتاب‌خانهٔ نجف در قرن دهم میلادی، چهارصدهزار مجلد.

۴ـ در زمان خلفای بغداد کتاب‌خانهٔ یکی از امرا، صدهزار جلد.

۵ـ کتاب‌خانهٔ عزیز خلیفهٔ قاهره، یك میلیون‌وششصدهزار جلد که شش‌هزارو پانصد مجلد آن در ریاضیات، و هجده‌هزار مجلد در فلسفه بود.

پس از عزیز پسرش درتوسعهٔ این کتابخانه بسیار کوشید و هجده سالن برای مطالعه در نزدیکی آن کتاب‌خانه به وجود آورد. در کتب دیگر، تعداد کتابخانه‌ها تا چند برابر این نوشته شده است. مثلاً کتاب‌خانهٔ بیت‌الحکمهٔ بغداد

چهارمیلیون، در طرابلس شام سه‌میلیون، و کتاب‌خانهٔ سلطنتی قاهره یك میلیون جلد کتاب داشته است.[۴۴]

این یك پدیدهٔ طبیعی بود که وسایل تحصیل علم مانند کتاب‌خانه‌ها و مدارس و ابزار تحقیق و اساتید که در همهٔ شهرها و کشورهای اسلامی برای همهٔ جویند گان علم آماده نبود و لذا پژوهشگران و محققان مجبور بودند برای تحقیق و تحصیل به شهرهایی مسافرت کنند که وسایل مزبور در آنها آماده بود. حتی در سفر حج که مسلمانان برای ادای فریضه عازم مکه می‌شدند، مدت مسافرت را طوری تنظیم می‌کردند که در سر راه خود به مراکز علمی و فرهنگی اسلام وارد شده تا می‌توانستند استفاده کنند.[۴۵]

بعضی از کتاب‌خانه‌های خصوصی، مثل کتاب‌خانهٔ صاحب‌بن عباد، بیش از تمام کتاب‌خانه‌های اروپا کتاب داشتند.[۴۶]

دنیا از سواحل خزر گرفته تا سواحل اقیانوس اطلس شاهد تکاپوی گروه‌هایی از دانشمندان اسلامی بوده است. جالب‌ترین مسئله‌ای که در این تکاپو دیده می‌شود تقوای علمی این کاروان بزرگ علم و معرفت بوده است. زیرا با آن‌که در آن دوران ارتباطات رسانه‌ای وجود نداشته یا بسیار ضعیف بوده است، دانشمندان می‌توانستند حقایقی را که دیگران کشف کرده بودند به خود نسبت دهند. با این‌حال امانت و تقوای علمی نمی‌گذاشت که آنان حق دیگران را ضایع کنند؛ لذا همواره نام آن کسی را که حقیقتی را از او شنیده یا از کتابش خوانده بودند با صراحت ذکر می‌کردند، اگر با واسطه‌ای هم از او دریافته بودند، با نام او ذکر می‌کردند. عظمت کارها و دانش پزشکی حسین‌بن عبداللہ‌بن سینا بی‌نیاز از توصیف است.

مهم‌ترین تالیفات او کتاب تیسیر است که در این کتاب توصیفات بالینی متعددی را مطرح کرده. غده‌های میان سینه، التهاب برون شامه، قلب، سل روده، فلج گلو، تورم گوش، جَرَب، شکافتن نای، و تغذیهٔ مصنوعی بیماران از طریق گلو و راست روده از تحقیقات علمی او بوده است. او از هواداران سرسخت کالبدشکافی بود. استخوان‌های مرد گان را مورد پژوهش قرار می‌داد و به عنوان نخستین معرف انگل مولد جَرَب شناخته شده است.

معروف است که اولین کسی که در اروپا آب مروارید را عمل کرده است،

شخصی به نام داویل فرانسوی در سال ۱۷٤۵ میلادی بوده است. بنا به نوشته مجلهٔ علم نوءاکتبر ۱۹۸۰، جراحی چشم ششصد سال پیش از آن‌که در اروپا عمل شود توسط مسلمانان انجام گرفته است. زیرا ما می‌بینیم که مسلمانان بعداً ناگزیر شدند خود روش‌هایی برای این کار ابداع کنند که پیشرفته‌ترین آنها مربوط به عمادبن علی موصلی است که توانست عمل مکش این مایع (آب مروارید) را با موفقیت انجام دهد. او لوله‌ای باریك را به داخل چشم بیمار خود فرو می‌برد و مایع جمع‌شده را به بیرون می‌مکید. با این روش موجب شد که نیازی به شکافتن بخش جلویی چشم و در نتیجه از بین رفتن مایعات داخل آن نباشد. این روش در شرق رواج زیادی پیدا کرد، ولی غربی‌ها از آن بی‌اطلاع ماندند تا این‌که قرن‌ها بعد، یعنی در قرن نوزدهم، آن را مجدداً ابداع کردند.[٤٧]

ادبیات اسلام

هنگامی که می‌گوییم ادبیات اسلام، به دانش‌های متعدد فرهنگی و فنی در رشته‌های وسیع و کتاب‌های فراوان و متن‌های مایعدار اشاره می‌کنیم. پس خوب است طرحی مختصر از آنچه ادبیات اسلام می‌نامیم بیاوریم تا خواننده‌ای که از نزدیك با این رشته‌هاو متن‌ها آشنا نیست، دست کم تصوری اجمالی از موضوع مورد بحث داشته باشد.

قرآن کریم به‌جز اشتمال بر حکمت و هدایت و حقوق و اخلاق و تاریخ درست پیشنییان و آداب و تربیت و معارف و اسرار طبیعت و اسرار اسماء،به‌جز این‌ها همه، از جنبهٔ ادبی نیز در بالاترین سطح جای دارد. این جنبهٔ ادبی بسیار قوی در قرآن کریم موجب شد تا ادیبان و مردم باذوق و برخوردار از قدرت هنری و ذوق و ابداع بیشتر مجذوب آن شوند و زیر تاثیر آن قرار گیرند. و در صور بیانی و تعبیرات آن دقت کنند، و این امر دوم سبب شد تا قرآن در سراسر دنیای اسلام مربی قریحه‌ها و راهبر ذوق‌ها و آفرینندهٔ ابداع‌ها شود. و همین‌گونه که اشاره کرده‌اند در نویسندگی و در شعر، و در سخنرانی، در تالیف، و در ادای مقصود همواره سرمشق و الهام‌بخش مستعد آن باشد.

از این‌جا بود که قرآن کریم هم علوم ادبی را پایه‌گذاری کرد و هم روح ادبی را در مظاهر گوناگون آن نیرو بخشید، گسترش داد، و به اعتلا آورد، و

این نه تنها در زبان عربی، بلکه در همهٔ زبان‌های اسلامی این اثر را بخشید.

علوم ادبی

علوم ادبی در فرهنگ اسلامی دانش‌هایی است که نخست به عنوان مقدمه‌ای برای شناخت دیگر معارف و علوم پدید آمده است، اما خود استقلال موضوعی پیدا کرده عمق و گسترش یافته است و دهها کتاب تحقیقی در آن علوم تصنیف و تالیف شده است.

این علوم عبارت‌اند از:

۱- علم لغت، ۲- علم اشتقاق، ۳- علم صرف، ٤- علم نحو، ٥- علم معانی، ٦- علم بیان، ۷- علم بدیع، ۸- علم انشا، ۹- علم نقدالنثر، ۱۰- علم عروض، ۱۱- علم قافیه، ۱۲- علم نقدالشعر، ۱۳- علم خطابه، ۱٤- علم خط، ۱٥- علم تاریخ.

این علوم برخی دارای شعبه‌ها و فرع‌هایی نیز هستند مانند. فقه‌اللغه و فروق‌اللغه و فلسفة‌اللغه در علم لغت، سبک شناسی در علم نقدالنثر و معاریض‌الشعر در علم نقدالشعر.

رشته‌های ادبی

مقصود از رشته‌های ادبی، ادبیات به معنای اعم رشته‌هاست و جزو علوم ادبی پایه (مثل نحو، صرف، معانی، و...) به شمار نمی‌رود، زیرا این علوم دارای موضوعات و مسائل کاملاً خاصی نیستند، لیکن از شُعَب ادب و ادبیات محسوب می‌شوند. این رشته‌ها را به صورتی که در زیر آورده می‌شود می‌توان تقسیم‌بندی کرد:

الف: ادبیات قرآنی که شامل الاهیات قرآنی، اخلاق قرآنی، علم‌النفس قرآنی، تاریخ قرآنی، فلسفهٔ تاریخ قرآنی، امامت‌وسیاست قرآنی، طبیعیات قرآنی، و معادشناسی قرآنی است.

ب: ادبیات حدیثی.

پ: ادبیات نهج‌البلاغه.

ت: ادبیات علوم در علوم اسلامی اعم از نظری، عملی، نقلی، طبیعی، و ریاضی.

ث: ادبیات تالیف و تصنیف: در شعبه‌های گوناگون تالیفات اسلام روش‌هایی

اتخاذ و عمل شده است که پژوهش در این تالیفات برای شناخت این روش‌ها ما را با مسائل بسیاری آشنا می‌کند و می‌توان این روش‌ها و مسائل مربوط به آنها را زیر عنوان :کلی ادبیات تالیف و تصنیف جای داد. مثلاً سفرنامه‌نویسی در اسلام خود رشته‌ای است با فرهنگ و ادبیات ویژه که می‌تواند مورد تحقیق مستقل قرار گیرد.

قرآن و ادبیات ایران: چنان‌که اشاره کردیم، سبك ادبی قرآن کریم و زیبایی کلمات و آهنگ واژه‌ها و شکوهمندی تعبیر و رسایی بیان و بلاغت کلام، و تنوع سبك و اصالت تادیه و دیگر مزایای کلامی و تعبیری قرآن، در دل و جان همهٔ مردمانی که آن را می‌شنیدند شوری وصف‌ناپذیر پدید آورد. باید گفت قرآن و آیات قرآن و تلاوت قرآن حتی در توده‌ها و مردمان عادی اثر می‌بخشید. چه بسیار از مسلمانان که دارای تحصیلات عالیه نبوده‌اند و نیستند، مثل مردم کوچه‌وبازار، لیکن آیاتی از قرآن را می‌دانند و در گفت‌وگوها و مناسبت‌ها می‌خوانند. ایرانیان پس از قبول دین اسلام چنان با قرآن کریم انس گرفتند و قرابت یافتند که همهٔ آثار خویش را به انواع و اقسام از آن آکندند.

برای کثرت انس با قرآن و هم سهل‌ساختن فهم، برخی از لغات عرب را نیز گرفتند و آنها را از تلفظ و صرف عربی و گاهی از معنای اصلی عاری ساختند و جزو زبان خویش درآوردند. نفوذ قرآن و حدیث نبوی را نه تنها در منظومه‌های عرفانی و مدحی و رزمی می‌بینیم، بلکه افسانه‌ها و داستان‌های عشقی فارسی نیز از آن متاثرند. نمونهٔ این‌ها در ویس و رامین فخرالدین گرگانی، کلیله و دمنه، و آثار نظامی دیده می‌شود.

ادب اسلامی از حیث مواد، زبان، زمان، مکان و تنوع کم‌نظیر و بسیار جالبی را عرضه می‌دارد، گرچه مهم‌ترین شاهکارهای آن تعلق به عربی و پارسی دارد. به‌علاوه، زبان‌های دیگر هم مثل بربری، سواحلی، سومالی، آلبانی، ازبکی، کردی، بلوچی، پشتو، سندی، و بنگالی نیز تحت تاثیر اسلام، آثار ادبی قابل توجهی ابداع کرده‌اند.

در دامن فرهنگ اسلامی، ادیبان و نویسندگان و شاعرانی پرورش یافتند که همواره در ادبیات فارسی اثر داشتند. هنگامی که آثار قدیمی‌ترین شاعران

فارسی‌زبان را می‌خوانید، می‌بینید که همهٔ آنان متاثر از اسلام و جهت‌بخشی‌های اسلام‌اند. رودکی[48] که او را نخستین شاعر بزرگ ایران شمرده‌اند خود مسلمان شیعی است. در اسفار دقیقی[49]، شاعر بزرگ قرن چهارم که به‌غلط او را زرتشتی دانسته‌اند، آثار معارف اسلامی هویدا است.

تمام آثار شاعران و متفکران متاثر از فرهنگ اسلامی است، مثل آثار سنایی، عطار، مولوی، سعدی، حافظ، و دهها شاعر دیگر. ایران به عنوان یکی از مراکز کهن تمدن آسیای میانه، به اعتبار وضع اقلیمی و موقعیت خاص جغرافیایی‌اش از قدیم‌ترین روزگاران در معرض مبادلات فرهنگی و تبادلات اندیشه تحمیل و تحمل نظام‌های شرقی مختلف در پیوند با دیگر قومیت‌ها و ملیت‌ها با شرایط گوناگون قرار گرفته است.

ایران از مرزهای شرقی با چین و هند، و از مرزهای غربی با روم شرقی و تمدن‌های معتبر جهان قدیم همسایه بود، و جادهٔ ادویه و ابریشم در طول قرن‌ها، از طریق ایران، شرق دور را به غرب مرتبط می‌کرد. و طبیعی است که همراه با کالاهای بازرگانی، دست‌آوردهای فرهنگی نیز از دو سوی جهان مبادله می‌شده‌اند.[50]

تاثیر ادبیات اسلام در جهان

خروج بشر از ظلمات سده‌های نخستین قرون وسطی، و سپس جنبش علمی اروپا، همگی مرهون متفکران اسلامی بوده است. و این جنبش‌های علمی و پیشرفتهای فکری، از مسافرت به کشورهای اسلامی و آموختن زبان عربی و ادبیات و فرهنگ اسلامی منشا گرفته است، و دیدیم که آشکارا گفتند، مسلمانان چنان در معارف و علوم و آگاهی‌ها و شناخت‌ها سرآمد شدند که جهانیان از آنان آموختند و معلم مسیحیان شدند. تاثیر ادبی اسلامی را در اروپا از این گفتهٔ پروفسور گیب نویسندهٔ بخش ادبی «میراث اسلام» به‌خوبی می‌توان درك کرد: «باید دانست که مشرق، یعنی اسلام، جادهٔ جدیدی برای اروپاییان باز کرد تا ادبیات به مقام کنونی رسید و شعرای فرانسه تحت تاثیر نفوذ سبك اشعار عربی قرار گرفتند.»

قصه نویسی اسلامی

می‌دانیم که در فرهنگ اسلامی گروهی از ادیبان و نویسندگان و حتی فیلسوفان و عالمان اخلاق به نوشتن قصه پرداخته‌اند: قصهٔ ادبی، تاریخی، و اخلاقی. همچنین ادبای اسلامی برخی از قصه‌ها را ترجمه کرده‌اند و گاه با ابداع و تصرف، داستانی جالب و غنی از آن ساخته‌اند. از این نمونه است قصهٔ بزرگ الف لیلة و لیله (هزار و یکشب) که در سال‌های ۱۷۱۲ و ۱۷۱۴ به‌وسیلهٔ ای. گالان به فرانسوی، در سال ۱۸۴۰ به‌وسیلهٔ ویلیام لین به زبان انگلیسی، و در سال ۱۸۸۵ به وسیلهٔ برتن به آلمانی ترجمه شد.[۵۱] دیگری داستان حیّ بن یقضان که داستانی فلسفی و بسیار مشهور است. ذکر اسامی قصه‌های دیگر به طولانی شدن این بخش از کتاب می‌انجامد.

شعر و هنر اسلامی

دین اسلام در سرزمینی شعرپرور و شاعرخیز ظهور کرد. قوم عرب در سخن و سخنوری گشادهزبان و در سخن‌شناسی توانا بود و به شعرا و شاعری قدر فراوان می‌نهاد. شاعرانی که مقارن ظهور اسلام در جزیرةالعرب بودند از اهمیت شایانی بهره‌مند بودند و در نزد قوم خویش با عزت و حرمت روزگار می‌گذراندند.

بادیهٔ حجاز، روح صحرا، امواج بیابان، نسیم‌های ریگزاران، دامنهٔ وادی‌ها، نخلستان‌ها، شب‌ها، مهتاب، و همهٔ این‌ها از آن مردم شاعرانی زبان‌آور و پرتوان ساخته بود که هنوز نغمه‌های آنان به ده‌ها زبان در گوش روزگار زمزمه می‌شود. چون اسلام آمد، این خصلت و این طبع لطیف و ذوق حساس را از آنان نستاند، بلکه آن را پیراست و جهت بخشید و به تعهد باز آورد.

سیل خروشانی به نام شعر در فرهنگ اسلامی پدید آمده است که باید درصدها دیوان غنی و سرشار شاعران مسلمان باز نگریست ــ دیوان‌هایی که ده‌ها از آن‌ها به زبان‌های اروپایی و غربی برگردانیده شد.

آشنایی جهان غرب با شعر اسلام به سال‌های پیش از ترجمهٔ مستقیم این دیوان‌ها و آثار می‌رسد؛ یعنی به حدود ۱۲۰۰ سال پیش. از همان هنگام بود که جهان مسیحی با فرهنگ اسلامی آشنا شد، یعنی از اوایل خلافت عباسی

(نیمه‌های سدهٔ دوم هجری). چون از همان روزگار مسیحیان در دستگاه‌های اداری مسلمین استخدام شدند و به کتاب‌خانه‌های اسلامی راه یافتند و با عالمان و ادیبان و متکلمان و شاعران آشنا شدند.

نقاشی

در زمان جنگ‌های صلیبی، تماس بیشتری بین مسلمین شرق و مردمان غرب برقرار بود و در نتیجه اشیای بسیاری که دارای ریزه‌کاری‌های صنعتگران مسلمان بود به مغرب می‌رفت. ژنو و پیزا و ونیز از مراکز بازرگانی مهم این قبیل اشیا شده بود. ورود آلات و اشیای مترقی با نقش و نگارهایی که داشت در نقاشی مغرب زمین نفوذ کرد و تازگی و اعجابی که صور شرقی داشت نظر مکتب‌های نقاشی اروپا را به سوی خود جلب کرد و به تدریج آن‌ها را به تقلید واداشت. مردمان عمامه‌دار و صورت‌های اهالی مشرق در نیمهٔ دوم قرن چهاردهم در نقاشی‌های ایتالیا ظاهر می‌شود.

چیزهایی دیگر که بیشتر مورد تقلید نقاشان مغرب واقع شد عبارت از صور و ترسیمات فرش‌های ایران و البسهٔ رایج در آن دوره بود. به علاوه تصویر حیواناتی همچون پلنگ، میمون، و طوطی نیز مشاهده می‌شود. در طرز ترسیم درختان و گل‌ها و برگ‌ها آثار نفوذ و تقلید از الگوهای نقاشی شرقی مشهود بود.[۵۲]

خلاصهٔ فصل سیزدهم

خورشید تابناك اسلام، از زمان حیات پیغمبر اکرم (ص) تابیدن می‌گرفت و همچنان قلمرو پرتوافشانی خود را، در اقصا نقاط دنیا بسط و گسترش می‌داد. نفوذ اسلام به هر مرز و بومی با زدودن جهل و نادانی توام بود. اعلام و القای هر اعتقادی، کانونی را می‌طلبید که بتوان اندیشه‌ها و فطرت‌ها را بیدار ساخت. به همین منظور در هر کوی و برزنی، مسجدها و محفل‌ها و مدرسه‌ها تاسیس می‌شد و به تعلیم و تعلم می‌پرداخت. برای بارور کردن این نهال نوخاسته چه رنج‌ها و مشکلاتی که پیش نمی‌آمد؛ چه دانشمندان و مجاهدانی چون جبیر واسطی، کمیت‌بن زید اسدی، محمدفرازی، و اسحاق کندی به شهادت نمی‌رسیدند. اما با این‌حال، فرهنگ غنی اسلام، با ثبت و درج علوم و اندیشه‌ها نضج می‌گرفت و می‌رفت که سراسر گیتی را در سیطرهٔ خود کشد. مهم‌ترین رقیبی که می‌توانست نگران این پیشرفت و نفوذ چشمگیر باشد، مسیحیت وقت بود. دستگاه خفقان واتیکان، با تمسك به یافته‌های دقیق علوم و مبانی اسلامی، از طریق اسپانیا، سوریه، و عراق فرهنگ عمیق این مکتب را گرفت و با رنگ و صبغهٔ مسیحیت، از آن بهره‌برداری کرد. حقیقت این است که منشا پیدایش علوم جدید، انقلاب صنعتی و نهضت رنسانس، و شکوفایی فرهنگ اسلامی در دامن فرهنگ کهن اروپا بود. در عصر ظلمت، با عنوان قرون وسطی، نزدیك به هزار سال جهل و تاریکی انحطاط فرهنگی و ابتذال بشری بر سرزمین اروپا حاکم بوده است. در همین هنگام دنیای اسلام مهد فیلسوفان و متفکران، مخترعان و تحول‌آفرینان، ادیبان و نویسندگان، و پزشکان و... بی‌شماری بوده است. مسلمانان به مدت هشت قرن بر قسمتی از اسپانیا حکومت داشتند. امرای فراوانی مسئولیت حکومت را در این دیار عهده‌دار بودند. بین آنان ابوالعطوف حَکَم، علاوه بر فن جنگ‌جویی و دلاوری، علاقهٔ وافری به علم و ادب داشت. وی اقسام علوم و فنون را ترویج کرد؛ کتاب‌خانه‌هایی تاسیس کرد که ۴۰۰ هزار کتاب داشت. سهم اسلام در مدنیت انسان بر هیچ عقل سلیمی پوشیده نیست. نخستین دانشی که دانشمندان اسلامی بدان توجه یافتند، علم هیئت و ریاضیات بود. با این‌که تبلیغات مغرضانه‌ای نسبت به فلسفهٔ اسلامی از جانب برخی کج اندیشان انجام شد، اما واقعاً تاثیر اندیشه‌های فلسفی در نهضت‌های علمی غیر قابل اغماض

است. خلافت منصور دوانیقی، با توسعهٔ علوم متعدد و ترجمه و نقل آثار و کتب علمی پهلوی و یونانی و سریانی و هندی همراه بود. در این میان سهم دانشمندان ایرانی در انتقال و ترویج علوم و ترقیات علمی فوق‌العاده چشمگیر بود. خوارزمی، رازی، ابوعلی سینا، ابوریحان، و غیره... از چهره‌های ایرانی تاریخ علم در جهان هستند: تبحّر و آگاهی ابوریحان بیرونی در زمینه‌های نجوم، ریاضیات، فیزیك، خاورشناسی، تاریخ، و... زبانزد خاص و عام است. بیرونی که لقب استاد گرفته بود، به چند زبان تسلط داشت و آثار بسیار ارزنده‌ای را به جامعهٔ بشری تقدیم کرد. یکی از مهم‌ترین تالیفات وی فهرست کتب و منابعی بود که در زمینه‌های مختلف در آن زمان وجود داشت. مجموعهٔ تالیفات او را تا شصت‌وپنج‌سالگی صدوسیزده کتاب ذکر کرده‌اند. علم تفسیر که از قرن دوم هجری و بعد از آن پیشرفت و گسترش یافت، مفسران نامداری را به کار گمارد و متفکرانی چون طبری، تعالیمی، زمخشری، بیضاوی و رازی و... را به تفسیر قرآن مجید و تعبیر و تاویل کلام خدا و پیغمبرش وا داشت. شکوفایی علم و فرهنگ در میان مراکز و مجامع اسلامی به صورت‌های تاسیس مدارس و کتابخانه‌های مهم و معتبر تجلی می‌یافت. کتابخانه‌های مراغه، قرطبه، نجف، بغداد، و... متجاوز از چندین میلیون کتاب را در خود جای داده بود. علوم ادبی و فرهنگ اسلامی از قبیل علم لغت، نجوم، عروض خطابه و... دانش‌هایی بود که در سراسر دنیای اسلام شکوفاکنندهٔ استعداد خلاق و قریحه‌های خوش ذوق بود. نفوذ و تاثیر ادبیات قرآنی در قدیمی‌ترین آثار نویسندگان و شاعران فارسی زبان و ایرانی مثل سنایی، عطار، سعدی، و حافظ، و... کاملاً مشهود و هویداست. این تاثیر در سرزمین اروپاییان و مغرب زمینان وجود داشت. شعر و قصه نویسی و نقاشی و انواع هنر اسلامی در فرهنگ اصیل آن، جایگاه ویژه‌ای داشت. قصهٔ هزار و یك شب، و نقاشی‌های متنوع و زیبا از حیوانات و اشیا، اشعار حماسی و پرشور، طبع لطیف و ذوق سرشار مسلمانان را حکایت می‌کند.

سؤالات خودآزمایی

۱ـ جایگاه علم و دانش نزد مسلمانان، در زمان حیات درخشان اسلام ـ سده‌های اول تا پنجم ـ چگونه بوده است؟

۲ـ نقش اسلام در تحولات اروپا (رنسانس) به چه میزان بوده است؟

۳ـ ابوالعطوف حکم چه کسی بود؟ و چه خدماتی را ارایه کرد؟

٤ـ علمای اسلام که در زمینهٔ نجوم و هیئت فعالیت داشتند، به چه نقطه نظراتی دست یافتند.

۵ـ کتب ابوریحان بیرونی شامل چند دسته موضوع بوده است، آنها را نام ببرید؟

٦ـ آیا اسلام از علم به معنای دریافت واقعیات دفاع می‌کند و آن را ضروری حیات انسان‌ها تلقی می‌کند و یا نه؟ علت اصلی طرح این سئوال چه بوده است؟

۷ـ نمونه‌ای از انواع کتابخانه‌های مهم مسلمانان را در طی سه قرن بعد از رحلت پیامبر اسلام (ص) بیان کنید.

۸ـ رشته‌های مختلف ادبی در فرهنگ اسلامی به چند دسته تقسیم می‌شوند؟ آنها را نام ببرید.

۹ـ تاثیر ادبیات اسلام در جهان چگونه بوده است؟

۱۰ـ برخورد اسلام در رابطه با انواع هنر اسلامی اعم از نقاشی، شعر، و قصه نویسی چگونه بوده است؟

پی‌نویس‌ها:

۱) گود، هری، تاریخ آموزش و پرورش باختر، گردآوری و ترجمهٔ محمد علی طوسی، صص. ۵۱ ـ ۵۲.

۲) همان ماخذ، ص. ٤۵ ـ ۵۵.

۳) هنرهای فرزانگی (Artes siberals) شامل دو قسمت بوده است که یك قسمت آن سه‌بخشی (شعبهٔ سه‌گانه: Trivium) شامل دستور زبان، معانی بیان، و منطق، و قسمت دیگر چهاربخشی (شعبهٔ چهارگانه: (Quadrivium) است، شامل: حساب، هندسه، موسیقی، و ستاره‌شناسی.

٤) گود، هری، تاریخ آموزش و پرورش باختر، ترجمهٔ محمد علی طوسی، ص. ٦۵.

۷) صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ اروپا، ص. ۹۸.
۸) گود، هری، تاریخ آموزش و پرورش، ترجمهٔ محمد علی طوسی، صص. ٦۹ ـ ۷۲.
۹) همان ماخذ، ص. ۷۱.

10) Boulogna

۱۱) همان ماخذ، ص. ۷۳.
۱۲) صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ اروپا.

13) Roger Bacon

14) Dante

15) Petrarch

16) Wycliffe

17) Huss

18) Copernicus

۱۹) تاریخ آموزش و پرورش باختر، ص. ۷۷.
۲۰) حکیمی، محمد رضا، دانش مسلمین، صص. ٦۹، ۹۱، و ۹۰.
۲۱) Andalusi ناحیهٔ بزرگی در اسپانیا که توسط مسلمانان به سرگردگی طارق در ۹۲ هجری فتح شد و مسلمانان در آن جا نفوذ سیاسی، نظامی، و فرهنگی فراوانی داشتند.
۲۲) Cordova، از شهرهای قدیم اسپانیا، کنار رود وادی‌الکبیر در جلگهٔ اندلس. از مراکز عمده و مهم تمدن اسلامی در قارهٔ اروپا.
۲۳) غرناطه (= گراناد)، شهری در اسپانیا.
۲٤) کتاب اغانی یا الاغانی، تالیف ابوالفرج اصفهانی (۲۸٤ ـ ۳۵٦ هـ)، کتاب به عربی است و به‌تازگی بخشی از آن به فارسی ترجمه شده است.
۲۵) آیتی، محمد ابراهیم، اندلس یا حکومت مسلمین در اروپا، ص. ۹۱.
۲٦) نیکلاس کپرنیك، لهستانی (۱٤۷۳ ـ ۱۵٤۳).
۲۷) یوهان کپلر (Kepler) ستارەشناس آلمانی (۱۵۷۱ ـ ۱٦۳۰).
۲۸) گوستاو لوبون، پزشك، جامعه‌شناس، و مورخ فرانسوی (۱۸٤۱ ـ ۱۹۳۱).
۲۹) فخرالدین، حجازی، نقش پیامبران در تمدن انسان.
۳۰) ابوریحان محمدبن احمد بیرونی ریاضی‌دان و فیلسوف ایرانی، متولد «بیرون خوارزم» در خراسان (۳٦۲ ـ ٤٤۰).

۳۱) دومین خلیفهٔ عباسی، جلوس به خلافت ۱۳٦ هـ. ق..
۳۲) صفا، ذبیح‌الله، شروح و آثار ابوریحان بیرونی، صص. ۵۹ ـ ۱٤۰.
۳۳) محمد بن جریر (۲۲٤ ـ ۳۱۰).
۳٤) ابواسحق احمدبن محمد نیشابوری (وفات ٤۲۸ هـ. ق.).
۳۵) ابوالقاسم محمد بن عمر (٤٦۷ ـ ۵۳۸).
۳٦) عبدالله بن عمر (وفات بین سالهای ٦۸۱ تا ۷۱٦).
۳۷) فخرالدین الرازی (وفات ٦۰٦ هـ. ق.).
۳۸) صفا، ذبیح‌الله، شروح و آثار ابوریحان بیرونی، صص. ۵۹ ـ ۱٤۰.
۳۹) جلال‌الدین (وفات ۸٦٤ هـ. ق.).
٤۰) جلال‌الدین (وفات ۹۱۱ هـ. ق.).
٤۱) محی‌الدین محمد بن علی‌الاندلسی (۵٦۱ ـ ٦۳۸ هـ. ق.).
٤۲) ابوالحسن علی بن اسمعیل‌الاشعری (متولد بصره ۲٦۱ و متوفا در بغداد ۳۲٤ یا ۳۳۰ هـ. ق.).
٤۳) جعفری، محمدتقی، علم از دیدگاه اسلام، صص. ۱۱ و ۱۲ و ۱۹.
٤٤) قربانی، زین‌العابدین، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، ص. ۲۹۰.
٤۵) جعفری، محمد تقی، علم از دیدگاه اسلام، ص. ۲۰ ـ ۲۱.
٤٦) دانش مسلمین، از قول ویل دورانت، ص ۱۱٤.
٤۷) جعفری، استاد محمدتقی، علم از دیدگاه اسلام، ص. ۲۷ ـ ۲۸.
٤۸) ابوعبدالله جعفربن محمد (وفات ۳۲۹ هـ. ق.).
٤۹) ابو منصور محمد (وفات ۲۷۰ هـ. ق.).
۵۰) حکیمی، محمد رضا، دانش مسلمین، صص. ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، و ۱۹٦.
۵۱) همان ماخذ، صص. ۲۰٤، ۲۱۲، ۲٤۱، و ۳۲۰.
۵۲) همان ماخذ، صص. ۲۰۳ ـ ۲۵۳.

فصل چهاردهم

اسلام طرفدار علم

اسلام از ابتدای طلوع خود به حمایت و طرفداری از علم و دانش برخاست. تحصیل دانش را برای هر فردی لازم شمرد و برای همگانی شدن فرهنگ و آموزش و پرورش احتکار علم را ممنوع ساخت. دانشمندان و استادان را به آموزش شاگردان و توسعه و گسترش فرهنگ و دانش تشویق و ترغیب کرد. پیشوای عالیقدر اسلام، علاوه بر این‌که از لحاظ اخلاقی و تکالیف فردی برای ترویج علم و فرهنگ همه گونه ترغیب و تشویق‌های لازم را می‌کرد، عملاً نیز از هر موقعیتی برای بالا بردن سطح معلومات مسلمانان و توسعهٔ سواد و دانش استفاده می‌فرمود. این نمونهٔ تاریخی و خوب، نشان دهندهٔ این حقیقت است که تا چه اندازه پیشوای اسلام برای آشنا ساختن مردم بی‌سواد با دانش اهتمام داشته‌اند. پس از جنگ بدر و پیروزی مسلمانان گروهی از مشرکین که در این جنگ به اسارت مسلمانان درآمده بودند در میان آنها افرادی دیده می‌شدند که به منظور خرید و آزاد ساختن خویش، مالی در اختیار نداشتند اما از نعمت سواد برخوردار بودند، رسول اکرم (ص) دستور فرمود هر کدام از مشرکین در برابر آزادی خود باید به ده نفر از مسلمانان، سواد خواندن و نوشتن را بیاموزند، طبق دستور پیامبر عمل شد. به این وسیله گروهی از یاران رسول خدا (ص) خواندن و نوشتن آموختند.

علی (ع) ضمن یك رشته سخنان پرارج خود، توسعهٔ علم و دانش و گسترش و بسط فرهنگ را از وظایف حکومت اسلامی می‌شمارد. آنجا که می‌فرماید: «ای مردم من بر شما حقی دارم و شما نیز بر من حقی، اما حق شما بر من این است که همواره شما را اندرز و نصیحت کنم و خیر خواهتان باشم و سرمایه‌های مالی و حقوقی‌تان را زیادتر کنم و برای آن‌که در جهل و نادانی نمانید و در مقام عمل خوش‌رفتار و مؤدب باشید نسبت به آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت شما قیام کنم.»

مأمون خلیفهٔ عباسی در سال ۲۱۵ هجری بیت‌الحکمه را که یك انجمن علمی بود و یك رصدخانه و کتاب‌خانهٔ عمومی داشت در بغداد به وجود آورد. و برای این‌کار ۲۰۰،۰۰۰ دینار، که به پول آن روز بیش از ۷ میلیون تومان است، خرج کرد و گروهی از مترجمان ورزیده را که به زبان‌های بیگانه و علوم مختلف آشنایی داشتند مانند: حُنین، بختیشوع، ابن بطریق، ابن مقفّع، حجاج‌بن مطر، و برجیس راسی را در آنجا گماشت، و از بیت‌المال برای آن‌ها مقرری معین کرد.

زمانی‌که در سرتاسر اروپا یك مرکز فرهنگی یافت نمی‌شد، مسلمان‌ها در سرزمین‌های خود دارای مراکز علمی و فرهنگی فراوان بودند و در تمام شعبه‌های علوم، متخصص و افرادی ورزیده داشتند، با آغاز جنگ‌های صلیبی امواج درخشان فکری و تمدن اسلامی به خارج از مرزهای اسلامی سرازیر شد، و اروپا از سرچشمهٔ علوم مسلمین سیراب شد.

دکتر گوستاو لوبون می‌نویسد:

«در آن روزگاری که کتاب و کتاب‌خانه برای مردم اروپا ارزش معنوی نداشت و در جمیع صومعه‌ها، نزد تمام کشیش‌های اروپا، بیش از پانصد جلد کتاب که همهٔ آن‌ها هم کتاب مذهبی بود، یافت نمی‌شد، کشورهای اسلامی به حد کافی کتاب و کتاب‌خانه داشتند[1]، تا جایی که در کتاب‌خانه بیت‌الحکمه بغداد همان‌طور که قبلاً ذکر شد، چهار میلیون، در کتاب‌خانهٔ سلطنتی قاهره یك میلیون، و در کتاب‌خانهٔ طرابلس شام سه میلیون کتاب موجود بوده است. تنها در اسپانیا سالیانه در حدود هفتاد تا هشتاد هزار جلد کتاب تهیه شده است.»

خدمت مسلمین تنها این نبود که علم را از راه تحقیق و اکتشاف ترقی

بدهند روح مخصوص به قالب آن بدمند، بلکه آنها از طریق تحریر و نگارش کتب و تاسیس مدارس عالیه، آن را در دنیا اشاعه دادند و از جمله به دنیای علوم و فنون و معارف اروپا، از این راه، احسانی کردند که واقعاً نمی‌توان برای آن حدی متصور بود، چنان‌که مسلمانان در آثار علمی و ادبی تا چندین قرن استاد اروپاییان بودند، و فقط به وسیلهٔ آنان بود که علوم و فنون قدیمهٔ یونان و روم در اروپا شایع شد.

پزشکی

دکتر میرهوف، دربارهٔ پیشرفت مسلمین در پزشکی می‌نویسد در جنگ‌های صلیبی مسلمین به پزشکان اروپایی می‌خندیدند زیرا معلومات آنها را بسیار پست و ابتدایی می‌دانستند. مسیحیان کتاب‌های ابن سینا و جابربن حیان و حسن بن هیثم و رازی را به لاتین ترجمه کردند که اکنون ترجمه‌های آنها در دست است اگر چه مترجمین‌شان معلوم نیست. در قرن شانزدهم کتاب‌های ابن‌رشد و ابن‌سینا در ایتالیا ترجمه شد و این کتاب‌ها در دانشگاه‌های ایتالیا و فرانسه تدریس می‌شد.

بعد از مرگ رازی طولی نکشید که بوعلی سینا[۲] مانند خورشید در جهان دانش درخشید. گرچه بیشتر او را فیلسوف و فیزیکدان می‌شناختند ولی نفوذ او در اروپا حیرت انگیز است. البته غیر از رازی و ابن‌سینا پزشکان عالی‌قدری مانند ابوالقیبن اندلسی، ابن زهر اندلسی، عباس ایرانی، علی‌بن رضوان مصری، ابن‌بطلان بغدادی، و ابومنصور موفق هراتی، ابن وفید اسپانیایی، ماسویه بغدادی، علی‌بن عیسی بغدادی، عمار موصلی، ابن رشد اندلسی، در نواحی مختلف وجود داشتند و رساله‌ها و کتاب‌های ارزنده و نفیسی از خود به یادگار گذاشته‌اند که همهٔ آنها بارها به زبان لاتین و غیره ترجمه شده و مورد استفادهٔ دانشمندان اروپا قرار گرفته است.

ویل دورانت می‌نویسد: «معروف‌ترین و متقدم‌ترین طبیب اسلامی محمد بن زکریای رازی است. او متجاوز از دویست جلد کتاب و رساله تالیف و تصنیف کرد که اغلب آنها طبی و بی‌نهایت سودمند و جالب توجه است، مهم‌ترین و ارزنده‌ترین کتاب‌های او دو کتاب زیر است:

۱ ـ آبله و سرخك، این کتاب ابتدا به لاتین و سپس به زبان‌های دیگر اروپایی ترجمه شد و در طول چهار قرن (سال ۱۴۹۸ـ۱۸۶۶) چهل مرتبه به زبان‌های گوناگون چاپ شد.
۲ ـ الحاوی‌الکبیر، این کتاب محصول یك عمر مطالعه و آزمایش‌های طبی اوست که مشتمل بر تمام مسائل علم طب و در حدود بیست جلد است که فعلاً ده جلد آن بیشتر در دست نیست و پنج جلد از مجموع کتاب الحاوی مربوط به بیماری‌های چشم است.

ترقی فن جراحی نیز از دانشمندان اسلامی شروع شده و مدارس طبی اروپا تا ازمنهٔ اخیر بر روی تصانیف آنها دایر بوده است و حتی داروی بی‌هوشی که از اکتشافات خیلی جدید شمرده می‌شود بر جراحان اسلامی پوشیده نبود، و با بذرالبنج، مریض را بی‌هوش می‌کردند. رازی روش‌های تازه‌ای از قبیل استعمال آب سرد در تب دایم، استعمال بادکش در سکته، مرهم جیوه و استفاده از رودهٔ حیوان در بخیه زدن زخم و... کشف کرد.»[۳]

داروسازی

دکتر گوستاولوبون می‌نویسد: «مسلمین در طرز معالجات اکتشافات چندی کردند. از آن‌جمله در تب تیفوئید آب سرد استعمال می‌نمودند که بعد از چند قرن که متروك بوده است،اروپا دوباره آن را معمول می‌دارد. مسلمانان در فرمول ترکیبی و شیمیایی گویی موجد و مخترع‌اند و بیشتر ترکیبات آنها تا این زمان میان ما معمول است. مسلمین در استعمال داروها، طرق خاصی را اکتشاف کردند که بعد از سالیان دراز امروز تمام آنها به نام اکتشافات جدید میان ما معمول است. آنها مانند امروز، درمانگاه‌های مجانی داشتند که روزهای مخصوص مردم به آنها مراجعه می‌کردند و برای نقاطی که بنای بیمارستان، در آن‌جا میسر نبود اطبا را در اوقات مخصوص با دوا و سایر لوازم به آن نقاط می‌فرستاند.»

جرجی زیدان می‌نویسد: «دانشمندان اروپا که در رستاخیز علمی اخیر خود در فن داروسازی مطالعه و تحقیق کردند دریافتند که مسلمانان پایه‌گذار این علم بوده‌اند، و آنها بودند که برای نخستین بار طریقهٔ داروسازی را ترتیب

دادند و داروهای تازه‌ای پیدا کردند. آنها نخستین مردمی هستند که به طرز امروز داروخانه باز کردند و به قول ماك کاپ تنها در بغداد شصت دارو فروشی به خرج خلیفه دایر بود و دلیل این مطلب آن‌که هنوز اسامی پاره‌ای از داروهای گیاهی که اروپاییان دارند همان اسامی عربی، هندی، و فارسی است که عرب‌ها وضع کرده‌اند.»[٤]

بیمارستان

جرجی زیدان می‌نویسد: «هنوز قرن سوم به پایان نرسیده بود که در مکه و مدینه و سایر شهرستان‌ها، بیمارستان‌ها ساخته شد و مقتدر عباسی و وزیرانش در ساختن آن‌ها با یکدیگر مسابقه گذاشتند و تنها در بغداد در مدت کمی چهار بیمارستان مهم تاسیس شد. تا آن‌که در سال ۳۶۸ هجری در قسمت غربی بغداد عضدالدوله دیلمی بیمارستان عضدی را که دارای بیست و چهار پزشك متخصص بود، و هر کدام در رشتهٔ مخصوص تخصصی داشتند، تاسیس کرد. به واسطهٔ مزایایی که این بیمارستان دارا بود تا مدتی سرآمد بیمارستان‌های اسلامی به شمار می‌رفت.»[٥]

شیمی

جابربن حیان، شاگرد امام صادق (ع) یکی از شخصیت‌های بزرگ علمی است که در فن شیمی مهارت فوق‌العاده داشته است. جابر در تمام دنیا به پدر کیمیای عرب معروف است. هنوز در حدود صد جلد کتاب شیمی از جابر در دست است و نفوذ کتب او در تاریخ کیمیا و شیمی اروپا آشکار است.

مرحوم علامهٔ سید هبةالدین شهرستانی می‌نویسد: «من پنجاه جلد از کتب جابر را به خط قدیم دیده‌ام که در همهٔ آن‌ها هر موضوع علمی را که بیان می‌کند به امام صادق (ع) نسبت می‌دهد.»

این‌که در کتب شیمی می‌نویسند لاووازیه موجد این علم است درست نیست، زیرا همیشه باید به این نکته توجه داشت که هیچ علمی اعم از شیمی یا غیر آن دفعتاً به وجود نمی‌آید. چنانچه لابراتوارهای هزار سال پیش مسلمین و اکتشافات مهم‌تر آن‌ها در این علم نبود هیچ وقت لاوازیه نمی‌توانست قدمی به

جلو بگذارد. شکی نیست که مسلمین با تجربیات و عملیات خویش، علم جدید شیمی را پایه‌گذاری کردند و آنها بودند که بسیاری از ترکیبات شیمی را کشف کردند و بر اساس آن اکتشافات شیمی جدید استوار شد.

دانشمندان اقرار کردند که مسلمین اسید نیتریك، اسید سولفوریك، اسید نیترو، ئیدروکلریك، پتاس، جوهر نشادر، نمك نشادر، کلورید سولفوریك، نیترات پتاس، الکل قلیا، زرنیخ، بوریك و غیره را کشف کرده‌اند.[6]

صنایع

در زمان هارون خلیفهٔ عباسی، ساعت نخستین اثر بزرگ صنعتی بود که توسط مسلمانان اختراع شد. هارون ساعت اختراعی را برای شارلمانی پادشاه فرانسه هدیه فرستاد.

وقتی که مسلمانان اندلس توسط مسیحیان قتل عام و یا اخراج شدند و این کشور به تصرف مسیحیان درآمد صنایع آنجا سقوط کرد.

دکتر گوستاو لوبون دانشمند فرانسوی، مسلمانان را مخترع کاغذ پنبه‌ای معرفی می‌کند و چنین می‌نویسد: «در قرون وسطی تا مدت‌ها تحریرات اروپا روی پوست بود و آن به قدری هزینه بر می‌داشت که مانع از انتشار و اشاعهٔ کتاب می‌شد و در عین حال به قدری کمیاب شده بود که گروه رهبانان روم و یونان تالیفات قدیمی را جمع آوری، و کلمات آن را پاك می‌کردند و به جای آن مطالب مذهبی می‌نگاشتند و اگر مسلمانان کاغذ را اختراع نکرده بودند همین رهبانها تمام کتاب‌های قدیم را که زیر نظر آنان قرار گرفته بود بر باد می‌دادند و این اختراع مسلمین در حقیقت، خدمت پرارزشی به عالم دانش بود.»

آن‌گاه دربارهٔ کسانی که اختراع کاغذ ابریشمی را به چینی‌ها نسبت می‌دهند، بعد از اعتراف به این موضوع، اضافه می‌کنند کاغذ ابریشمی، به دلیل نبودن ابریشم در اروپا، مورد استفادهٔ آنان نبود و مسلمانان با اختراع کاغذ پنبه‌ای اروپا را مرهون خود ساختند. از کاغذ کتاب‌های قدیمی مسلمین به دست می‌آید؛ آن‌ها این فن را نهایت درجهٔ ترقی دادند وبهتر از آن تاکنون کاغذی ساخته نشده است. این حقیقت نیز ثابت است که کاغذساختن از پنبه بسی دشوار است و نیازمند دستکاری بسیار، و این امر اختصاص به مسلمانان داشته است.

جغرافیا

مسلمانان در کشتیرانی همیشه دلیر بوده‌اند و از مسافرت به نقاط دور دست هیچ‌گونه تزلزل و اضطرابی به خود راه نمی‌داده‌اند آن‌ها در اوایل حکومت اسلام، روابط بازرگانی خود را با کشورهای دور دست، مانند چین و بعضی از قسمت‌های شوروی و مناطق دور افتادهٔ افریقا برقرار کردند که در آن زمان اروپایی‌ها به هیچ‌وجه به این موضوع پی نبرده بودند ـ تا این‌که سلیمان سفرنامهٔ خود را انتشار داد و این سفرنامه نخستین کتابی بود که در اروپا راجع به چین منتشر شد و در اوایل این قرن هم به زبان فرانسه ترجمه شد.

ابن حوقل یکی از دانشمندان بزرگ جغرافیایی اسلام است و در کتاب خود می‌گوید: «من طول و عرض زمین را در این کتاب نوشتم و کلیهٔ کشورها و مرزهای اسلامی را شرح دادم و در مورد هر کشور نقشه‌ای هم ضمیمهٔ آن کردم که نقاط گوناگون آن کشور را نشان می‌دهد.»[۷]

هنر

وقتی مساجد و آموزشگاه‌ها و یا مهمانسراهای اسلامی را ملاحظه می‌کنیم، می‌فهمیم که در اسلام دین با تمدن به طوری با هم آمیخته شده است که نمی‌توان هیچ‌یك را از دیگری جدا کرد. به ذوق فنی هر ملتی از این‌جا می‌توان پی برد که اقتباساتی که می‌کند آن‌ها را با توجه به مقتضیات، روحیات، و نیازمندی‌های خود، همراه با تغییرات اساسی، رنگ آمیزی می‌کند، و به صورت یك صنعت جداگانه درمی‌آورد.

منبت‌کاری چوب یا عاج و صدف از صنایعی است که مسلمانان آن را فوق‌العاده ترقی داده‌اند. مساجد قدیمی، درهای زیبا، منبرهای خاتم‌کاری، سقف‌های منبت‌شده، پنجره و دریچه‌های لوزی‌شکل، و امثال آن یادگارهایی است که از مسلمانان باقی مانده است و حتی امروز هم بدون صرف هزینه‌های بسیار نظیر آن را نمی‌توان ساخت. آنها در فن کنده‌کاری عاج، اطلاعات کافی داشتند چنان‌که میز کلیسای سنت‌ایزیدور دو نئون و صندوق عاجی که در قرن یازدهم برای پادشاه اشبلیه ساخته‌اند شاهد زنده‌ای بر ادعای ماست. و همچنین جعبهٔ عاج متعلق به کلیسای بایو که با نقره منبت کاری و روی آن زرکوبی شده

و ساخته شده است و ظاهراً در گیرو دار جنگ‌های اروپاییها آنرا از مصر آوردند.[۸]

چمبر دانشمند انگلیسی می‌گوید: «اگر مسلمانان به فرماندهی طارق بن زیاد در سال ۷۱۱ میلادی به کنار جبل‌الطارق فرود نمی‌آمدند و از آنجا رهسپار سرزمین‌های اروپا نمی‌شدند معلوم و آشکار می‌شد که ما مردم اروپا چه زیان‌ها می‌دیدیم و تا چه اندازه از پیشرفت‌های کنونی دور می‌افتادیم.»

پی‌ریزی حکومت جهانی

دعوت پیامبر اسلام جهانی و همیشگی است و از این رو به پی‌ریزی حکومت و مدنیتی پرداخت که اصالت جاوید آن، جامعهٔ مسلمانان را سزاوار ایجاد قدرتمندترین و شایسته‌ترین حکومت‌های جهانی می‌کند.

پیامبر اسلام (ص)، خود را رهبر تمام مردم جهان معرفی کرد و بدین‌طریق برای ایجاد وحدت بشر، حقیقتی بس عالی را به انسان عرضه داشت: «ما ترا جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.» (سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۱۰۷).

«من فرستادهٔ خدای بر همهٔ مردمانم.» (سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۵۸).

بنابراین پیامبر نه تنها بنیان‌گذار آیینی است که طی چهارده قرن هر روز بر گسترش آن افزوده می‌شود بلکه، دولتی نیز تاسیس کرد که هم اکنون شاخه‌های آن بر روی جهان گسترده است و با وضع قوانینی آسمانی برنامه‌ای تنظیم فرمود که ادارهٔ هر کشوری ـ هرچه بزرگ باشد ـ با اجرای آن قوانین، به نیکویی میسر است و از خدمات بی‌مانندش به جهان انسانی آن بود که قدرت عظیم نیروهای بشری را با جنبهٔ روحانی در آمیخت و منزلتش به مانند مذهبش بر اساس آزادی مبتنی بود و خوف از خدا و مسئولیت در پیشگاه خدا به این حکومت استحکام می‌بخشید.

دولتی را که پیامبر اسلام بنیان‌گذاری کرد بر مبانی و اصول روحی‌ـاخلاقی پی‌ریزی شد و در آن سازمان مقدس، اخلاق طبقاتی را ارزشی نبود؛ مردم و حاکم پیرو یك قانون بودند و پیامبر برای خویش حقی بیش ازدیگران قایل نبود.[۹]

خدمات فرهنگی مسلمانان در ترجمهٔ آثار قدیمی

آنچه مسلمانان از آثار علمی کهن با جمع آوری، آنها را از نابودی نجات دادند، کنسرو نکردند و در محل‌های بسته برای حفاظت از دست نور و هوا هم نگه‌داری نکردند، بلکه آن‌ها را از جایگاه‌های غیر طبیعی اعم از مدرن گرایی مانند امروز یا عتیقه و فراموش شده مانند آن زمان، به جایگاه زندگی روزانه منتقل کردند و در دسترس هر کس قرار دادند. مختصر آن‌که آن‌ها را ترجمه کردند. آن هم نه به زبان مسخ‌شده و خشك و غیرقابل فهم برای عموم که فقط محرم اسرار آن را بفهمند، مانند زبان لاتین در قرن هشتم میلادی در اروپا، بلکه به زبان زنده و قابل فهم برای دنیای آن روز اسلام، یعنی به زبان قرآن، و این زبان قرآن یعنی عربی که آموختنش یکی دیگر از ریشه‌های رشد تمدن اسلامی در سراسر جهان آن روز است، هر مسلمانی می‌بایست بتواند قرآن را به عربی بخواند و برای دیگری بیان کند. بنابراین هر مسلمانی عربی را می‌آموخت و عربی می‌فهمید. هر فرد از امت اسلامی شخصاً اجازهٔ ورود به این مدینهٔ علمی را دارا بود. نه فقط یك عدهٔ معدود و منزوی شدهٔ محرم اسرار، که در حاشیهٔ ملت جای دارند. بدین ترتیب دانشمندان اسلامی به وسیلهٔ ترجمه‌های‌شان نیز بسیاری از آثار عتیقهٔ یونان را از فقدان کامل نجات دادند. آثاری که اروپا هرگز بدون مسلمانان به آن‌ها دسترسی نمی‌یافت. کتاب‌های علم تشریح جالینوس، آثاری دربارهٔ مکانیك و ریاضیات از هرن، فیلو، و منلائوس آثاری دربارهٔ عدسی و نور از بطلمیوس و اثری دربارهٔ توازن از اقلیدس و دربارهٔ ساعت با فشار آب و حجم شناور از ارشمیدس.[۱۰]

تقلید از مسلمانان

از بقایای اسلامی در مراسم کلیسا هنوز چیزهایی مشاهده می‌کنیم مانند دعا کردن به وسیلهٔ تسبیح، که در اصل از هندوستان و از طریق اسلام در کلیسای رمی (کاتولیك) راه یافته است، وسایلی که در هنگام عبادت در کلیسا به کار برده می‌شوند مانند بخور دادن و چیزهایی که دود می‌کنند مثل کندور و صمغ معطر عربی و ...، لباس‌های ابریشمی و گلدوزی شده، و دلق‌های مجللی که هنگام عبادت عابدان مقام کلیسایی به دوش خود می‌کشند، تا به امروز، در

بالا بردن حالت جشن و تقدیس خداوند، در کلیسای کاتولیك اثر می‌گذارند.

این که تقلید از تمدن اسلامی تا چه اندازه در اروپا رایج بود می‌توان از لباس‌های اروپایی به طور کل، و از لباس‌های طوایف مختلف اروپایی و مدهای قرون وسطی به طور اخص مشاهده کرد. زنهای اروپایی، پودر زدن را که قبلاً با آن ناآشنا نبودند از مسلمانان آموختند. مشرق زمین، این مادهٔ ساخته شدهٔ خوش‌بو و طریقه تهیه‌اش را در اختیار اروپا گذاشت و مردهای اروپایی به تقلید از رهبر مسلمین، صورت‌های‌شان را به وسیلهٔ ریش گذاشتن زینت می‌کردند. حمام و شست‌وشوی بدن، به خصوص از چیزهایی است که به وسیلهٔ مسلمانان مجدداً به اروپا آموخته شد.[۱۱]

سواد اروپا! امتی به مدرسه می‌رود. آیا اهمیت آن احتیاج به بیان دارد؟ ظاهراً آری. وقتی شخص به اروپای مرکزی در قرنهای ۹، ۱۰، ۱۱، و ۱۲ میلادی با حداقل ۹۵ درصد بی‌سوادش فکر می‌کند، در همان زمان که کارل کبیر (شارلمانی) در پیری به خودش زحمت می‌دهد این هنر مشکل و کمیاب، یعنی نوشتن را بیاموزد در همان زمان و حتی صد سال بعد نیز اشراف اروپا افتخار می‌کردند که نوشتن نمی‌دانند و در دیرها فقط چند نفر رهبان بلد بودند قلم به دست بگیرند.

در همین زمان در هزاران هزار مدرسهٔ اسلامی در شهرها و دهات دختر و پسرها از شش تا یازده سالگی روی فرش‌های کوچك‌شان زانو می‌زدند و با مرکب متمایل به قهوه‌ای حروف و اعدادشان را روی لوح‌های تخته‌ای آغشته به موم نقش می‌کردند و آیه‌های قرآنی را هجی می‌کردند و آنچنان می‌آموختند تا این‌که از حفظ می‌توانستند دسته جمعی بخوانند و قدم به قدم به سوی دستور زبان و صرف و نحو قرآن به جلو بروند. این‌جاست که دوباره بین شرق و غرب درهٔ عمیقی نمودار می‌شود. کتاب مقدس عیسی، فقط با کشورها سروکار دارد. این کتاب با آدم‌هایی معمولی حرف نمی‌زند و در مقابل آنان سکوت محض است. تنها روحانی، زبان آن کتاب را می‌فهمد.

کشورهای اسلامی جز این بودند. حکومت اسلامی علاقمند بود که امور رعایا در مسیر طبیعی و صحیح قرار گیرد. از این رو تعلیمات را به دست گرفت. بچه‌های طبقات مختلف به مدارس ابتدایی رفتند و آنهم در مقابل مبلغ

کمی که برای همه امکان پذیر باشد و از زمانی که معلمین را حکومت بر سر کار می‌گمارد برای بچه‌های افراد بی‌بضاعت، مدرسه بدون شهریه بود.

رسمی شدن مدرك. وقتی محصلی درسش را تمام می‌کرد توسط پروفسوری اجازه نامه صادر می‌شد، هر اجازه نامه برای بازگو کردن درس شنیده یا خواندهشدهٔ محصل بود و در عین حال سندی دال بر قدرت علمی او در مورد مطالبی که در آن، بود. پس هر کسی جواز دریافت می‌کرد، اجازه و حق تعلیم رسمی درسی را دریافت کرده بود. بنابراین حق مؤلف که سنت اعراب بود و در مدارس عالی اسلامی به شکل جواز دروس عمومیت یافت، با برقراری تشکیلات مدارس عالی در اروپا همین رسم به دانشگاههای اروپا راه یافت. این جواز درس مدارس عالی اسلامی در دانشگاههای اروپا به نام لیسانس نامیده شد که امروز هم هنوز در لغت زنده مانده است. و احتمالاً سند دیگری که در دانشگاههای اروپا داده می‌شود و آن را با کالورهآ می‌نامند و از همان اجازهٔ تدریس است که در مدارس عالی اسلامی مرسوم بوده و آن را بحق‌الروایه می‌گفتند. مسلمانان با دانشگاه‌های‌شان که از قرن نهم میلادی شکوفایی داشت، و از زمان گربرت که با جریان ملاقات‌ها و روابط از آنطرف پیرینه ابتدا کم ولی رو به ازدیاد می‌رفت، اروپا را به فکر دانشگاهها انداخته و زمینه را فراهم کردند. مراکز علمی اسلامی برای شغل‌های این دنیا علم به طور کلی نمونه‌ای را در برابر چشم اروپا قرار می‌داد. مسلمانان با توجه دادن رتبه و درجات انجمن علمی (آکادمی) به افراد و تقسیم بندی دانشکدهها و با روش تدریس خود به اروپا سرمشق دادند. آنان نه تنها سازماندهی دانشگاه بلکه مواد درسی آن را هم به مغرب زمین دادند.[۱۲]

نظری به مشکلات جهان سوم

بدون تردید مشکل جهان اسلام این نیست که مبلغینی در میان زبان‌های دیگر ندارد و باز مشکل این نیست که افراد جدیدی مسلمان نمی‌شوند، بلکه مشکل بزرگ این است که مسلمانان از اسلام چشم می‌پوشند. از امتیازات و تمدن شرق و ارزش‌های آن رو بر می‌گردانند و به غرب روی می‌آورند و به همین جهت ما فقط از نظر نام، ولادت و نقشه جغرافیایی، مسلمانیم ولی عملاً از

اسلام تا آنجا فاصله گرفته‌ایم که در قانون‌گذاری و روش زندگی خویش اثری از آن نمی‌یابیم. نیازی برای شاهد آوردن از افراد مختلف و نمایندگان و مسافرین ممالك اسلامی که به شرق و غرب می‌روند و باید از نظر مقامات دینی که دارند نمونه‌هایی باشند نداریم. خدا همیشه زمام امور را در دست دارد. خدای مهربان با فرستادن آیین اسلام، رسالت را برای جهانیان ختم کرد. بنابراین ما نباید منتظر باشیم که پیامبر دیگری پس از رسول اکرم (ص) بیاید که جهان را با رسالت جدیدی از تاریکی‌ها به سوی نور بکشانند. و نه قرآن جدیدی که انسان حیران را به سوی راه سعادت و رشد بکشاند. زیرا خدای مهربان قرآن را در میان ما به ودیعه گذاشته است که هر کس از آن متابعت کند گمراه نمی‌شود و آیینی فرو فرستاده است که هر کسی به آن عمل کند خطا نمی‌یابد. وظیفهٔ مهم این است که جهان را از دین جاهلیتی که او را از هر طرف احاطه کرده است نجات بخشیم. ما در مرحلهٔ اول باید به آیین خود اعتماد کنیم. تا اساس زندگی خویش را در جمیع مراحل پی‌ریزی کنیم. در صورتی می‌توانیم از دیگری بخواهیم که به آیین ما ایمان آورد که ابتدا خود ایمان کامل به آیین‌مان داشته باشیم. ایمان ماهم باید نمونهٔ عالی و شایسته داشته باشد تا بتوانیم به جهان عرضه بداریم. اسلام ما فقط با اوصافی که در صدر اسلام داشت قدرت داشت جهان را اصلاح کند. ایمانی که تمام زوایای قلب مسلمانان را اشغال کرده باشد و کشته شدن در راه اسلام و دادن مال و جان برای مسلمانان لذت بخش باشد. مسلمان باید از قوانین و برنامه‌های سعادت بخش اسلام که شایستهٔ آن است که جهان را به جنبش در آورد و آن را سعادتمند سازد، احساس غرور کند.

مسلمان باید با اعمال شایسته، و نیروهای پاك خویش، جهان را به سوی اسلام دعوت کند. مسلمان باید فقط قضاوت اسلام را بپذیرد و در تمام زندگی وی اسلام نفوذ داشته باشد.

ما وقتی اراده کردیم که موفقیت خویش را در رهبری جامعهٔ انسانی، بار دیگر باز یابیم باید آنچنان اعتقادی داشته باشیم که اثرش در گفتار و کردار ما آشکار شود. این مطلبی است که شاعر اسلام، دکتر محمد اقبال به آن عقیده دارد. وی معتقد است که مسلمان خلق نشده است که در مسیر امواج قرار گیرد

و همدوش بشر، به هرکجا که می‌رود در حرکت باشد. مسلمان خلق شده است که جهان، اجتماع، و تمدن را رهبری کند، راه بشر را بنمایاند و ارادهٔ بشر را در دست گیرد. زیرا مسلمان دارای رسالت و اطلاعات قابل اعتماد ویقین است. مسلمان مسئول جهان، حرکت، و هدف آن است. بدین ترتیب مقام مسلمان مقام تقلید و پیروی از دیگران نیست. مقام مسلمان مقام رهبری، زمامداری ارشاد، راهنمایی، و فرماندهی است. هرگاه روزگار با وی ناسازگاری کرد و اجتماع نافرمان شد و از راه راست منحرف گردید، نباید تسلیم روزگار شود و تکالیف خود را بگذارند، بلکه مسلمان باید علیه ناسازگاری‌ها بپاخیزد و به مبارزه بپردازد و دایماً درنبرد باشد تا خدا سرنوشتش را تغییر دهد.

به طور حتم وقتی این برنامه‌ها به ثمر رسید و خدا اراده کرد که مسلمانان را از خواب غفلت بیدار سازد و از سقوط نجات بخشد؛ از نسل جدید مردانی مسلمان، که حقیقتاً مسلمان‌اند، به وجود می‌آورد که قهرمان، و برای دین و ملت خویش امین باشند. آن وقت تمام توجه آنان باز گرداندن مجدد اسلام و جهان اسلام است.

عصر انحطاط مسلمین

پس از دوران سیادت اسلام، عصر انحطاط مسلمین آمد که نفوذ خود را در جهان از دست داد. مسلمانان آن رهبری که دین برای آنان تعیین کرد و سفارش‌هایی که اسلام دربارهٔ افراد بشر کرده بود از دست دادند، و عوارضی از هر سو متوجه آنان شد ضررهای جهانی و ضعف مسلمین، عقب نشینی مسلمین و به دنبال آن ضعف و ترس و گوشه‌گیری و رها کردن رهبری ملت‌های جهان از حوادث جزئی جهان نیست. این حادثه، جز به حوادث مربوط به عقب نشینی ملت‌ها و طوایف مختلف و منقرض شدن دولت‌ها و تغییر رژیم مربوط نیست. وقایعی در تاریخ جمعیت‌ها مشاهده می‌کنیم و داستان‌هایی از تاریخ انسان‌ها می‌خوانیم و نمونه‌هایی برای حوادث روز، از تاریخ به دست می‌آوریم و با آن تطبیق می‌کنیم، ولی هرچه تفحص کنیم برای عقب نشینی مسلمانان نمی‌توانیم نمونه‌ای به دست آوریم. زیرا ضرر این ضعف مخصوص مسلمانان و عرب نبود، بلکه ضرر این عقب نشینی متوجه جهان انسانیت شد. ضرری که تاریخ دردناک‌تر

و جهانی‌تر از آن را به خاطر ندارد.

اگر جهان حقیقت این شکست را درک کرده و حدود خسارت و معصیت و ضعف را فهمیده بود، از روی جهالت‌ها و تعصب‌ها پرده برمی‌داشت و روز ضعف و عقب نشینی مسلمانان را روز عزا و مصیبت جهانی اعلام می‌کرد. ناگفته روشن است که این معرفت در یك روز به وجود نمی‌آید، بلکه سال‌های متمادی این حقیقت به دست می‌آید و زیان‌های جهانی را درك خواهند کرد. زیرا جهان هنوز به حساب صحیح و سنجش دقیق، ضررها را نسنجیده است. شاید در این امر کوتاهی نکرده است، زیرا هنوز ابزار تشخیص بدبختی و محرومیت خود را اختراع نکرده است.

بدون تردید اگر دولتی جمیع ممالك را مسخر، و مردم را اسیر خود کرد و در ناز و نعمت فرو رفت و مخارج تشکیلات عریض و طویل او را ملت از طریق پرداخت مالیات اداره کرد ولی ناگهان نابود شد، ضرری به جهان نمی‌خورد، زیرا سرنگون شدن نیرومندان ستمگر جای شکر دارد. ولی ضعف و عقب‌نشینی اسلام و مسلمین ضعف یك ملت و یك شخصیت یا یك‌جانبه نیست که شکست وی تاثیری در جهان نداشته باشد، زیرا عقب‌نشینی مسلمین شکست رسالتی است که برای کالبد بشر مانند روح است و سستی اسلام مانند سستی ستونی است که ارکان دین و دنیا بر آن بنا شده است.

آیا عقب نشینی مسلمین و گوشه‌گیری آنان سبب تاسف شرق و غرب نیست؟
آیا پس از گذشت قرن‌ها نباید بر این حادثهٔ تاریخی تاسف خورد؟
آیا حقیقتاً جهان از این حادثه متضرر نشده است؟
آیا پس از دوران ریاست اروپا کار دنیا و ملت‌ها به کجا انجامید؟

روش اصلاحی و انقلابی انبیا ـ پیامبر با چه جهانی مواجه شد؟

هنگامی‌که محمد (ص) به رسالت مبعوث شد، جهان گرفتار زلزله‌ای شده بود که ارکان آن را به سختی می‌لرزاند و اگر در جهان سرمایه‌ای بود قابل استفاده نبود، یا آن‌که تغییر مکان داده و در زیر خاك پنهان شده بود. محمد از همان دریچهٔ چشم انبیا (بدون توجه به پول، ریاست و شهوت پرستی) به جهان نگریست و انسانی را دید که جنبه‌های انسانیت را خوار نموده است.

محمد (ص) دید انسان برای سنگ و درخت و آب و آنچه نفع و ضرر خود را تشخیص نمی‌دهد سجده می‌کند. آری در زمانی که عرب و عجم به هر موجودی سجده می‌کردند و سر تسلیم فرود می‌آوردند، در زمانی که دین در گرداب فلسفهٔ یونان و افکار بشری و انحراف و خرافات از تواضع و تسلیم در مقابل خدا بیرون آمده بود و از حوادث جهان به خدا پناه برده نمی‌شد و خدا از جانودل مورد پرستش قرار نمی‌گرفت، دین رهبری خود را از دست داد و شبح ضعیفی از آن باقی مانده بود، مسلمانان با شنیدن صدای حیات بخش اسلام روانشان منقلب شد و ابعاد وسیعی در قلب و روح آنان پیدا شد.

در این عصر مسلمین اعمالی از خود نشان می‌دادند که عجیب به نظر می‌رسید. عقل را به حیرت می‌انداخت و سیر تاریخ و فلسفه را عوض می‌کرد.

مسلمانان دین، علم، و اخلاق را ملاك بزرگی اشخاص می‌دانستند و نظری به رنگ و نسب و وطن افراد نداشتند. مسلمانان مانند ابر رحمت، همهٔ شهرها را از علوم خود برخوردار می‌ساختند و مانند بارانی شیرین زمین‌ها را سیراب می‌کردند.[۱۲]

شروع انحطاط مسلمین

به قول یکی از دانشمندان دو موضوع است که ساعت معینی ندارد. ۱) خواب؛ ۲) شکست. روشن است که انسان ناگهان درك می‌کند که خواب او را فرا گرفته، و شکست بر ملتی سایه افکنده است. گرچه این سخن دربارهٔ شکست ملت‌ها روشن است ولی دربارهٔ اسلام صحیح نیست. اگر بخواهیم شروع انحطاط و شکست مسلمین را مشخص کنیم روی خط تاریخی که بین خلفای راشدین و پس از آنان واقع شده انگشت می‌گذاریم.

۱ـ ضعف رهبری
۲ـ کوتاهی در کسب علوم تجربی
۳ـ جنگ‌های صلیبی
٤ـ پیدایش مملکت عثمانی
۵ـ علت شکست مملکت عثمانی
٦ـ حملهٔ مغول

نهضت علمی اروپا

قرن شانزده و هفدهم میلادی مهم‌ترین قرن تاریخ است. زیرا در این قرن اروپا از خواب طولانی خود بیدار شد و دیوانه‌وار با کمال سرعت به سوی ترقی رهسپار شد. قوای طبیعی را مسخر کرد. اسرار موجودات را شکافت. و به قعر دریاهای عمیق راه یافت اگر قرن‌ها را مشخص کنیم، باید این عصر را عصر اکتشاف و اختراع دانست.

اگر همهٔ اختراعات در راه هدف عالی مصرف می‌شد چه بسیار خوب بود ولی می‌بینیم که اروپا هدف را گم کرده است و هیچ وسیله‌ای برای جلوگیری از گناه و فساد در بین آنان موجود نیست، زیرا وسیلهٔ جلوگیری از مفاسد، یا دین است یا اخلاق، که هر دو در اروپا ضعیف و نابود شده است. دکتر الکسیس کارل دربارهٔ تفاوت بین صنعت، علم، دین، اخلاق، انسانیت، و ناتوانی تمدن جدید از ادای رسالت خود، بیان دقیقی در کتابش ذکر کرده است. او می‌نویسد:

«روشن است که تمدن عصر ما نمی‌تواند مردان نابغه و شجاعی بپروراند و افرادی که زمام امور را به دست گرفته‌اند از نظر فکر و اخلاق در انحطاط شدیدی هستند. می‌بینیم تمدن عصر ما نتوانسته است به آرزوهای بزرگ انسانی خود برسد و در تقویت افراد با هوش که برای رسیدن به تمدن، مفید باشند کوتاهی کرده است و تمدن را در شاهراه خطر قرار داده است. آری، شرق و غرب هنوز زمین را اصلاح نکرده واحتیاجات بشر را برطرف نساخته است به آسمان پرواز می‌کنند که ستارگان آسمان و کرات آسمانی را زیر نظر خود در آورند. اگرچه اروپا قدرت‌های عجیبی به دست آورده است، ولی مانند بچه‌های کوچك و یا کم هوش و دیوانه می‌ماند که اگر درهای خزینهٔ جواهر و اجناس قیمتی را بر روی او باز گذارند، نمی‌داند چه کند، فقط با جواهر بازی می‌کند.

دانشمندان و عقلای اروپا گاهی می‌دانند که مفاسد تمدن اروپا از ریشه است ولی چون گوشت و پوست آنان با تمدن جدید تربیت شده نمی‌توانند درك کنند که تمدن دیگری غیر از تمدن اروپا موجود است و می‌تواند ملت را به طور ساده و سالم هدایت کند. این دسته‌ای که می‌دانند مفاسد از ریشه است و اقدام نمی‌کنند، با آنان‌که نمی‌دانند مفاسد از کجاست مساوی‌اند، زیرا هر دو دسته به دنبال راهی می‌گردند که این دردها را درمان کند و آنان را از این بیچارگی

نجات بخشد، ولی آن راه را پیدا نمی‌کنند.»

کفه‌های ترازوی جهان اسلام دوبار بالا و پایین شدند، ابتدا علم دوستیِ صدر اسلام، مسیحیت اروپایی ضد علم را شکست و بعد علم پرستی و اومانیستی اروپا، اسلام مغولی و عثمانی را که هر دو کم مایه و بی‌اصل بودند تجزیه و در خود تحلیل کرد. اگر بخواهیم این مبارزهٔ طولانی را در چند جمله خلاصه کنیم این می‌شود که: اسلام وارث تمدن سرتاسر آسیا و بالاخص هند و ایران و یونان شد که این تمدن‌ها نیز خود وارث تمدن گذشته بودند. اسلام با خاصیت علم دوستی‌اش در برخورد با مسیحیت خشك فرهنگی اروپا، این بربریت ژرمنی غالب بر تمدن روم، را مسحور خود کرد. روشنفکرانشان را جذب نمود و خشك مقدس‌هاشان را کوبید و نیست و نابود کرد.[۱۴]

نظام دانشگاهی

پس از این‌که موضوعات یادشده در فصل‌های پیش، از طریق اسلام در آبادی‌ها و اقالیم انتشار یافت، پس از این‌که روحیهٔ علمی با مسلمین به این سوی و آن سوی برده شد، پس از این‌که اخلاق علمی و شالوده‌های تربیتی مسلمانان در میان دیگر اقوام نفوذ کرد، پس از این‌که از ترکستان تا اسپانیا میدان علم، تحقیق، بحث، پژوهش، تالیف، نویسندگی، کتاب‌خانه، و کتاب‌خوانی شد، پس از این‌که جهان مسیحی ــ از راه ارتباط با مسلمانان و علوم آنان ــ دارای تنوّر فکری و شناخت فرهنگی شد، پس از این‌که کتاب‌های مسلمین به زبان‌های آنان برگردانیده شد، پس از این‌ها همه، مقدمات این امر فراهم آمد که جهان مسیحی از زیر بار سنگین جهل و تاریکی قرون وسطی درآید، و خود دارای مراکز علمی شود.[۱۵]

یکی از گام‌های مؤثری که روشنفکران آن روز جهان غرب برداشتند اخذ نظام دانشگاهی از فرهنگ اسلامی بود. آنان کوشیدند تا نظام علمی اسلامی را بگیرند، و آن را نمونه و الگو قرار دهند. در این مقام، اخذ نظام یاد شده را زیر سه عنوان، یاد می‌کنیم:

الف: اصول متخذه، جهان غیر اسلامی با گرفتن چند اصل از مسلمین، پایه‌های جنبش‌های علمی و اجتماعی و مدنی و سیاسی و صنعتی و ادبی خویش

را استوار ساخت. این چند اصل را می‌توان به صورت زیر یاد کرد:

اصل اول: اهمیت علم و تعلیم و تعلم.

اصل دوم: عدم منافات علم و دین.

اصل سوم: سفر به کشورهای اسلامی، و خلطه و آمیزش با مسلمین و عالمان اسلام.

اصل چهارم: آموختن زبان عربی.

اصل پنجم: ترجمهٔ کتاب‌های مسلمین.

اصل ششم: تدریس کتاب‌های مسلمین. ـ در این باره توضیح می‌دهیم.

اصل هفتم: نشر علوم اسلامی.

اصل هشتم: اقتباس رده بندی اسلامی علوم که بدان اشاره کردیم.

اصل نهم: اتخاذ روش تجربی مسلمین.

اصل دهم: اتخاذ روش آزادی فکر و علم از مسلمین.

اصل یازدهم: اتخاذ اصطلاحات و روش شناسی اسلامی.

اصل دوازدهم: تنظیم مواد درسی بر طبق برنامهٔ اسلامی. ـ در این‌باره توضیح می‌دهیم.

بدین‌گونه مراکز علمی مسلمین و دانشگاه‌های اسلامی سرمشق دانشگاه‌های جهان شد، و اصول علمی و تجربی مسلمانان پایهٔ جهش‌های عقلی و تجربی و علمی جهان امروز را فراهم آورد.

مدرسهٔ نظامیه، بر خلاف مشهور، اولین مدرسهٔ اسلامی نبوده است. اما بی شك از خیلی جهات سرمشق مدارس مهم اسلام و جهان شده است. خواجه نظام‌الملك وزیر، نزدیك به ۶۰،۰۰۰ دینار، صرف بنای نظامیهٔ بغداد کرد. در اصفهان و نیشابور و بلخ و هرات هم نظامیه‌ها ساخت. و این مدارس حتی سرمشق دارالعلم‌های اروپا شد، قدیم‌ترین دانشگاه اروپا که سالرنو[۱۶] در ایتالیا بود، از تاثیر مدارس اسلامی خالی نبود. مدارس بزرگ دیگر، مثل دانشگاه بولونیا[۱۷] پاریس، مونپلیه و آکسفورد همگی بعد از قرن دوازدهم میلادی به وجود آمدند که مدت‌ها پس از تاسیس دانشگاه‌های اسلامی بود. اگر بعضی رسوم و الفاظ جاری در دانشگاه‌های اروپا، مثل (reading) «قرائت»، (hearing) «سماع»، (licence) «اجازه»، و حتی لفظ غریب

(baccalaureat) «بحق الروایه؟» چنان که بعضی از محققان گفته‌اند، از رسوم و الفاظ مشابه معمول در مدارس اسلامی شام و اندلس اقتباس شده باشد، آیا حیرت انگیز نیست که با چنین سابقه‌ای که دانشگاه‌های اسلامی دارند، تاسیس دانشگاه‌های امروز، به نفوذ یا تاثیر دارالعلم‌های غربی منسوب شود.»[۱۸]

چنان‌که دکتر زرین کوب اشاره کرده است، نظامیهٔ بغداد نخستین دانشگاه اسلامی نیست، زیرا در حدود هفتاد سال پیش از آن، الازهر پی نهاده شده است و همین‌طور دیگر مدارس اسلامی. با این وصف این دانشگاه‌ها همه سرمشق دانشگاه‌های دیگران بوده است. جان برنال یاد می‌کند که مسلمین قرن‌ها پیش از مسیحیان مراکز علمی داشته‌اند.[۱۹]

باید تاسیس دانشگاه در اسلام را به دورهٔ حضرت امام جعفر صادق (ع)، معلم بزرگ امت، پیش برد. در اسلام دانش‌ها به دست امام صادق (ع) پی ریخته شد، در نیمهٔ اول سدهٔ دوم، چنانچه قبلاً به آن اشاره شد، امام صادق توانست چهار هزار تن را تربیت کند. اینان در رشته‌های گوناگون، توحید و الاهیات، تفسیر، حدیث، فقه، سیاست، علوم طبیعی، و... تحصیل و تدریس می‌کردند و به همهٔ شهرها اعزام می‌شدند، به تالیف می‌پرداختند و به ثبت علم اهمیت می‌دادند. چنان که چهارصد اصل (اصول اربعمائه)، تالیف حوزهٔ جعفری معروف است. به علوم تجربی نیز می‌پرداختند. علاوه بر آن جابربن حیان فلسفهٔ سیاسی را نیز به صورتی جدی تعقیب می‌کرد.

ب: برنامهٔ تدریس علوم. در رده بندی علوم، اشاره کردیم که غربیان رده بندی فارابی را گرفتند. رده بندی علم، پایهٔ برنامه‌ریزی درسی است. از این رو، در تنظیم مواد درسی نیز تحت تاثیر برنامه‌ها و مواد علوم اسلامی قرار داشتند. این نفوذ هم در مرحلهٔ ثلاثی پذیرفته شد و هم در مرحلهٔ رباعی.

فنون علم در دو مرحله طی می‌شد: اول مرحلهٔ ثلاثی[۲۰] که عبارت بود از قواعد زبان[۲۱] و بلاغت[۲۲] و منطق[۲۳]؛ دوم مرحلهٔ رباعی[۲۴]، یعنی حساب و هندسه و موسیقی و نجوم.[۲۵]

دانشگاه‌ها از بدو تاسیس، و تا چند قرن بعد، به تعلیم کشیشان اختصاص داشت.... نخستین علومی که عادی تلقی می‌شدند عبارت بودند از: صرف و نحو، معانی و بیان، و منطق. هدف از تدریس آنها این بود که طلبه (مسیحی)

به نحوی مدرکانه سخن بگوید و بنویسد ــ طبعاً به زبان لاتین ــ سپس نوبت به علوم اربعه ــ حساب، جغرافیا، نجوم، و موسیقی ــ می‌رسید. تنها بعد از اکتساب این مقدمات بود که طلبه استحقاق تحصیل فلسفهٔ الهیات را پیدا می‌کرد. جالب است که این موضوعات مقدماتی نه تنها مادی و خاکی، بلکه علمی نیز بودند، از این لحاظ دانشگاه‌های مسیحیی از الگوی اسلامی دنباله روی می‌کردند.[۲٦]

تاسیس دانشگاه‌ها در اروپا در قرون دوازدهم و سیزدهم میلادی آغاز شد، یعنی قرن ششم و هفتم اسلامی، که سال‌ها بود در کشورهای اسلامی دانشگاه‌هایی برپا شده بود. عوامل پیدایش دانشگاه‌ها در اروپای قرون وسطی عبارت بوده است از: مدارس کلیسا و دیرها، آشنایی و حشر مسیحیان با مسلمانان و سازمان‌های آنها، جنگ‌های صلیبی، ورود علوم و معارف از اسپانیای اسلامی به اروپای غربی، ازدیاد طالبین تحصیل حقوق، طب، و الاهیات، پرداختن به تحصیلات آزادگان و غیره .... علم و حکمت یونان مدت چند قرن از سرزمین‌های مسیحی رخت بربست، و بر خلاف آن، در ممالك اسلامی بازار گرمی داشت. جنگ‌های صلیبی و حشر با اعراب و یهودیان اسپانیا، اروپاییان را با علوم و معارفی که در ممالك اسلامی رشد یافته بود آشنا کرده بود.[۲۷]

چند توضیح

۱ـ یکی از عوامل پیدایش دانشگاه‌های اروپا را مدارس کلیسا و دیرها دانسته‌اند. در پیش گفتیم که نخستین بار که روحانیون مسیحی رو به تحصیل علم و سواد آوردند، زیر نفوذ اسلام بودند. در این مورد باید به سخنان جان برنال محقق مسیحی رجوع کرد: «می‌بایست به کشیشان فکر کردن و نوشتن را یاد داد»، همین‌گونه سخنان فروغی و....

۲ـ حقوق و طب و الهیات، که ازدیاد طالبین تحصیل در این رشته‌های علوم نیز از عوامل تاسیس دانشگاه‌های اروپا شمرده‌اند در پیش دانستید که متخذ از اسلام است. طب اسلامی از منابع عمدهٔ طب مسیحی بود، و فلسفه و الاهیات اسلام، سرچشمهٔ اصلی فلسفهٔ اسکولاستیك.

۳ـ دربارهٔ تحصیلات آزاد یا هنرهای آزاد چنین آمده است: تحصیلات آزاد[۲۸] (اصطلاحی که اصلاً به معنی تحصیلات شایستهٔ انسان آزاد بود) در قرون وسطی مشتمل بود بر: مرحلهٔ ثلاثی یا مواد سه گانه (صرف و نحو، منطق، بلاغت)، و مرحلهٔ رباعی یا مواد چهار گانه (حساب، هندسه، نجوم، موسیقی)[۲۹] که قبلاً خاطر نشان شد.

این نظام، اگر به گونه‌ای سابقه‌ای داشت، آنچه در قرون وسطی زیر عنوان مرحلهٔ ثلاثی و مرحلهٔ رباعی منتقل به جهان غرب و مسیحی شد، به صورتی مقتبس از اسلام و سازمان‌های آموزشی مسلمین بوده است. در ضمن قید آزاد در تحصیل (تحصیلات شایستهٔ انسان آزاد)، حاکی از نوعی محدودیت در طلب علم و رعایت حدود و طبقات است. و می‌بینید که درست در جهت عکس نظام تربیتی اسلام قرار داشته است. اسلام علم را همگانی کرد و بسیاری از دانشمندان، فقیهان، محدثان در اسلام که حتی بر خلفا ناز می‌فروختند و حکم می‌کردند، از موالی بوده‌اند. در مسیحیت، زیر تاثیر اسلام، آن قید هم تا حدود قابل ملاحظه‌ای الغا شد.

پ: کتاب‌های درسی. کتاب‌های درسی دانشگاه‌های یاد شده، تا چند سده، از میان کتاب‌های مسلمین انتخاب می‌شد، یا به صورت ترجمه یا تالیف‌هایی مبتنی بر ماخذ و علوم اسلامی. زیرا در میان مسیحیان، تا پیش از آشنایی با کتاب‌های اسلامی، تعلیمی هم اگر صورت می‌گرفت، به وسیلهٔ خطابه و مباحثه صورت گرفت، چون کتاب بسیار نادر بود.[۳۰]

در این‌جا می‌خواستم فهرستی کامل از کتاب‌های مسلمین که در غرب، در رشته‌های مختلف علوم، درسی بوده است بیاورم، و هم آمار دانشگاهایی که این کتاب‌ها در آن‌ها تدریس می‌شده است، و هم طول زمانی این امر که گاه به چند قرن کشیده است، لیکن این مجال را نیافتم، از این رو نمونه‌ای چند از آن‌ها را یاد می‌کنم این کتاب‌ها برخی متن درسی و برخی معلومات کنار درسی و تکمیلی بوده است، در رشتهٔ موضوع کتاب، البته با توجه به سیل عظیم کتاب‌هایی که از عربی ترجمه شده است ـ به برخی از آن‌ها اشاره کردیم ـ درسی شدن بخش عمده‌ای از آن متون و مورد استفاده قرار گرفتن همهٔ آن‌ها امری مسلم است:

کتاب الحساب	خوارزمی
مساحةالاشکال	بنی شاکر
رسائل	ابومشعر بلخی
هیئت	فرغانی
صورالکواکب	عبدالرحمان صوفی
مناظر و مرایا	کِنْدی
نزهه المشتاق	ادریسی
تقویم البدان	ابوالقدا
مفردات	ابن بیطار
الحاوی	رازی
طب منصوری	رازی
قانون	ابن سینا
المناظر	ابن هیثم
اصلاح مجسطی	جابربن افلح
کتاب جراحی(التصریف)	ابوالقاسم زهراوی
تقویم الابدان	ابن حزله[۳۱]
کلیات	ابن رشد
رسایل	فارابی
رسائل	ابن سینا
کتاب موسیقی	ابن باجه
مقاصد الفلاسفه	غزالی

کتاب‌هایی را که مسلمین، پس از اطلاع از معارف قدیم و فرهنگ کلاسیك، و اصلاح اشتباهات کتاب‌های پیشینیان و تکمیل آنها و پدید آوردن روش‌های علمی، خود با ابتکار خویش تالیف و تصنیف کردند، بزرگ‌ترین پایه‌های نهضت علمی اروپا شد. این کتاب‌ها اروپا را توان داد تا راه ترقی و تحول و تکامل را بپیماید. این کتاب‌ها تا سدهٔ هیجدهم مرجع دانشگاه‌های اروپا بود و تا هم اکنون نیز خاور شناسان به این کتاب‌ها مراجعه می‌کنند و

دربارهٔ آن‌ها به تحقیق می‌پردازند، ترجمه می‌کنند، و دربارهٔ آن‌ها و مطالب آن‌ها کتاب می‌نویسند.[۳۲]

جالب توجه است که حتی دربارهٔ آداب یادداشت کردن‌متن‌دروس و یادداشت برداشتن، و دادن گواهی‌نامه به دانشجو و امثال این امور ــ که لازمهٔ یك نظام علمی است ــ از کتاب‌های مسلمین استفادهٔ بسیار برده‌اند و پاره‌ای از آن‌ها را ترجمه کرده‌اند، مانند ادب الاملاء و الاستملاء از عبدالکریم سمعانی، ترجمه به آلمانی، الاجازه فی فنون التدریس عندالاسلام، ترجمه به فرانسه. پاریس (۱۸۵۵).

برپایی مدرسه‌ها در جهان اسلامی

فتح بغداد به دست سلجوقیان[۲۳] سر فصلی بود در پیکار با تشیع آنجا. عقاید شیعه که به دست دودمان بویه آبیاری شده بودند دیری در بغداد نپایید. روشی که سلجوقیان در جای‌گزینی شیوهٔ تفکر سنی، به جای مسلك خاص شیعه، پی گرفتند یك تبلیغ متقابل بود. پس برای آموزش مواد دینی می‌بایست مدرسه‌ها و دانشسراها ساخته و پرداخته می‌شدند. به زودی پس از روی کار آمدن این دودمان، نظام‌الملك[۲٤]، وزیر آلب ارسلان و ملکشاه، به این تصور جامهٔ عمل پوشاند. نظام‌الملك مدرسه‌هایی شکوهمند پی افکند که در بغداد، نیشابور و بسیاری شهرهای دیگر پس از او به نام این وزیر ــ نظامیه ــ خوانده شدند.

بنیاد مدرسه‌ها بدین منظور هرگز پس از آن درنگ نپذیرفته است، ولی از میان همهٔ دنبالروان نظام الملك در این زمینه هیچ کدام از نورالدین زنگی، نخستین پایه‌گذار مدرسه‌ها در دمشق، برجسته‌تر نبودند.[۲۵] نورالدین در ۵۵۱ هجری به تخت نشست و پس از آن آغاز به برپایی مدرسه‌ها در شهرهای مهم سرزمین خود کرد و تا دم مرگ در ۵٦۹ این کار را پی گرفت.

در روزگار فرمانروایی ایوبیان، مصر با شیوه‌ای از مدرسه‌ها آشنا شد و در سراسر زمین زیر فرمان نورالدین مدرسه‌های بسیاری ساخته شد. شاهان، شاهپوران، شاهدختان، بازرگانان و حتی خدمت‌گزاران به ساختن و بنیاد مدرسه‌ها و پشتیبانی از فرهنگ و آموزش دلبستگی نشان دادند و نقش بازی کردند.[۳٦]

ستونی از نام مدرسه‌های مهم که در زیر آمده است طرحی را که در بالا گفته شد پی خواهد گرفت:

مدرسه‌های نظام‌الملك

ابوشامه می‌نگارد: «مدرسه‌هایی که نظام الملك ساخت در سراسر جهان زبانزدند. هیچ شهر و روستایی از این مدرسه‌ها تهی نیست. حتی در جزیرهٔ ابن عمر که در گوشهٔ دور دستی از جهان قرار گرفته است و چندان سرنشینی ندارد، مدرسه‌ای بزرگ ساخته شده است که اکنون (در روزگار ابوشامه) آن را مدرسهٔ رضی‌الدین می‌خوانند.»[۳۷]

عمادالدین اصفهانی می‌گوید: «در هر شهری که نظام الملك مردی دانشمند می‌یافت، بی درنگ، مدرسه‌ای برای او می‌ساخت تا در آنجا به تدریس پردازد، و در آمدی از وقف بدان ویژگی می‌داد و آن را به کتاب‌خانه‌ای می‌آراست.»[۳۸]

جمله‌هایی بسیار از این دست در منابع گوناگون نوشته آمده است،[۳۹] ولی سَبْکی نام شهرهای زیرین را که نظام الملك در آنجا مدرسه‌ای ساخته بود و با سامان و نظمی خوب آن ها را وقف کرده بود می‌آورد: بغداد، بلخ، نیشابور، هرات اصفهان، بصره، مرو، آمل و موصل....

با همهٔ این‌ها، سَبْکی بیان خود را با این سخن به پایان می‌برد که: «گویند نظام الملك در هر شهری از عراق و خراسان یك مدرسه ساخت.»[۴۰]

نظامیهٔ بغداد بهترین و مهم‌ترین مدرسه‌های نظامیه بود که در سال ٤٥٧ بر کنارهٔ دجله ساخته شد. سازندهٔ آن ابوسعید صوفی بود. ساختمان مدرسه در ٤٥٩ هجری به پایان رسید و در همان سال آغاز به کار کرد و تنی چند از پرچمداران دین در آنجا خانه گزیدند، شیخ ابواسحاق شیرازی به تدریس در آنجا پرداخت و به بازسازی دانش، پرده از روی حق کنار زدن، به شرح ریشه و شاخ و برگ و بن، و روشن ساختن دلیل‌های شرعی و گونه‌های آن دست یازید.[۴۱]

مدرسه‌های نورالدین زنگی

بسیاری از کتاب‌ها به دانستنی‌هایی کلی دربارهٔ مدرسه‌هایی بی‌شمار که به

دست نورالدین در شهرهای گوناگون سوریه بنیاد یافتند بسنده می‌کنند. با همهٔ این‌ها، چنان‌که گفته شد نورالدین نخستین کسی بود که مدرسه‌ای در دمشق ساخت. سرچشمه‌هایی که در دست داریم تصویر روشنی از مدرسه‌های مهم نورالدین را برابرمان می‌گسترانند ـ در کشورهای مسلمان تقریباً همهٔ طبقات مردم خود را موظف به ساختن مدرسه می‌دانستند. برای مثال و به شکل نمونه، مدارسی را که طبقات مختلف در مصر و شامات ساخته‌اند ذکر می‌کنیم:

	نام مدرسه	منبع
در دمشق:	دارالنوریه	نُعَیْمی: تاریخ‌المدرس، ج۱، ص۹۹
	الصلاحیه	همان: ج۱، ص۳۳۱.
	العمادیه	همان: ج۱، ص ۴۰۷.
	الکلاسه	همان: ج ۱، ص ۴۴۷.
	النوریةالکبری	همان: ج۱، ص ۶۰۶.
در حلب:	النوریةالصغری	همان: ج۱، ص ۶۴۸.
	الحَلْویّه	اعلام‌النُبَلاء، ج۲، ص۴۷۱. الدُرّالمنتخب، ص۱۱۵.
	العصرونیه	اعلام...، ج۲، ص۷۵، الدر...، ص۱۱۰.
	النوریه	اعلام...، ج۲، ص ۷۶، الدر...، ص۱۱۱.
	الشیعیبیه	اعلام...، ج۲، ص۷۶.
در دیگر شهرها:	دو مدرسه در حَماة و حُمص،	تفرج‌الکروب، ص۱۶۵ دستنویس در کتابخانهٔ دانشگاه کیمبریج
در بعلبك	یك مدرسه	تاریخ‌المدرس، ج۱، ص۴۰۱.

مدرسه‌هایی که در روزگار ایوبیان ساخته شدند:

الف: مدرسه‌های ساخته شده به دست شاهان:

۱ ـ در مصر:

مدرسه	پایه‌گذار	منابع
ناصریه ـ در کنار مسجد عتیق	صلاح الدین	الخطط، ج۲، ص۳۶۳ و ابن دقماق، ج۴، ص۹۳. الخطط، ج۶، ص۳۱۴.
قمحیه	صلاح‌الدین	الخطط، ج۲، ص۳۶٤ و ابن دقماق، ج٤، ص۹۵.
سیوفیه	صلاح‌الدین	الخطط، ج۲، ص۳۶۵.
ناصریه در «قرافه»	صلاح‌الدین	الخطط، ج۶، ص۳۰ و حسن‌المحاضره، ج۲، ص۱۵۷.
ملك عادل	العادل	الخطط، ج۲، ص۳۶۵.
کاملیه	الکامل	الخطط، ج۲، ص۳۷۵ و حسن‌المحاضره، ج۲، ص۱۵۹.
صالحیه	صالح نجم‌الدین ایوب	الخطط، ج۲، ص ۳۷٤ و حسن‌المحاضره، ج۲، ص۱۹۵.
۲ـ در بیت المقدس:		
صلاحیه	صلاح‌الدین	الانس‌الجلیل، ج۲، ص۳۹۳.
افضلیه	افضل پسر صلاح‌الدین	الانس الجلیل، ج۲، ص۳۹۷.
نحویه	معظم عیسی	الانس‌الحلیل، ج۲، ص۳۸۶.
۳ـ در دمشق:		
صلاحیه	صلاح‌الدین	تاریخ‌المدرس، ج۲، ص۱۰.
عزیزیه	عزیز پسر صلاح الدین	همان، ج۱، ص۳۸۲.
ظاهری‌یه برّاید	ظاهر پسر صلاح‌الدین	همان، ج۱، ص ۴۳۰.
العادل‌الله‌الکبری	العادل	همان، ج۱، ص ۳۵۶ و ابن طولون، ص ۱۴۳.
مَعظمیه	معظم عیسی	نعیمی، ج۱، ص۵۷۹.

دارالحدیث اشرفیه	موسی فرزند العادل		نعیمی، ج۱، ص۴۷.
براید			
عزیزیه	عزیز فرزند العادل		همان، ج۱، ص۵۴۹.

ب: مدرسه‌هایی که به دست بزرگان (شاهپوران، شاهدختان، وزیران و امیران[۱]) ساخته شدند:

مدرسه	پایه‌گذار	مقام	منبع
۱ـ در مصر:			
قطبیه	قطب‌الدین خسرو	امیر	الخطط، ج۳، ص۳۶۵.
منازل عِز	تقی‌الدین عمر	امیر ایوبی	الخطط، ج۲، ص۳۶۴.
دو مدرسه	تقی‌الدین عمر	امیر ایوبی	ابن دقماق، ج۲، ص۱۹۳.
در فیوم			الخطط، ج۲، ص۳۶۴.
فاضلیه	القاضی‌الفاضل	وزیر ابن دقماق،	الخطط، ج۲، ص۳۶۶ و ج۴، صص۹۴ـ۵۹۵.
آزکَشیه	سیف‌الدین	امیر ایازکوچ	الخطط، ج۲، ص۳۶۷.
سیفیه	سیف‌الدین ایوب	امیر ایوبی	الخطط، ج۲، ص۳۶۸.
عاشوریه	عاشورا دختر سارخ و زن امیر	شاهدخت ایوبی	الخطط، ج۲، ص۳۶۸.
قطبیه	عصمت‌الدین شاهدخت دختر العادل	ایوبی	همان، ج۲، ص۳۹۱.

شریفیه	شریف فخرالدین	امیر	همان، ج۲، ص۳٤۷.
صاحبیه	عبداللّٰه‌بن هی	وزیر	همان، ج۲،ص۳۷۱.
فخریه	فخرالدین بارومی	استاندار کامل (ایالت)	همان، ج۲، ص۳٦۷.
صیرَمیه	جمال‌الدین پسر صِیرَم	امیر	همان، ج۲، ص۳٦۸.
فائزیه	شرف‌الدین	وزیر هبةالله	همان، ج۲، ص۳٦۵ و ابن دقماق، ج۲، ص۹۲.

۲ـ در بیت المقدس

مدرسه	پایه‌گذار	مقام	منبع
میمونیه	میمون پسر عبدالله	امیر	الانس‌الجلیل، ج۲، ص۳۹۹.
بدریه	بدرالدین فرزند ابوالقاسم	امیر	همان، ج۲، ص۳۹۸.

۳ـ در دمشق:

مدرسه	پایه‌گذار	مقام	منبع
صاحبیه	ربیعه دختر نجم الدین	شاهدخت ایوبی	نعیمی، ج٦، ص۷۹.
فرخشاهیه	فرخشاه، پسر شاهنشاه	امیر ایوبی	همان، ج٦، ص٥٦١.
عذراویه	عذرا، دختر نورالدین	شاهدخت ایوبی ایوبی	همان، ج۲، ص۳۷۳.
تقَویه	تقی‌الدین	امیر ایوبی	همان، ج۱، ص۲۱٦.
شامیهٔ برانیه	ست‌الشام دختر نجم الدین	شاهدخت ایوبی	همان، ج۱، ص۳۷۷.

شامیهٔ جوانیه	ستالشام، دختر نجمالدین	شاهدخت ایوبی	همان، ج۱، ص۳۰۱.
مردانیه	خاتون عزیزه	همسر اعظم	همان، ج۱، ص۵۹۲.
بهنسیه	مجدالدین بهنسی	وزیر	همان، ج۱، ص۲۱۵. القلائد الجوهریه، ص۱۰۲.
اتابکیه	خاتون دختر عزالدین	همسر اشرف	نعیمی، ج۱، ص۱۲۹ و القلائد ...، ص۱۰۲.
عزیهٔ برانیه	عزالدین اعظمی	نمایندهٔ شاه در سرحد	نعیمی، ج۱، ص۵۵.
عزیهٔ جوانیه	عزالدین اعظمی	نمایندهٔ شاه در سرحد	همان، ج۱، ص۵۵.
حنفیه	عزالدین اعظمی	نمایندهٔ شاه در سرحد	همان، ج۱، ص۵۵۷.

پ: مدرسه‌هایی که تودهٔ مردم ساختند:

۱ـ در مصر:

مدرسه	پایه‌گذار	مقام	منبع
ابن آرسوفی	عبدالله ارسوفی	بازرگان	الخطط، ج۲، ص۳۶۹.
مسروریهٔ صفدی	مسرورصفدی	خدمت‌گزار	همان، ج۲، ص۳۷۸.
زنویه	حسام‌الدین قلیماز	بندهٔ آزادشده	همان، ج۲، ص۳۶۵.
ابن‌رشینی	مسافزانی از تکرور	بندهٔ آزادشده	همان، ج۲، ص۳۶۵.

۲ـ در دمشق:

مدرسه	پایه‌گذار	مقام	منبع
عصرونیه	شرف‌الدین، پسر اشرف	قاضی‌القضاة	نعیمی، ج۱، ص۳۹۸.
فلکیه	فلك‌الدین سلیمان	برادر ناتنی پادشاه العادل	همان، ج۱، ص۴۳۱.
اقبالیه	جمال‌الدین اقبال	بندهٔ آزادشده	همان، ج۱، ص۲۵۸.
مسروریه	شِبل‌الدین کافور	خدمت‌گزار	همان، ج۱، ص۴۵۵.
عُمَریه	ابوعمر مَقدسی	قاضی‌القضاة	همان، ج۲، ص۱۰۰.
دارالحدیث	شرف‌الدین پسر عروَه	فقیه	همان، ج۱، ص۸۲.
رواحیه	رکن‌الدین، پسر رواحه	بازرگان	همان، ج۱، ص۲۱۵.
صارمیه	صارم‌الدین، فرزند ازبك	بندهٔ آزادشده	همان، ج۱، ص۳۲٦.
شبلیهٔ[٤٢] برانیه	شَبل‌الدین کافور	خدمت‌گزار	همان، ج۱، ص۵۳۰.
رکنیه	رکن‌الدین منکورس	بندهٔ آزادشده	همان، ج۱، ص۲۵۳.
دَوْلَعیه	جمال‌الدین دولعی	فقیه	همان، ج۱، ص۲٤۲.
دماغیه	همسر شجاع‌الدین، پسرِ دِماغ	فقیه	همان، ج۱، ص۲۳٦.

مدرسه‌های پزشکی:

دخواریه	مهذب‌الدین دخوار	پزشك	همان، ج۲، ص۱۲۷.
دُنَیسَریَه	عمادالدین دنیسری	پزشك	همان، ج۱، ص۱۳۳.

یادداشت

۱) شاید خواننده از کمی مدرسه‌های پزشکی به شگفت آید، ولی باید به یادداشت که پژوهش‌های پزشکی بیشتر در بیمارستانها انجام می‌گرفت، برای نمونه، ابن اصیعه بیان می‌کند که پزشك ابوالمجدبن عبدالحکم (سدهٔ ششم

هجری) پیوسته در ایوان بیمارستان نورالدین می‌نشست و به بسیاری از شاگردان طب پزشکی می‌آموخت.[۴۳] این کار در بیمارستان منصوریِ قاهره نیز انجام می‌گرفت، آنجا که رئیس پزشکان در جای معینی می‌نشست و به تدریس طب می‌پرداخت. برای آگاهی از بیمارستان‌های بی‌شمار در جهان اسلامی نگاه کنید به ابن العِبری، ابن جبیر و مقریزی در الخطط.[۴۴]

۲) دکتر احمد شبلی میگوید: «مدرسه نوریهٔ کبری در دمشق را به عنوان نمونه‌ای از مدرسه‌های مسلمانان در سده‌های میانه برگزیدم. این مدرسه را در سپتامبر ۱۹۵۰ دیدار کردم و در آنجا به پژوهش نشستم.»[۴۵]

مدارس نظامیه ـ روش و نقش آنها

اوضاع سیاسی، مذهبی، و فرهنگی دوران خواجه نظام الملك: تاسیس مدارس نظامیه همزمان با دوران سلطنت آلب ارسلان دومین پادشاه بزرگ سلجوقی و ایام شکوفایی حکومت این دودمان بر قسمت وسیعی از دنیای اسلام مقارن بوده است. اغلب مورخان، حسن بن علی بن اسحاق ملقب به خواجه نظام الملك را از دهقانان طوس شمرده‌اند. خواجه در ٤٥٥ هجری به صدارت منصوب شد و قریب سی سال زمام امور کشور را به دست داشت و از ترکستان چین تا عدن تحت لوای او بود.

خواجه از فضلا بود و سیاست‌نامه او از شاهکارهای زبان فارسی است. خواجه در ابتدا نویسندگی می‌کرده است. او در ٤٨٥ هجری کشته شد و آرامگاهش در اصفهان است. خواجه نظام الملك مردی مدیر و کاردان و رئوف بود و عنصر مهم در پایداری ترکمانان سلجوق به خصوص آلب ارسلان بود.

سیاست خواجه در برانداختن دشمنان و مخالفین مذهبی خود، به اقدامات نظامی ختم نمی‌شد. او معتقد بود که می‌بایست آنان را از طریق فرهنگی و تبلیغاتی نیز مغلوب کرد و در این مبارزه باید روش خود آنان را در پیش گرفت و همین اعتقاد بود که خواجه را بر آن داشت تا طرح تاسیس مدارس نظامیه را بریزد و آن را عمل کند و در واقع خواجه با این عمل مآل‌اندیشی و عمق اندیشهٔ خویش را ظاهر ساخته بود و در این راه تنها به اقدامات عاجل و سطحی که همان اقدامات سیاسی و نظامی باشد بسنده نکرده بود.

حال چرا خواجه را مؤسس و بنیان‌گذار تاسیس مدارس می‌دانند؟
اولاً: قبل از خواجه نظام الملك، تاسیس مدارس، خواه به وسیلهٔ دانشمندان اسلامی و خواه از طرف شاهان و خلفا و ارکان دولت، همه جنبهٔ خصوصی و ملی داشته و نه دولتی.
ثانیاً: تعداد آن‌ها محدود بود و برای تدریس یك دانشمند یا یك فقیه و استفادهٔ معدودی طلاب دایر می‌شد.
ثالثاً: راتبه و مستمری مدرسان و طلاب اگر هم سابقه داشته، تقریباً نادر و استثنایی بود و از محل هزینهٔ شخصی و موقوفات خصوصی افراد خیرخواه تامین می‌شده است. به همین جهت انگیزهٔ خواجه در ایجاد مدارس نظامیه شامل دو اصل کلی است:

اول توجه و علاقهٔ خاصی که این رجل مذهبی و متعصب به علوم دینی داشته و اصولاً هر موضوعی را با دیدهٔ مذهبی می‌نگریسته است.

دوم جانبداری شدیدی از مذهب شافعی و اشاعهٔ طریقهٔ اشعری که خود از پیروان سرسخت و متعصب آن بوده است.

پیش از تاسیس نظامیه‌ها، مرکز علمی و درمانی جندی‌شاپور واقع در شمال غربی خوزستان (تاسیس یافته در عصر شاپور اول ساسانی) بیت‌الحکمهٔ بغداد یا خزانة‌الحکمه در شهر بغداد، مرکز خلافت عباسیان تاسیس یافته در زمان هارون الرشید) و جامع الازهر، دارالحکمهٔ قاهره (تاسیس یافته در ۳۶۱ ﻫ. ق.) بوده است.

در جای دیگر می‌خوانیم که «قبل از آن تا حکومت عباسیان حتی یك مدرسه، در دربار وجود نداشته است تا آن‌که در سال ۴۰۰ هجری الحاکم بامرالله دانشگاه بزرگی در قاهره پایتخت مصر تاسیس کرد و آن آموزشگاه عمومی چو مشعل فروزان راهنمای سران و بزرگان دولت‌های دیگر اسلامی شد.

در باب تحولات سیاسی و فرهنگی قرون پنجم تا هفتم هجری قمری در قسمتی از دنیای اسلام در کتاب مدارس نظامیه و تاثیرات علمی و اجتماعی آن آمده است:

«یکی از رویدادهای مهم تاریخی در این دوره جنگ‌های صلیبی بود که حدود دویست سال[۴۶] و در بلاد شام و مصر و آسیای صغیر با شدت و ضعف

ادامه داشته است. در خلال این جنگ‌ها بین دو ملت اسلام و مسیحیت به موازات ارتباط نظامی، تلاقی افکار و تبادل اندیشه نیز وجود داشته و به نظر بسیاری از صاحب‌نظران دنیای غرب، طی این دورهٔ نسبتاً طولانی بسیاری از آداب و فنون را از مسلمین فرا گرفتند و چنان‌که در جای خود اشاره شد یکی از این موارد تاثیر مدارس عالی اسلامی به ویژه همین نظامیه‌ها بر دانشگاه‌های قدیم اروپا بوده است.»[۴۷]

این مدارس مشهور را وزیر و نویسندهٔ نام‌آور ایرانی خواجه نظام‌الملك در چند شهر از قبیل بلخ و نیشابور و طوس و هرات و اصفهان و بصره و مرو و آمل طبرستان و در موصل و بغداد بنا کرد و مهم‌تر و معتبرتر از همهٔ آنها نظامیهٔ بغداد بود که به فرمان خواجه از سال ۴۵۷ تا ۴۵۹ بنا شد و موقوفاتی برای وظیفه و راتبه و مستمری برای مدرسان و محصلان و خدمه و مخارج دارالشفا و کتابخانهٔ آن معلوم شد. خواجه برای بنای باشکوه این مدرسه ۲۰۰۰۰۰ دینار از مال شخصی خود صرف کرد و می‌گویند که شش هزار شاگرد در آن به آموختن فقه و تفسیر و حدیث و صرف و نحو و لغت و ادب و امثال آن‌ها اشتغال داشتند.

مدرسان و دانشجویان این مدرسه همواره از بزرگان علم و ادب شناخته می‌شوند و از میان آن‌ها کسانی، مانند خطیب تبریزی و امام محمد غزالی و ابواسحاق شیرازی و امثال آنان بسیار مشهور بودند. این مدرسه از عهد خواجه تا چند قرن در عالم اسلامی شهرت داشت و تولیت آن با اعقاب خواجه بوده است و آنان تا اواسط قرن هفتم مستقیماً در حفظ و نگاهداشت این مدرسه دخالت داشتند و بعد از آن ادارهٔ مدرسه به دست فرمانروایان بغداد افتاد. با تاسیس نظامیه، نهضتی بزرگ در کشورهای اسلامی برای ایجاد مدارس پیدا شد.»[۴۸]

مدارس و مراکز علمی که به دستور خواجه در سرزمین‌های شرقی اسلامی و قلمرو سلجوقیان تاسیس شد ظاهراً بر دو گونه بوده است:

یکی مراکزی که در حکم مدارس ابتدایی و متوسطهٔ این زمان بوده و عموماً در شهرهای کوچك و قرای پرجمعیت دایر شده است. دیگر مدارس بزرگی که به منزلهٔ دانشگاه‌ها در مراکز تعلیمات عالیه امروزی بوده و با امکانات وسیع و تشکیلات گسترده‌ای تاسیس شد و به سبب انتساب به نظام الملك به عنوان نظامیه

مشهور شد. طرح تاسیس این مدارس را خواجه در سال‌های نخستین وزارت خود در دوران پادشاهی آلب ارسلان در یازده شهر به مورد اجرا در آورد.»[۴۹]

مشخصات ساختمانی و وسعت نظامیه

نظامیهٔ بغداد از نظر زیبایی و کاشی‌کاری و نظام ساختمانی در نوع خود بی‌نظیر و زبانزد و از بزرگ‌ترین مدارس دنیا بوده است. این بنای مجلل و با شکوه اعجاب کسانی را که از غرب اسلام به بغداد آمده و از آن دیدن کردند بر انگیخته است. ابن جُبَیر اندلسی که در سال ۵۸۰ هـ. ق. از این مدرسه بازدید کرده نوشته است: «مدرسه در ۵۰۶ هـ. ق. تجدید بنا شد و در بین سی مدرسه، نظامیهٔ بغداد از همه بزرگ‌تر و زیباتر بود.» ظرافت و زیبایی مدرسه چنان عالی و خیره‌کننده بود که تا دیرگاهی پس از تاسیس مدرسه مجلل مستنصریه در ۶۳۱ هـ. ق. و سقوط بغداد در ۶۵۶هـ. ق. و تا سال‌های ۷۲۸ هـ. ق. که ابن بطوطه از آن دیدن کرده به نظر وی کاملاً بی‌همتا بوده است.

متاسفانه امروز اثری از دارالعلم نظامیه برجای نمانده است تا بتوان از روی آن نقشه و موقعیت صحیح آموزشگاه بزرگ اسلامی را به دقت تعیین کرد ولی در هر حال نگارش چند سطر برای اطلاع، خالی از فایده نخواهد بود.

مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد در قسمت آباد و پرجمعیت شرقی در کنار رود دجله در بهترین محل و در نزدیکی کاخ‌های خلافت ساخته شد و خواجه برای جلوه دادن شکوه و جلال مدرسه دستور داده بود تا بازار بسیار بزرگی نیز در نزدیکی آن دایر کنند... ولی چه اندازه جای تاسف است که آنسان که پیش آمدهای روزگار بسیاری از دولت‌ها و علوم و فنون اسلامی را تباه ساخت، همان‌گونه آن دارالعلم بدان عظمت در صحایف روزگار نابود شد.[۵۰]

محل تشکیل جلسات درسی در این نظامیه نظیر تالارهای بزرگ سخنرانی و مراکز علمی این زمان بوده است. نوزده تن از علما و عرفا در آن تدریس می‌کردند که مشهورترین آنان امام الحرمین جوینی است، از بزرگان ائمهٔ شافعیهٔ خراسان و نخستین استاد نظامیهٔ نیشابور بوده و تحت نظارت پدر خود و شاگرد او بوده است.

در مورد مدارس نظامیهٔ بغداد در کتاب مدارس نظامیه، می‌خوانیم: نظامیهٔ

بغداد دارای فضای وسیع و ایوان‌های بزرگ مخصوص اقامت فقها و مدرسان، مسجد، غرفهٔ مخصوص مؤذن و دربان و کتابخانه و مخازن لوازم سوخت و روشنایی و دیگر مایحتاج بوده است. برای این منظور قسمت اعظم اراضی مسکونی و خانه‌های قسمت شرقی بغداد در ساحل دجله در محلات معروف به «شرعه الزوایا» و «باب الشعیر» و «دربالزعفرانی» خراب شد و با آن‌که خواجه مبالغ زیادی جهت خریداری این اماکن اختصاص داده بود این امر موجب نارضایی و اکراه بسیاری از صاحب‌نظران این خانه‌ها شد و این کار را نوعی غصب دانستند و همین امر موجب شد که شیخ ابواسحاق شیرازی، مدرس پرهیزگار مدرسه، ابتدا از تدریس در این مکان سرباز زند.

دربارهٔ مساحت زیربنا و فضای مدرسه، تنها شاهدی که ذکر شده تحدیدی است که به هنگام ازدیاد جمعیت در مجلس پرشور وعظ اردشیر عبادی واعظ نظامیه به عمل آمد. این واعظ شهیر در شوال ٤٨٦ هـ. ق. در نظامیهٔ بغداد به وعظ نشست. امام محمد غزالی مدرس دانشمند نظامیه در این مجلس حضور یافت و صحن مدرسه و رواق‌ها و غرفه‌ها و خانه‌های اطراف و پشت بام‌ها از انبوه جمعیت حاضر موج می‌زد. تعداد حاضرین را سی هزار نفر تخمین زدند. طول و عرض زمینی که به وسیلهٔ مردم اشغال شده بود پیمودند ۲۰۰٤۰ متر برآورد شد. البته قسمتی از این مساحت زمین‌های اطراف نظامیه را نیز شامل می‌شده است. نظامیه دارای کتابخانهٔ بزرگ نیز بوده است.

تأثیر نظامیه‌ها در فرهنگ‌ها و تعلیم و تربیت ایران، اروپا، و سایر نقاط جهان

مدارس نظامیه صرف نظر از جنبه‌های علمی به خاطر توجه خاص به برنامه‌ای مذهبی و انعقاد مجالس پر شور وعظ و مناظره و مجادلات مذهبی علاوه بر علما و دانشمندان، توجه ارباب دولت و سیاست و صاحبان مشاغل و عامهٔ مردم را به سوی خود معطوف داشته است و به زودی دارای چنان شهرتی شد که قبله‌گاه علما و فقها در سراسر دنیای اسلام شد.

این مدارس به جهت پرداخت مستمری به مدرسین و طلاب، اثر مطلوبی در پیشرفت علم داشت.

اینك به پاره‌ای از تاثیرات مثبت تاسیس این مدارس می‌پردازیم:

۱ـ پیشرفت علوم دینی بویژه مذهب شافعی:

توجه بیش از حد نظام الملك به اشاعهٔ شافعی یکی از مهم‌ترین اهداف خواجه در تاسیس مدارس نظامیه بوده است. جانبداری خواجه از مذهب شافعی و حمایت سلاطین سلجوقی و خلفای بغداد بیش از پیش راه را برای توسعهٔ معارف اسلامی باز کرد و باعث پیشرفت و ترقی فن خطابه، جدل، اصول و کلام شد و علم خلاف که یکی از مراحل مهم درسی نظامیه را تشکیل می‌داد، مدرسان و فقهای این مدارس را برآن داشت که در سایر مذاهب نیز غور و بررسی کنند.[۵۱]

هم اکنون نیز کتب غزالی رایج‌ترین کتب درسی طلاب و فقه‌های شافعی است. آثار مفید این عهد نه تنها در گسترش علوم مذهبی مؤثر بود، بلکه در افکار غربی‌ها نیز اثر گذاشته است.

۲ـ نهضت تاسیس مدارس دولتی و ملی:

با این‌که خواجه نظام الملك از تاسیس نظامیه‌ها، جز تائید مذهب شافعی و مبارزهٔ سرسختانه با تبلیغات وسیع اسماعیلیان هدفی دیگر نداشت و مدارس او به امور مذهبی و علومی که این مواد را شامل می‌شد محدود و محصور بود، همین اقدام موجب تحولی شگرف در زمینهٔ تاسیس روزافزون مراکز علمی و مدارسی شد که برخی از آن‌ها پا را از دایرهٔ بحث و تحقیق پیرامون مسائل مذهبی فراتر نهاده و در سایر علوم و فنون نیز کمابیش فعالیت‌هایی را آغاز کردند. این امر باعث شد که اکثر حکام و سلاطین به فکر ساختن مدارسی افتادند و برای فارغ التحصیلان نظامیه‌ها ارزش زیادی قایل بودند و برای هر کدام مدرسه‌ای در شهرستان‌ها ساخته شد.[۵۲]

شکی نیست که نظامیه بغداد و دیگر مدارس نظامیه الگویی شدند جهت نظام اداری و آموزشی و برخی رشته‌های علمی دارالعلم‌های قدیم اروپایی.

سالرنو ایتالیا قدیمی‌ترین دانشگاه اروپا از تاثیر مدارس اسلامی خالی نبوده است.مراکز بزرگ دیگر مانند دانشگاه بولونیا در ایتالیا و نیز دانشگاه‌های مونپلیه و آکسفورد که همه بعد از قرن دوازده میلادی به وجود آمدند تاسیس

آن‌ها مدتی بعد از دانشگاه‌های اسلامی بوده است. حتی بعضی از رسوم و الفاظ جاری در دانشگاه‌های اروپا مانند قرائت، سماع، و اجازه، و حتی لفظ غریب بحق‌الروایه به نظر برخی از محققان از رسوم و الفاظ مشابه معمول اسلامی اقتباس شده است.

گیوم می‌نویسد: «اگر دروسی را که مسلمین در قرن یازده و دوازده میلادی می‌خواندند با آنچه محصلین مسیحی در این قرن می‌خوانند مقایسه کنیم می‌بینیم وجه تشابه بین آن‌ها بیش از چیزی است که در ذهن ماست. همان تحصیل و مطالعهٔ مرتب و منظم، ارتباط استاد با شاگرد، مسئلهٔ حقوقی و جیره و اوقاف، انتظام و دیسیپلین، درجه و گواهی نامه‌های تعلیم و تربیت، و فعالیت‌های زندگی دانش‌آموزی محققاً در مراکز تحصیلی شرق و غرب مانند بغداد و اکسفورد و بیش و کم یکی بوده است و با اقتباس عناوینی چون استادیار، دانشیار و استاد، که امروزه استعمال می‌کنند، همان است که در نظامیه‌ها با لقب معید، نایب و مدرس استفاده کرده‌اند و حتی لباس سیاه پوشیدن و به هنگام درس بر روی صندلی نشستن از روش معمول در نظامیه‌ها اقتباس شده است.

۳ـ تجلیل از دانشمندان و مدرسان:

در آیین مترقی اسلام بزرگداشت مقام عالم و احترام به معلم از وظایف انسانی هر فرد مسلمان شمرده می‌شود و کسانی که به این حرفه مقدس اشتغال دارند در نظام اجتماعی اسلام همواره از یك نوع احترام عمیق برخوردارند. با وجود این از نیمهٔ دوم قرن پنجم با پیدایش مدارس نظامیه و نیاز شدید دولت به طبقهٔ فقها، به منظور مبارزه بر ضد تبلیغات فرقه‌ای، مدرسان این فن از عالی‌ترین مزایای اجتماعی برخوردار شدند و دارای چنان نفوذ عمیقی در بین طبقات مردم و نزد خلفا و پادشاهان شدند که نظرات‌شان در غالب موارد صائب بوده و در رتق و فتق امور مطلع بوده‌اند.[۵۳]

٤ ـ پیدایش ضوابط خاصی در امر تدریس و توجه به رفاه مدرسان و طلاب:

در این مورد دکتر کسائی می‌نویسد:

پیش از تاسیس مدارس نظامیه جز برخی از موارد استثنایی، زندگی مدرسان و طلاب، غالباً در مساجد و مدارس محدود و با مشقات و نابه‌سامانی‌های فراوان توأم بود و با پیدایش این مدارس تحولی چشمگیر در

زندگی این طبقات به وجود آمد و آنان را از سختی معیشت نجات داد. با افزایش موقوفات و مستمری‌های مقرره زندگی آنان با استقرار و اطمینان کامل مواجه شد و مدرسان و طلبهٔ علم از یك نوع حمایت اجتماعی بی‌سابقه‌ای برخوردار شدند. از این تاریخ عصر جدیدی در حیات مادی این طبقه آغاز شد و به دنبال این اهمیت در نظامیه‌ها بود که شخصی مانند مستنصر عباسی مدرسه مستنصریه را تاسیس کرد که در آنجا شاگردان به طور رایگان تحصیل کنند و برای استادان حقوق و اعانه قرار دهند. آشپز مجانی، کتاب و کاغذ و قلم مجانی، مدرسه و حمام و بیمارستان تاسیس کنند.

همچنین نورالدین زنگی (متولد ۵۶۹ هـ. ق) فرمانروای مستقل مصر و شام به تقلید از نظامیه‌ها، هفت باغ و بوستان و مقداری زمین که درآمد سالانهٔ آن به ۵۰۰ دینار می‌رسید برای استفادهٔ دانشجویان غربی اختصاص داد و پانصد دانش‌آموز از خزانهٔ شاهی او هزینه تحصیل می‌گرفتند.

طرز کار خواجه باعث شد که توانگران در تمام بلاد ایران مدرسه بسازند و سرمشقی هم برای دانشگاه‌های اروپا شد. در عین حال مدارس نظامیه برای امر تدریس قیود و ضوابط خاصی به وجود آورد که قبلاً سابقه نداشت. از این تاریخ بود که تصدی تدریس برای هر کس مقدور نبود، مدرس از جانب پادشاه و یا خلیفه و واقف مدرسه با صدور منشوری برگزیده می‌شد و به هنگام تدریس لباس مخصوص استادی به تن می‌کرد و به این ترتیب هر مدرسی شخصاً مختار به احراز این منصب عالی نبود مگر آن‌که امکانات علمی و شهرت و پذیرش اجتماعی و اهلیت و شایستگی این امر مهم را داشت. از آنچه گفته شد نتیجه می‌گیریم که نظامات و مقررات مدارس نظامیه از نظر جنبه‌های تحصیلی و نیز تعیین وظایف و مستمری و توجه به این‌گونه مسائل اساسی الگویی شد برای بقیهٔ مدارسی که بعد از قرن پنجم هجری تاسیس شد.[۵۴]

در جای دیگر می‌خوانیم که خواجه در جهت تامین رفاه مدارس می‌کوشید تا حجره‌های متعدد برای اقامت شبانه‌روزی مدرسان و طلاب در نظامیهٔ بغداد ساخته شود و برای هریك از آنان خوراك روزانه و مستمری ماهانه ترتیب داد و استفاده از این مدرسه را تنها به شافعی مذهبان اختصاص داد و برای مدرسه متولی، خازن المکتبه (کتابدار)، دربان[۵۵]، خدمتکار تعیین کرد. گذشته از

استادان، ده نفر دانشیار،[۵۶] یك مفتی و پنج نفر از سخنوران نامی آن عصر به نام واعظ، خطیب، و چند تن دیگر برای نظارت بر موقوفات، جزء کادر آموزشی نظامیه بودند. نظامیه‌های مشهور دیگر با نظارت امنای بغداد که زیر نظر خواجه که خود در رأس آن بود کار می‌کردند.[۵۷] یکی دیگر از وظایف نظامیه‌ها، تعیین و تربیت واعظ برای ارشاد مردم بود.

همزمان با تشکیل نظامیه؛ کتابخانه هم که به آن دارالکتب می‌گفتند دایر کرد و کتابدار داشت. مسئولیت ادارهٔ نظامیه ابتدا با ابو ذکریا خطیب تبریزی بود (سعدی هم جزو شاگردان آن مدرسه بود).

در مورد کارمندان مدرسهٔ نظامیه بغداد پرفسور کانپوزی می‌نویسد:

کارمندان عالی‌رتبهٔ این دانشگاه عبارت بودند از:

۱ ـ متولی و سرپرست، که در اصطلاح امروزی او را دبیر کل می‌نامند. در داخل مدرسه اقامت داشت و مسئولیت انتظامات و امور داخلی را عهده‌دار بود و آزادی عمل داشت و گاهی وظایف او را رئیس یا مدرس اعظم انجام می‌داد.

۲ ـ شیوخ، هر رشته جداگانه از علوم فقه، حدیث، تفسیر، صرف و نحو، ادبیات، علم کلام و غیره را استادی جداگانه که شیخ نامیده می‌شد تدریس می‌کرد و هر کدام از آن استادان در رشته و فن خود یگانهٔ روزگار بودند، زیرا کرسی استادی در نظامیه، بالاترین درجهٔ افتخار آن عصر به شمار می‌رفت. همان‌طور که انتخاب استادان طبق مقررات سختی انجام می‌گرفت تعیین استادان نیز بسیار دشوار بود و می‌بایستی از نظر فضل و کمال تالی استادان خود باشند. چنان‌که احمد غزالی (برادر کوچك امام محمد غزالی) و فخرالاسلام کیاهراسی از استادیاران بودند و این قاعده تا آخرین دورهٔ مدرسه همچنان رعایت می‌شد.

۳ ـ کتابدار یا خازنی، نیز شغل آبرومندی بود و همواره متصدی آنرا از میان علما انتخاب می‌کردند.

٤ ـ دانشیار، بیشتر اوقات وظیفهٔ دانشیاری (معید) یا تکرار دروس را به باهوش‌ترین دانشجو واگذار می‌کردند. معید می‌بایست صدایی رسا می‌داشت تا گفته‌های استاد را به گوش دانشجویان برساند.

۵ ـ مفتی، فتوی‌نویسی، را چند نفر از استادان عهده‌دار بودند و مگر در

حالات استثنایی، این وظیفه را جز به شیخ‌الفقه یا شیخ‌الفرائض به دیگری واگذار نمی‌کردند.

۶ ـ واعظ، هروقت که یك دانشمند نامی و یا شخصیت علمی از خارج به بغداد می‌آمد گذشته از مساجد، مجالس سخنرانی برای او در تالارهای نظامیه تشکیل می‌دادند. و در عین حال برای ارشاد دانشجویان مدرسه، واعظ مستقلی وجود داشت که گاهی نیز استادان مجلس وعظ و خطابه در میان خودشان تشکیل می‌دادند.

۷ ـ ناظر وقف، وظیفهٔ او سرپرستی و جمع‌آوری درآمد موقوفات نظامیه و مدرسه‌های وابسته به آن بود. و ابونصر یکی از پسران خواجه، سالها این خدمت را انجام می‌داد و پس از او علمای دیگر بار این مسئولیت را بر دوش می‌گرفتند.[۵۸]

دکتر کسائی در کتاب خود، در زمینهٔ سازمان اداری نظامیه از مشاغلی همچون سرپرستی و بازرسی اوقاف، منشی اوقاف، خدمتکاری، و دربانی نام می‌برد.

هزینهٔ طلاب از محل عواید سرشمار موقوفات نظامیه، مثل بازار و حمام تامین می‌شد. دورهٔ تحصیل مثل حوزه امروزی است. در مورد این‌که طلبه در چه پایه است، اعلام استاد در یك درس است که تایید کند عالم در آن درس شده باشد. امروزه مدارس دبیرستانی اروپا و امریکا همین‌طور است ـ شاگرد بالا می‌رود و اگر ضعیف بود برای او درس جبرانی گذاشته می‌شود.

رابطهٔ استاد و دانشجو ـ در نظامیه‌ها به صورت انسانی، توأم با احترام متقابل برگزار می‌شده است که الهام گرفته از مکتب اسلام است و در تمام مدت، نظامیه‌ها حتی یك‌بار گزارشی که توهینی یا جدلی بین استاد و شاگرد ایجاد شده باشد نشده است.

مسئلهٔ ساعات درس و ایام تعطیل ـ ساعات درس به فصول سال و کیفیت درس و مرتبه علمی استاد و نیز به اوضاع و احوال سیاسی و مذهبی بغداد بستگی داشته است. اگر استادی خوب بود جمعیت زیاد و حتی در شب‌ها هم کلاس دایر بوده است.

آنچه مسلم است مجالس درس مخصوص طلاب در تمام ایام هفته قبل از

ظهر و بعد از ظهر دایر بوده است. روز جمعه فاصلهٔ نماز ظهر تا عصر نقل حدیث، وعظ، و خطابه که عموم مردم هم شرکت می‌کردند بوده است. (شبیه سمینارهای علمی دانشگاه‌های امروز). روز جمعه و اعیاد، روز تعطیل رسمی بوده است. همان‌طور که می‌بینیم برنامه‌ریزی از مسائل مهم نظامیه بوده است. مدیریت جدید به مسائلی نظیر برنامه‌ریزی، سازماندهی، هدایت، کنترل، هماهنگی، ارزشیابی، رهبری، و مسئلهٔ صف و ستاد توجه دارد که در نظامیه‌ها بوده است.

رابطهٔ انسانی که ضمن اعمال مدیریت بین استاد و دانشجو در اسلام مطرح است هرگز در شرق و غرب مدّ نظر نیست.

از دیگر نظامیه‌ها اطلاع چندانی در دست نیست ولی باید در نظر داشت که خواجه نظام‌الملك در انتخاب مراکزی جهت تاسیس مدارس نظامیه بیش از هر چیز به موقعیت علمی و اجتماعی محل توجه داشت. در هر حال به طور خلاصه می‌توان به نظامیه‌های زیر اشاره کرد:

نظامیهٔ اصفهان ـ که در عصر سلجوقی ساخته شد و کتابخانهٔ مهمی داشت.

نظامیهٔ آمل طبرستان ـ خواجه جهت مبارزه با فعالیت اسماعیلیه و تعلیم مذهب شافعی این نظامیه را تاسیس کرد.

نظامیهٔ بصره ـ از نظر وسعت حتی از نظامیهٔ بغداد هم بزرگ‌تر بوده است، ولی چون نظر اکثر فقها و دانشمندان به نظامیهٔ بغداد بوده است این نظامیه تحت‌الشعاع قرار گرفته است و آنچنان که باید مورد توجه مورخان هم قرار نگرفته است.

نظامیهٔ بلخ ـ اطلاع چندانی در دست نیست.

نظامیهٔ جزیره‌ابن‌عمر ـ در قسمت بالایی موصل ـ دجله قرار داشت و هم‌اکنون به نام مدرسهٔ رضی‌الدین معروف است و انگیزهٔ خواجه در ساختن نظامیه در این دیار دور افتاده به خاطر وجود فقهای مبرز شافعی در این محل بوده است.

نظامیهٔ خرگرد (خواف) ـ خواف خراسان منطقه‌ای وسیع در نزدیکی نیشابور و مشتمل بر بیست قریه و سه شهر: سنجان ـ سراوند و خرگرد بوده است و گروهی از اهل علم بدان انتساب داشته‌اند.

نظامیهٔ مرو ـ شهر مرو در تاریخ علوم و معارف اسلامی مقامی بس شامخ

دارد هرچند که در اثر حملهٔ ترکان و مغولان آنچنان دستخوش تحول شد که دیگر نتوانست روی پای خود بایستد، با این وصف بیش از شش قرن خدمت به فرهنگ و ادب فارسی و عربی کرد. در این شهر دو گنجینه از کتب موقوفه بود که از حیث کثرت و نیکویی نظیر آن در دنیا نبود، ولی به طور کلی، با این‌که از نیمهٔ قرن پنجم تا نیمهٔ قرن هفتم نظامیه‌ها کارمی‌کردند، اطلاع چندانی در دست نیست.

نظامیهٔ موصل ـ که خود یکی از شهرهای مهم بلاد اسلامی بوده است. خواجه یکی از نظامیه‌ها را در این‌جا تاسیس کرد.

نظامیهٔ هرات ـ هرات نیز از شهرهای پرسابقه و قدیمی خراسان بوده دوران شکوه و عظمت علمی آن از سلاجقه تا صفویه ادامه داشته است که با حملهٔ مغولان در سال ۶۱۸ ویران شد. ولی در قرن نهم عظمت از دست رفته را بازیافت و به صورت یکی از مراکز مهم علمی و ادبی شرق اسلامی درآمد. جامی شاعر و نویسنده پاره‌ای از ایام جوانی خود را در این نظامیه گذراند.

مدرسهٔ ری ـ با آن‌که ری از مراکز مهم سیاسی، اجتماعی، و علمی زمان سلجوقیان و خواجه نظام‌الملك بوده است، لکن از مشخصات علمی نظامیه چیزی در دست نیست.

مدرسهٔ طاخر ـ طاخر شهری بزرگ و پر جمعیت دارای زمستان‌های سرد بوده و حتی در تابستان آب یخ می‌زده است. مردم حرفه و تجارتی نداشته و از دانه‌هایی شبیه جو ارتزاق می‌کردند. دارای پیشوایی نبودند جز یك خطیب و قاضی که همگی شافعی مذهب بودند. خواجه در این‌جا مدرسه‌ای دایر و یك مدرس و عده‌ای فقیه در آن به تعلیم و تربیت پرداختند.

در خوزستان و طوس هم مدرسه دایر شد و هر چند که عده‌ای معتقدند که خواجه در شهری یافت نمی‌شد که در آن مدرسه‌ای دایر نکرده باشد.

جنبه‌های منفی تأسیس مدارس نظامیه

۱ ـ بی‌توجهی به برخی از رشته‌های علمی از جمله ریاضیات، فلسفه، و طب هرچند که دانشمندانی در این زمینه بودهاند اما مسئله خیلی مهم نبود و در رابطه با مدرسهٔ نظامیه قرار نمی‌گرفت.

۲ ـ مبارزه با فلسفه و آزادی افکار که در زمینهٔ فلسفه از مبارزات ضد فلسفی غزالی و ابن‌غیلان یاد شده است که از نیمهٔ دوم قرن پنجم با ظهور امام محمد غزالی آغاز شد.
۳ ـ نداشتن ارتباط و تبادل فرهنگی با سایر جوامع بشری ــ در دورهٔ اسلامی پیش از نظامیه‌ها، به غیر از جامع‌الازهر قاهره، دو مرکز علمی و درمانی جندی‌شاپور و بیت‌الحکمه بغداد وجود داشت که هر یك در انتقال علوم ایرانی و سریانی و هندی به فرهنگ نوخاستهٔ اسلامی نقش مؤثری ایفا کرد.
٤ ـ انحصار دانش و بهره‌گیری‌های سیاسی از آن ـ به همین دلیل کسانی‌که دارای مایه‌های علمی بودند و در عین حال طالب جاه و مقام، دست از اعتقادات خویش برداشتند و به مذهب شافعی گرویدند تا هم از مزایای مادی استفاده کنند و هم سمت مدرسی مدارس نظامیه را احراز نمایند. در عین حال افراد تربیت شده در این مدارس بعدها در پست‌های حساس کار می‌کردند و به نفع دولت و مجری مبارزه با پیروان سایر مذاهب و به ویژه اسماعیلیه و شیعه بودند.
۵ ـ تشدید مجادلات مذهبی و ایجاد تفرقه در جوامع اسلامی ـ بزرگ‌ترین ضربات و لطمات جبران ناپذیری که از پرتو مدارس نظامیه بر پیکر اسلامی وارد شد همانا ایجاد تشتت و تفرقه بین جوامع اسلامی و تشدید مجادلات مذهبی و فرقه‌ای بود که مسلمانان را از آرمان‌های عالیه انسانی خود دور کرد و آن‌چنان بنیان وحدت و همبستگی آنان را سست و متزلزل ساخت که پس از آن در برابر کوچك‌ترین تهاجم خارجی تاب مقاومت نداشته به هرگونه حکومت ستمکارانهٔ داخلی و خارجی تن در دادند. (مدارس نظامیه، ص ۹۸۷)

در انتها از خصوصیات ویژهٔ خواجه موارد زیر آورده می‌شود:

خواجه در همه حال مکتب متعالی اسلام را در نظر داشته، مثل: مشورت در کارها، گذشت و بخشش نسبت به زیر دستان، مذاکره با دانشمندان اسلامی و راست‌گویان و درست‌کاران، پرداخت حق و حقوق سپاهیان وسیلهٔ فرماندهان، جلوگیری و بازرسی نهایی در کارهای عمال و کارگزاران حکومت، توجه به عمران و آبادانی مواردی که از آنها خراج وصول می‌شده است به جای توجه به اصل خراج، داشتن رفتار توأم با فروتنی، اقامه کردن دلایل در رد مدعای بدخواهان جهت تبرئهٔ خود، داشتن قاطعیت و نفوذ در کلام، رفتار با کسان

مطابق حق و شان و موقعیت آنان، و مدیریت خواجه در مورد نظامیه‌ها از جمله خصوصیات وی می‌باشد. هرچند که ابواسحاق مدرس معروف او را فردی مستبد معرفی می‌کند. (مدارس نظامیه، صص ۱۵-۱۶).

گفته می‌شود که خواجه هنگام محصل بودن با عمر خیام و حسن صباح یار و آشنا بوده است.

لازم به تذکر است که در اکثر شهرها و قصبات ایران و دیگر بلاد اسلامی بیشتر طبقات مردم مدارسی ساخته‌اند که برای دوری از اطالهٔ کلام از ذکر نام آن‌ها خودداری می‌شود.

دورهٔ استقلال سیاسی ایران اسلامی

استقلال سیاسی ایران مسلمان، به دست یعقوب لیث صفاری و ابومسلم خراسانی، که نخستین علمداران آن بودند انجام شد، ولی قبل از این‌ها وقایعی دیگر از جمله قیام مختار به خونخواهی حضرت امام حسین (ع) و تحولات انقلاب‌گونه‌ای که در دستگاه بنی‌امیه، مخصوصاً یزید به وجود آمد، و وقایع دیگر، در زمینه‌سازی برای استقلال ایران مؤثر بود. ایرانیان به سروسامان دادن به اوضاع سیاسی، اجتماعی خود پرداختند و طی جزر و مدهای سیاسی فراوان، سعی کردند که خود را به دور از سلطهٔ دیگران ــ از جمله پادشاهان عرب ــ قرار دهند و در پرتو تعالیم اسلام، راه خود را در دنیای پرآشوبی که در پیش روی آن‌ها قرار داشت باز کنند. در این دوره، تا بخشی از دورهٔ تسلط مغولان، تعلیم و تربیت در شعاع معتقدات مذهبی اسلام انجام می‌شود و مکان آن شامل مسجد، خانه، مکتب، و مدرسه، و منظور از تربیت کلاً مذهبی و اخلاقی است. صاحب‌نظران بزرگی در این دوره پیدا می‌شوند که افکار عالی آنان پا از مرزها فراتر می‌گذارد و تا غرب همه جا را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. آن‌ها هر کدام برای خود هدفی از تعلیم و تربیت ذکر می‌کنند و راهی را ادامه می‌دهند که منبعث از تعلیمات اسلام است.

دانشمندان و مربیان بزرگی در این دوره پیدا می‌شوند که شرح افکار و آرای تربیتی آن‌ها را می‌توان به تفصیل در کتب تاریخ، تعلیم و تربیت، ادبیات و علوم مطالعه کرد. هدف تعلیم و تربیت در این دوره شامل چهار اصل است: اول

این که متعلم را معتقد به خدا و شریعت اسلام کنند؛ دوم این که او را به اخلاق حسنه و عادات نیکو متخلق کنند؛ سوم، با هنر و پیشه به او راه امرار معاش را بیاموزند؛ سرانجام بهداشت و تندرستی را که در اخلاق آدمی بسیار مؤثر است در او به وجود آورند. محل آموزش همانطور که گفته شد مسجد، مکتب، مدرسه و خانه است که تاسیس نظامیه‌ها بعداً توسط خواجه نظام‌الملك به این سازمان‌های تربیتی اضافه می‌شود.

نتیجهٔ این نحوهٔ تعلیم و تربیت این بود که فرهنگ و دانش در ایران اسلامی توسعهٔ فراوانی یافت و نوابغ بزرگی در پزشکی و علوم طبیعی و ریاضی و فلسفه و شعر و ادب مثل زکریای رازی، ابوریحان بیرونی، عمر خیام، فردوسی، مولوی، خواجه نصیرالدین طوسی، سعدی، و ابن سینا پیدا شدند. اینان زیربنای علم و دانش را چنان محکم و استوار کردند که سال‌های تسلط مغولان هم نتوانست فرهنگ این سرزمین را نابود کند و به همین علت، شدت انحطاط فرهنگی در برابر استحکام از قبل به وجود آمدهٔ آن ناموفق ماند.

خلاصهٔ فصل چهاردهم

در این فصل مطالبی راجع به اهمیت علم و دانش از دیدگاه مکتب اسلام بیان کردیم. این نکته را متذکر شد که تحصیل علم از دیدگاه اسلام برای همهٔ افراد لازم و احتکار آن ممنوع است و پیامبر اسلام و جانشینان ایشان من‌جمله حضرت علی (ع) و امام صادق (ع) برای ترویج علم و فرهنگ اسلامی تلاش بسیار کرده‌اند ــ به طوری‌که امام علی (ع) توجه به تعلیم علمی و ترتیب را از وظایف خود نام می‌برند. و همچنین در زمان عباسی بیت‌الحکمه که یك انجمن علمی با امکانات وسیع بود در بغداد تاسیس شد که به ترجمهٔ کتب علمی موجود آن زمان پرداخت. درحالی‌که اروپای آن روزگار حتی از داشتن یك مرکز فرهنگی محروم بود. پیشرفت و ترقی علمی و فرهنگی مسلمانان با شروع جنگ‌های صلیبی که حدود دویست سال (۴۹۰ـ۶۹۰ هـ. ق.) به طول انجامید با تبادل اندیشه و تلاقی افکار بین مسیحیان و مسلمانان بر دنیای مسیحیت تاثیر گذاشت و زمینه را برای نفوذ علم و فرهنگ اسلامی فراهم کرد. که برای تایید این مدعا اعترافات چند تن از دانشمندان غربی من‌جمله دکتر گوستاو لوبون را که راجع به غنی بودن کتابخانه‌های ممالك اسلامی و خدماتی که مسلمین جهت ترقی علم و اشاعهٔ آن به اروپا کرده‌اند بیان نمودیم. همچنین اشاره به نظرات بخشی از علمای غربی که در کتب خود، دانشمندان اسلامی را بنیان‌گذار بسیاری از علوم و صنایع می‌دانند کردیم و گفتیم، زمانی‌که دنیای مسیحیت حتی از فهم کتاب مقدس به خاطر زبان ناآشنایش محروم بودند دانشمندان اسلامی کتب علمی سرزمین‌های غیر اسلامی، مانند یونان و غیره را به زبان قرآن ترجمه می‌کردند، تا همهٔ مشتاقان علم قادر باشند وارد مدینهٔ علم شوند. تمدن اسلامی به قدری در دنیای مسیحیت نفوذ کرد که حتی به مراسم عبادی کلیساها ـ استفاده از تسبیح و به خصوص رعایت نظافت و بهداشت ـ راه یافت.

زمانی که اروپاییان در قرون نهم تا دوازدهم در جهالت غوطه خورده و به جهالت و بی‌سوادی خود می‌بالیدند مسلمین و سرزمین‌های اسلامی دارای هزاران مدرسهٔ دخترانه و پسرانه بودند که محصلین پس از اتمام درس مفتخر به دریافت اجازه نامه که در واقع اجازه و حق تعلیم رسمی درس را می‌داد می‌شدند. این مدارس من‌جمله نظامیه‌ها الگو و نمونه‌ای برای ممالك اروپایی شد و نام اجازه

نامه را لیسانس نهادند و از سازماندهی و برنامه‌ریزی درسی و حتی عناوین آموزشی و اداری ــ که توضیح لازم در مورد هرکدام داده شد ــ برای نظام دانشگاهی خودشان سود بردند و پایه‌های جنبش‌های علمی، اجتماعی و سیاسی و صنعتی خود را بر اصول گرفته شده از مدارس اسلامی، استوار ساختند. همان‌طور که گفتیم نظامیه‌ها توسط خواجه‌نظام‌الملك وزیر، بنیان نهاده شد که پس از فتح بغداد توسط سلجوقیان، خواجه راه مبارزه با مخالفین مذهبی را در تاسیس مدارس و دانشسراها به خصوص نظامیه‌ها دانست. دو عامل اصلی برای ایجاد نظامیه‌ها همانا توجه به علوم مذهبی و گسترش مذهب شافعی و مبارزه با مخالفان مذهبی بوده است و در ادامه، تاثیرات مثبت و منفی این نظامیه‌ها را به طور مشروح شرح دادیم که از تاثیرات مثبت می‌توان پیشرفت علوم و تجلیل از دانشمندان را نام برد و از تاثیرات منفی، انحصار طلبی مذهبی و ایجاد تفرقه در جوامع اسلامی و دیگر اثرات را با توضیح بیان کردیم و همچنین در مورد القاب آموزشی و اداری نظامیه‌ها توضیح دادیم و در مورد نورالدین زنگی و مدارسی که او تاسیس کرد و همچنین خلاصه‌ای از شرح حال خواجه نظام‌الملك را آوردیم. البته متذکر شدیم که نظامیه‌ها اولین مدرسهٔ اسلامی نبودند، زیرا اولین مدرسهٔ اسلامی مربوط به زمان امام صادق (ع) که چهار هزار دانشجو را در رشته‌های گوناگون علمی تربیت کردند، می‌شود. اروپاییان رده‌بندی علوم را نیز از مسلمین ــ رده‌بندی فارابی ــ گرفتند. در ادامه، عوامل مؤثر در پیدایش دانشگاه‌های اروپایی را برشمردیم و نام کتب دانشمندان اسلامی مانند کتاب‌های ابن‌سینا و رازی و غیره که برای مدت طولانی جزو کتاب‌های اصلی دانشگاه‌های آن زمان اروپا بود فهرست‌وار آوردیم. همچنین گفتیم که تا زمانی‌که قدرت علمی و فرهنگی جهان، به خصوص جهان اسلام در دست مسلمین بود، آدمیت و انسانیت این‌طور دستخوش تنزل نشده بود، زیرا اسلام علم و دین را همراه می‌دانست، اما پس از نهضت علمی اروپا، و ضدیت علم و دین از نظر مسیحیان و پای‌بند نبودن به ایمان و اخلاق پسندیده، جامعهٔ بشری دچار تنزل فرهنگی شد و گفتیم که مشکل بزرگ جهان به خصوص جهان سوم، همانا چشم پوشی از اسلام و تمدن شرق و ارزش‌های آن است و وظیفهٔ ما نجات جهان از جهالت و گمراهی است، که این عمل زمانی امکان پذیر است که دین

اسلام بر تمام اعمال و زندگی مسلمین حاکم شود، همان‌گونه که در صدر اسلام بود؛ زمانی‌که انسان‌های بت‌پرست با شنیدن صدای حیات بخش اسلام روانشان منقلب شد و در راه اجرای اوامر الاهی از نثار جان و مال دریغ نورزیدند. در ادامه، نظر اقبال را بیان کردیم و همچنین مسائلی که پس از خلفای راشدین سبب انحطاط مسلمین شد ــ ضعف رهبری، کوتاهی در علوم تجربی، جنگ‌های صلیبی پیدایش و شکست ممالك عثمانی، وحملهٔ مغول ــ را متذکر شدیم. و در پایان مطالبی را راجع به دورهٔ استقلال سیاسی ایران اسلامی می‌آوریم و گفتیم استقلال سیاسی ایران اسلامی که شامل دوران قبل از مغول و همچنین بخشی از دوران پس از تسلط مغولان است را مدیون یعقوب لیث صفاری و ابومسلم خراسانی هستیم. مکان تعلیم و تربیت رسمی مسجد، خانه، مکتب، و مدرسه و هدف آن نیز شامل چهار اصل بود. متعلم را معتقد به خدا و اسلام و متخلق به اخلاق حسنه و عادات نیکو کرد و به متعلم آموزش هنر و راه کسب معاش و بهداشت و تندرستی تعلیم دادند که نتیجهٔ این نوع تعلیم و تربیت و پرورش نوابغ بزرگ در زمینه‌های مختلف علمی همچون فردوسی، ابن‌سینا، رازی و غیره بود که زیربنای علم را چنان محکم کردند که سال‌ها تسلط مغولان، سبب نابودی فرهنگ این سرزمین نشد.

سؤالات خود آزمایی

۱ ـ اسلام برای گسترش علم و فرهنگ، احتکار چه چیزی را ممنوع ساخت؟ و دانشمندان را به چه عملی تشویق کرد؟

۲ ـ حضرت علی (ع) چه وظایفی را حق مردم بر خود دانست؟

۳ ـ بیت‌الحکمه چگونه جایی و دارای چه امکاناتی بود؟

٤ ـ یکی از عوامل خروج امواج فکری و تمدن اسلامی به بیرون از مرزهای اسلامی چه بود؟

۵ ـ دکتر گوستاو لوبون معتقد است که مسلمین چه خدماتی جهت ترقی علم کرده‌اند؟

٦ ـ آیا لاووازیه پدر علم شیمی است؟ چرا؟

۷ ـ نخستین اثر بزرگ صنعتی چه بود و به دست چه کسانی و در چه زمانی

ساخته شد ؟

۸ ـ چه زمانی اندلس از نظر صنعتی سقوط کرد ؟

۹ ـ چگونه به ذوق فنی هر ملتی می‌توان پی‌برد ؟

۱۰ ـ برای اثبات هنرمندی مسلمین در فن کنده‌کاری چه ادعایی می‌توان آورد ؟

۱۱ ـ چمبر، دانشمند انگلیسی چه عاملی را موجب پیش‌رفت‌های کنونی اروپاییان می‌داند ؟

۱۲ ـ دولت برپا شده توسط پیامبر اسلام (ص) بر چه مبنایی استوار شد ؟

۱۳ ـ چگونه مسلمین آثار علمی کهن را از نابودی نجات دادند ؟

۱٤ ـ چه چیزهایی به تقلید از مسلمین وارد کلیساها شد ؟

۱۵ ـ بحق الراویه را توضیح دهید ؟

۱٦ ـ مشکلات بزرگ مسلمانان چیست؟ توضیح دهید ؟

۱۷ ـ وظیفهٔ مهم ما مسلمانان برای نجات جهان چیست؟

۱۸ ـ اوصاف اسلام در صدر اسلام چه بود ؟

۱۹ ـ نظر اقبال در مورد مقام مسلمان چیست؟

۲۰ ـ دردناك‌ترین ضرری که تاریخ و جهان به خاطر دارد کدام است؟

۲۱ ـ چرا جهان هنوز به حساب دقیق زیان‌های ناشی از عقب نشینی مسلمانان نپرداخته است؟

۲۲ ـ ملاك بزرگی اشخاص از نظر مسلمانان چه بود ؟

۲۳ ـ شروع انحطاط مسلمین از چه زمان است؟ چه مسائلی سبب انحطاط مسلمین شد ؟

۲٤ ـ از چه قرنی اروپا با کمال سرعت به سوی ترقی رهسپار شد ؟

۲۵ ـ عوامل جلوگیری مفاسد که اروپا در آن زمینه ضعیف است کدام‌اند ؟

۲٦ ـ کفه‌های ترازوی جهان اسلام چند بار سبك و سنگین شد ؟ توضیح دهید ؟

۲۷ ـ کدام مدارس سرمشق دارالعلم‌های اروپا قرار گرفت و قدیمی‌ترین دانشگاه‌ها بعد از چه قرنی بوجود آمد ؟

۲۸ ـ عوامل پیدایش دانشگاه‌ها در اروپای قرون وسطی را نام ببرید ؟

۲۹ ـ دربارهٔ تحصیلات آزادگان توضیح دهید ؟ آیا موافق با نظام تربیت اسلام است؟

۳۰ ـ چه کتبی بزرگترین پایه‌های نهضت علمی اروپا شد ؟
۳۱ ـ نخستین بنیان‌گذار مدرسه‌ها در دمشق چه نام داشت؟
۳۲ ـ خواجه نظام‌الملك هدفش برای تاسیس نظامیه‌ها چه بود ؟
۳۳ ـ یکی از رویدادهای مهم تاریخی که از قرن پنجم تا هفتم هجری قمری رخ داده است چه بود و تاثیرش را بر دنیای مسیحیت بیان کنید ؟
۳٤ ـ مدارس و مراکز علمی که به دستور خواجه ساخته شد بر چند گونه بود ؟ هر کدام را توضیح دهید .

پی‌نویس‌ها :

۱) موسوی لاری، سید مجتبی، سیمای تمدن غرب، صص. ۱٤۷ ، ۱۷۳ ، ۱۷۳، و ۱۷٤ .

۲) شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا ، از قریه خورمثین نزدیك بخارا (۳۷۰ ـ ٤۲۸ هـ.)، فیلسوف، پزشك، عالم ریاضی، منطق و هیئت (علوم طبیعی و ماوراء الطبیعه.).

۳) دورانت، ویل، تاریخ تمدن، ج. ۷، ص. ۷٥۹ .

٤) زیدان، جرجی، تاریخ تمدن اسلامی، ج. ۳، ص. ۲۷۹ .

٥) موسوی لاری، سید مجتبی، سیمای تمدن غرب، ص. ۱۸۳ .

٦ـ موسوی لاری، سید مجتبی، سیمای تمدن غرب، صص. ۱۸٦ ، ۱۸۹ ، ۲۸۸ .

۷) لوبون، گوستاو، تمدن اسلام و عرب.

۸) موسوی لاری، سید مجتبی، سیمای تمدن غرب، صص. ۱۹۹ ، ۱۹٦ ، ۱۹٦، و ۱۹۷ .

۹) حجازی، فخرالدین، نقش پیامبران در تاریخ تمدن انسان، ص. ۱۲٥ .

۱۰) هنگه، زیگوید ، فرهنگ اسلام در اروپا ، ترجمهٔ مرتضی دهبانی، ج. ۲ ، صص. ۲٦۸ و ۲۷٥ .

۱۱) فرهنگ اسلام در اروپا ، ترجمهٔ مرتضی رهبانی، ص. ۲۹٥ .

۱۲) هونکه، زیگرید ، فرهنگ اسلام در اروپا ، ترجمهٔ مرتضی رهبانی، ج. ۲ ، صص. ۲۹٦ ـ ۲۹۷ .

۱۳) زمانی، مصطفی، خسارت جهان و علل انحطاط مسلمین، ص. ۲۱۱ .

۱٤) فرهنگ اسلام در اروپا ، ترجمهٔ مرتضی رهبانی، ص. ۲۹۸ .

۱٥) حکیمی، محمد رضا ، دانش مسلمین، ص. ۲٥۱ .

16) Salerno

17) Bologna

۱۸) زرین کوب، کارنامهٔ اسلام، ص. ۳۸ (نقل از دانش مسلمین).
۱۹) علم در تاریخ، ج. ۱، ص. ۲۷۷ (نقل از دانش مسلمین).

20) Trivium

21) grammaire

22) rehtorique

23) logique

24) Quadrivium

۲۵) سیر حکمت در اروپا، ج. ۱، ص. ۱۰۴ (نقل از دانش مسلمین).
۲۶) علم در تاریخ، ص. ۳۲۸ (نقل از دانش مسلمین).
۲۷) دائرةالمعارف فارسی، ج. ۱، ص. ۹۵۱ (نقل از دانش مسلمین).
۲۹) همان ماخذ، ج. ۱، ص. ٦١٤

28) Artes liberales

۳۰) علم در تاریخ، ج. ۱، ص. ۲۲۸
۳۱) در این کتاب شرح و راه معالجهٔ ۳۵۲ بیماری جدول‌بندی شده است. (دایرةالمعارف فارسی، ج. ۱، ص. ۱۷.)
۳۲) المستشرقون، ج. ۱، ص. ۸۵.
۳۳) بیست‌وپنجم محرم ٤٤٧ هـ..
۳٤) متولد ٤٨٥ هـ..
۳۵) گفتار « شیخ‌الصباغ در مجلهٔ الاسلامیه، سال ۱۷، شمارهٔ ۲۲٤، نقل از کتاب تاریخ آموزش در اسلام، احمد شبلی، ترجمهٔ ساکت، ص. ۱۰۰.
۳٦) جنبش بنیاد مدرسه‌ها در روزگار ایوبیان با سرنگونی این دودمان پایان نیافت. ممالیك راه سروران خود را در مصر و سوریه پیمودند و گهگاه در این زمینه از آنان استوارتر گام نهادند. بنابراین، همین بس که از مدرسه‌های ایوبیان با اشاره به کتاب‌های مقریزی، سیوطی (حسن‌المحاضره)، ابن دقماق، نعیمی، و نصیرالدین یاد کنیم که دانستنی‌های فراوانی دربارهٔ مدرسه‌های ممالیك (مملوکان) در بر دارند.
۳۷) الروضتین، ج. ۱، ص. ۲۵.
۳۸) تاریخ آل سلجوق، ص. ۵۷.

۳۹) مانند «ابن اثیر» و «جوزی».

۴۰) طبقات الشافعیه الکبری، ج. ۳، ص. ۱۳۷(نقل از تاریخ آموزش در اسلام، ص. ۱۰۲).

۴۱) تاریخ آل سلجوق، ص. ۳۳ (متن تازی، ص. ۱۱۹)، (نقل از تاریخ آموزش در اسلام، ۱۰۲).

۴۲) شِبلی در سال ۶۲۳ هـ. مرد و برابر وصیتی که کرده بود، این مدرسه پس از او در ۶۲۶ هـ. ساخته شد؛ از همین رو نام او را همراه دارد.

۴۳) معدن‌الابناء، ج.۲، ص. ۱۵۵.

۴۴) اسم‌ها و مدارس و مؤسسان آنها از کتاب تاریخ آموزش در اسلام، احمد شبلی، ترجمهٔ احمد ساکت، نقل شده است (صص. ۱۰۲ ـ ۱۰۸).

۴۵) شبلی، احمد، تاریخ آموزش در اسلام، ترجمهٔ ساکت، ص. ۱۰۹.

۴۶) (۴۹۰ ـ۶۹۰ هـ. ق.).

۴۷) کسائی، زندگانی خواجهٔ بزرگ، نظام‌الملك، ص. ۱۳۴.

۴۸) صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات ایران، صص. ۳ ـ ۲۴۱.

۴۹) کسائی، زندگانی خواجهٔ بزرگ نظام‌الملك.

۵۰) همان ماخذ، ص. ۱۳۵.

۵۱) همان ماخذ، ص. ۲۶۹.

۵۲) همان ماخذ، ص. ۲۷۰.

۵۳) همان ماخذ، ص. ۲۷۶.

۵۴) همان ماخذ، ص. ۲۷۸.

۵۵) یکی از شرایط دربان این است که مثل دیگران باید شافعی‌مذهب باشد.

۵۶) نایبان تدریس = دانشیاران، و معید = استادیاران در سیستم دانشگاهی امروزند.

۵۷) همان ماخذ، صص. ۱۵ ـ ۱۶.

۵۸) همان ماخذ، صص. ۳ ـ ۱۴۴.

فصل پانزدهم

دورهٔ استقلال سیاسی ایران تا سلطه مغولان[1]

پس از پیامبر اسلام مسئلهٔ جانشینی ایشان به شکل دیگری غیر از آنچه قرار بود انجام شد، و سه خلیفه یکی پس از دیگری امور مسلمین را اداره می‌کردند و حضرت علی با وجود کنار بودن از حکومت در کارهای مربوط به مسلمین شرکت می‌کردند و به حل مشکلات مردم و خلفا می‌پرداخت. در این دوره کم و بیش خلفا از سنت پیامبر در حکومت و اداره امور پیروی می‌کردند و ایرانیان نیز در این دوره به فکر استقلال سیاسی نبودند. پس از آن‌ها حضرت علی (ع) با جدیت و قاطعیت در صدد پیاده کردن خط اسلام برآمد و در این راه رنج‌ها کشید و جنگ‌ها کرد تا در این راه شهید شد. پس از او حضرت امام حسن و حضرت امام حسین در برابر خط دیگری قرار گرفتند که از زمان خلیفهٔ سوم شروع و شکل گرفته بود و آن، شکل سلطنت به تقلید از ایران و روم باستان به جای خلافت و حکومت اسلامی بود. معاویه حاکم شام که با حضرت علی(ع) جنگیده بود و بعداً یزید پسرش و دیگران این راه را ادامه می‌دادند و بنابراین طبیعی بود که فرزندان علی (ع) هم مانند پدر به مخالفت با آن سیاست برخیزند زیرا اسلام و مردمی که اسلام را پذیرفته بودند، چنین حکومتی را نمی‌خواستند. از جمله ایرانیان فکر می‌کردند که اگر بنا می‌بود دوباره پادشاه وجود داشته باشد و به مردم رسیدگی نشود و ظلم و جور و بی‌عدالتی مجدداً

حکم‌فرما شود دیگر مطیع چنان وضعی شدن مغایر با انگیزهٔ به اسلام گرویدن آنان بود و آنان‌که بیشتر پی‌روی از علی علیه‌السلام را برگزیده بودند، از اطاعت از خلفا سرباز زدند و در صدد تغییر وضع پیش‌آمده برآمدند تا سرداری به نام ابومسلم خراسانی پس از جنگ‌هایی که به کمك یکصد هزار ایرانی مسلمان انجام می‌شد مروان آخرین خلیفهٔ اموی را در جنگی شکست سختی داد و دمشق پایتخت بنی امیه را در ۱۳۲ هجری به تصرف خود درآورد و عبدالله سفاح را که از اولاد عباس عموی پیغمبر بود به خلافت رساند و سلسلهٔ بنی امیه که طی نودوشش سال چهارده نفرشان بر ممالك اسلامی حکومت کرده بودند و دارای صفات نژادپرستی عرب و دیگر خطمشی‌های ضد اسلامی بودند به دست ایرانیان منقرض شد، ولی عباسیان با وجود این‌که نژادپرستی بنی امیه را نداشتند و در امور از دانشمندان و وزرای ایرانی استفاده می‌کردند، آنها هم راه اسلاف خود را در ظلم و جوروخط ضد اسلام واقعی در پیش گرفتند بنابراین ایرانیان دیگر خود را به اطاعت از آن حکام مجبور نمی‌دیدند و تصمیم به استقلال سیاسی گرفتند.

عامل مهمی که ایرانیان را در نیل به استقلال کمك کرد فساد دربار بغداد و غدر و حیله و فسق و فجوری بود که در میان زمامداران عرب شیوع داشت و باعث می‌شد که مردم از خلفای عباسی منزجر و به خاندان علی (ع) و اسماعیلیان متمایل شوند. از زمان مامون[۲] به بعد، چون خلفا اعتماد به اعراب مستحفظ خود نداشتند غلامان ترك را ــ که در سرحدات خراسان اسیر کرده یا خریده بودند ــ مامور حفاظت خویش کردند، و اینان به تدریج دارای نفوذ شدند و در امور کشور مداخله کردند تا آنجا که از زمان خلافت المتوکل یعنی دهمین خلیفهٔ عباسی از ۲۳۲ هجری عامل مؤثر در عزل و نصب خلفا شدند. المتوکل به قدری نسبت به شیعیان و نصاری و یهود ظلم و جور کرد و به حدی تعصب نژادی به خرج داد که در ۲۴۷ ه. به تحریك پسرش المنتصر، به دست یکی از غلامان ترك در حال مستی کشته شد و چهار خلیفه بعد که جمعاً ۹ سال خلافت کردند همگی همین سرنوشت را داشتند. بنابراین دربار بغداد نمی‌توانست به خارج از پایتخت توجهی کند و مانع بزرگی در جلو ایرانیان ایجاد نماید.

علمداران استقلال[۲]

نخستین علمدار استقلال یعقوب بن لیث صفاری بود که سغد و خراسان و طبرستان و فارس و خوزستان را از وجود بیگانه پاك کرد و تا دروازهٔ بغداد تاخت. بعد از او برادرش عمرو ماوراالنهر را گرفت و سلسلهٔ صفاری که به این ترتیب به وجود آمد حیات ملی را احیا و تاریخ ایران را به طور قطع از حوزهٔ خلافت مجزا ساخت و شعرا را به سرودن اشعار فارسی تشویق کرد.

سامـــان که از دودمان بهرام چوبینه و زردشتی بود و به دعوت والی خراسان اسلام آورد، یکی از نوه‌های او به نام اسماعیل در سال ۲۸۷ صفاریان را مغلوب کرد و بر خراسان و ماوراءالنهر دست یافت و سلسلهٔ سامانی را تاسیس کرد و بخارا را پایتخت خویش قرار داد. سلطنت آنان تا ۳۸۹ دوام داشت. افراد این سلسله طبعاً به فرهنگ ملی خود علاقه‌مند بودند و از فضلا و شعرا، چون رودکی، دقیقی، و بلعمی حمایت و تشویق کردند و نظم و نثر فارسی در زمان آن‌ها صورت ثابت پیدا کرد و کتب متعدد به فارسی امروز نوشته شد. شاهنامهٔ فردوسی در این عصر تدوین و به سال ۴۰۰ منتشر شد. علمای بزرگی که در این دوره به زبان عربی تالیفات گرانبها کردند عبارت‌اند: از محمد پسر زکریای رازی، ابونصر فارابی، محمد جریر طبری.

دودمان دیگری که در احیای ملت ایران کوشید خاندان زیار است که نسبش به قباد ساسانی می‌رسید و در سال ۳۱۵ بر گرگان و طبرستان مسلط شد و سپس همدان و اصفهان را مسخر کرد. قابوس وشمگیر و کاوس اسکندر (عنصر المعالی) صاحب قابوس‌نامه از این سلاله است. ابوریحان بیرونی کتاب آثارالباقیه را به نام قابوس وشمگیر نوشت.

خاندان بویه که از اعقاب بهرام گور بودند از ۳۲۰ هجری به تدریج ایالات جنوبی و غربی ایران را به تصرف در آوردند. یکی از آنان به نام احمد معزالدوله در سال ۳۳۴ بغداد را گرفت و المستکفی خلیفهٔ عباسی را معزول و برادر او را به خلافت گماشت. دودمان بویه از سال مذکور تا ۴۴۲، در مرکز خلافت، فرمان‌روا بودند و فقط سکه و خطبهٔ روز جمعه به نام خلفا بود. در این مدت آزادی بحث و فکر در بغداد رونق گرفت و جمعیتی به نام اخوان‌الصفا به وجود آمد که مرامش تصفیهٔ مذهب از اوهام و خرافات و سازگار کردن دین با

عقل و منطق بود. جمعیت مذکور معلومات زمان خود را به شکل فرهنگنامه‌ای در ۵۱ رساله تدوین کرد و در حدود ۳۶۰ هجری انتشار داد. از اخوان‌الصفا نام پنج تن به ما رسیده است که از روی نام و نسب سه نفر آنها ایرانی‌اند. در اثر حمایت و تشویق آل بویه از فضلا و دانشمندان، ری و اصفهان مانند بغداد از مراکز دانش و فرهنگ شد و اشخاص بزرگی چون صاحب‌بن عباد[4] وزیر دو نفر از پادشاهان بویه، ابن بابویه فقیه شهیر - علی‌بن عباس مجوسی[5] صاحب کامل الصناعه در علم طب، ابوعلی مسکویهٔ رازی[6] صاحب تجارب‌الامم در تاریخ فوزالاصغر در اخلاق (که ملخص آن به فارسی در کتاب فلسفهٔ روحی تالیف حبیب‌الله آموزگار آمده) در این دوره می‌زیستند.

سلسله‌های دیگر

مقارن فرمانروایی خاندان بویه سلسله‌ای به نام غزنوی به سلطنت رسید که اصلاً از نژاد ترک بود. یکی از پادشاهان سامانی غلامی ترک داشت که به واسطهٔ لیاقت، حاجب دربار شد و بعدها عصیان کرد و غزنه را مقر خویش قرار داد. دامادش به نام سبکتکین جانشین او شد و پسر او محمود غزنوی، قلمرو اقتدارات پدر را توسعه داد و در ۳۸۹ به سلطنت نشست و تا ۴۲۱ که وفات یافت بر قسمت اعظم ایران و شمال غربی هندوستان استیلا داشت. محمود دوازده حمله به هندوستان کرد و مذهب اسلام را به مردم آنجا قبولاند و زبان فارسی و فرهنگ ایران را در آنجا رایج کرد که تا به امروز آثارش برجاست.

سلاطین ترک‌نژاد به واسطهٔ اقامت طولانی اجدادشان در ماوراءالنهر و خراسان به آداب و رسوم و عادات و اخلاق و تمدن و فرهنگ ایران خوی گرفته بودند و برخی نیز در دربار پادشاهان ایران تربیت شده بودند و به همین جهت کار پادشاهان سامانی و دیلمی و زیاری را نسبت به تشویق اهل فضل و حمایت از دانشمندان و شعرا دنبال کردند، چنانکه عده‌ای از سخن‌سرایان چون عنصری و عسجدی و فرخی در دربار محمود غزنوی می‌زیستند و شاهنامه در عصر او منتشر شد. زبان فارسی و عربی هر دو در فلسفه و علوم به کار می‌رفت به طوری که در این عصر، ابوریحان بیرونی کتاب التفهیم را در علم نجوم هم به فارسی و هم به عربی نوشت و ابن سینا حکمت را به هر دو زبان تالیف کرد — شفا به

زبان عربی و دانشنامهٔ علائی به زبان فارسی بود.

سلجوقیان پس از غزنویان به سلطنت رسیدند و آلب ارسلان و ملکشاه از مهم‌ترین پادشاهان آن سلسله بودند که وزارت‌شان را خواجه نظام‌الملك بر عهده داشت. در این دوره از ترکستان چین تا عدن تحت فرمانروایی واحد بود و ناصر خسروو‌امام محمد غزالی و عمر خیام و سنایی از بزرگ‌ترین حکما و شعرای آن عصر بودند.

خوارزمشاهیان سلسلهٔ دیگری از سلاطین ترك‌نژاد بودند که بعد از سلجوقیان تا استیلای مغول بر قسمت مهمی از ایران سلطنت کردند.

از سخن سرایان، عرفا و حکمای مهم این عصر می‌توان خاقانی، نظامی، فریدالدین عطار، جلال‌الدین رومی، خواجه نصیرالدین طوسی، و سعدی را در این‌جا نام برد.

اتابکان سلغری که از امرای ترك نژاد و در قرن هفتم در فارس تقریباً استقلال داشتند نسبت به مغول تا حدی اظهار انقیاد کردند و فارس را از حملهٔ آن قبایل درنده محفوظ داشتند. معروف‌ترین آن‌ها، اتابك ابوبکربن‌سعدبن زنگی است که سعدی، گلستان را به نام وی کرد.

صاحب‌نظر دربارهٔ تربیت

از اسامی نویسندگان و دانشمندانی که در فوق مذکور افتاد معلوم شد که بزرگ‌ترین استادان ادب و علم در این چهار قرن برخاسته‌اند. تمام آن‌ها نسبت به تربیت و تعلیم در ضمن اشعاری اندرزها و داستان‌های خود نظریاتی ابراز کرده‌اند و چون در معاصرین و نسلهای بعد نفوذ داشته‌اند دستورهای آنان در طرز تربیت مردم مؤثر بوده است. از میان نویسندگان مذکور چند تن به طور مستقیم در باب تربیت و تعلیم اظهار نظر کرده‌اند که در این‌جا باید بر سبیل اجمال از آن سخن گفت. این چند تن عبارت‌اند از: ابن‌سینا، عنصرالمعالی، امام محمد غزالی، خواجه نصیرالدین طوسی، و سعدی.

ابن سینا

نخستین دانشمند بزرگی که در این دوره مستقیماً دربارهٔ پرورش و آموزش سخن گفته شیخ الرئیس ابوعلی سیناست. وی ابتدا در مکتب خواندن و نوشتن

آموخت و سپس نزد محمود مسّاح که در بخارا بقال بود، حساب و هندسه تحصیل کرد و از اسماعیل زاهد فقه فراگرفت و نزد ابوعبدالله ناتلی که از مازندران بر پدرش وارد شده بود منطق و اقلیدس و هیئت را یاد گرفت. استاد پزشکی او حسن بن نوح قمری بخارایی بود و در هجده‌سالگی شهرتش در طبابت به حدی رسید که به بالین نوح منصور هشتمین پادشاه سامانی خوانده شد و در معالجهٔ او شرکت جست و به کتاب‌خانهٔ سلطنتی راه یافت و از آن استفادهٔ فراوان کرد.

سلسلهٔ سامانی در سال ۳۸۹ هجری رو به انقراض گذاشت و سه سال بعد پدر ابن سینا جهان را بدرود گفت، لذا ابن سینا از بخارا عازم خوارزم شد و در آن‌جا به خدمت فرمانروای آن خطه پیوست و با ابوریحان بیرونی آشنا شد. در ۴۰۳ به قصد زیارت قابوس بن وشمگیر به گرگان رفت و از آن‌جا متوجه ری و قزوین شد. سپس به همدان رهسپار شد و شمس‌الدوله دیلمی را که در آن‌جا امارت داشت درمان کرد و از ۴۰۶ تا ۴۱۱ وزارت او را بر عهده گرفت، ولی مطالعه و تالیف و تدریس را رها نکرد.

علاءالدوله کاکویه از خاندان بویه که در اصفهان فرمانروایی داشت ابن‌سینا را بدان‌جا خواند و مقدمش را گرامی شمرد. شیخ با فراغ خاطر به تالیف و تصنیف پرداخت تا در یکی از مسافرت‌های علاءالدوله که با وی همراه بود نزدیك همدان بیمار شد و به عالم باقی شتافت.

ابن سینا از نوابغ گیتی به شمار می‌رود. علمای جهان ارسطو را معلم اول و ابن سینا را معلم ثانی خوانده‌اند. تالیفات او از کتاب و رساله و مقاله به ۲۳۸ عدد می‌رسد که اکثراً به عربی، زبان علمی آن عصر، است. کتابی فارسی به اسم دانشنامهٔ علائی (به نام علاءالدوله کاکویه) در حکمت دارد که شامل چهار بخش است: منطق، ریاضیات، طبیعیات، و الاهیات. ابن سینا شصت‌وپنج بیت به زبان مادری شعر سروده و بیست‌وسه رساله نیز در فلسفه و طب به فارسی نگاشت.

مهم‌ترین کتاب او در پزشکی قانون است که از حیث فصل‌بندی مطالب و انتظام فکر و روشنی بیان و اهمیت مندرجات چندان جالب است که در زمان حیات مؤلف در تمام عالم اسلام انتشار یافت و چند بار هم به لاتین ترجمه شد و تا قرن هفدهم میلادی قریب پانصد سال کتاب درسی دانشگاه‌های اروپا بود.

نظریات ابن سینا: ابن سینا نظریات خود را دربارهٔ تربیت و تعلیم و فرزند ضمن رسالهٔ تدابیرالمنازل و کتاب قانون و کتاب شفا ذکر کرده و می‌توان آنها را به طریق زیر خلاصه کرد:

منظور از تربیت به عقیدهٔ ابن‌سینا پنج چیز است: ایمان، اخلاق نیکو، تندرستی، سواد و هنر و پیشه. برای نیل به این مقاصد پدر باید نام نیکو جهت فرزند خویش برگزیند و او را به دایه‌ای که روحاً و جسماً سالم باشد بسپارد و همین‌که از شیر گرفته شد به تربیت اخلاقی او بپردازد و از عادات زشت و رفیق بد دور دارد.

کودك را تا شش سالگی نباید همیشه از هر چه می‌خواهد محروم ساخت و هرچه که از آن تنفر دارد بر او تحمیل کرد ورنه ممکن است خشمناك یا ترسو یا مغموم شود و در نتیجه بیمار یا سست و بی‌رغبت به کار شود.

سازمان: وقتی کودکی شش‌ساله شد باید او را به مکتب فرستاد و تا چهارده‌سالگی به تحصیل گماشت. آموزگارش باید پاکیزه و بادین و با انصاف و باوقار و درستکار و خردمند باشد، آداب معاشرت بداند، به روش تعلیم اطفال و تهذیب اخلاق آنها آشنا باشد. کودك را نباید در مکتب تنها گذاشت بلکه باید با اطفال خانواده‌های نجیب، محشور ساخت تا هم بین آنها رقابت ایجاد شود و هم از یکدیگر آداب نیکو را فرا گیرند.

برنامهٔ تحصیل کودك، در مکتب باید عبارت باشد از قرآن، تعلیمات دینی، زبان، اشعار اخلاقی، ورزش، هنر و پیشه، و هرچه برای آموختن هنر و پیشه ضروری است. گاهی طفل را باید آزاد گذاشت تا به کاری که دلخواه است اشتغال جوید. تا چهارده‌سالگی قسمتی از وقت باید صرف ورزش‌هایی شود چون راه پیمایی، پرش، توپ‌بازی، دو، کشتی، طناب‌بازی، اسب‌سواری، و شمشیربازی... .

همین‌که فرزند هنری آموخت و توانست معیشت خود را تامین کند بایدش متاهل کرد و خانه جدا ساخت.

روش: به عقیدهٔ ابن سینا آموزگار باید کودك را از کارهای زشت منع و با اقران خوب محشور سازد ـ گاهی او را تشویق و زمانی تهدید کند و چنانچه نتیجه نگرفت بزند. به هنگام آموختن اعتدال را همواره رعایت کند یعنی که

خود را نه چنان عبوس نشان دهد که طفل را یارای پرسش و صحبت نباشد و نه آنقدر ملایمت کند که کودک جسور شود و به بیانات او توجه نکند.

آموزگار باید کودک را بشناسد و طبع و قریحهٔ او را بیازماید تا بتواند در انتخاب هنر و پیشه وی را کمک کند و شغلی را که با استعداد و قابلیت او متناسب باشد برگزینند. در این انتخاب باید ذوق و شوق طفل رعایت شود و وقتی هنری را فراگرفت بایدش به استفاده از آن ترغیب کرد تا به کسب معاش عملاً خوی گیرد.

ابن سینا در کتاب شفا، شش‌گونه تعلیم نام می‌برد که آموزگار هر کدام را به موقع مقتضی به کار برد. آن شش نوع عبارت است از تعلیم ذهنی، صناعی، تلقینی، تادیبی، تقلیدی، و تنبیهی.

عنصرالمعالی

کاووس پسر اسکندر ملقب به عنصرالمعالی نوهٔ قابوس وشمگیر از دودمان زیار است که در شصت‌وسه سالگی به سال ۴۷۵ نتیجهٔ تجربیات و مطالعات خود را به شکل پند و اندرز به فارسی شیرین و فصیح خطاب به فرزندش گیلانشاه به سلك تحریر کشیده است. این کتاب که به قابوسنامه معروف است از شاهکارهای ادبیات فارسی است. از مطالعهٔ آن معلوم می‌شود که مؤلف داماد سلطان محمود غزنوی بوده و در فارسی و عربی و عروض و نجوم و پزشکی و موسیقی اطلاعات عمیق داشته است؛ سواری و شکار می‌دانسته و از امور لشکری و سیاسی آگاه بوده است. چند سالی در غزنه به سر برده و با سلطان مودود نوهٔ سلطان محمود غزنوی چند سفر به غزا به هندوستان رفته ـ در زمان خلافت القائم بالله[۷] به مکه رهسپار شده و حج گزارده و در مراجعت، چندی در گنجه بوده با پادشاه آنجا بر ضد رومیان به غزا رفته است.

آرا و عقاید عنصرالمعالی

قابوسنامه چهل‌وچهار باب است در مسائل اخلاقی، آداب و رسوم زندگی، آداب، و اوصاف کسانی که بخواهند شغل و مقام معینی را بر عهده بگیرند چون قضاوت و طبابت و دبیری و منجمی و شاعری و بازرگانی و سلطنت و

وزارت و سپهسالاری و غیره. باب بیست‌وهفت در پرورش فرزند و باب سی‌ویك در جستن دانش و باب ششم در افزونی هنر و فروتنی است و آرا و عقاید عنصرالمعالی دربارهٔ تربیت در این سه باب ذکر شده است.

کاووس معتقد است که کودك استعداد را از پدر و مادر خود ارث می‌برد لیکن به تاثیر تربیت هم ایمان دارد چنان‌که در باب بیست‌وهفت می‌گوید: «ولیکن تو ادب و هنر و فرهنگ را میراث خویش گردان، به وی (به فرزند) بگذار تا حق وی گذارده باشی که فرزندان را میراثی به از ادب نیست..»

منظور از تربیت را کاوس چهار چیز می‌داند: شناختن خدا و انجام دادن وظایف دینی، آماده شدن برای زندگانی شایستهٔ اصل و تبار کودك، پیدا کردن اخلاق نیکو (راست‌گویی، فروتنی، حق‌شناسی، جوانمردی، و مانند آن)، کسب دانش، و هنر.

نخستین وظیفهٔ پدر انتخاب نام نیکو و دایهٔ مهربان است. اگر فرزند پسر باشد باید وی را ختنه کرد و در صورتی‌که دختر باشد دایهٔ با آزرم و آشنا به طرز تربیت برایش برگزید و همین‌که بزرگ شد به معلمه‌ای سپرد تا فرایض دینی را به او بیاموزد.

سازمان: چون کاووس فقط راجع به فرزند بزرگان و توانگران اظهار نظر کرده، از این رو سازمانی که از آن سخن می‌گوید خانه است. به همین سبب استادان متعدد برای پرورش فرزند پیش بینی کرده است.

برنامهٔ تحصیل به نظر کاوس باید شامل مواد ذیل باشد:

قرآن، ادب و دانش یعنی زبان و ادبیات فارسی و عروض و تاریخ و ریاضی و زبان عربی، و هنر و پیشه، سواری و شنا، و به کار بردن سلاح. مراد او از هنر و پیشه شغلی است که انسان در آن ماهر شود و در پرتو آن معیشت خویش را تامین کند. کاوس عده‌ای از مشاغل را بر شمرده که در صفحهٔ قبل بدان اشارت رفت و برای بعضی از آن‌ها مانند طبابت کتاب درسی هم معین کرده و اوصاف کسانی را که بخواهند بدان کارها مشغول شوند ذکر کرده است.

به نظر او تعلیم هنر و پیشه برای تمام طبقات مردم از ضروریات است چنان‌که پس از نقل حکایتی نشان می‌دهد که در ایران باستان به فرمان شاهنشاه اشراف و اعیان و شاهزادگان هم به فرزندان خود صنعت می‌آموختند. همین‌طور

شنا را نیز برای همه لازم می‌شمارد و برای اثبات این نظر داستانی را از زندگانی و تربیت خود نقل می‌کند که در این‌جا عیناً ذکر می‌شود تا از طرز پرورش امرا و شاهزادگان آن عصر و همچنین از سبك شیوای کاووس اسکندر فی‌الجمله اطلاعی در دست باشد:

چون از سلاح آموختن فارغ گردی باید که فرزند را شنا بیاموزی، چنان‌که من ده ساله شدم، ما را حاجبی بود به او منظرحاجب گفتندی و فروسیت نیکو دانستی و خادمی حبشی بود، ریحان نام، وی نیك نیز دانستی. پدرم رحمةالله مرا بدان هر دو سپرد تا مرا سواری و نیزه باختن و زوبین انداختن و چوگان زدن و طاب و طناب انداختن و کمند افکندن و جمله هر چه در باب فروسیت و رجولیت بود بیاموختم. پس با منظر حاجب و ریحان خادم پیش پدرم شدند و گفتند: خداوند زاده هرچه ما دانستیم بیاموخت، خداوند فرمان دهد تا فردا به نخجیرگاه آنچه آموخته است بر خداوند عرضه کند. امیر گفت نیك آید. روز دیگر برفتم، هر چه دانستم بر پدرم عرضه کردم. امیر ایشان را خلعت فرمود و پس گفت: این فرزند مرا آنچه آموخته‌اید نیکو بدانسته است و لیکن بهترین هنری نیاموخته است. گفتند آن چه هنر است؟ امیر گفت هرچه وی داند از معنی هنر و فضل، همه آنست که بوقت حاجت اگر وی نتواند کردن ممکن باشد که کسی از بهر وی بکند. آن هنر که وی را باید کردن از بهر خویش و هیچکس از بهر وی نتواند کرد وی را نیاموخته‌اید. ایشان پرسیدند که آن کدام هنر است؟ امیر گفت شناوری که از بهر وی جز وی کسی نتواند کرد و دو ملاح جلد از آبسکون بیاورد و مرا بدیشان سپرد تا مرا شنا بیاموختند به کراهیت نه بطبع، اما نیك آموختم. اتفاق افتاد که آن سال به حج می‌رفتم بر در موصل مرا قطع افتاد، قافله بزدند و عرب بسیار بود و ما با ایشان بسنده نبودیم. جمله الامر من برهنه باز موصل آمدم، هیچ چاره ندانستم، اندر کشتی نشستم بدجله و بغداد رفتم و آنجا شغل نیکو شد و ایزد تعالی توفیق حج داد.

غرضم آن است که اندر دجله پیش از آن‌که به عکبرا رسند جای مخوف است. گردابی صعب که ملاحی دانا باید که آنجا بگذرد که اگر صرف آن نداند که چون باید گذشت کشتی هلاك شود. ما چند کس در کشتی بودیم بدان جای رسیدیم. ملاح استاد نبود، ندانست که چون باید رفت، کشتی من به غلط

اندر میان آن جایگاه بد برد و غرقه گشت. قریب بیست‌وپنج مرد بودیم. من و مردی پیر بصری و غلامی از آن من زیرك که کاوی نام بود. به شنا بیرون آمدیم و دیگر جمله هلاك شدند. بعد از آن مهر پدر را اندر دل من زیادت شد در صدقه دادن از بهر پدر و ترحم فرستادن زیادت کردم، بدانستم که آن پیر چنین روزی را از پیش همی دید که مرا شناوری آموخت و من ندانستم.

روش تربیت: طبق نظر کاووس باید سخت و متکی به هیبت و قدرت معلم باشد. اگر کودك کاهلی کند معلم باید وی را بزند تا بر تن خود کاملاً مسلط شود و در موقع زدن پدر نباید بر فرزند شفقت برد لیکن خود او هم نباید کودك را تنبیه کند بلکه باید به وسیلهٔ معلم سیاست کند تا کینهٔ پدر در دل نگیرد. کودك هرچه را بیاموزد باید بدان عمل کند.

به نظر کاووس مصاحبت و همنشینی تاثیر بسیار در اخلاق دارد. به همین جهت مکرر توصیه می‌کند که کودك را با مردمان نیکوخصال محشور و از اشخاص بد دور نگاه دارند. وقتی فرزند بالغ شد بایدش متاهل ساخت ولی نباید از خویشان زن اختیار کرد، بلکه باید از خانواده‌های دیگران وصلت نمود تا بر نفوذ خاندان افزوده شود. عنصرالمعالی نسبت به دختران شفقت می‌ورزید و از پدر و مادر می‌خواهد که با آن‌ها پیوسته مهربانی کنند و از خواستهٔ خویش نخست او را شوهر دهند تا وضع ناروای او کمی جبران شود.

امام محمد غزالی[۸]

سومین دانشمند بزرگی که در این دوره در باب تربیت نظریاتی ابراز داشته امام محمد غزالی است.

وی در مدارس طوس مقدمات صرف و نحو و علوم دینی را فرا گرفت. سپس به گرگان رفت تا در خدمت ابونصر اسماعیلی که از علمای عصر بود تحصیلات خود را تعقیب کند. چندی بعد به طوس بازگشت و در آنجا مدت سه سال آنچه خوانده بود مرور و مطالعه کرد. آن‌گاه به نیشابور پایتخت خراسان رهسپار شد و مدتی نزد امام الحرمین ابوالمعالی جوینی که از اعاظم دانشمندان بود تلمذ کرد تا در ادبیات منطق و کلام و فقه و اصول و حدیث استاد شد و

شروع به تالیف کتاب کرد.

غزالی در بیست‌وهشت سالگی نیشابور را ترک گفت و در نزدیکی آن شهر نزد خواجه نظام‌الملك رفت و از مقربان او و ملکشاه سلجوقی شد و به همین مناسبت بین پادشاه و خلفای عباسی رسالت‌ها انجام داد. در ٤٨٤ استادی نظامیهٔ بغداد به وی تفویض شد و چهار سال به این کار اشتغال داشت و صیت شهرتش تمام عالم اسلام را فراگرفت.

درسال ٤٨٨، به دلیل تحول و انقلاب عمیقی که در احوال او پدید آمد از مدرسی استعفا داد و بغداد رابه قصد حج ترك کرد و مدت ده سال در شام و بیت‌المقدس و حجاز به طور ناشناس به سیاحت و ریاضت و تفکر و کشف حقیقت پرداخت تا سرانجام حقیقت را در تصوف و عرفان یافت.

بعد از چهارده سال مفارقت از موطن اصلی،غزالی در ٤٩٨ به طوس بازگشت و کتاب احیاءالعلوم را که مهم‌ترین تالیف او در آداب و علوم اسلامی است انتشار داد و سال بعد کتاب المنقذ من‌الضلال (نجات دهنده از گمراهی) راکه سرگذشت روحانی اوست منتشر نمود و در هر دو، از اوضاع مذهبی و علمی انتقاد کرد.

امام محمد غزالی از نوابغ بشر و از مفاخر ایران است. جلال‌الدین سیوطی مورخ عرب در قرن نهم هجری نوشته است: «اگر بنا بود پس از حضرت محمد پیغمبری ظهور کند او مسلماً غزالی بود». غزالی در حدود صدوچهل کتاب و رساله به عربی و فارسی در علوم دینی و فلسفی و اخلاق و منطق و تصوف تالیف کرده که مهم‌ترین آن‌ها به فارسی کتاب کیمیای سعادت است.

افکار غزالی در باب تربیت: غزالی افکار خود را دربارهٔ تربیت و تعلیم در کیمیای سعادت و نصیحة‌الملوك به زبان فارسی و در سه رساله موسوم به ایهاالود، الادب فی‌الدین، و فاتحه‌العلوم به زبان عربی نگارش کرده است.

کیمیای سعادت ملخص است از کتاب احیاءالعلوم که به فارسی شیوا و دلنشین در آمده و شامل چهار عنوان و چهار رکن به قرار زیر است:

عنوان اول در شناخت خویش؛ عنوان دوم در شناخت حق تعالی؛ عنوان سوم در معرفت دنیا؛ عنوان چهارم در معرفت آخرت؛ رکن اول در گزاردن فرمان حق؛ رکن دوم در نگاهداشتن ادب در حرکات و سکنات و معیشت؛ رکن سوم

در پاك کردن دل از اخلاق ناپسندیده؛ و رکن چهارم در آراستن دل به اخلاق پسندیده.

هریك از رکن‌ها به ده اصل (فصل) تقسیم شده و اغلب افکار تربیتی غزالی در رکن دوم و سوم مندرج است. از مجموع دو کتاب و سه رسالهٔ مذکور در فوق می‌توان عقاید او را به شرح زیر خلاصه کرد: غزالی برای تربیت تاثیر زیاد قایل است و گوید که «دل پاك کودك چون گوهری نفیس است و نقش پذیر است چون موم و از همهٔ نقش‌ها خالی است و چون زمینی پاك است که هر تخم که در آن افکنی بروید ... هر کار که عظیم بود تخم آن در کودکی افکنده باشند.»

به نظر غزالی زنی که طفل را شیر می‌دهد باید صالح و نیکوخوی و حلال‌خوار باشد زیرا خوی بد از شیر به کودك سرایت کند و بعد از بلوغ آثارش ظاهر شود.

منظور از تربیت سه چیز است:

۱) سعادت دین و دنیا.

۲) خوشنودی خدا.

۳) تسلط بر نفس و تهذیب اخلاق و احیای شریعت نبوی.

سازمانی را که برای پرورش طفل ذکر می‌کند خانه و سپس مکتب است. معلم باید با تقوی و نیکوکار باشد. شاگرد باید معلم را گرامی شمارد و از پدر عزیزتر داند زیرا پدر سبب زندگی فانی و استاد موجب زندگانی باقی است.

برنامهٔ مکتب شامل خواندن و نوشتن، قرآن، تاریخ و حکایات پارسایان سیرت صحابه و سلف، اشعاری که شهوت انگیز نباشد، اخلاق، ادب، و روزی یك ساعت بازی خواهد بود.

غزالی سه مرحله برای پرورش کودك پیش بینی کرده است. مرحلهٔ اول از هفت تا ده‌سالگی است در این مرحله باید کودك را به طهارت و خواندن نماز عادت دهند؛ مرحلهٔ دوم از ده‌سالگی تا بلوغ است، در این مرحله اگر طفل تقصیر کند بایدش تنبیه کرد و در حضور از کارهای زشت،بد گفت و مذمت نمود؛ مرحلهٔ سوم زمان بلوغ است در این مرحله باید علت آدابی را که قبلاً به وی آموخته‌اند بیان کنند.

راجع به شنیدن موسیقی و تفریح کودکان غزالی آن را مباح می‌داند و دلایل منطقی و مذهبی برای اثبات نظر خود ذکر می‌کند که محض نمونه چند سطر در این‌جا نقل می‌شود:

... دنیا همه لهو و بازی است... و روا نبود که سماع حرام باشد به آن سبب که خوش است چه خوشی‌ها همه حرام نیست و آنچه از خوشی‌ها حرام است نه از آن حرام است که خوش است، بلکه از آن حرام است که اندرو ضرری باشد و فسادی چه آواز مرغان خوش است و حرام نیست و سبزه و آب روان و نظارهٔ گل و شکوفه خوش است و حرام نیست. پس آواز اندر حق گوش همچون سبزه و آب روان است اندر حق چشم و همچون بوی مشك است اندر بینی و شم و همچون طعم خوش است اندر حق ذوق و همچون حکمت‌های نیکو است اندر حق عقل و یکی از این حواس را لذت است چرا باید که حرام باشد؟

روش تربیت و تعلیم باید با رعایت نکات زیر باشد:

اولاً مطالب را از راه تلقین باید در دل و سر کودك جای داد.

ثانیاً طفل را باید تا آن‌جا که ممکن است تشویق کرد و همیشه آبروی او را حفظ کرد تا شخصیت پیدا کند. در این خصوص با عباراتی شیوا فرماید:

چون کودك کاری نیك کند و خوی نیکو در وی پدید آمد (پدر یا معلم) وی را بدان مدح گوید و چیزی دهد وی را که بدان شاد شود و در پیش مردمان ثنا گوید و اگر خطایی کند یك دوبار نادیده انگارد تا سخنی خوار نشنود خاصه که او پنهان دارد چه اگر بسیار گفته آید با او دلیر شود آشکار گرداند و چون معاودت کند یکبار در سر توبیخ کند و بگوید زینهار تا کس از تو این نداند که رسوا شوی میان مردمان و ترا به هیچ ندارند.

در جای دیگر فرماید که «طفل اگر بیاموخت و بدان کار نکرد (پدر یا معلم) نصیحت کند و پند دهد و او را به خدای عز و جل بترساند ولیکن باید که این صحبت در خلوت بود تا آن شفقت باشد که نصیحت برملا فضیحت کردن بود و آن‌چه گوید به لطف گوید نه به عنف». دو سطر اخیر را رشیدالدین و طواط در قطعهٔ زیر آورده است:

گر نصیحت کنی به خلوت کن   که جز این شیوهٔ نصیحت نیست

هر نصیحت که برملا باشد آن نصیحت به‌جز فضیحت نیست

ثالثاً هرچه به طفل آموخته شود باید بدان عمل کند زیرا علم مجرد و نظری به انسان کمك نمی‌کند و اثری بر آن مترتب نیست. به فرمودهٔ او:

گر می دو هزار رطل می‌پیمایی تا می نخوری نباشدت شیدایی

رابعاً با کودکان باید به مهربانی رفتار کرد و ازبازی آنان خوشحال شد و در شادی آن‌ها شرکت جست؛ خامساً تادیب طفل باید حتی‌الامکان با تهدید انجام شود و در صورتی که مؤثر نیفتاد باید وی را زد ولی به هنگام زدن او را به تحمل واداشت و از فریاد کردن و شفیع برانگیختن منع کرد؛ سادساً طفل را به سادگی در خوراك و لباس و وسایل استراحت باید عادت داد؛ سابعاً پدر باید حشمت خود را با فرزند نگاه دارد.

دربارهٔ دختران،غزالی محرومیت آنان را در جامعهٔ آن روز متذکر شده و توصیه کرده است که با آنان به احسان و مدارا رفتار شود و همین‌که به سن بلوغ رسیدند شوهر دهند.

خواجه نصیرالدین طوسی[۹]

خواجه نصیرالدین در خراسان پرورش یافت و بعد از تحصیلات مقدماتی، فقه و منطق و کلام را در طوس از پدر و دایی خویش آموخت. سپس نزد چند تن از علمای نیشابور به فرا گرفتن علوم ریاضی و حکمت پرداخت و به سال ۶۱۹ اجازهٔ روایت گرفت. چندی بعد به خدمت فرمانروایان اسماعیلی در قهستان (ناحیهٔ قاین و طبس) در آمد و ناصرالدین عبدالرحیم حکمران آن خطه او را معزز و محترم داشت و کتاب اخلاق ناصری را بر حسب درخواست وی تالیف کرد و به نام او خواند. در مدتی که در قهستان بود قصیده‌ای برای مستعصم عباسی به بغداد فرستاد و چون اسماعیلیان بر این امر واقف شدند و او را زیر نظر گرفتند و در مسافرت به الموت با خود همراه بردند تا در ۶۵۴ قلاع اسماعیلی به دست هلاکو گشوده و خواجه آزاد شد.

در دستگاه مغول خواجه نصیرالدین مقامی نظیر وزارت داشت و در ۶۵۷ به کمك چند منجم دیگر در مراغه رصدخانه و کتابخانهٔ عظیمی برپا کرد و به تهیهٔ زیج ایلخانی پرداخت.

خواجه نصیرالدین از بزرگ‌ترین دانشمندان عصر خویش بود و آوازهٔ شهرت او در تمام ممالك اسلامی منعکس شد، تا آنجا که وی را استاد ابوالبشر خواندند. تالیفات بسیار به عربی و فارسی در حکمت و کلام و هندسه و مثلثات و علوم طبیعی و هیئت دارد. مهم‌ترین کتاب فارسی او عبارت است از اخلاق ناصری و اساس‌الاقتباس در منطق.

نظریات خواجه در باب تربیت: خواجه نصیرالدین نظریات خود را در باب تربیت در اخلاق ناصری بیان داشته که کامل‌ترین کتاب در حکمت عملی و شامل هر سه قسمت از حکمت عملی است؛ یعنی تهذیب اخلاق ــ سیاست مدن ــ تدبیر منزل. این کتاب در حدود ۶۳۳ تالیف شده و طبق مقدمه‌ای که خواجه بر آن نگاشته در مقالهٔ اول از کتاب الطهارهٔ ابوعلی مسکویه رازی و در مقالهٔ دوم از رسالهٔ تدابیرالمنازل ابن‌سینا و در مقالهٔ سوم از سیاست مدنیهٔ فارابی و آداب روزبه (ابن مقفع) و رسایل افلاطون و ارسطو استناد کرده است.

منظور از تربیت به عقیدهٔ خواجه درك سعادت است. سعادت به تعریف وی عبارت است از «حسن حال و طیب عیش و ثنای جمیل و قلت اعدا و کثرت اصدقا از کرام و فضلا و ترقی به معالی امور.»

چون فرزند به دنیا آمد باید بدو نام نکو داد و به دایه‌ای که روحاً و جسماً سالم باشد سپرد زیرا اغلب عادات زشت و بیماری‌ها از راه شیر به کودك سرایت می‌کند. وقتی از شیر گرفته شد باید به تربیت اخلاق او توجه کرد و چنانچه در او شرم و حیا مشاهده شد او را مستعد تربیت دانست.

سازمان تربیتی که ذکر می‌کند خانه و مکتب است. معلم باید دیندار و پاکیزه و شیرین سخن و آشنا به طرز پرورش کودك و با وقار و با مروت باشد. از اخلاق پادشاهان و آداب مجالست با ایشان و محاوره با طبقات مردم آگاه باشد و از سفله‌گان دوری جوید. کودك را نباید در مکتب تنها گذاشت، بلکه باید با همدرسان نجیب محشور ساخت تا آداب زندگانی را از آن‌ها فرا گیرد و به تحصیل ترغیب و تحریض شود. شاگرد باید حرمت معلم را نگاه دارد و از بذل معاونت به ایشان در موقع حاجت دریغ نورزد. برنامهٔ تحصیل شامل این موارد خواهد بود:

۱ـ سنن و وظایف دین.
۲ـ بهداشت، به ویژه میانه‌روی در طعام و کم خوردن گوشت نیاشامیدن مسکرات.
۳ـ اخلاق نیکو چون راستگویی و فروتنی و اطاعت پدر و مادر و معلم و نیکی کردن به مردم و سوگند نخوردن و مانند آن. آداب زندگانی از قبیل آداب معاشرت و سواری و سخن گفتن و طعام خوردن و غیره.
٤ـ سواد ـ حفظ کردن اشعاری که از آداب و اخلاق نیکو حکایت کند. احتراز از اشعاری که از نوشیدن مسکرات و عشق و مانند آن سخن گوید. تاریخ و سرگذشت‌های نیك.
۵ـ ورزش و بازی به شرط آن‌که تولید درد و رنج نکند.
٦ـ صناعت و علم.

خواجه آموختن هنر و پیشه را ضروری می‌داند و رسم پادشاهان ایران را که قبل از اسلام به فرزندان خویش هنر می‌آموختند ذکر می‌کند و نهایت تأکید را در تعلیم آن می‌کند. وقتی کودك صنعتی را فرا گرفت باید به کسب معیشتش از آن راه هدایت کنند تا معتاد به تکفل امور زندگانی شود.

روش تعلیم باید با طبیعت و استعداد کودك سازگار باشد وبرای این‌کار باید به طبیعت او پی برد و استعدادش را کشف کرد تا معلوم شود برای چه رشته‌ای از تحصیل یا چه هنری آماده است و این مطلب را با بیان بلیغی ذکر می‌کند که محض نمونه، سبك گفتار او جهت شناخت بیشتر، عیناً در این جا نقل می‌شود:

و اولی آن بود که در طبیعت کودك نظر کنند و از احوال او به طریق فراست و کیاست اعتبار گیرند تا اهلیت و استعداد چه صناعت و علم در او مفطور است او را به اکتساب آن نوع مشغول گردانند چه همه کس مستعد همه صناعتی نبود والا همهٔ مردمان به صناعت اشرف مشغول شدندی و در تحت این تفاوت و تباین که در طبایع مستودع است سرّی غامض و تدبیری لطیف است که نظام عالم و قوام بنی آدم بدان منوط می‌تواند بود. «ذالك تقدیر العزیزالعلیم» و هر که صناعتی را مستعد بود او را بدان متوجه گردانند چه زودتر ثمرهٔ آن بیابد و به هنری متجلی شود والا تضییع روزگار و تعطیل عمر او کرده باشند.»

هر گاه کودك نتواند هنری را فرا گیرد و یا افزار آن صنعت را به کار برد باید وی را هنر دیگری آموخت؛ مشروط بر این‌که در مجاهدت خود با ثبات باشد و بی سبب از هنری به هنر دیگر نپردازد. فرا گرفتن درس باید از راه حافظه انجام گیرد و به وسیلهٔ تکرار و تذکر مطلب ملکه شود. اشعار پند آمیز را طفل باید بیاد بسپارد و تا معانی آن‌ها در ذهن او جای گیرد و در اخلاق وی مؤثر افتد.

سومین نکته را که خواجه تذکر می‌دهد این است که باید کودك را از راه تشویق به کار نیك و اخلاق پسندیده سوق داد. هرزمان کار خوبی انجام داد، معلم یا پدر او را بستایند و اگر قبیحی از او سرزند، وانمود کنند که از روی غفلت بوده است. اگر طفل کار زشتی که کرده پنهان کند، معلم نیز باید آن را نادیده شمارد و هر گاه تکرار کرد در خلوت او را ملامت کند ولی نباید سرزنش شنیدن را عادت وی کرد زیرا در آن صورت وقیح خواهد شد و از ارتکاب قبح لذت خواهد برد.

نکتهٔ چهارم توسل به تنبیه بدنی است. هر وقت کودك وظایف دینی را انجام ندهد و یا افعال قبیحه از او سر زند به دیگران زیان رساند بایدش زجر داد و در عین حال از فریاد کشیدن و شفیع طلبیدن هنگام ضرب او را منع باید کرد.

آخرین عقیده‌ای که خواجه نسبت به طریقهٔ پرورش ابراز می‌کند این است که باید کودك را به سختی عادت داد، چه از حیث خوراك و لباس و چه از حیث خواب و استراحت.

در باب تربیت دختران خواجه به طور اجمال در پایان نظریات خویش دربارهٔ تربیت فرزند می‌نویسد:

> این است سیاست پسران و در دختران هم به این نمط آنچه موافق و لایق ایشان بود استعمال باید کرد و ایشان را در ملازمت و وقار و عفت و حیا و دیگر خصالی که برای زنان شایسته باشد تربیت باید فرمود و هنرهایی که از زنان محمود بود، بدیشان بیاموخت.

سعدی[10]

خداوند سخن مشرف‌الدین مصلح سعدی آخرین نویسندهٔ بزرگی است که در این دوره در باب تربیت اظهار نظر کرده است. او پس از طی دورهٔ کودکی و

اتمام تحصیلات مقدماتی تقریباً در بیست‌سالگی به بغداد رفته و مدتی در نظامیهٔ آن‌جا به تکمیل فنون ادبی و علوم دینی پرداخته و توجه مخصوص به وعظ و خطابه داشته است. پس از فراغ از تحصیل مسافرت آغاز کرده، اغلب بلاد و ممالك اسلامی را چون شام و بیت‌المقدس و حجاز و افریقای شمالی و همچنین خوارزم و بلخ و غزنه و هندوستان را با دست تهی و رنج فراوان مشاهده کرده و در حدود ٦٥٠ که ابوبکرابن سعدابن زنگی از اتابکان سلغری در فارس فرمانروایی داشت به موطن خویش بازگشته و با تالیف بوستان در ٦٥٥ و گلستان در ٦٥٦ از بزرگ‌ترین شاهکارهای ادبی را به دنیا عرضه داشته است.

سعدی تخلص خود را از سعد پسر ابوبکر گرفته و نزد اتابك و مردم فارس مقامی رفیع داشته و با عزت و مناعت می‌زیسته است. علاوه بر بوستان و گلستان قصاید و مراثی و غزلیات و ترجیعاتی سروده است.

عقاید سعدی در باب تربیت: سعدی یك باب بوستان را تخصیص به عالم تربیت داده و باب هفتم گلستان را در تاثیر تربیت و باب هشتم آن را در آداب صحبت نگاشته است و این سخنسرای بزرگ را باید از نافذترین مربیان و معلمان اخلاق ایران خواند زیرا که کلمات قصار و پند و اندرزها و امثال و حکم او به حدی شیوا و ساده و دلنشین و روان و زیبا است که در ضمیر فارسی زبانان نقش می‌بندد و در رفتار و کردار آنها طبعاً مؤثر است.

سعدی معتقد است که آدمی هوش و استعداد و عادات نیکو و زشت را از پدر و مادر ارث می‌برد و بنابراین کسی که فطرتاً شایسته است تربیت در او تاثیر دارد و کسی که نامستعد است تربیت در او مؤثر نیست:

چون بود اصل گوهری قابل — تربیت را در او اثر باشد
هیچ صیقل نکو نداند کرد — آهنی را که بد گهر باشد

اطفال مستعد را هم باید از کودکی به پرورش آنها توجه کرد ورنه در بزرگی تربیت آنها دشوار خواهد بود:

هر که در خردیش ادب نکنند — در بزرگی فلاح از او برخاست
چوب تر را چنانکه خواهی پیچ — نشود خشك جز به آتش راست

منظور از تربیت به عقیدهٔ سعدی چهار چیز است: دیانت و پرهیزکاری، خردمندی، سخندانی، و اتکای به نفس.

سازمان ـ نسبت به سازمان تربیتی صریحاً نظری ابراز نکرده، ولی راجع به معلم معتقد است که اولاً باید مقتدر باشد تا شاگرد دستور او را اطاعت کند و الا:

استاد و معلم چو بود کم‌آزار   خرسك بازند کودکان در بازار

ثانیاً گفتار با کردارش یکی باشد ورنه:

عالمی را که گفت باشد و بس   هرچه گوید نگیرد اندر کس

در خصوص برنامه چون نظر اصلی سعدی پرورش اخلاقی است، موادی را ذکر نکرده، به کلیاتی از قبیل فرهنگ و خرد اکتفا کرده و تنها هنر و پیشه را به‌کرات تاکید کرده، چنان‌که در باب هفتم بوستان فرماید:

بیاموز پرورده را دسترنج   وگر دست داری چو قارون به گنج
مکن تکیه بر دستگاهی که هست   که باشد، که نعمت نماند به دست
چو بر پیشه‌ای باشدش دسترس   کجا دست حاجت برد پیش کس؟

روش تربیت به عقیدهٔ سعدی باید بر پایهٔ اعتدال و میانه‌روی باشد و تشویق و تهدید و بیم و امید با هم به کار رود:

درشتی و نرمی به هم در، به است   چو رگ‌زن که جراح و مرهم‌نه است
درشتی نگیرد خردمند پیش   نه سستی، که نازل کند قدر خویش

معذلك اگر آموزگار نتیجه نگرفت و کودك نافرمانی کرد، از زدن او نباید مضایقه کرد:

هرآن طفل کاو جور آموزگار   نبیند، جفا بیند از روزگار
ندانی که سعدی مراد از چه یافت؟   نه هامون نوشت و نه دریا شکافت
بخردی بخورد از بزرگان قفا   خدا دادش اندر بزرگی صفا

دومین نظر او این است که علم باید با عمل توام باشد و تعلیمات کتابی به تنهایی مفید نیست و دردی را درمان نمی‌کند و این حقیقت را با بیانات گوناگون در باب هشتم گلستان تشریح فرموده که به نقل یکی از آن‌ها در این‌جا اکتفا می‌شود:

علم چندان که بیشتر خوانی   چون عمل در تو نیست نادانی
نه محقق بود نه دانشمند   چهارپایی بر او کتابی چند
آن تهی مغز را چه علم و خبر   که بر او هیزم است یا دفتر؟

سومین نکته‌ای که سعدی تذکر می‌دهد این است که کودك را از قرین بد دور دارند زیرا هم‌نشینی و مصاحبت در اخلاق آدمی تاثیر بسیار دارد و این معنی را به انحای مختلف بیان کرده است:

گر نشیند فرشته با دیو	وحشت آموزد و خیانت و ریو
از بدان نیکویی نیاموزی	نکند گرگ پوستین دوزی

سرانجام سعدی معتقد است که طفل را باید به سختی عادت داد و او را به ناز و نعمت نپروراند و الا عادت به راحتی و تنبلی کند و در برابر آلام و مصایب تاب مقاومت نخواهد داشت و نومید و بیچاره خواهد شد:

پسر چون پدر نازکش پرورد	بسا روزگار را که سختی برد

در عین حال توصیه می‌کند که از فرزند نگاهداری کنند و حاجات مشروع او را برآورند:

پسر را نکودار و راحت رسان	که چشمش نماند به دست کسان

منظور از پرورش و آموزش

از مجموع آرا و عقاید نویسندگان بزرگی که در این دوره دربارهٔ تربیت و تعلیم اظهار نظر کرده‌اند و همچنین مطالعهٔ دیوان شعرا و کتب دانشمندان دیگر می‌توان گفت که به طور کلی چهار منظور در پرورش و آموزش طفل داشته‌اند. نخست این که وی را معتقد به خدا و شریعت اسلام بار آورند.

فردوسی در این خصوص فرماید:

ز دانش نخستین به یزدان گرای	که اوی است جان ترا رهنمای
ترا دین و دانش رهاند درست	ره رستگاری ببایدت جست

در صفحات گذشته ملاحظه فرمودید که ابن‌سینا و عنصرالمعالی و امام محمد غزالی و خواجه نصیرالدین طوسی و سعدی همگی لزوم پرورش مذهبی و تولید ایمان را پیوسته گوشزد کرده‌اند. غزالی مثلاً در کیمیای سعادت این مطلب را با صراحت تاکید کرده و آنجا که فرموده است:

مقصود از طعام آن است که بنده را قوت طاعت خدایتعالی بودی و مقصود از دنیا زاد آخرت است که دنیا با کسی بنماند و مرگ به زودی و ناگاه در آید و عاقل آن بود که از دنیا زاد آخرت برگیرد و به خشنودی حق‌تعالی رسد.

دومین هدف این بود که کودك را آراسته به اخلاق حسنه کنند و عادات نیکو را در او ایجاد کنند و کارهای زشت و اعمال ناپسندیده را در نظر او مذموم جلوه دهند تا از آنها متنفر شود و دوری جوید. تمام بزرگان ایران در این قسمت هم‌عقیده بوده‌اند. سعدی حتی مهم‌ترین وظیفهٔ تربیت را تولید خوی نیك و مسلط کردن عقل بر نفس اماره می‌داند، چنان‌که باب هفتم بوستان را که در عالم تربیت است با این ابیات آغاز می‌فرماید:

سخن در صلاح است و تدبیر و خوی   نه در اسب و میدان و چوگان و گوی
وجود تو شهری است پر نیك و بد   تو سلطان و دستوردانا خرد
رضا و ورع نیك نامان حر   هوا و هوس رهزن و کیسه‌بر
ترا شهوت و حرص و کین و حسد   چو خون در رگانند و جان در جسد
هوا و هوس را نماند ستیز   چو بینند سرپنجهٔ عقل تیز
رئیسی که دشمن سیاست نکرد   هم از دست دشمن ریاست نکرد

و خواجه نصیرالدین در اخلاق ناصری می‌فرماید: «چون رضاع فرزند تمام شود به تادیب و ریاضت اخلاق او مشغول باید شد» و همین که طفل از مرحلهٔ کودکی گذشت: «اول علم اخلاق و بعد از آن علوم و حکمت نظری آغاز کند.»

مقصود از اخلاق تنها انجام وظیفه نسبت به خالق و مخلوق و تقویت وجدان و تشخیص نیك از بد نبوده، بلکه آداب معاشرت، نشست و برخاست، سخن گفتن و طعام خوردن، و مانند آن را نیز شامل بوده است.

سومین منظور، آموختن هنر و پیشه و راه امرار معاش بوده است که تمام دانشمندان و بزرگان بر آن متفق بودند و شمه‌ای از افکار آنان در صفحات قبل مذکور افتاد. عنصرالمعالی در قابوسنامه به فرزندش می‌نویسد که «از روی حقیقت نزدیك من پیشه بزرگ‌ترین هنری است» و در ایران قبل از اسلام «هیچ محتشمی نبودی که فرزند را صناعت نیاموختی هرچند که بدان حاجت بودی».

هدف چهارم از تربیت، بهداشت و تندرستی بوده است که در اخلاق آدمی سخت مؤثر است. فردوسی در این خصوص فرماید:

نگهدار تن باش و آن خرد   چو خواهی که روزت به بد نگذرد
ز نیرو بود مرد را راستی   زسستی کژی زاید و کاستی

و خواجه نصیرالدین فرماید: «او (کودك) را تفهیم کنند که غرض از طعام

خوردن صحت بود نه لذت، و غذا مادهٔ حیات و صحت است.»

سازمان: نخستین مؤسسه‌ای که در این دوره برای تعلیم و تربیت به کار می‌رفته است مسجد بود و ترویج دین مبین و تعلیم مبانی مذهب در مسجد صورت می‌گرفته است. از قرن اول هجری در شهرهای ایران شروع به ساختن مسجد کردند، به طوری که از نیمهٔ قرن سوم در تمام بلاد یك یا چند مسجد وجود داشته است. اوقات تعلیم از بامداد تا نیمروز و فواصل بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا بوده است. موادی که می‌آموختند عبارت بود از قرآن و اصول و فروع دین و حدیث و تفسیر و فقه، صرف و نحو زبان عرب، منطق، و کلام.

هر استاد بر ستونی از پیشنیان تکیه می‌زد یا در گوشه‌ای از رواق مسجد می‌نشست و مؤمنین و طلاب دور او حلقه می‌زدند. در مساجد بزرگ چند استاد تدریس می‌کردند و چند حلقه برپا بود که هریك به نام استاد آن حلقه نامیده می‌شد. چون کتب دینی از اواسط قرن دوم شروع به تالیف شده بود به تدریج در مساجد مهم کتابخانه تاسیس شد و توانگران و امیران کتاب‌هایی بر طلاب وقف کردند. معمولاً هر مسجد را موقوفاتی بود که از درآمد آن به مدرسه و پیش‌نماز و واعظ حقوق داده می‌شد. در پاره‌ای از مساجد حجره‌هایی برای تربیت یتیمان و کودکان معین می‌کردند.

مکتب مؤسسه‌ای بود که برای تعلیم قرائت قرآن و آموختن سواد و مقدمات به وجود آمد. گاهی آن را کُتّاب (به ضم کاف و تشدید تا) می‌خواندند. مکاتب معمولاً در مساجد یا خانهٔ معلم یا در سر گذر و دکان یا در مدارس جای داشت. مکتبدار، معلم یا مؤدِب یا ادیب نامیده می‌شد و اگر مکتبش در مسجد یا مدرسه بود از درآمد اوقاف حقوقی می‌گرفت و یتیمان و مستمندان را به رایگان تعلیم می‌داد. سایر مکتبداران از هر کودك ماهیانهٔ جزئی می‌گرفتند و گاهی او را به کارهای خصوصی خود می‌گماشتند. در پایان هر مرحله از آموزش مانند ختم سورهٔ فاتحه یا اتمام قرائت قرآن هدیه‌ای از اولیای او انتظار داشتند. با این‌همه معیشت آن‌ها تامین نمی‌شد و ناچار بودند در ضمن تعلیم به اطفال به امور دیگر از قبیل استنساخ کتب، نامه‌نویسی، تحریرات شرعی، و دعانویسی بپردازند. سن شاگرد بین شش و پانزده بود و مدت تحصیل بستگی به

استعداد طفل و توانایی مالی پدرش داشت. کودك معمولاً روی زمین می‌نشست و رحل یا لوحی در پیش داشت.

خانه یکی دیگر از جایگاه‌های تعلیم و تربیت بود. طبقات متوسط و کم بضاعت معمولاً فرزندان خود را به مکتب می‌فرستادند. توانگران و بزرگان اطفال خود را در خانه تربیت می‌کردند و به فراخور حال، یك یا چند ادیب به پرورش و آموزش او می‌گماشتند. اگر ادیب نیك‌محضر بود اغلبش ندیمی انتخاب می‌کردند و با او چو عضوی از خانواده رفتار می‌کردند.

مدرسه در سه قرن اول هجری وجود نداشت جزدانشگاه جندی‌شاپور که در فصل دوم بدان اشارت رفت، در سه قرن مذکور علوم دینی و ادبیات در درجات متوسط و عالی در مساجد تعلیم می‌شد.

نخستین مدرسهٔ مستقل را ناصر کبیر (متوفا در ۳۰۴) در اواخر قرن سوم هجری در آمل جنب آرامگاه خویش برپا کرد و خود در آن تدریس کرد. در قرن چهارم هجری چند مدرسهٔ مهم در نیشابور و سبزوار تاسیس شد که مشهورترین آن‌ها مدرسهٔ بیهقیه و مدرسهٔ سعدیه بود.

شخصی که در این دوره در تاسیس مدارس و ترویج معارف همتی زایدالوصف نشان داد و باعث پیشرفت عظیم شد خواجه نظام‌الملك بود که در ۴۵۵ هجری به صدارت منصوب شد و قریب سی سال مهام امور کشور را به دست داشت و در زمان او ایران از ترکستان چین تا عدن تحت لوای واحد بود.

خواجه نظام‌الملك از فضلا بود و سیاست‌نامهٔ او از شاهکارهای زبان فارسی است. از نوازش دانشمندان و حکماو عرفا و معزز داشتن آن‌ها هیچ فرصتی را از دست نمی‌داد. از روزی که به صدارت نشست اقدام به ساختن مدارس کرد و در بسیاری از شهرها چون نیشابور و بلخ و هرات و اصفهان و خرگرد(خواف) و مرو و آمل و بصره و موصل و بغداد بنای مخصوص برای مدارس به وجود آورد که همگی به نام نظامیه خوانده شد. بزرگ‌ترین و مهم‌ترین آن‌ها نظامیهٔ بغداد بود که در ۴۵۷ هجری بنا شد و عده‌ای ازدانشمندان بزرگ زمان مانند امام محمد غزالی در آن تدریس کردند و سخن‌سرای نامی ایران، سعدی، در آن تحصیل کرد.

نظام‌الملك برای هریك از مدارس موقوفاتی معین کرد که تمام مخارج از

درآمد آن‌ها پرداخته می‌شد. برنامه و مقرراتی وضع کرد که نظم و نسق و وسایل تحصیل و آسایش طالبان علم را فراهم می‌ساخت. مقام ارجمند و طول مدت صدارت و معارف پروری و دانش‌گستری او باعث شد که عده‌ای از توانگران و خداوندان نعمت بدو تاسی جسته، در شهرهای دیگر مدرسه برپا کردند به طوری که در مدتی قلیل تقریباً تمام بلاد ایران دارای مدرسه شد.

خواجه نظام‌الملك در ۴۸۵ دنیا را بدورد گفت و آرامگاهش در اصفهان است.

ادارهٔ هر مدرسه و موقوفات آن در دست متولی بود که به موجب وقف‌نامه به طرز خاصی که واقف معین کرده بود انتخاب و منصوب می‌شد. از درآمد موقوفات، متولی بودجهٔ مدرسه را اعم از حقوق و هزینه می‌پرداخت، کارکنان مدرسه را اعم از مدرس و امام و کتابدار و واعظ و خادم، بر حسب ترتیبی که در وقف‌نامه مقرر بود نصب و عزل می‌کرد، در تحصیل و اخلاق طلاب و تقسیم حجره بین آن‌ها و تادیهٔ راتبه و نفقه، مراقبت و آنان که مرتکب خلاف فاحش می‌شدند از مدرسه بیرون می‌کرد.

معلمین مدرسه به سه طبقه تقسیم می‌شدند: مدرس، نایب مدرس، و معید. مدرس مقامی شامخ داشت و عموماً از علمای مُعمر و مشهور مملکت بود. هرگاه معلمی با این اوصاف پیدا نمی‌شد موقتاً کسی را به نیابت مدرس معین می‌کردند. مدرس معمولاً بر کرسی می‌نشست و طلاب در پای کرسی بر زمین جای می‌گرفتند.

نزد مدرسین نامی، گاهی صدها طالب علم تلمذ می‌کردند و به همین جهت صدای مدرس به همه نمی‌رسید و دو نفر معید تعیین می‌شدند که در دو طرف استاد بایستند و بیانات او را به آوای بلند تکرار کنند و در پایان درس اشکالات را مرتفع سازند.

رابطهٔ مدرس و طلاب علم نیکو و بر پایهٔ محبت و تشویق بود. وقتی مرحله‌ای را به پایان می‌رساند، استادش او را به امرا و رجال معرفی می‌کرد و باعث ترقی او می‌شد و در صورتی‌که خود استادَ در قضاوت و تولیت دست داشت وی را به تصدی مشاغل شرعی می‌گماشت. محصل نیز حق‌شناسی و احترام را نسبت به مدرس پیوسته رعایت می‌کرد.

چون هر مدرسه مسجد و محراب داشت و طلاب و دیگر مردم در آنجا نماز می‌گزاردند عموماً دارای پیش‌نماز و واعظی بود که امامت و منبر را برعهده داشتند.

طلاب مدرسه می‌بایست به سن بلوغ رسیده دارای سواد باشند و در صورت امکان مختصری از صرف و نحو و لغت عرب را بدانند. عده‌ای از آن‌ها در حجرات مدرسه سکونت می‌گزیدند و ماهیانه دریافت می‌داشتند و در ایام متبرکه و اعیاد اطعام می‌شدند.

کتاب‌خانهٔ مدرسه وسیلهٔ مطالعه و تحصیل را فراهم می‌ساخت. تعداد کتاب‌ها بسته به وسعت مدرسه و میزان موقوفات آن بود. بعضی از مدارس کتاب‌خانهٔ معتبر و کتب نفیس داشت، چنانکه مثلا مدرسهٔ عزیزیهٔ مرو مطابق نوشتهٔ یاقوت حموی صاحب معجم‌البلدان در آغاز قرن هفتم هجری دوازده هزار جلد کتاب داشت. در همان شهر مؤلف مذکور ده کتاب‌خانه به چشم خویش دیده بود.

داروخانه یکی دیگر از لوازم مدارس بزرگ بود که دارالشفا یا بیت‌الادویه می‌خواندند و دو فایدهٔ عمده داشت: یکی شناساندن داروها و خواص آن‌ها به طلاب پزشکی و دیگر توزیع دوا به مدرسین و طلابی که حاجت بدان داشتند.

برنامه: در مکتب، برنامهٔ اصلی عبارت بود از تعلیم الفبا و قرائت قرآن و حفظ کردن بخشی از آن و نوشتن از روی سرمشقی که معلم تعیین می‌کرد.

چون قرآن به عربی است و اطفال از خواندن و تلفظ کردن کلمات و فهمیدن عاجز بودند به ناچار بعد از رنج فراوان و مدتی صرف وقت آنرا طوطی‌وار یاد می‌گرفتند: از این‌جا تحصیل کردن بدون فهمیدن و به کار انداختن قوهٔ تفکر در ایران معمول شد چنان‌که اکنون هم این رویه در بسیاری از نقاط ادامه دارد.

به‌تدریج که کتاب تالیف شد و زبان فارسی نضج گرفت برنامهٔ مکاتب توسعه یافت و خواندن رسالات و کتب فارسی و از بر کردن اشعار و حکایات و تعلیم مقدمات صرف و نحو عربی معمول شد. انتخاب کتاب درسی تابع قاعدهٔ معینی نبود و قوهٔ طفل یا سهولت و دشواری کتاب در نظر گرفته نمی‌شد بلکه میل پدر یا تصادف و دسترسی به کتاب معینی باعث به کار بردن آن در مکتب

می‌گردید ــ در مکتب گاهی سیاق نیز تدریس می‌شد.

در مدرسه برنامه شامل موادی بود که امروز در دبیرستانها و دانشکده‌ها آموخته می‌شود و عده و نوع مواد بستگی داشت به شخصیت مدرسین و شمارهٔ طلاب و وسعت مدرسه و درآمد موقوفات. در ابتدا صرف و نحو لغات عربی تدریس می‌شد، سپس می‌پرداختند به معانی بیان و منطق و وقتی طالب علم قادر به فهمیدن متن عربی می‌شد، رشتهٔ تخصصی را انتخاب می‌کرد ــ علوم دینی، حکمت، طب، علوم ریاضی، دبیری، شاعری، منجمی، مهندسی، و مانند آن.

مدت تحصیل بستگی داشت به استعداد طالب علم و وضع مالی او؛ چنان‌که عده‌ای پس از پنج ـ شش سال مدرسه را ترك و وارد زندگی می‌شدند، و عدهٔ دیگر در رشته‌ای تخصص پیدا کرده به اخذ اجازه نایل می‌آمدند و بعضی نیز تمام عمر را در مدرسه به مطالعه و عبادت می‌پرداختند.

برای هریك از رشته‌ها به مرور ایام از قرن دوم هجری تالیفاتی به وجود آمد که به تدریج در مدارس معمول شد و مواد تفصیلی برنامه در حقیقت محتویات آن کتب بود. در این‌جا محض نمونه فهرست کوچکی از بعضی از تالیفات مذکور نقل می‌شود:

صرف و نحو و لغت عرب و عروض: کتاب سیبویه در صرف و نحو، کتاب کامل تالیف المبرد، انموذج زمخشری در نحو، غایةالعروض ابوالحسن بهرامی، خطبه‌های نهج‌البلاغه حضرت امیر، کلیله و دمنهٔ روزبه (ابن مقفع)، ترسل صاحب‌بن عباد.

منطق: شفا و اشارات ابن‌سینا.

فقه: فقه‌الاکبر ابوحنیفه، کافی محمد کلینی رازی، و سیط امام محمد غزالی

تفسیر قرآن: تفسیر محمدبن جریر طبری و ترجمهٔ آن به فارسی، کشاف زمخشری، تفسیر ابوالفتوح رازی.

ریاضی: تصانیف محمدبن موسی خوارزمی و ابومعشر بلخی، تفهیم ابوریحان بیرونی، تکملهٔ ابونصر بغدادی، صد باب احمد سجزی، جبر و مقابلهٔ عمر خیام.

حکمت: تالیفات ابونصر فارابی، شفای ابن‌سینا.

پزشکی: فصول بقراط، مسائل حنین اسحاق، مسائل و کتاب منصوری و حاوی

محمدبن زکریای رازی، کامل‌الصناعة علی عباس مجوسی، اغراض سید اسماعیل جرجانی، قانون ابن‌سینا، ذخیرهٔ خوارزمشاهی.

دیوان شعرایی چون رودکی، منوچهری، عنصری، عسجدی، فرخی، سنایی، عطار، انوری، خاقانی، نظامی، و شاهنامهٔ فردوسی را با دقت برای دبیری و شاعری مطالعه می‌کردند، ولی ظاهراً در مدارس موضوع تدریس نبود.

روش تعلیم: در مکتب روش تعلیم انفرادی بود. معلم بدواً به شاگردان بزرگ‌تر درس می‌داد، سپس آن‌ها را به عنوان خلیفه به آموختن کودکان دیگر می‌گماشت. همین‌که شاگرد درس می‌گرفت، برجای خود می‌نشست و آن را به آوای بلند و حرکت موزون بدن تکرار می‌کرد. به یاد سپردن مهم‌ترین وسیلهٔ یادگرفتن بود و به هیچ‌وجه فهم یا ذوق طفل رعایت نمی‌شد. به همین جهت زدن کودك با ترکه و تازیانه و فلك کردن از لوازم و ضروریات هر مکتب به شمار می‌رفت.

در مساجد و مدارس آزادی فکر و بحث در قسمت اعظم این دوره موجود بود و هر مدرس در کار خود استقلال داشت؛ یعنی پس از شرح عقاید متقدمین یا معاصرین رأی و نظر خود را اظهار و مطلبی را علناً قبول یا رد می‌کرد و نکات جدیدی را از خود بیان می‌نمود.

طلاب برای فراگرفتن درس و روشن ساختن نکات دشوار، مباحثه می‌کردند. معمولاً دو یا چند تن از طلاب همدرس گرد هم می‌نشستند و یکی متن درس را از روی کتاب می‌خواند و دیگران بر سر هر کلمه یا هر سطری ایراد می‌گرفتند و اشکال می‌کردند و خواننده باید با منطق و دلیل جواب گوید و رفیقان خود را قانع سازد. به این ترتیب از تمام درس موشکافی می‌شد و طلاب در منطق و استدلال ورزیده و ماهر می‌شدند.

اجازه: در مساجد و مدارس معمولاً درس را پس نمی‌گرفتند و رسماً امتحانی به عمل نمی‌آمد، ولی طلاب منظم و ساعی را مدرسین عملاً می‌شناختند زیرا که محصلین ضمن درس یا در پایان آن سؤالاتی می‌کردند و اشکالات خود را رفع می‌نمودند و به این ترتیب معلومات و دلبستگی خود را به درس ظاهر می‌ساختند. بعضی اوقات هم حواشی و تعلیقات یا شرح و تالیفاتی را که داشتند به نظر مدرس می‌رساندند.

طالب علم همین‌که به مرحله‌ای می‌رسید که می‌توانست مطالب را استنباط کند و کتابی را تدریس یا روایت کند مدرس به خط خود در پشت آن کتاب اجازهٔ قرائت یا روایت می‌داد و این اجازه به منزلهٔ دانش‌نامه‌ای بود که امروزه در مدارس عالی می‌دهند. متن عدهٔ زیادی از این اجازه‌ها در کتب رجال مانند جلد بیست و پنج بحارالانوار یا قصص‌العلماء مندرج است. بعضی از آن‌ها چند سطر و برخی چند صفحه است.

در این‌جا برای نمونه اجازه‌ای که ابوعلی احمدبن محمد مسکویهٔ رازی صاحب تجارب‌الامم و کتاب الطهاره در پشت نخستین صفحهٔ کتاب الفوزالاصغر که یکی دیگر از تالیفات او است و به خط خویش روایت آن را به ابومنصور یحیی‌حسن‌بن علی به سال ٤۱۸ هجری داده به واسطهٔ مقام ارجمند ابن‌مسکویه در ایران و نمونهٔ کتابت هزار سال قبل عیناً ذکر و متن آن نقل و ترجمه می‌شود.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

سمع هذا الکتاب منی و قراء بقرومن قرا۹ الولدالنجیب صائن‌الدین ابومنصور یحیی‌بن حسن‌بن علی ادام‌الله توفیقه و قد اجزت له روایته عنی و روایة مایصح عنده من مجموعاتی و مسموعاتی علی الشرط المعین فی ذالك من اجتناب الغلط و التصحیف. کتبه احمد بن محمد فی شهر... سنه ثمانی عشر و اربع مائه حامدالله تعالی و مصلیاً علی النبی و آله.

که ترجمهٔ آن به قرار زیر است:

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان

فرزند نجیب صائن الدین ابومنصور یحیی بن‌حسن‌بن‌علی که خداوندش توفیق دهاد این کتاب را از من شنید به نحوی که می‌خوانند و فرامی‌گیرند و به او اجازه دادم روایت این کتاب را و همچنین روایت آنچه از مجموعات و مسموعات من نزد او درست باشد به شرط معین در این باب و اجتناب از غلط و تصحیف. احمدبن محمد در ماه ... به سال ٤۱۸ در حالی که حمد کننده بود خدای تعالی را و درود فرستنده بر پیامبر و فرزندان او این سطور را نگاشت.

نتیجه

به طوری که از مندرجات این فصل برمی‌آید در چهار قرنی که به استیلای مغول خاتمه پذیرفت فرهنگ ایران پیوسته رو به توسعه و تکامل رفت و در هر رشته بزرگ‌ترین نوابغ علم و ادب در ایران ظهور کردند و بهترین آثار را به وجود آوردند که مایهٔ افتخار و مباهات ملت ایران است.

در پزشکی و علوم طبیعی و ریاضی و فلسفهٔ محمدبن زکریای رازی و ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی و امام محمد غزالی و عمر خیام و خواجه نصیرالدین طوسی، در شعر و ادب، فردوسی و مولوی و سعدی از بزرگ‌ترین دانشمندان و نویسندگان و سخن‌سرایان جهان و از مفاخر جاویدان این کشور هستند و آثار لایزال آنها چون کتاب حاوی، قانون، شفا، آثارالباقیه، و کتاب ماللهند ، احیاءالعلوم ، جبر و مقابله، شاهنامه، مثنوی، بوستان ، و گلستان از کواکب درخشان آسمان معرفت و مایهٔ حیات ابدی و پایهٔ معنوی این مرز و بوم است.

همین فرهنگ موجب شد که در اعصار دهشتناك بعد کشور ما محو نشود و پس از چندی خاموشی، زندگانی از سر گیرد و بر قبایل مهاجم معناً چیره شود و سلطهٔ آن‌ها را در هم شکند و روزگار و عظمت خود را تجدید کند و مقامی را که شایسته است در میان ملل عالم احراز کند.

خلاصهٔ فصل پانزدهم

در این فصل سیر تحول شکل حکومتداری پس از حضرت محمد (ص) و بعد سایر امامان گفته شد و نیز از چگونگی رسیدن ایرانیان به استقلال سخن گفتیم. سپس دودمان‌های مختلف را نام بردیم و نیز از سخن‌سرایان و شعرا و نویسندگان هر کدام از دوره‌ها ذکر کردیم. از صاحب نظران تعلیم و تربیت در این دوره بحث شد، از جمله ابن‌سینا که اولین دانشمند بزرگی است که مستقیماً در این دوره در باب تعلیم و تربیت سخن رانده و صاحب کتاب‌های دانشنامهٔ علایی و قانون است، و منظور وی از تعلیم و تربیت پنج چیز است: ایمان، اخلاق نیك، تندرستی، سواد، و هنر و پیشه که از روش و سازمان پیشنهاد شدهٔ وی مشروحاً صحبت شد. دیگر صاحب‌نظر این دوره عنصرالمعالی است که صاحب کتاب قابوسنامه است و منظور از تعلیم و تربیت را شناختن خدا و انجام دادن وظایف دینی، آماده شدن برای زندگانی شایستهٔ اصل و تبار کودك، پیدا کردن اخلاق نیکو، کسب دانش و هنر می‌داند. سازمان و برنامهٔ تحصیل و روش از دیدگاه وی در این فصل به تفصیل آمده است. امام محمد غزالی، که افکار تربیتی خود را در کتاب‌های کیمیای سعادت و نصیحةالملوك آورده است، از دیگر علمای تربیتی این دوره است که منظور از تربیت را سه چیز دانسته است: ۱) سعادت دین و دنیا؛ ۲) خشنودی خدا؛ ۳) تسلط بر نفس و تهذیب اخلاق و احیای شریعت نبوی. وی مراحلی را برای پرورش کودك ذکر کرده است که شرح آن همراه با روش و سازمان از دیدگاه وی در مشروح درس آمده است. از دیگر علمای تعلیم و تربیت می‌توان خواجه نصیرالدین طوسی را نام برد که صاحب کتاب اخلاق ناصری است و منظور از تربیت را درك سعادت می‌داند. در مورد روش و سازمان و برنامهٔ تحصیلی از نظر وی در جای خود مفصلاً بحث شد. سعدی آخرین عالم تربیتی در این دوره، یك باب از بوستان و باب هفتم گلستان را به تاثیر تربیت اختصاص داده است و منظور از تربیت را: ۱) دیانت و پرهیزکاری؛ ۲) خردمندی؛ ۳) سخنرانی؛ ٤) اتکای به نفس دانسته است و راجع به روش و سازمان و برنامه از نظر وی در جای لازم صحبت شده است.

اساساً از مجموع نظرات این نویسندگان بزرگ تعلیم و تربیت چهار هدف از تعلیم و تربیت می‌توان استنتاج کرد:

۱ـ کودك را معتقد به خدا و شریعت اسلام بار بیاورند.
۲ـ کودك را آراسته به اخلاق حسنه کنند و عادات نیکو در او ایجاد نمایند و کارهای زشت را در نظر او مذموم جلوه دهند تا از آنها متنفر شود، و دوری جوید.
۳ـ آموختن هنر و پیشه و راه امرار معاش.
٤ـ بهداشت و تندرستی.

کلاً سازمان ابتدا در این دوره مسجد بود که در آن قرآن و اصول و فروع دین و حدیث و تفسیر و فقه و صرف و نحو زبان عرب، منطق و کلام آموخته می‌شد و بعد از آن به ترتیب: مکتب و خانه و مدرسه بود. نخستین مدرسهٔ مستقل به دست ناصر کبیر ساخته شد و تلاش خواجه نظام‌الملك موجب ترویج عظیم معارف شد و مدارس بسیاری تاسیس شد که مجهز به کتابخانه، داروخانه، محل سکونت طلاب و... بود. در مکتب برنامهٔ اصلی عبارت بود از تعلیم الفبا و قرائت قرآن و حفظ کردن بخشی از آن و نوشتن از روی سرمشقی که معلم تعیین می‌کرد. در باب مدت تحصیل و منابع درسی و روش تعلیم در این فصل مفصلاً توضیح داده شده است.

سؤالات خود آزمایی

۱ـ چگونه ایرانیان به استقلال رسیدند؟
۲ـ فضلا و شعرای دورهٔ سامانیان را نام ببرید.
۳ـ اخوان‌الصفا چه کسانی بودند؟
٤ـ چه کتاب‌هایی در عصر غزنویان نوشته شدند؟
۵ـ بزرگ‌ترین حکما و شعرای عصر سلجوقیان را نام ببرید.
٦ـ سخن‌سرایان عصر خوارزمشاهیان کدام‌اند؟
۷ـ منظور از تربیت، و سازمان و برنامهٔ تحصیل و روش از دیدگاه ابن‌سینا را بنویسید.
۸ـ منظور از تربیت، و سازمان و برنامهٔ تحصیل و روش از دیدگاه عنصرالمعالی را بنویسید.
۹ـ منظور از تربیت، و سازمان و برنامهٔ تحصیل و روش از دیدگاه امام محمد

غزالی را بنویسید.

۱۰ـ منظور از تربیت، و سازمان تحصیل و روش از دیدگاه خواجه نصیرالدین طوسی را بنویسید.

۱۱ـ منظور از تربیت و سازمان و برنامهٔ تحصیل و روش از دیدگاه سعدی را بنویسید.

۱۲ـ روش و سازمان و برنامهٔ تحصیل در مکتب‌خانه‌های این دوره چگونه بود؟

پی‌نویس‌ها:

۱) دورهٔ استقلال سیاسی ایران تا سلطهٔ مغول (۲۵۰ ـ ۶۵۶).

۲) (۱۹۸ ـ ۲۱۸).

۳) بخش‌هایی که از این قسمت به بعد آمده‌اند، از تاریخ مختصر فرهنگ ایران، نوشتهٔ عیسی صدیق انتخاب شده است که موجز و در عین حال نسبتاً جامع و مفید به نظر می‌رسد.

۴) وزیر دانشمند ایرانی (۳۲۶ ـ ۳۸۵ هـ. ق.).

۵) علی‌بن‌عباس‌مجوسی اهوازی، از بزرگ‌ترین پزشکان اسلام، (وفات ۴۰۰ هـ. ق.).

۶) احمدبن محمدبن یعقوب (وفات ۴۲۱ هـ. ق.)، مورخ و نویسندهٔ معروف اسلامی ایرانی (در ابتدا زرتشتی بود و سپس اسلام آورد).

۷) مدت خلافت: ۴۴۲ ـ ۴۶۷.

۸) امام محمد غزالی به سال ۴۵۰ در نزدیکی طوس متولد شد و در همان شهر در ۵۰۵ هجری جهان را بدرود گفت.

۹) در سال ۵۹۷ هجری در طوس به دنیا آمد و در ۶۷۲ در بغداد درگذشت و در حرم امام موسی کاظم (ع) به خاک سپرده شد.

۱۰) در حدود سال ۶۱۰ هجری قدم به عرصهٔ گیتی گذاشت و در حدود سال ۶۹۱ در شیراز دنیا را بدرود گفته و در خانقاه خویش به خاک سپرده شده و آرامگاهش زیارتگاه ارباب ذوق و معرفت است.

فصل شانزدهم

دورهٔ رنج و گداز، از استیلای مغول تا ظهور صفویه

در اوایل قرن هفتم هجری مملکت ما دچار بلیه‌ای هولناك شد که دنیا را از ژاپن تا آلمان ویرانه کرد و صدماتی به عالم فرهنگ و تمدن وارد آورد که مانند آن تاکنون دیده نشده است. این بلیه عبارت بود از هجوم قومی وحشی و خونخوار و غارتگر به نام مغول که بی‌رحمی و قساوت و فجایع اعمال آنها به حدی شدید بود که اگر اسناد مسلم وجود نداشت وقوع آن اعمال باور کردنی نبود. هر کس در مقابل آنها ایستادگی می‌کرد او را می‌کشتند و هر کس تسلیم می‌شد از دم تیغ می‌گذراندند. اگر عدهٔ کمی را از بین نمی‌بردند برای استفاده از هنر و صنعت آنها بود یا برای به کار بردن آنها در صفوف مقدم سپاه خود، چنانچه این تیره‌بختان در این فاجعه باز زنده می‌ماندند آنها را به قتل می‌رساندند تا از اسیران جدید در حملات بعد استفاده کنند.

حملات مغول

چنگیزخان در ۶۱۶ هجری شروع به حمله کرد و تا ۶۲۱، که از ایران بازگشت، مملکت ما را تا ری و کاشان و همدان و آذربایجان تسخیر کرد و کرورها آدم از دم شمشیر گذراند به طوری که از هزار نفر یك تن زنده نماند. منارهای جداگانه از کلهٔ مردان و زنان و کودکان برپا و شهرها را با خاك

یکسان کرد. اولاد چنگیز کار او را تعقیب کردند تا نوبت هلاکو رسید. وی در ۶۵۰ از قراقوروم، پایتخت مغولستان، آهنگ ایران کرد و وقتی به سمرقند رسید عطاملك جوینی صاحب تاریخ جهانگشا به خدمت او در آمد. در ۶۵۴ هلاکو قلاع اسماعیلیه را گشود و در ۶۵۶ بغداد را گرفت و قتل عام کرد. و المستعصم بالله سی‌وهفتمین خلیفهٔ عباسی را به هلاکت رساند و خلافت بنی عباس را منقرض ساخت و به سال ۶۶۳ بمرد.

غازان از احفاد هلاکو در ۶۹۴ به سلطنت رسید و اسلام آورد به این ترتیب رابطه‌اش با قراقوروم قطع شد و در امر سلطنت مستقل گردید. غازان خواجه رشیدالدین فضل‌الله صاحب جامع‌التواریخ را وزارت داد و مدرسه و مؤسسات خیریه‌ای نزدیك تبریز ساخت.

برادرش سلطان خدابنده، سلطانیه را نزدیك زنجان بنا کرد و بعد از او پسرش پادشاه شد و وقتی در ۷۳۶ درگذشت سلسلهٔ مغول رو به انقراض رفت و مملکت به دست چهار سلالهٔ کوچك افتاد: ملوك کرت در شمال شرق، سربداران در سبزوار، آل مظفر در فارس و مرکز، و جلایریان در شمال غرب و مغرب.

حملات تیمور

هنوز جراحات وارده از هجوم مغول التیام نیافته بود که امیر تیمور، تاتاری جفاکار و سفاك، در ماوراءالنهر ظهور کرد و از سال ۷۸۲ شروع به حمله به ایران نمود و تا ۸۰۷ که وفات یافت با ۶۰۰ ـ ۷۰۰ هزار سپاهی چندین بار به مملکت ما هجوم آورد و هر بار با کشتن صدها هزار نفر و غارت کردن و ویران ساختن شهرها با غنایمی که گرد می‌آورد به سمرقند، پایتختش باز می‌گشت. در ۷۹۸ مسکو را تصرف کرد و در ۸۰۰ هندوستان را فتح نمود؛ بین ۸۰۲ و ۸۰۳ سوریه را تا ساحل مدیترانه گرفت و عثمانی‌ها را شکست داد و ازمیر را خراب کرد و سلطان عثمانی را اسیر نمود و مصر را منقاد ساخت.

پس از تیمور، شاهرخ و پسرانش چندی سلطنت کردند و از ثروت هنگفتی که تیمور از غارتگری‌ها به دست آورده بود بخشی را صرف هنرهای زیبا و مخصوصاً معماری و صنایع کتاب نمودند.

اواسط قرن نهم هجری بین احفاد شاهرخ بر سر سلطنت جدال برخاست و

مشرق ایران به دست سلطان حسین بایقرا (نتیجهٔ امیر تیمور) آذربایجان و مغرب و جنوب ایران به دست ترکمن‌ها (قره قوینلو و آق قوینلو) افتاد تا اسماعیل صفوی پس از دو سال، به رشادت و دلاوری، آن‌ها را مغلوب کرد و به سال ۹۰۷ در تبریز تاج بر سر نهاد.

بدترین نتیجهٔ هجوم

شصت‌وپنج سال هجوم متوالی و لشکرکشی و قتل عام و غارت و آتش‌سوزی و ویرانی و هتك عرض و ناموس و ایجاد وحشت و دهشت از طرف مغول و تاتار تاثیر بسیار هولناك در روحیهٔ مردم داشت که از همه شوم‌تر انحطاط اخلاقی بود که تا به امروز در رفتار و کردار ما هویدا است. مغول‌ها برای رسیدن به منصب و مقام و یا حفظ آن از کشتن پدر و پسر و برادر ابا نداشتند. از ترس یا حسادت تقریباً تمام وزرای خود را به قتل رساندند. شکنجه و عقاب و ضبط اموال و نیست کردن خدمت‌گزاران ارجمند و خاندان‌های بزرگ، به طور ناگهانی، از حوادث جاری و عادی بود.

اطمینان مردم نسبت به آینده به کلی سلب شد و نومیدی و یاس همه را فرا گرفت و ناپایداری روزگار در دماغ همه رسوخ یافت، تملق و چاپلوسی از زورمند همه جا رایج شد، صراحت لهجه و شهامت و عفت از میان رفت. گوشه‌گیری و خاموشی و تسلیم به قضاوقدر دستور صلحا شد.

عقاید نویسندگان دربارهٔ تربیت

در این دوره چهار تن از نویسندگان ایران دربارهٔ تربیت اظهار نظر کرده‌اند که از اساتید درجهٔ سوم هستند و به ترتیب تاریخ عبارت‌اند از: اوحدی (متوفا در ۷۳۸) صاحب جام جم، عبدالرحمن جامی (متوفا در ۸۹۸) نویسندهٔ بهارستان و هفت اورنگ، جلال‌الدین دوانی (متوفا در ۹۱۰) صاحب اخلاق جلالی، و حسین واعظ کاشفی (متوفی در ۹۱۰) صاحب اخلاق محسنی و روضة‌الشهداء. چون در این کتاب بنا بر اختصار است، به شرح حال و نظریات مشهورترین آن‌ها یعنی جامی اکتفا خواهد شد.

جامی[۲]

مولانا عبدالرحمن جامی در نزد پادشاهان و بزرگان و علما و عرفای عصر خود بسیار معزز و محترم بود و در فرهنگ زمان خود نفوذ بسیار داشت.

پس از استیلای مغول و تاتار، جامی بزرگترین شاعری است که در اراضی متصرفی آنها ظهور کرده است. به واسطهٔ استغنای طبع و عزت نفس و داشتن مشرب عرفان در آسیای صغیر و هندوستان هم مورد احترام خاص بوده و منشآتش سرمشق نویسندگان آن ممالك واقع شده است.

جامی پس از فراگرفتن زبان فارسی و صرف و نحو عربی نزد پدر با وی به هرات رفته و مدتی در نظامیهٔ آنجا تحصیل کرد. سپس به سمرقند رهسپار شد و از محضر شیخ فتح‌الله تبریزی، استاد الغبیك (پسر شاهرخ) استفاده نمود. با الغ بیك آشنا شد و شهرت بسیار پیدا کرد و از بزرگان و علما حرمت بسیار دید. در همان‌جا در سلك عرفا داخل شد.

وقتی سلطان حسین بایقرا در هرات به سلطنت نشست نسبت به جامی ارادت خاصی نشان داد. سلطان محمد فاتح، پادشاه معروف عثمانی، جامی را به قسطنطنیه دعوت کرد، ولی جامی اجابت نکرد.

جامی هفت مثنوی به تقلید نظامی سروده و آن را هفت اورنگ خوانده است. دیوانی هم در غزلیات دارد. در نثر کتاب نفحات‌الانس را در ترجمهٔ احوال عرفا نوشته است. چند رساله نیز در عروض و قافیه و صرف و نحو و منطق و تصوف و موسیقی تالیف کرده است. جامی دو کتاب درسی برای فرزندش نگاشته: یکی به نام بهارستان به تقلید گلستان سعدی و دیگری به نام فواید الضیائیه در نحو عرب که آن را شرح جامی خوانند.

نظریات جامی: جامی نظریات خود را در باب تربیت در بهارستان و هفت اورنگ در ضمن مطالب دیگر و در تلوپندها و اندرزها بیان داشته که به‌اجمال در این‌جا ذکر می‌شود.

منظور از تربیت به عقیدهٔ جامی: کسب کمال و به طلبی است، که اگر تعقیب شود سعادت نصیب گردد. سعادت را هم در پنج چیز می‌داند: صحت بدن، ایمنی، سعت رزق، رفیق شفیق، و فراغت.

سازمان: در ضمن مثنوی‌ها از دبستان نام می‌برد. خود نیز در مدرسهٔ نظامیهٔ

هرات تحصیل کرده است، در انتخاب معلم نیك محضر تأکید می‌کند و حرمت چنین معلمی را از پدر بیشتر می‌داند چنان‌که می‌فرماید:

کسی گفت چونی چنین رنج‌بر — به تعظیم استاد بیش از پدر؟
بگفتا زد آن نقش آب و گلم — وزین تربیت یافت جان و دلم
از آن شد تن من پذیرای جان — وزین آمدم زندهٔ جاودان

امام محمد غزالی چنین عقیده‌ای را در چهار قرن قبل از جامی ابراز کرده بود، که قبلاً به آن اشارت رفت.

اوقات کار شبانه‌روز باید سه قسمت شود: قسمتی صرف تحصیل، قسمت دیگر عمل کردن به آنچه آموخته‌اند، قسمت سوم حشر با دانشمندان. برنامهٔ تحصیل باید عبارت باشد از قرائت و حفظ قرآن، حسن خط، هنر، و علمی که انسان ناگزیر از کسب آن است.

راجع به اهمیت هنر گوید:

قیمت مرد نه از سیم و زر است — قیمت مرد به قدر هنر است
ای بسا بنده که از کسب هنر — قدرش از خواجه بسی بیشتر است
وی بسا خواجه که از بی‌هنری — در ره بندهٔ خود پی‌سپر است

جامی به فرزندش توصیه می‌کند که در پی شاعری نرود، زیرا شعر را انحطاط بزرگ روی داده است و برای مدح از ستمکاری و سفلگان به کار می‌رود.

روش:

۱- در روش تربیت برای مصاحبت و همنشینی تاثیر زیاد قایل است و جمله‌ای که جلال‌الدین مولوی دویست و اندی سال قبل از جامی فرموده به این بیان تذکر داده است:

بخردی گوهر خرد سفته است — مار بد به ز یار بد گفته است
مار بد جز به گرد تو نتند — یار بد عقل و دین ز بن بکند
مار بد را چو بینی‌اش، دانی — یار بد را شناخت نتوانی

و به واسطهٔ فسادی که در اثر هجوم مغول و تاتار در اخلاق پدید آمده بود، به فرزندش توصیه می‌کند تا بر صورتش مو نروئیده با کسی معاشرت نکند.

۲ ـ برای یاد گرفتن، به عقیدهٔ جامی باید مطالب را به حافظه سپرد. این کار هم از راه تکرار میسر تواند باشد.
۳ـ خوی گرفتن با کتاب و مطالعه را لازم می‌داند و ابیات نغزی در وصف کتاب و مطالعه سروده است.
٤ـ آنچه طفل فرامی‌گیرد باید بدان عمل کند:
چو کسب علم کردی در عمل کوش　　　که علم بی‌عمل زهری است بی نوش
۵ـ عقیده‌مند به تنبیه بدنی است و در آن اثر نیکو می‌بیند ولیکن به فرزند توصیه می‌کند که خود را سزاوار تنبیه ننماید.

در اثر شیوع فساد، جامی مانند سایر نویسندگان این دوره نسبت به زنان خوش‌بین نیست تا آنجا که توصیه به تجرد می‌کند.

تأثیر هجوم و استیلا در فرهنگ

هجوم و استیلای مغول و تاتار ضربات بسیار شدید و جبران ناپذیری بر فرهنگ ما وارد ساخت. قتل عام و غارت و سوزاندن و ویران کردن شهرها و کتابخانه‌ها و کاخ‌ها باعث شد که اولاً هزاران جلد کتاب نفیس به کلی از بین برود و نتیجهٔ قرن‌ها تحقیق و تفکر زایل شد و تنها اسامی و عناوین بعضی از آثار مفقود در پاره‌ای از کتب باقی ماند. ثانیاً هزاران مدرس و ادیب و نویسنده و دانشمند کشته شدند و عدهٔ قلیلی که توانستند جان به سلامت بدر برند به هندوستان و آسیای صغیر مهاجرت کردند که از این جمله می‌توان بهاءالدین ولد پدر جلال‌الدین مولوی را نام برد که با فرزند به قونیه رحل اقامت افکند. ثالثاً مساجد و زوایا و اماکن مقدسه و مکاتب و مدارس به عدهٔ بی‌شماری کن فیکون شد و به کلی از بین رفت.

در نتیجهٔ این ضربت‌ها اولاً ترقیات و پیشرفت‌هایی که در کلیهٔ رشته‌ها در دورهٔ قبل حاصل شده بود فوراً متوقف گشت و تنزل و انحطاط آغاز گردید. در تمام این دوره فقط یك خورشید عالمتاب ظهور کرد و آن خواجه حافظ بود که در شیراز پرورش یافت و شیراز در اثر تدابیر اتابکان سلغری و امرای آل مظفر تا حدی از قتل عام و غارت و انهدام مصون ماند. ثانیاً انشای فارسی پر از تکلف و تصنع شد زیرا این سبك مورد پسند سلاطین مغول و تاتار بود و در

تشویق و ترویج آن کوشش می‌شد. اغلب نویسندگان سعی کردند که خداوندان قدرت و صاحبان زور را متصف به اخلاق کریم کنند و هر ناکس را ارجمند نشان دهند و در بدیع و قافیه و ظواهر عبارت هنرنمایی کنند. ثالثاً زبان ترکی در آذربایجان و شمال غربی ایران رایج شد زیرا در قسمت اعظم این دوره مراغه و تبریز و سلطانیه پایتخت مغول و تاتار بود و این امر در معمول شدن زبان ترکی تاثیر فراوان داشت.

در مقابل لطمات مذکور در دو رشته از امور فرهنگی فی‌الجمله جنبشی نمایان شد. یکی تاریخ نویسی و دیگری علم نجوم: سلاطین مغول و تاتار علاقه‌مند به ضبط فتوحات خود و معتقد به تاثیر اوضاع کواکب در سرنوشت انسان بودند و از این‌رو مورخان و منجمان را تشویق می‌کردند. هلاکو به تاسیس رصد خانهٔ مراغه و تدوین زیج ایلخانی کمك کرد و الغ بیك، نوهٔ تیمور، در سمرقند رصدخانه برپا و زیج تالیف نمود. در این دوره کتب تاریخ متعدد به سلك تحریر در آمد که از همه مهم‌تر تاریخ جهانگشا تالیف عطاملك جوینی و جامع‌التواریخ گردآوردهٔ خواجه رشیدالدین فضل‌الله، وزیر غازان و سلطان خدابنده الجایتو است.

در نتیجهٔ ارتباط با چین و تبت در زمان مغول، مصنوعات ایران و چین مبادله شد و در صنایع دو کشور تاثیر نمود. در دورهٔ تیموری معماری و هنرهای زیبا مخصوصاً خط و نقاشی و تذهیب و صحافی و تجلید و کاغذ سازی بیش از پیش ترویج شد و ترقی کرد.

منظور از تربیت: چهار منظور که در فصل گذشته ذکر شد، در این دوره تعقیب می‌گردید ولی در اثر مصایبی که بر مردم وارد آمد مفهوم و معنای اخلاق عملاً دگرگون شد. برای صیانت خویش و جلوگیری از فحشا و فساد رهبران قوم و مصادر امور نسبت به فاتح اظهار انقیاد کردند. به حیله و فریب متشبث شدند ـــ همه چیز او را ستودند ـــ به حد افراط کوچك‌ترین صفت نامذموم او را بزرگ کردند ـ تملق و چاپلوسی را به حد اعلی رساندند. البته به این وسیله رفته رفته به مقصود نایل شدند و معناً بر فاتحین غلبه کردند ولی اخلاق خودشان هم رو به تباهی رفت. اطاعت صرف و عدم صراحت لهجه و گزاف‌گویی عادت شد ـــ ظاهرسازی و عدم توجه به باطن و معنی متداول گشت ـــ بدبینی و سوءظن

نسبت به یکدیگر و مخصوصاً نسبت به زنان رواج پیدا کرد ــ فکر و بیان آن تابع لفاظی و عبارت‌پردازی گردید.

سازمان: سازمان تربیت و تعلیم مانند دورهٔ قبل بود ولی چنان‌که فوقاً مذکور افتاد عدهٔ زیادی از مکاتب و مساجد و مدارس و زوایا و تکایا و بقاع با خاک یکسان شد و موقوفات آن‌ها از بین رفت و تا آخر قرن هفتم کسی در فکر ترمیم آن‌ها یا ساختن بنای جدید نبود.

هشتاد سال پس از هجوم مغول غازان در تبریز شروع به ساختن مکتب و مدرسه و خانقاه کرد و سلاطین بعد تا حدی به او تاسی جستند. همین‌طور بیست‌وپنج سال پس از حملات امیرتیمور اولاد او به تاسیس مسجد و مدرسه پرداختند و از مساجدی که بنا کردند از همه زیباتر مسجد گوهرشاد است که زن شاهرخ در نیمهٔ اول قرن نهم در مشهد برپا ساخت.

برنامه: اساس برنامه در این دوره همان بود که درفصل سوم تشریح شد ولی تغییراتی در آن روی داد که به ترتیب زیر می‌توان خلاصه کرد.

۱ـ زبان عربی مقام سابق را از دست داد زیرا بغداد که کانون فرهنگ اسلامی و مقر خلافت بنی عباس بود سقوط کرده و سلطهٔ مغنوی تازیان از بین رفته بود.

۲ ـ تعلیم مذهب و علوم دینی بیش‌از پیش تقویت شده و مردم به آخرت و عقبی متوجه و به اعراض از دنیا هدایت شدند.

۳ـ در زبان فارسی ظاهر سازی و مغلق‌نویسی و به کار بردن کلمات نامانوس و مطنطن معمول گردید. شعر، که در آغاز مورد فهم مغول نبود، رو به سستی و پستی گذاشت.

۴ـ آموختن شنا که در دورهٔ قبل، از مواد ضروری شمرده می‌شد به واسطهٔ فسادی که در اخلاق عمومی پیدا شد و کودکان را به چشم ناپاک می‌نگریستند تقریباً متوقف گردید. اوحدی در جام جم گفته است:

به شنایش چه می‌بری چون بط؟ دانش آموزش و فصاحت و خط
کودک خویش را برهنه در آب چه کنی پیش بنگیان خراب

۵ـ آموزش دختران که در دورهٔ پیش مجاز بود در این دوره از معاصی محسوب گشت چنان‌که باز اوحدی نوشته است:

چرخ، زن را خدای کرد به حل قلم و لوح گو به مرد بهل

کاغذ او کفن، دواتش گور   بس بود گر کند به دانش زور

در این دوره مخصوصاً در مدتی که سلاله‌های کوچك فرمانروایی داشتند کتاب‌هایی نوشته شد که بعضی از آن‌ها در مدارس جزو کتب درسی قرار گرفته است. از جمله کتاب مطوّل در معانی بیان تالیف سعدالدین تفتازانی که شرحی است بر کتاب تلخیص‌المفتاح خطیب قزوینی، صرف میر در صرف عربی و کُبری در منطق که هر دو به فارسی است، تالیف میر سید شریف جرجانی، مواقف در علم کلام، تالیف قاضی عضدالدین ایجی، فوایدالضیائیه تالیف جامی که شرحی است بر کتاب کافیه ابن حاجب در نحو که اکنون به شرح جامی معروف است. نصاب الصبیان ابونصر فراهی که معانی لغات را به شعر فارسی بیان کرده و در اوان حملهٔ مغول تالیف شده در مکاتب معمول گردید. گلستان سعدی هم جزء کتب درسی مکاتب بود.

روش: در این دوره روش تعلیم سخت و خشن شد. محافظت پسران و دختران از شر عناصر ناپاك برای همگی وظیفهٔ مهم گشت.

در مدارس آزادی بحث در مسائل دینی و علمی که در دورهٔ قبل مؤثر در ترقی فرهنگ بود از میان رفت. اظهار عقیده متروك شد و پذیرفتن اقوال و عقاید قدما از روی تعبد جزو فرایض گردید. مدرسین دربارهٔ موضوع درس دیگر از خود نظری ابراز نمی‌کردند و فقط به ظاهر کلمات قدما قناعت می‌نمودند. قوهٔ ابتکار را زایل و جای استدلال و منطق را تاویلات مذهبی گرفت.

چون زبان فارسی با تکلف و تصنع توام شد رکود و تحجر پدید آمد.

نتیجه

در اثر هجوم مغول و تاتار و نزول این بلای ناگهانی و قتل عام و انهدام شهرها و مدارس و مکاتب و مساجد و از بین رفتن کتب و کشته شدن مدرسین و علما، مملکت ما که می‌بایست مضمحل شده باشد به واسطهٔ فرهنگ پرمایهٔ دورهٔ قبل و نیروی تابناکی که داشت باقی ماند. مشعل علم و ادب موقتاً خاموش شد ولی از نو شروع به درخشیدن کرد. اما شدت مصایب وارده به حدی بود که رسیدن به پایهٔ دورهٔ پیش میسر نشد. در اغلب علوم و فنون تقلید ناقصی از عصر قبل به عمل آمد و بیشتر تالیفاتی که شد در شرح کتب پیشین بود. بنابراین این

بلیه مذکور نه تنها از پیشرفت جلوگیری کرد بلکه موجب انحطاطی شد که فرهنگ ایران به مدارج سابق هم نرسید.

البته ملت ایران قبایل مغول و تاتار را در اثر همان فرهنگ و تمدن در خود مستحیل کرد به طوری که اقوام مذکور اوصاف نژادی خود را از دست دادند و به آداب و عادات و رسوم ملی ما آشنا شدند و بدان‌ها خوی گرفتند و رفته رفته به صورت ایرانی در آمدند و مروج فرهنگ ما گشتند. چون تیمور و شاهرخ بر ممالك پهناوری فرمانروایی داشتند نفوذ فرهنگ ایران در ماوراءالنهر و قفقاز و آسیای صغیر و شمال هندوستان توسعه یافت و زبان فارسی در آن خطه‌ها رواج حاصل کرد ولی شیوهٔ تکلف‌آمیز و ملال‌انگیز که در آن وقت معمول بود در خارج از ایران انتشار یافت و در آن نواحی تصور شد که سبك تحریر فارسی باید همیشه مُعَقَّد و متکلف باشد.

ظهیرالدین بابر از نواده‌های تیمور پس از تصرف هندوستان زبان فارسی را در آن شبه قاره زبان رسمی کرد و اعقابش از او پیروی کردند. در ترویج زبان و ادبیات، معماری و هنرهای ایران صمیمانه کوشیدند.

در اثر علاقهٔ پادشاهان تیموری به هنرهای زیبا، شعرا و نقاشان و مذهبان و خطاطان و صحافان نوازش بسیار دیدند. بایسنغر پسر شاهرخ شخصاً خط ثلث را بسیار نیکو می‌نوشت و کتیبهٔ مسجد گوهرشاد مشهد که مادرش برپا ساخت به خط او است. در نتیجهٔ همین توجه و دلبستگی ترقیات مهمی در صنایع ظریفه آغاز شد که در دورهٔ صفوی به حد کمال رسید.

خلاصهٔ فصل شانزدهم

آنچه که در این فصل مورد مطالعه قرار دادید، به طور خلاصه بدین قرار است: در اوایل قرن هفتم هجری، مملکت ما و همچنین ژاپن تا آلمان توسط قومی وحشی و غارتگر به نام مغول مورد حمله قرار گرفت و صدمات غیر قابل جبرانی به عالم فرهنگ و تمدن وارد آورد و انسان‌های زیادی را به خاك و خون کشید. به طوری‌که چنگیزخان از سر آنها منارها برپا کرد و پس از او شقاوت و بدبختی توسط فرزندش ادامه یافت تا نوبت به هولاکو رسید، او نیز بغداد را تصرف و خلافت بنی عباس را منقرض کرد و در سمرقند عطاملك جوینی به خدمت او در آمد. غازان پس از او به سلطنت رسید و اسلام آورد و خواجه رشیدالدین فضل‌الله را وزیر خود کرد و مؤسسهٔ خیریه‌ای بنا نهاد و از سال ۷۳۶ پس از درگذشت پسر سلطان خدابنده، سلسهٔ مغول رو به انقراض نهاد و مملکت به دست چند سلسلهٔ کوچك ملوك کرت، سربداران، جلایریان افتاد. پس از این سلسه، امیر تیمور تاتاری در سال ۷۸۲ از ماوراءالنهر حمله به ایران کرد و با قتل و غارت، سرزمین‌های زیادی را به تصرف در آورد و عثمانی‌ها را شکست داد. پس از تیمور، شاهرخ و پسرانش سلطنت کردند و بخشی ازسرمایهٔ غارت شده توسط تیمور را صرف هنرهای زیبا و مخصوصاً معماری و صنایع نمودند. و پس از او قسمت‌های مختلف ایران به دست احفاد شاهرخ افتاد و سرانجام این سلسله توسط اسماعیل صفوی منقرض شد. شصت‌وپنج سال هجوم متوالی مغول و تاتار تاثیرات هولناکی بر روحیهٔ مردم نهاد که از همه بدتر انحطاط اخلاقی بود، به طوری‌که تملق و چاپلوسی جای صراحت لهجه را گرفت و از سوی صلحا، دستور گوشه‌گیری و تسلیم به قضا و قدر صادر شد. در این دوره چهار عالم تربیتی ظهور کردند که به شرح حال و نظریات جامی پرداختیم و با آوردن نام کتب مختلفش، گفتیم که نظریات تربیتی او در بهارستان و هفت اورنگ منعکس شده است. او معتقد است که انسان از طریق کسب کمال و به طلبی به سعادت می‌رسد. و سعادت را در(صحت بدن، ایمنی، سعت رزق، رفیق شفیق، فراغت) می‌دانست. او مدرسه را مکان تربیتی و برنامهٔ تحصیل را (قرائت، حفظ قرآن، حسن خط، و هنر) معرفی کرد. او روش تربیتی را در همنشینی و مصاحبت و یادگیری مطالب و از طریق به حافظه سپردن و عمل به آموخته‌ها

می‌دانست. او اوقات شبانه روز را به سه قسمت تقسیم کرد. به خاطر شیوع فساد به زنان خوش‌بین نبود. در این دوره، خورشید عالم‌تاب حافظ در شیراز، ظهور کرد. قتل و غارت و ویرانی شهرها و کتابخانه‌ها و نابودی هزاران مدرس و دانشمند و اماکن مقدسه از جملهٔ تاثیرات هجوم این دوره بود. اما در دو رشته تاریخ‌نویسی و علم نجوم، به خاطر علاقمند بودن تاتار به ضبط فتوحات و اعتقاد به تاثیرات اوضاع کواکب در سرنوشت انسان، جنبشی حاصل شد و در سمرقند و مراغه رصدخانه تاسیس و زیج ایلخانی تدوین شد و کتب مختلف تاریخی تدوین گردید و در زمینهٔ صنایع ظریفه ترقی حاصل شد. در زمینهٔ تربیت، هدف و سازمان و برنامه همان‌هایی بودند که در فصل گذشته توضیح دادیم اما تا قرن هفتم به فکر ترمیم مکان‌های تربیتی نبودند اما پس از هشتاد سال غازان شروع به ترمیم و ساختن مکتب و مدرسه و خانقاه کرد و مسجد گوهرشاد توسط زن شاهرخ بنا نهاده شد و در زمینهٔ برنامهٔ درسی زبان عربی اهمیت خود را از دست داد و تعلیم مذهب تقویت و ظاهر سازی و به کارگیری کلمات نامانوس معمول شد و شعر به خاطر نامفهوم بودن آن برای مغولان رو به سستی نهاد و آموزش شنا به خاطر رواج فساد تقریباً متوقف و آموزش دختران جزء معاصی محسوب شد. روش تربیت این دوره سخت و خشن بود و آزادی بحث در مدارس از میان رفت و تعبد جای آنرا گرفت. سرانجام گفتیم که ایران به خاطر فرهنگ غنی، قبایل مغول و تاتار را در خود مستحیل کرد. به طوری‌که آنان مروج فرهنگ و زبان فارسی شده و سبب توسعهٔ آن در سرزمین‌های متفرقه شدند.

سؤالات خود آزمایی

۱ـ حادثهٔ بزرگی که در سال‌های (۶۵۶ـ۹۰۷ هـ.) رخ داد چه بود؟ و شامل چه قسمت‌هایی از دنیا شد؟

۲ـ خلافت بنی عباس، چگونه و در چه سالی منقرض شد؟

۳ـ خواجه رشیدالدین فضل‌الله صاحب چه کتابی و وزیر چه کسی بود و چه اقدامی کرد؟

۴ـ سلسلهٔ مغول از چه زمانی رو به انقراض نهاد و پس از آن ایران به دست چه کسانی افتاد؟

۵ـ امیر تیمور چه سرزمین‌هایی را تصرف کرد و در چه سالی ایران را مورد حمله قرار داد ؟

٦ـ قسمت‌های مختلف ایران در اواسط قرن نهم هجری به دست چه کسانی افتاد ؟ و آنان در چه سالی و توسط چه کسی مغلوب شدند ؟

۷ـ بدترین نتیجهٔ هجوم مغول و تاتار چه بود ؟

۸ـ بزرگان تربیت در این دوره چه کسانی بودند و چه کتبی را تالیف کردند ؟

۹ـ جامی به خاطر چه خصوصیاتی در این دوره مورد احترام خاص قرار داشت؟ و تالیفاتش چه بود ؟

۱۰ـ نظرات تربیتی جامی در چه کتبی آمده و منظور او از تربیت چه بود ؟

۱۱ـ جامی سازمان تربیت را کدام مکان می‌دانست و بر چه اموری تاکید می‌کرد ؟

۱۲ـ جامی اوقات شبانه روز را به چند قسمت تقسیم کرد و برنامهٔ تحصیل را شامل چه مطالبی می‌دانست؟

۱۳ـ جامی چه توصیه‌ای به فرزندش کرد ؟ چرا ؟

۱٤ـ روش تربیت از نظر جامی چیست؟ تاکید او برای یادگرفتن بر چیست؟ و چرا نسبت به زنان خوش‌بین نبود ؟

۱۵ـ تاثیرات این دوره را بر فرهنگ بر شمارید .

١٦ـ خورشید عالم‌تاب این دوره که بود و چرا او را مانند دیگران از بین نبردند ؟

۱۷ـ چه عاملی سبب ترویج زبان ترکی در آذربایجان و شمال غربی ایران شد ؟

۱۸ـ دو رشته از امور فرهنگی که در این دوره پیشرفت و ترقی کرد چه نام داشتند و علت آن چه بود ؟

۱۹ـ ایران در زمان تیموری در چه زمینه‌های هنری ترقی کرد ؟

۲۰ـ مسجد گوهرشاد توسط چه کسی و در چه زمانی بنا نهاده شد و کتیبهٔ آن به چه خطی و توسط چه کسی نوشته شد ؟

۲۱ـ سازمان تربیت این دوره شامل چه مکان‌هایی بود ؟

۲۲ـ مقام زبان عربی در این دوره چه بود ؟ چرا ؟

۲۳ـ زبان فارسی در این دوره دستخوش چه تحولی شد ؟

۲٤ـ روش تربیت در این دوره چگونه بود ؟

۲۵ـ توسط کدام حاکم، فارسی در شبه قارهٔ هند، زبان رسمی شد؟
۲٦ـ صنایع ظریفه در کدام دوره به کمال خود رسید؟
۲۷ـ در زمینهٔ پیشرفت علم نجوم در زمان هولاکوخان و الغبیك چه قدم‌هایی برداشته شد؟

فصل هفدهم

دورهٔ جدید وحدت ملی و بسط تشیع (عصر صفوی)

اسماعیل صفوی که به سال ۹۰۷ در تبریز به سلطنت نشست تشیع را مذهب رسمی ایران اعلان کرد و به آن وسیله خواست در مملکت وحدت و تجانس و یک‌رنگی ایجاد کند و به تشتت و پراکندگی خاتمه دهد و ایران را از دیگر کشورهای اسلامی مجزا و مستقل سازد. برای رسیدن به این مقصود مخالفین تشیع را از پای در آورد و دشنام دادن به سه خلیفهٔ اول راشدین را مرسوم و معمول داشت و همین امر باعث مخاصمه با دولت عثمانی و اُزبک‌ها شد که نسبت به مذهب تسنن بسیار متعصب بودند.

شاه‌اسماعیل هفت سال اول را تا ۹۱٤ صرف منکوب کردن امرا و گردن کشانی کرد که در نقاط مختلف حکومت ملوك‌الطوایف داشتند و مهم‌ترین آنها سران آق‌قوینلو بودند، سپس به راندن ازبك‌ها پرداخت. طایفهٔ خونخوار ازبك که از قبایل مغول و در شمال شرقی دریای خزر ساکن بود در این اوان ماوراءالنهر را تصرف کرد. به خراسان حمله آورد و دودمان تیموری آنجا را برچید و صدمات بسیار بر مردم وارد کرد. شاه‌اسماعیل در ۹۱٦ به خراسان لشکرکشی کرد و ازبکان را منهزم ساخت و از ماوراءالنهر تا رود جیحون را به تصرف درآورد ولی ازبك‌ها بعداً نیرو گرفتند و متجاوز از صد سال باعث خونریزی و غارتگری بودند.

آل عثمان در اثر تاخت و تاز مغول، از مشرق ایران به آسیای صغیر رفتند و در ۸۵۷ هجری دولت بیزانس را مغلوب و قسطنطنیه رافتح کردند و دولت مقتدری به وجود آوردند. در ۹۱۸ سلطان سلیم عثمانی به سلطنت رسید و می‌خواست خلیفهٔ مسلمین شود و سیاست مذهبی شاه‌اسماعیل مانع بزرگی در این راه بود. بدین سبب چهل‌هزار نفر از شیعیان مقیم خاك عثمانی را قتل عام کرد و ازبك‌ها را بر ضد ایران تحریك و تقویت نمود و در ۹۲۰ به آذربایجان حمله کرد و در چالدران (شمال تبریز) به واسطهٔ داشتن توپخانه و تفنگ برلشکریان ایران، که فقط به شمشیر و نیزه مسلح بودند، فایق آمد و تبریز را تصرف کرد. لیکن در اثر خصومت مردم، ایران را ترك کرد و شاه‌اسماعیل با تصرف ارمنستان و گرجستان و شمال بین‌النهرین شکست چالدران را تلافی نمود.

شاه تهماسب

شاه اسماعیل پس از ایجاد وحدت مذهبی و دولتی نیرومند در ۹۳۰ درگذشت و تهماسب پسر ارشدش که کودك بود جانشین او شد و وقتی به سن رشد رسید به تمشیت امور پرداخت و چندین بار به دفع ازبك‌ها اقدام کرد و با عثمانی‌ها نبردهای سخت داشت به سال ۹۷٤ میان دو دولت موقتاً صلح برقرار شد. در زمان سلطنت او همایون امپراتور هندوستان پسر ظهیرالدین بابر در اثر منازعه با رقبای خود به ایران پناهنده شد و به واسطهٔ مساعدت‌های شاه‌تهماسب مجدداً به سلطنت هندوستان رسید و خود و اعقابش مروج زبان فارسی و فرهنگ ایران در آن دیار شدند.

شاه عباس بزرگ

پس از شاه تهماسب مملکت یازده سال در دست پسرش سلطان محمد خدابنده بود که به واسطهٔ ضعف چشم توانایی سلطنت نداشت و هرج‌ومرج و پریشانی در امور پدید آمد تا عباس میرزا پسرش، فرمانروا و پادشاه خراسان، در صحنهٔ منازعه ظهور کرد و هر کس را به جای خود نشاند، و به سال ۹۹٦ سلطان محمد تاج‌وتخت را بدو تفویض نمود.

شاه‌عباس مملکت را به قدرت و عظمتی رساند که در دورهٔ اسلامی دیده

نشده بود. ابتدا با عثمانی‌ها از در صلح در آمد و تبریز و ارمنستان و گرجستان را به آنها واگذار نمود. آن‌گاه به دفع ازبك‌ها و گردن‌کشان دیگر پرداخت و نظم و امنیت را همه جا برقرار کرد. سپس با کمك عده‌ای کارشناس انگلیسی توپ و تفنگ ساخت و نیروی ایران را با اسلحهٔ جدید مجهز نمود و در ۱۰۱۱ با عثمانی‌ها داخل کارزار شد و آذربایجان و کردستان و عراق عرب را از آنها پس گرفت و حدود ایران را در شرق به بلخ و در شمال غربی به ماوراء تفلیس و بادکوبه رسانید.

شاه عباس به سال ۱۰۰۰ هجری پایتخت را از قزوین به اصفهان منتقل نمود و به آبادی و تزیین آن و دیگر شهرها اقدام کرد و هنرمندان را در هر رشته حمایت و تشویق نمود و علمای دین را بسیار احترام گذاشت و نسبت به اهل کتاب تساهل و عنایت داشت و بازرگانی را پیوسته ترویج کرد و با بزرگ‌ترین ممالك خارجی چون اسپانی و انگلستان و پرتقال و هلند و روسیه روابط سیاسی و تجاری برقرار نمود. مسجد شاه و مسجد شیخ لطف‌الله و میدان نقش جهان و پل سی و سه چشمه در اصفهان از آثار اوست.

جانشینان او

شاه عباس در ۱۰۳۸ رخت به دیگر سرا کشید. ولیعهد لایقی به جا نگذاشت. شاه عباس دوم که در ۱۰۵۲ به سلطنت رسید و بیست‌وپنج سال پادشاهی کرد بعد از شاه اسماعیل و شاه عباس بزرگ، بهترین پادشاه صفوی بود. در زمان او عدالت و آسایش وجود داشت. کاخ عالی‌قاپو و عمارت چهل ستون در اصفهان در عصر او ساخته شد.

بعد از شاه عباس دوم پسرش بیست‌وهشت سال و پس از او شاه سلطان حسین سی سال با ضعف و سستی و بی‌قیدی و بی‌حالی زمام امور را در دست داشتند و ظلم و جور و تقدیر از خائن و تکدیر از خدمت‌گزاران و رشوه‌خواری به حدی شدید بود که حملهٔ گروهی افغان را نتوانستند دفع کنند.

حکومت افغان‌ها

در ۱۱۳۵ سلطان حسین تسلیم محمود افغان شد. محمود در اثر قیام اهالی قزوین برضد افغان‌ها، دست به سفاکی زد و اصفهان را قتل عام کرد و در مقابل ایستادگی یزدی‌ها و بختیاری‌ها جنونش شدت یافت و به دست پسر عمویش اشرف، در ۱۱۳۷ کشته شد و زمام امور به دست اشرف افتاد. در این گیر و دار پطر کبیر امپراطور روسیه اوضاع درهم ریختهٔ ایران را غنیمت شمرد و داغستان را تصرف کرد و به بادکوبه و گیلان دست انداخت و به وسیلهٔ سفیر فرانسه در اسلامبول ایران را بین خود و دولت عثمانی تقسیم کرد و هر دو دولت بنای تاخت و تاز به شمال و مغرب ایران را گذاشتند و ولایاتی را تصرف کردند.

ظهور نادر

در این هنگام نادر در خراسان ظهور کرد و افغان‌ها را در ۱۱٤۰ در نیشابور منهدم ساخت و سه مرتبهٔ دیگر اشرف و لشکریانش را نزدیك دامغان و مورچه‌خورت و تخت‌جمشید شکست داد. اشرف در حالی‌که می‌گریخت، به دست بلوچ‌ها گرفتار و کشته شد. نادر وقتی از کار اشرف فارغ شد متوجه عثمانی‌ها گردید و آن‌ها را در هم شکست و از خاك ایران بیرون راند. چون سلطان حسین را اشرف افغان در اصفهان به هنگام فرار کشته و پسر او تهماسب پیمان زیان‌آوری با عثمانی بسته بود، نادر او را با موافقت سران لشکر در ۱۱٤۵ معزول ساخت و پسر شیرخوارش را به سلطنت انتخاب و خود را نایب او اعلام کرد. در همان سال بر حسب اخطار نادر، سپاهیان روس شمال ایران را تخلیه کردند. نادر چند جنگ دیگر با عثمانی‌ها در قفقاز کرد و آن‌ها را شکست داد و گرجستان و ارمنستان و قفقاز را به ایران باز گردانید.

در ۱۱٤۸ بزرگان و علما و رجال مهم مملکت در دشت مغان نادر را به سلطنت انتخاب کردند. در این دوره یك رساله به نام آداب‌المتعلمین نوشته شد و یکی از اعاظم علمای دینی هم ملا محمد باقر مجلسی، دربارهٔ تعلیم و تربیت اظهار نظر کرده است.

آداب‌المتعلمین: رساله‌ای به عربی که مؤلف آن معلوم نیست و در آخر کتاب جامع‌المقدمات، که برای مبتدیان زبان عربی است، مکرر به طبع رسیده است.

این رساله را دوازده فصل است که مهم‌ترین آن‌ها در این‌جا خلاصه می‌شود و از سایر فصول فقط موضوع هر فصل ذکر خواهد شد.

فصل ۱ ـ در ماهیت علم و فضیلت آن.

فصل ۲ ـ در نیت است. شاگرد باید برای رضای خدا بخواند.

فصل ۳ ـ در انتخاب رشتهٔ تحصیلی و استاد و همدرس است.

مؤلف توصیه می‌کند که امور دینی آنچه مورد حاجت است باید آموخت. در انتخاب کتاب باید اصل متن را اختیار کرد نه کتب شرح و حواشی آن را. استاد باید داناترین و پارساترین و معمرترین شخص باشد.

وقتی که استاد و کتاب برگزیده شد باید در تحصیل ثبات نشان داد و بی سبب معلم و کتاب را عوض نکرد. برای مذاکره و مباحثه باید از طلاب پرهیزکار و نیکو خصال انتخاب کرد و از اشخاص تبه خوی و تن پرور دوری جست و اندرز مولوی را به یاد می‌آورد که فرمود:

یار بد بدتر بود از مار بد　　　تا توانی می‌گریز از یار بد

مار بد تنها همی بر جان زند　　　یار بد بر جان و بر ایمان زند

استاد را باید حرمت گذاشت و به سخنان او با دقت گوش فرا داد و در انتخاب مواد تحصیلی با او مشورت کرد.

فصل ٤ ـ در جدیت در تحصیل.

فصل ۵ ـ مشروح‌ترین فصل کتاب و در آغاز تحصیل و مقدار و ترتیب آن است.

مقدار درس در ابتدا باید به اندازه‌ای باشد که با دو مرتبه مرور فرا گرفته شود و درسی را باید شروع کرد که نزدیك‌تر به فهم باشد. معلم باید متن کوچك و ساده انتخاب کند تا نزدیك‌تر به فهم و ضبط باشد زیرا که محصل اگر چیزی را نفهمد یاد نمی‌گیرد. هرگاه محصل درس را مطالعه و چند بار تکرار کند یاد خواهد گرفت. بهتر است که مقدار درس کمتر و مطالعه و تکرار زیادتر باشد. اگر در فهمیدن درس اشکال پیدا شد نباید سستی نشان داد بلکه باید جدیت نمود و از خداوند یاری طلبید و تضرع نمود تا به مقصود رسید.

درس باید مورد بحث و مذاکره قرار گیرد و لازمهٔ مباحثه رعایت انصاف و تانی و احتراز از خشم است. فایدهٔ مذاکره و مباحثه بیش از مطالعه به تنهایی است. درس دیروز را باید پنج بار درس پریروز را چهار مرتبه، درس

پس‌پریرروز را سه دفعه و به همین قیاس درس روزهای پیش را تکرار باید کرد تا خوب فرا گرفته شود.

فصل ۶ ـ در توکل است.

محصل باید به خدا توکل کند و اگر در راه تحصیل بردباری نشان دهد لذتی درك می‌کند که فوق لذات دنیوی است. خواجه نصیرالدین طوسی وقتی شب‌ها را بیدار می‌ماند و مشکلی را حل می‌کرد می‌فرمود: «چگونه ممکن است شاهزادگان این گونه لذات را دریابند؟»

محصل نباید از خواندن فقه و حدیث و تفسیر و علم قرآن اعراض کند.

فصل ۷ ـ در اوقات تحصیل است، که از گهواره تا گور را باید دانش فرا بگیرد. بهترین ایام تحصیل موقع جوانی و بهترین ساعات آغاز و انجام شب است.

فصل ۸ ـ در مهربانی استاد است نسبت به محصل.

فصل ۹ ـ در بهترین طریقهٔ استفاده از محضر استاد است.

فصل ۱۰ ـ در پرهیزکاری است.

فصل ۱۱ ـ در طریق تقویت حافظه است.

فصل ۱۲ ـ در خصوص جلب و منع روزی و افزایش و کاهش عمر است. برای تندرستی محصل باید طبق حدیث نبوی دعا بخواند تا روزی‌اش زیاد شود ـ صدقه دهد و کار خیر کند تا عمرش دراز گردد. گناه باعث محروم شدن از روزی است مخصوصاً دروغ که باعث فقر است و همچنین خواب زیاد یا انداختن درخت بدون سبب... خوش نویسی و شیرین‌سخنی مایهٔ افزایش روزی است.

ملا محمد باقر مجلسی

بزرگ‌ترین نویسنده‌ای که معرف فرهنگ دورهٔ صفوی و سیصد سال است در فرهنگ این کشور نفوذ دارد. ملا محمد باقر مجلسی که در باب تعلیم و تربیت نیز اظهار نظر نموده است، در ۱۰۳۷ در اصفهان به جهان آمده و در ۱۱۱۱ به عالم عقبی شتافته و در مسجد جامع اصفهان به خاك سپرده شده؛ بقعه‌اش زیارتگاه شیعیان است.

مجلسی به سه کار اشتغال داشت: نخست ریاست امور دینی و حل و فصل

مسائل شرعی و اجرای احکامی که صادر می‌نمود که از این راه قدرت زایدالوصف به هم رسانید. دوم تدریس علوم دینی که قریب هزار نفر طالبان علم از محضر او استفاده می‌کردند و عقاید ونظرات او را بعداً در اکناف کشور منتشر می‌نمودند. سوم تالیف کتاب به فارسی و عربی در باب مذهب شیعه که باعث رواج مذهب جعفری در میان مردم شد و در قلوب آن‌ها رسوخ پیدا کرد.

مهم‌ترین تالیف او به عربی کتاب بحارالانوار است در بیست‌وشش مجلد بزرگ که در حقیقت دائرةالمعارف مذهب شیعه است در فقه و اصول و احادیث و علوم طبیعی و ریاضی و تاریخ انبیا و ائمه و غیره.... مشهورترین تالیفات او به فارسی عبارت اند از: عین‌الحیات، حلیةالمتقین، و زادالمعاد.

نظریات مجلسی: مجلسی نظریات خود را دربارهٔ تعلیم و تربیت به استناد قرآن و احادیث و اخبار در بحارالانوار و عین‌الحیات و حلیةالمتقین بیان کرده است. نکات مهمی که در بحارالانوار متذکر شده، در ضمن دو کتاب دیگر نیز آمده است.

در کتاب عین‌الحیات مجلسی وصایای حضرت رسول (ص) را به ابوذر غفاری که از اصحاب برگزیده بود به فارسی ترجمه کرده و قسمت‌های دشوار آن‌را به استناد احادیث معتبر روشن نموده است. کتاب مذکور نمونهٔ برجستهٔ اخلاق مذهبی است.

در باب آموختن علوم دینی وصایا را در تحت شش قاعده بیان نموده که سه قاعدهٔ ذیل راجع است به تعلیم:

قاعدهٔ اول: در فضیلت علم و یادگرفتن و یاد دادن آن.

قاعدهٔ دوم: در اقسام علوم و آنچه از آن نافع است.

قاعدهٔ سوم: در آداب و شرایط علم و عمل نمودن به آن.

در حلیةالمتقین آداب مذهبی به زبانی ساده در چهارده باب (به عدهٔ چهارده معصوم) و یك خاتمه بیان شده و هر باب به دوازده فصل به عدهٔ (دوازده امام) تقسیم گردیده است.

باب چهارم در فضیلت ترویج و آداب معاشرت زنان و تربیت فرزندان است و از دوازده فصل باب مذکور فصل یازدهم در آداب شیر دادن و تربیت فرزند است.

۱ـ اوصاف دایه و مدت شیر دادن: به استناد حدیث معتبر، حضرت امیر فرموده است که دایه باید به صورت و سیرت نیکو باشد زیرا طفل به دایه شبیه خواهد شد. از حضرت صادق (ع) منقول است که دایه‌ای که پدر و مادر مشروع نداشته باشد یا شیر خود را به طور مشروع پیدا نکرده باشد نباید انتخاب کرد. طبق حدیث نبوی زن احمق یا معیوب چشم نباید به طفل شیر دهد.

حضرت صادق (ع) در حدیث دیگر فرموده که دایه ممکن است یهودی و یامسیحی باشد به شرط آن‌که فرزند را به خانهٔ خود نبرد و از خوردن شراب و گوشت خوك و آنچه بر مسلمانان حرام است منع شود.

باز به نقل از حضرت صادق (ع) مدت شیر دادن طفل حداقل ۲۱ ماه و حداکثر ۲ سال است.

۲ـ برنامه: از حضرت صادق (ع) حدیث است که کودك تا هفت سالگی باید بازی کند ـ هفت سال دوم را خط و سواد بیاموزد ـ هفت سال سوم را حلال و حرام خدا را فرا گیرد. از همان حضرت منقول است که چون کودك شش ساله شد نمازش یاد دهند و به نماز وا دارند ـ هفت سالش که به پایان رسید وضو بیاموزند و به گزاردن نماز مجبور سازند ـ همین‌که نه سال از عمرش گذشت اگر وضو و نمازش ترك شود او را بزنند.

بر طبق احادیث معتبر اطفال را باید بر محبت علی‌بن‌ابیطالب (ع) و یازده فرزندش تادیب کرد و در صورتی‌که این محبت در دل آنان جای نگیرد آنان را فرزند زنا باید شمرد.

در حدیث دیگر حضرت امیر (ع) از قول حضرت رسول فرموده که شنا کردن و تیر انداختن را به فرزند باید آموخت.

۳ـ روش تربیت: حضرت رسول فرمود که کودکان خود را دوست بدارید و به آنان رحم کنید و اگر وعده‌ای کردید بدان وفا نمایید. هرکس فرزند خود را ببوسد خداوند برای او حسنه بنویسد و اگر او را شاد کند در قیامتش شاد خواهد کرد ـ پدر با فرزند خود چون کودکان باید بازی کند ـ به طفل باید کار آسان رجوع کرد و اگر کار دشوار باشد و کودك انجام ندهد باید چشم پوشی کرد و تکلیف شاق به او نکرد و تندی ننمود.

حضرت صادق (ع) فرمود که میان فرزندان نباید فرق گذاشت مگر این‌که

یکی عالم‌تر و فاضل‌تر باشد و به این سبب او را پدر بر دیگری ترجیح دهد.

از حضرت رسول منقول است که هر کس برای خانواده‌اش تحفه بخرد چنان است که به بعضی از فقرا تصدق رسانیده باشد ـ در تقسیم این تحفهٔ اول سهم دختران سپس سهم پسران باید داده شود.

به استناد احادیث معتبر دختر را چون شش ساله شد مرد نامحرم نباید ببوسد و بر دامن نشاند و پسر هفت ساله را نباید گذاشت زنان ببوسند.

چنان‌که در صفحات قبل دیده شد در این دوره مذهب شیعه اساس وحدت ملی گردید و تمام عوامل دیگر تابع این سیاست شد. مکتب و مسجد و مدرسه و روضه خوانی و وعظ و تعزیه سیاست مذکور را عملی ساخت تعلیم و تربیت این دوره را به طریق ذیل می‌توان تشریح کرد:

منظور: چهار منظوری که در فصل سوم مذکور افتاد یعنی دیانت ـ اخلاق، تندرستی و کسب معاش در این دوره تعقیب می‌شد ولی در موضوع دیانت حدود و قیودی معین و صراحت حکم‌فرما شد: اعتقاد و ایمان به مذهب جعفری مهم‌ترین هدف تعلیم و تربیت قرار گرفت. برای رسیدن به این مقصود پادشاهان صفوی خود را خادم مذهب اثناعشری و «کلب آستان علی» نامیدند. سبّ سه خلیفهٔ اول راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان) را جزو مذهب شمردند و اهل تسنن را مرتد خواندند؛ مخالفین تشیع را از میان برداشتند؛ مدارس چهار مذهب سنی (حنفی، مالکی، شافعی، وحنبلی) را بستند؛ مجتهدین را نایب امام عصر گفتند؛ عرفا را زجر و آزار دادند؛ و خانقاه‌ها را منهدم ساختند.

آن قسمت از اخلاق که مربوط به آداب معاشرت بود و در کتابی چون قابوسنامه به شکل اندرز و از روی استدلال آموخته می‌شد در این دوره به اتکای احادیث و اخبار تعلیم گردید و در این کار راه افراط پیموده شد تا آنجا که برای کوچك‌ترین عمل و اقدام مانند لباس پوشیدن و سرمه کشیدن و خضاب بستن و در آیینه نگاه کردن و ناخن گرفتن و شانه کردن و مسواك کردن و عطسه کردن و خوابیدن و راه رفتن و غذا خوردن و داخل خانه شدن و از خانه بیرون رفتن و قضای حاجت... بر طبق احادیث و اخبار دستورالعمل‌هایی صادر کردند و قیود زیادی برای تمام حرکات و سکنات قایل شدند.

سازمان: در اثر توجه فوق‌العادهٔ سلاطین صفوی به مذهب و احترام زایدالوصفی

که برای پیشوایان روحانی داشتند مجتهدین قدرت و نفوذی نظیر قدرت پادشاه پیدا کردند. از این رو هر شخص مستعدی کوشش کرد تا در صف آنان قرار گیرد و عدهٔ طلاب دینی چند برابر شد و مساجد و مکاتب و مدارس تاسیس شد که زیباترین آن‌ها مسجد شاه (مسجد امام) و مسجد شیخ لطف‌الله و مدرسهٔ چهارباغ در اصفهان است.

محصلین بااستعداد به علوم دینی روی آوردند و علمای بزرگی چون محقق ثانی، شیخ بهایی، میر داماد، ملا محسن فیض و مجلسی ظهور کردند که پایگاهی رفیع و نفوذی فوق تصور داشتند. طلاب مدارس شیعه بودند و مدارسی که به سایر مذاهب تعلق داشت تعطیل و یا تبدیل به مدارس شیعه شد.

برنامه: تغییر عمده‌ای که در برنامهٔ مکاتب نسبت به دوره قبل حاصل شد این بود که ایجاد محبت نسبت به حضرت امیر و یازده فرزندش اساس کار قرار گرفت. عده‌ای کتاب هم در آنها تدریس نمودند که تازگی داشت مانند حلیةالمتقین مجلسی، مثنوی نان و حلوا تالیف شیخ بهایی، موش و گربهٔ عبید زاکانی. شاگردان مکاتب پس از قرائت قرآن و خط و سواد فارسی معمولاً به تحصیل مقدمات زبان عربی می‌پرداختند و از کتاب‌هایی چون صرف میر و امثله و تصریف استفاده می‌کردند. آموختن شنا که در دورهٔ قبل محدود و ممنوع شده بود به تجویز و تاکید شرع مقدس از نو معمول گشت.

در مدارس نیز تغییراتی نسبت به دورهٔ قبل روی داد. اولاً در اثر اهمیت یافتن علوم دینی و نتایجی که در همین دنیا بر آن مترتب بود هر کسی قریحه داشت به تحصیل علوم دینی پرداخت و مواد دیگر چون حکمت و علوم ادبی و طبیعی و ریاضی از نظر افتاد. کلمهٔ عالم از این پس فقط به فقها اطلاق شد چنان‌که تا به امروز کلمهٔ علما به پیشوایان روحانی گفته می‌شود. ثانیاً کتب و رسالاتی چو حیات‌القلوب، ابواب الجنان، و جامع عباسی به فارسی ساده دربارهٔ مذهب شیعه تالیف گردید که مردم قادر به خواندن و فهمیدن آنها بودند. ثالثاً سه کتاب مهم به نام وسائل تالیف حر عاملی، وافی تالیف ملامحسن فیض، بحارالانوار تالیف مجلسی در این دوره در باب فقه و اصول و احادیث شیعه نوشته شدند که بی‌درنگ در مدارس معمول گشت. رابعاً چهار کتاب مهم دیگر در باب فقه شیعه که در قرن چهارم و پنجم نوشته شده بود به نام کافی

تالیف کلینی رازی، من لایحضره‌الفقیه تالیف ابن بابویه، استبصار و تهذیب‌الاحکام تالیف محمدبن‌حسن طوسی در این دوره جزو کتب درسی قرار گرفتند. هفت کتاب اخیرالذکر کتب اساسی شیعه در علوم دینی اند.

روش: روش تعلیم به سختی دورهٔ قبل نبود معذالك کودکان از بازی و تفریح تقریباً محروم بودند. کسانی که می‌بایست تحصیلات را ادامه دهند همین که به سن بلوغ می‌رسیدند. معمولاً شهر یا قریهٔ خود را ترك گفته به غربت می‌رفتند و با فقر و سختی می‌ساختند و تندرستی را در اثر بد غذایی یا کم‌غذایی و نداشتن روشنایی در شب، در جوانی از دست می‌دادند.

خلاصهٔ فصل هفدهم

در این فصل به‌اجمال راجع به عصر صفویه و سلاطین این عصر سخن رفته است. این عصر با شاه اسماعیل صفوی در ۹۰۷ آغاز، و به نادر شاه در سال ۱۱۴۸ ختم می‌شود. در این عصر کتاب آداب‌المتعلمین نوشته شد و مرحوم مجلسی در زمینهٔ تعلیم و تربیت آثاری دارد. آداب‌المتعلمین کتابی است به عربی و از ماهیت علم تا نیت شاگرد و... سخن گفته است. نویسنده در این کتاب، استاد را پارساترین و داناترین شخص می‌داند و همنشین نیکو و پرهیزکار را توصیه می‌کند. استاد را باید حرمت گذاشت و برای یادگیری درس باید تکرار کرد. مذاکره و مباحثه مفیدتر از مطالعه به تنهایی است همچنین در مهربانی به استاد و پرهیزکاری و روش تقویت حافظه و... مطالبی ذکر شده است. سپس به بررسی آرا و عقاید تربیتی علامهٔ مجلسی اشاره شده و آمده است که وی سه مسئولیت به عهده داشته است. اول ریاست امور دینی و مسائل شرعی، دوم، تدریس علوم دینی و سوم، تالیف کتب به فارسی و عربی.

مهم‌ترین تالیف وی بحارالانوار است که به عربی بوده و دائرةالمعارف مذهب شیعه است.

کتب مهم او به فارسی عین‌الحیات، حلیةالمتقین و زادالمعاد هستند.

در حلیةالمتقین مباحثی راجع به برنامه، روش، منظور، و... مطرح شده است. در مورد برنامه می‌گوید که کودك تا هفت سالگی باید بازی کند و هفت سال دوم را خط و سواد بیاموزد و هفت سال سوم حلال و حرام خدا را فرا گیرد. شنا کردن و تیر اندازی را باید به فرزندان آموخت. در روش تربیت معتقد است که به کودکان رحم کنید و به وعده‌تان وفا نمایید. و حتی احادیثی برای تاکید گفتار خود می‌آورند که مثلاً اگر کسی فرزند خود را ببوسد، خدا برای او حسنه‌ای بنویسد. پدر با فرزندان باید بازی کند. بین فرزندان نباید فرق گذاشت مگر به علم و فضل. منظور از تربیت در عصر صفویه چهار منظور عصر قبل بود یعنی دیانت، اخلاق، تندرستی و کسب معاش، اما در مورد دیانت تغییراتی حاصل شد، از جمله ایمان به مذهب جعفری مهم‌ترین هدف تعلیم و تربیت بود، مدارس چهار مذهب سنی تعطیل شد. برای تمامی اعمال و سکنات مانند لباس پوشیدن و سرمه کشیدن و خضاب بستن و ناخن گرفتن و...

دستورهایی بر طبق احادیث و اخبار صادر کردند.

سازمان تعلیم و تربیت به علت اهمیت فوق‌العادهٔ سلاطین صفوی به مذهب، مجتهدین و عالمان دینی، قدرت و نفوذی عظیم یافتند. زیباترین مساجد و مدارس تاسیس شد و علمای طراز اول مذهبی پرورش یافتند. مدارس سایر مذاهب تعطیل و به مدارس شیعه تبدیل شد. برنامهٔ تعلیم نیز تفاوت عمده‌ای که داشت این بود که محبت حضرت امیر و یازده فرزندش اساس کار قرار گرفت. و کتبی در این زمینه‌ها تالیف شد.

هر کس قریحه‌ای داشت به تحصیل علوم دینی پرداخت. روش تعلیم به سختی دورهٔ قبل نبود با این وجود، کودکان از بازی و تفریح محروم بودند و با رسیدن به سن بلوغ باید راه دیار غربت و فقر و مشقت را در پیش می‌گرفتند.

سؤالات خود آزمایی

۱ـ از نظر مذهبی مهم‌ترین تفاوت بین دو عصر صفویه و استقلال سیاسی ایران (خواجه نظام‌الملك) چیست؟ دلیل این تفاوت را شرح دهید.

۲ـ تاثیرات این تفاوت در عصر صفویه بر تعلیم و تربیت چه بود؟

۳ـ آیا می‌توان گفت که رسمی شدن مذهب تشیع در عصر صفوی، بیشتر ریشهٔ سیاسی داشته تا مذهبی و اجتماعی؟ با استدلال پاسخ دهید؟

٤ـ برای رسیدن به این منظور (رسمی شدن مذهب تشیع) چه اقداماتی صورت گرفت. و این امر موجب بروز چه مشکلاتی شد؟

۵ـ خلاصه‌ای از نظرات تربیتی در کتاب آداب‌المتعلمین را بنویسید؟

٦ـ سه مسئوولیت مهم مرحوم مجلسی و همچنین مشهورترین کتاب وی به عربی را نام ببرید؟

۷ـ منظور تعلیم و تربیت نسبت به دورهٔ قبل چه تفاوتی کرد و این تفاوت در سیاست و وضعیت مذهبی و اجتماعی جامعه ایران چه تاثیری گذاشت؟

۸ـ دو تغییر عمده‌ای که در برنامهٔ مکاتب پیش آمده چه بود؟

۹ـ روش تعلیم و تربیت چه تغییری کرد و چرا؟

۱۰ـ اهمیت یافتن علوم دینی و روحانیون در این دوره، چه تاثیراتی داشت؟ جنبه سیاسی امر را بررسی کنید؟

فصل هجدهم

دورهٔ آشفتگی و تَنَبُّه

(از سلطنت نادرشاه تا تأسیس دارالفنون)[1]

سلطنت نادرشاه

نادرشاه در تمام دورهٔ سلطنت خود سعی کرد که اختلافات مذهبی بین ایران و عثمانی را برطرف کند. دشنام دادن به سه خلیفهٔ اول راشدین را موقوف کرد و به دولت عثمانی پیشنهاد نمود که مذهب جعفری در ردیف مذاهب چهارگانهٔ تسنن شناخته شود لیکن در این راه موافقت حاصل نشد.

در ۱۱۵۱ ناگزیر به لشکر کشی به هندوستان شد زیرا طایفهٔ گلزائی در افغانستان اغتشاش می‌کرد و هر وقت تعقیب می‌شد به خاك هندوستان پناه می‌برد و تذکرات نادرشاه به دولت هند مؤثر واقع نشده حتی اهانت شدید هم به سفیر ایران شده بود. قوای ایران پس از عبور از گردنهٔ خیبر، لاهور را تصرف کرد و سپاه هند را در دشت کرنال (به فتح کاف و سکون را) منهزم ساخت و پادشاه هندوستان مجبور به تسلیم شد. نادر شاه سلطنت را بدو تفویض کرد و او نیز نفایس خود را(از آنجمله ۶۰،۰۰۰ جلد کتاب خطی و تخت طاووس) به نادر شاه تقدیم نمود و رود سند مرز شرقی ایران معین گردید.

در ۱۱۵۴ برای تنبیه طوایف لزگی که شورش کرده بودند نادر شاه عازم داغستان شد. به هنگام عبور از سواد کوه تیری از میان جنگل به طرف او رها

شد که وی را نسبت به رضاقلی میرزا پسر ارشدش بدگمان ساخت و با توهمی که در ذهن او تولید کرده بودند پسر را نابینا کرد و همین امر حواس او را مختل نمود. لزگی‌ها هم به پشت گرمی روسیه در مقابل نادرشاه ایستادگی کردند. نادرشاه گر چه آشوب‌های داخلی را که در ظرف سه چهار سال به وقوع پیوست برطرف کرد و با دولت عثمانی در ۱۱۶۰ صلح نمود ولیکن مزاجش منحرف شد و سوءظن شدید نسبت به اولاد و اطرافیانش پیدا کرد و بنای جور و ستمکاری گذاشت.

البته مردم ایران قدر خدمات نادرشاه که کشور را از مهلکه نجات داده بود می‌دانستند ولی از رفتار او نسبت به تشیع و تندخویی و جفاکاری او به ستوه آمده بودند. چند نفر از امرای شیعه که بنا بود به قتل رسند شبانه او را نزدیك قوچان هلاك کردند.

کریم‌خان زند

پس از قتل نادرشاه هرج و مرج حکم‌فرما شد تا بالاخره نوهٔ او به نام شاهرخ در خراسان فرمانروایی یافت و تا ۱۲۱۰ بر آن خطه سلطنت داشت. از طرف دیگر کریم‌خان زند که از سران اردوی نادر در هندوستان بود قریب ۱۵ سال با داعیان سلطنت مبارزه کرد و در ۱۱۷۹ که تمام ایران (به جز خراسان) تحت سلطهٔ او درآمد و شیراز را پایتخت قرار داد و تا ۱۱۹۲ که در گذشت با مهربانی و دلیری به نام وکیل‌الرعایا حکومت کرد و بناهایی چون مسجد و بازار وکیل و آرامگاه سعدی را در آنشهر برپا ساخت

آقامحمد خان قاجار

بعد از فوت کریم‌خان مجدداً هرج و مرج روی داد تا آقا محمد خان قاجار که تحت حمایت کریم‌خان در شیراز می‌زیست و در معضلات امور از او مشورت می‌جست سران خاندان زند و ایل قاجار را مطیع کرد و در ۱۲۰۰ هجری به سلطنت نشست و سلسلهٔ قاجار را تاسیس وفتحعلی‌خان برادرزادهٔ خود را به ولیعهدی انتخاب کرد. آقا محمد خان با تدبیر و دلاوری و قساوت مملکت را تحت لوای واحد در آورد و با روس‌ها که از طرف قفقاز و آذربایجان و

گیلان به ایران حمله می‌کردند مبارزه نمود و در ۱۲۱۱، موقعی که در قفقازیه پیروزمند شده بود، به دست فراشان خلوت (که بنا بود سیاست شوند) در خواب به هلاکت رسید.

فتحعلی شاه

در نوروز ۱۲۱۲ فتحعلی شاه تاجگذاری کرد و به وصیت آقامحمد خان چهارمین پسر خود عباس میرزا را ولیعهد نمود و میرزا عیسی خان فراهانی معروف به قائم‌مقام را به وزارت تعیین کرد.

مهم‌ترین مسئله‌ای که در سلطنت فتحعلی‌شاه باعث نگرانی شدید بود دست اندازی روسیه به خاك ایران بود که از اواخر قرن دهم هجری آغاز شد و هر قدر اروپا در علوم و صنایع جدید پیشرفت می‌کرد و قشون روس مجهزتر می‌شد و ایران به واسطهٔ غفلت از کاروان تمدن عقب‌تر می‌ماند تجاوزات روسیه زیادتر می‌گشت. در ۱۲۱۵ دولت روس گرجستان را رسماً جزء روسیه کرد و در ۱۲۱۸ گنجه و ایروان را تصرف کرد.

در همین اوان دولت انگلیس مستقیماً بر هندوستان دست یافته بود و جلوگیری از توسعهٔ نفوذ و تصرفات روسیه در ایران که معبر هندوستان از طرف شمال است یکی از اصول سیاستش بود.

دولت ایران سعی کرد از مخاصمات فرانسه وانگلیس در اروپا و متحدینی که دو دولت در مواقع مختلف داشتند (و یکی از آنها روسیه بود) برای حراست کشور استفاده کند ولی نتیجهٔ مطلوب حاصل نشد. روسیه در دو جنگ که اولی ده سال و دومی دو سال به طول انجامید با علوم و صنایعی که از مغرب زمین آموخته بود ما را مغلوب کرد. در ۱۲۴۳ معاهدهٔ ترکمانچای بر ایران تحمیل شد و به موجب آن تمام قفقاز و قسمتی از طوالش از ایران منتزع گردید ــ به دولت روس حق مداخله در امور قضایی (به نام کاپیتولاسیون) داده شد ــ منازل و مغازه‌های اتباع روس مصونیت پیدا کرد ــ عوارض گمرکی نسبت به صادرات و واردات روس به قدری تقلیل یافت که نصف بازار ایران به دست روس‌ها افتاد.

به واسطهٔ عهدنامهٔ ترکمانچای، ایران در تحت نفوذ دولت روس قرار گرفت

که می‌خواست هر روز بیشتر بر استیلای خود بیفزاید و همین امر منافع انگلیس را در هندوستان تهدید می‌نمود. در نتیجه بین روس و انگلیس رقابت شدید حکمفرما شد و ایران مدت یك قرن با وضع تاثر انگیزی در میان آنها روزگاری با ضعف به سر می‌برد. در ۱۲۴۹ ولیعهد فوت کرد و پسرش محمد میرزا به ولایت عهدی معرفی شد. فتحعلی شاه نیز در ۱۲۵۰ دنیا را بدرود گفت.

محمد شاه[۲]

محمد شاه ۱۴ سال با رنجوری و ضعف نفس سلطنت کرد و ناصرالدین میرزا پسر ارشد خود را ولیعهد نمود. در زمان سلطنت او میرزا سید علی محمد شیرازی در ۱۲۶۰ یعنی ۱۰۰۰ سال پس از غیبت امام عصر (عج) خود را واسطهٔ بین امام غایب و خلق معرفی کرد و خویشتن را باب نامید.

ناصرالدین شاه[۳]

ناصرالدین میرزا در ۱۶ سالگی به سلطنت رسید. میرزا تقی خان فراهانی ملقب به امیر نظام صدارت را عهده‌دار شد و لقب امیرکبیر گرفت. مردی بود فعال و میهن پرست و با تدبیر و مطلع به اوضاع جهان.

امیرکبیر اصلاحات مهمی را شروع کرد چون تشکیل سپاه منظم به دستیاری معلمین اروپایی ــ امن کردن راهها، توازن بودجه، استخدام معلم و تاسیس دارالفنون در تهران، جلوگیری از مداخلهٔ مامورین روس و انگلیس در کارهای کشور، محدود کردن علمای ظاهری و بیگانگان، و کسانی که از این اصلاحات زیان می‌دیدند. شاه جوان را از امیر کبیر ترسانیدند و از راه نیرنگ و دسیسه وسایل عزل و تبعید و قتل او را در ۱۲۶۸ فراهم ساختند. و مملکت را از داشتن مصلحی خدمتگزار و لایق و دلیر محروم کردند.

ملا احمد نراقی[۴]

بزرگترین معرف فرهنگ این دوره که در معارف عصر خویش نفوذ بسیار داشته ملا احمد نراقی است.

ملا احمد، از مشاهیر علمای ایران، در کاشان اقامت داشت و روزگار خود

را با ریاست دینی و تدریس و تالیف به سر آورد. برای او بود که مدرسهٔ سلطانی به دستور فتحعلی شاه در کاشان ساخته شد. چند کتاب در اصول و فقه به عربی تالیف نموده و حکایات و تمثیلاتی به سبك مثنوی مولوی به نام طاقدیس و با تخلص صفایی سروده و کتابی به نام خزائن به تقلید گلستان سعدی به سلك تحریر کشیده است. علاوه بر دو کتاب مذکور ملا احمد بر حسب دستور فتحعلی شاه کتاب جامع السعادات تالیف ملا مهدی نراقی پدرش را از عربی به زبان فارسی نقل کرده و آنرا معراج السعاده نامیده است.

نظریات ملا احمد نراقی: کتاب معراج السعاده در علم اخلاق و دفع صفات ناپسند و کسب ملکات ارجمند است. این کتاب مانند کتب اخلاق دورهٔ صفویه نیست که تمام مطالب فقط به استناد قرآن و احادیث و اخبار باشد بلکه حکمت و عرفان نیز در استدلال نویسنده به کار رفته است.

کتاب مذکور را چهار باب است. باب چهارم که متجاوز از ۹ عشر کتاب است در خصوص انواع اخلاق ــ شرافت فضایل و کیفیت اکتساب هریك از آنهاست و به پنج مقام تقسیم شده و اخلاق وابسته به قوهٔ وهم و عقل و غضب و شهوت یك یك بررسی و طریق معالجهٔ هریك از رذایل (مانند ترس، بی‌غیرتی، عصبیت، قساوت قلب، مال دوستی، بخل، حرص، حسد، دروغگویی، تملق، و ریا ...) پیشنهاد شده است.

نظریات ملا احمد نراقی در باب تعلیم و تربیت در مقام دوم تحت سه قسمت ذکر شده است:

الف: شرافت علم و علما که به دلیل عقلی و نقلی مطالب بیان شده است.
ب: آداب تعلم و تعلیم
پ: اقسام علوم

آنچه در این کتاب مجمل مورد نظر است قسمت دوم است در آداب تعلیم و تعلم. آداب تعلم را به قرار ذیل می‌توان خلاصه کرد:

۱ ـ منظور از تحصیل باید تقرب به خدا و رسیدن به سعادت و دخول در عالم انسانیت باشد نه جاه و مال و مفاخرت بر اقران.

۲ ـ هرچه شاگرد فهمید باید بدان عمل کند چنان‌که فرموده سنائی:

چو علمت هست خدمت کن که زشت آید بر دانا
گرفته چینیان احرام و مکی خفته در بطحا

۳ ـ محصل باید معلم را دوست بدارد و حرمت او را نگاه دارد و متذکر باشد که حقوق معلم بیشتر از حقوق پدر جسمانی است. علما مخصوصاً دانشمندانی را که شاگرد از تالیفات آنان منتفع می‌شود باید محترم شمارد.

۴ـ شاگرد باید با ارباب هوی و هوس آمیزش نکند و از شهوت نفسانی پیروی ننماید.

۵ ـ محصل باید نفس را از آداب ذمیمه پاك کند.

خلاصهٔ آداب تعلیم از این قرار است:

۱ ـ قصد معلم از آموختن باید قربت به خدا و ارشاد باشد نه جاه و مال و ریاست و شهرت.

۲ ـ معلم نسبت به شاگرد باید مهربان باشد ـــ اندازهٔ فهم او را در تدریس رعایت کند ـــ با وی به ملایمت سخن گوید و درشتی نکند.

۳ ـ هرگاه معلم شاگرد را سزاوار فراگرفتن علمی بداند نباید در آموختن علم دریغ کند و بخل ورزد. اگر مطلبی را شاگرد نتواند درك کند معلم نباید بدو بیاموزد.

۴ ـ معلم نباید چیزی که خلاف واقع باشد بیاموزد بلکه آنچه مسلم و محقق است باید تعلیم دهد. مطالبی که مورد شبهه است باید مسکوت گذاشت تا مطالب صحیح به دست آید آن‌گاه تدریس شود.

در پایان این قسمت ملا احمد نراقی وضع فرهنگ زمان خود را با کمال صراحت و سادگی با جملات ذیل وصف می‌کند:

کسی که معرفت به اهل این زمان داشته باشد می‌داند که آداب تعلیم و تعلم مثل سایر اوصاف کمالیه مهجور و معلم و متعلم از ملاحظهٔ شرایط دورند. زمان و اهلش فاسد و بازار هدایت و ارشاد کاسد گشته نه نیت معلم خالص است نه قصد متعلم ـــ نه غرض استاد صحیح است و نه منظور شاگرد و به این جهت است که از هزار نفر یکی را رتبهٔ کمال حاصل نمی‌شود و اکثر در جهل خود باقی می‌مانند ـــ با وجود این‌که بیشتر عمر خود را در مدارس به سر می‌برند.

به طوری که ملاحظه شد در این دوره‌صدوبیست‌ساله مملکت ما آشفته و متزلزل بود. این آشفتگی و تزلزل در نتیجهٔ عدم ثبات اوضاع سیاسی و زد و خوردهای داخلی بر سر سلطنت و حکومت از یك طرف و نیرومندی روسیه، در اثر اخذ علوم و صنایع از مغرب زمین، و توسعه طلبی آن و تجاوز و دست‌اندازی به خاك ایران و مغلوب کردن ملت خواب آلوده بوده، رقابت انگلیس با روسیه و مساعی دولت انگلیس در جلوگیری از توسعهٔ نفوذ اسلاوها تا این اندازه مفید بود که ایران در ظاهر رمقی داشت ولی در حالت احتضار میان آن دو امپراتوری برای زنده ماندن دست و پا می‌زد. در این صورت اسباب تعجب نیست که یکی از بزرگ‌ترین پیشوایان فرهنگ سطور فوق رادر تشریح اوضاع معارف آن زمان بنویسد. با این همه در هر موقع که فی‌الجمله امنیتی به وجود می‌آمد و اغتشاشات داخلی کمتر بود ــ مانند اواخر زمامداری کریم‌خان زند یا عصر فتحعلی شاه ــ به حکم ضرورت و احتیاج یا غریزهٔ دانش پژوهی به آموزش و پرورش توجهی معطوف می‌گردید.

منظور: غرض از تعلیم و تربیت همان بود که در فصل گذشته ذکر شد با این تغییر که در قسمت دیانت ایمان به تشیع مستلزم دشنام دادن به خلفای راشدین و مرتد شمردن اهل سنت نبود. در طبقات عالیه و هیئت حاکمه ترس از روسیه باعث شد که برای حراست و بقای مملکت به فکر اخذ فرهنگ و علوم و صنایع از مغرب زمین بیافتد.

سازمان: مکاتب و مدارس به صورت ظاهری مانند دورهٔ قبل بود. در عصر کریم‌خان و فتحعلی شاه چند مدرسه و مسجد ساخته شد که مهم‌ترین آن‌ها مسجد وکیل در شیراز و چهار مسجد توسط فتحعلی‌شاه در تهران و قزوین و بروجرد و سمنان بود. چنان‌که در فوق اشاره شد مدرسهٔ سلطانی هم توسط پادشاه مذکور در کاشان بنا گردید.

در این دوره نخستین مدارس امریکایی و اروپایی در ایران به وجود آمد. مبلغین امریکایی در ۱۲۵۰ مجاز به ایجاد مدرسه در ارومیه شدند. مبلغین لازاریست فرانسوی نیز در ۱۲۵۶ اجازه یافتند که در تبریز و جلفا و ارومیه و سلماس مدرسه باز کنند. برای تعلیمات فنی نظامی در ارتش و تاسیس کارخانهٔ اسلحه‌سازی و توپ‌ریزی و باروت کوبی عده‌ای معلم و مشاق و مهندس فرانسوی

و انگلیسی و اتریشی به آموختن از راه عمل پرداختند.

کار دیگری که در این دوره شروع شد ایجاد چاپخانه بود که در نشر معارف و آسان کردن تحصیل فوق‌العاده مؤثر بود. گرچه صنعت چاپ در وسط قرن نهم هجری در آلمان اختراع شد و از اوایل قرن دهم در قسطنطنیه و لیدن (هلاند) شروع به طبع کتب فارسی و عربی کردند لیکن در ایران به سال ۱۲۲۷ اولین چاپخانه با حروف سربی در تبریز توسط عباس میرزا ولیعهد و ۱۲ سال بعد در تهران دایر شد و در ۱۲۴۰ چاپخانهٔ سنگی در تبریز و چند سال بعد در تهران و ولایات به تدریج ایجاد شد.

مقارن تاسیس چاپخانه ابتدا کتب مذهبی را طبع کردند و از ۱۲۵۳ اولین روزنامهٔ فارسی با چاپ سنگی در ایران انتشار یافت.

برنامه: در برنامهٔ مکاتب و مدارس تغییر عمده‌ای که نسبت به دورهٔ قبل حاصل شد این بود که حکمت و عرفان مطرود نبود و حکما و عرفا از تعرض بر کنار بودند. در اثر اقدامات نادرشاه، دشنام دادن به خلفای سه گانه و مرتد شمردن اهل سنت رسماً موقوف شد و در مجالس وعظ و روضه خوانی این دستور رعایت گردید.

علوم طبیعی در این دوره نیز مذموم و کتب این رشته قدر و اعتبار نداشت. علمای ظاهری تحصیل علوم طبیعی را با سستی عقاید مذهبی توأم می‌دانستند و کسانی را که به این رشته روی می‌آوردند متهم به الحاد می‌کردند در صورتی‌که در همین موقع بود که در اروپا علوم طبیعی و ریاضی و استعمال آنها در زندگانی صنایع بدیع و اسلحه تازه به وجود آورده بود که ملل اروپا را بر سایر ممالك عالم و از جمله ایران مسلط و مستولی می‌ساخت.

تعلیم زبان فرانسه و انگلیسی به عده‌ای از شاهزادگان و اعیان و اشراف و صاحب منصبان در همین دوره در خارج از مکاتب و مدارس آغاز شد و مجاهدت‌های دولت ایران با استفاده از دوستی و اتحاد با فرانسه و انگلیس در مقابل مطامع و تجاوزات دولت روس ـ مبادلهٔ هیئت‌های نمایندگی بین ایران و فرانسه و انگلیس ـ آمدن معلمین و مشاقان فرانسوی و انگلیسی به قصد تربیت صاحب منصبان ایرانی و تشکیل آرتش تازه، تحصیل زبان فرانسه و انگلیسی را برای عده‌ای از متصدیان امور ضروری کرد. چون فرانسه با مملکت ما مرز

مشترك نداشت در ایران تصور کردند که دولت فرانسه در کشور ما غرض سیاسی ندارد و روی این تصور به زبان فرانسه بیشتر توجه کردند به ویژه که آوازهٔ فتوحات ناپلئون باعث ستایش مردم نسبت به فرانسه و فرهنگ آن شده بود. از این‌رو مدارس فرانسه رونق گرفت و زبان فرانسه بالنسبه سریعاً رواج یافت و نفوذ فرانسه در آموزش و پرورش جدید زیادتر از هر مملکت غربی دیگر شد.

آشنا شدن به زبان فرانسه و انگلیسی توام با ترجمهٔ بعضی از کتب چون تاریخ پطر کبیر و شارل دوازدهم (پادشاه سوئد) و اسکندر مقدونی و کتاب جغرافیا و کتاب نظام ناصری در فنون جدید جنگی و غیره شد که تماماً به طبع رسید و رهبران قوم را متوجه تمدن جدید اروپا کرد.

روش: در مکاتب و مدارس روش تعلیم مانند دورهٔ قبل بود. طرق جدیدی که در خارج از مکاتب و مدارس در این‌دوره به کار برده شد عبارت بود از آموختن زبان‌های خارجه از راه گفت و شنود و استفادهٔ عملی از آن‌ها و اکتفا نکردن به قرائت و کتاب چنان‌که در تعلیم زبان عربی مرسوم بود.

در نتیجهٔ کاسته شدن تعصب مذهبی و عدم تعرض به صوفیه، شعرا و نویسندگان به شیوهٔ متقدمین قبل از مغول رجعت کردند و از فردوسی و فرخی و منوچهری و خاقانی و سعدی و مولوی الهام گرفتند و تا حدی از عبارت پردازی و مغلق نویسی دوری جستند. سید احمد هاتف اصفهانی، میرزا حبیب قاآنی، و میرزا ابوالقاسم قائم مقام عالی‌ترین نظم و نثر در این دوره را به وجود آوردند.

تغییر دیگری که در روش تربیت پدید آمد این بود که اعزام محصل را به اروپا برای آموختن علم و صنایع جدید لازم شمردند و در ۱۲۲۵ يك نفر و در ۱۲۳۱، پنج نفر و در ۱۲۶۰ هم پنج نفر به اروپا اعزام داشتند و همچنین از ۱۲۲۴ به بعد عده‌ای پزشك و معلم و مدیر مطبعه و مهندس و صاحب منصب و مشاق از ممالك اروپا استخدام کردند.

نتیجه

در نتیجهٔ نهضت عظیم فرهنگی که در اروپا مقارن با تاسیس سلسلهٔ صفویه پدید آمد و موانعی که در راه استفاده از آن نهضت در ایران موجود بود و در

فصل قبل مورد بحث واقع شد مملکت ما در این دوره پرآشوب و تزلزل با ضعف و زبونی می‌زیست و از علوم و صنایع جدید تقریباً بی نصیب بود.

از طرف دیگر دولت روس در سلطنت پطر کبیر (۱۱۰۰-۱۱۳۷ هجری) در اثر اخذ فرهنگ جدید از مغرب زمین و تعلیم علوم طبیعی و ریاضی و فنون نظامی و تشکیل سپاه منظم با اسلحه و مهمات جدید بسیارنیرومند شد و به خاك ما تجاوز کرد و به شمال قفقاز دست یافت و اعقاب پطر تا رود ارس تاختند و قفقاز زرخیز را از ایران گرفتند و معاهدهٔ ننگین ترکمانچای را بر ما تحمیل نمودند و خواستند تمام ایران را به تدریج متصرف شوند تا به خلیج فارس و هندوستان دست یابند. دولت انگلیس هم که به واسطهٔ علوم و صنایع جدید قدرت یافته و هندوستان را تصرف کرده بود برای حفظ آن شبه قاره می‌خواست مانع بسط و توسعهٔ نفوذ روسیه در ایران بشود به این ترتیب ایران میدان کشمکش بین دو دولت شد و صدمات بی حد کشید.

خلاصهٔ فصل هجدهم

در این دوره، ابتدا سلطنت نادرشاه آغاز شد و گفتیم که او کشور را از مهلکه نجات داد و مردم قدر او را می‌دانستند ولی رفتار بدی نسبت به تشیع داشت و سعی می‌کرد اختلاف بین شیعه و سنی را از بین ببرد و شیعه را در ردیف تسنن بیاورد، دشنام به سه خلیفهٔ راشدین را ممنوع کرد و مردم از این اعمال او ناراحت بودند و توسط چند نفر از امرای شیعه که قرار بود به قتل برسند، هلاك شد. بعد از آن کریم خان زند بود و سپس آقامحمد خان قاجار و همانطور که گفته شد هرج و مرج زمان کریم خان را با تدابیر متفاوت از بین برد و بعد فتحعلی شاه بود که زمان او مصادف بود با پیش رفت اروپا در صنایع جدید و دست اندازی روسیه به خاك ایران و عقب ماندگی ایران از تمدن که باعث شد مملکت با ضعف زیاد روبه‌رو شود. بعد از او محمد شاه بود که در زمان او سید علی محمد شیرازی معروف به باب خود را واسطهٔ بین امام غایب و خلق معرفی کرد. سپس سلطنت ناصرالدین شاه بود که در زمان او امیرکبیر صدارت را عهده دار شد و اصلاحات مهمی را آغاز کرد که بیان شد.

صاحب نظران چندانی در این دوره نبوده‌اند و ما به ملا احمد نراقی برخورد می‌کنیم که به شرح مختصری از زندگی ایشان اشاره شد. و گفتیم که مدرسهٔ سلطانی به دستور فتحعلی‌شاه در کاشان برای او ساخته شد. او کتبی به عربی تالیف کرد و حکایاتش در کتاب طاقدیس است و کتابی به نام خزائن به تقلید گلستان نوشته است. ملا احمد به دستور فتحعلی شاه کتاب جامع السعادات ملا مهدی نراقی (پدرش) را به فارسی ترجمه کرد و معراج السعاده نامید. نظریات او راجع به تعلیم و تربیت در کتاب معراج السعاده بیان شده است این کتاب علاوه بر قرآن و حدیث، حکمت و استدلال را شامل می‌شود و چهار باب دارد. نظریات او در این مورد مقام دوم، تحت سه قسمت ذکر شده و آنچه مد نظر است قسمت دوم است که در آن آداب تعلم، منظور از تحصیل، وظایف شاگرد و خلاصهٔ آداب تعلیم و وظایف معلم ذکر شده است. او در پایان کتابش وضع آشفتهٔ فرهنگ مملکت خود را به صراحت بیان می‌کند که بر اثر عدم ثبات اوضاع سیاسی و زد و خورد بر سر سلطنت و تجاوزات روسیه به خاك ایران و اخذ صنایع از مغرب زمین، ایران به حالت

احتضار بین دو امپراطوری انگلیس و روسیه برای زنده ماندن دست و پا می‌زد و اکثر مردم در جهل بودند و معلم و متعلم هیچ کدام غرض درستی از کار خود نداشتند.

همانطور که بیان شد غرض از تعلیم و تربیت در این دوره مثل ادوار قبل بود با تفاوت‌هایی که شرح داده شد. و سازمان، به صورت قبل همان مدارس و مکاتب بودند ولی به تعداد آنها اضافه شد. چاپخانه ایجاد شد. برای تعلیمات فنی و نظامی عده‌ای معلم و مهندس به آموختن از راه عمل پرداختند. کتب مذهبی طبع شد. و اولین روزنامهٔ فارسی انتشار یافت و مساجد و مدارس دیگری که توضیح آنهاداده شده است.

در مورد برنامه تغییر عمده‌ای که نسبت به قبل صورت گرفت این بود که حکمت و عرفان مطرود نبود و دشنام به سه خلیفه موقوف شد. علوم طبیعی از اعتبار برخوردار نبودند و تحصیل این علوم را مخالف مذهب می‌دانستند. تعلیم زبان فرانسه و انگلیسی به عده‌ای شاهزادگان معمول شد. تعلیم زبان در مدارس فرانسوی و انگلیسی رونق گرفت و به دلایل گفته شده به مدارس فرانسوی تمایل بیشتری وجود داشت ـ در همین موقع که ایران در علوم طبیعی رو به رکود بود، اروپا در علوم و اسلحه و صنایع پیش رفت می‌کرد. روش مثل قبل بود و آموختن زبان خارجه از راه عمل علاوه بر گفت و شنود معمول شد. از مغلق نویسی و عبارت پردازی کاسته شد. اعزام محصل به اروپا و استخدام مهندس و مدیر و پزشك و معلم از اروپا انجام گرفت.

نتیجه: به دلایلی که بیان شد، مملکت در این دوره از علوم بی‌بهره و در ضعف و زبونی به سر می‌برد و ایران در معرض کشمکش دو دولت روس و انگلیس بود ولی مدارس به علت اخذ فرهنگ جدید از مغرب زمین رو به پیش رفت بود. قفقاز از ایران گرفته شد و معاهدهٔ ترکمانچای به ما تحمیل شد.

سؤالات خود آزمایی

۱ ـ عوامل و اسبابی که در ایجاد ویژگی‌های خاص این دوره، سهم به سزایی داشته‌اند چه بوده است؟

۲ ـ هدف، روش، سازمان، برنامه، محتوا، و نتیجهٔ تعلیم‌وتربیت این دوره چه‌بوده؟

٣ ـ علت اصلی آشوب و تزلزل مملکت ما در این دوره چه بوده است؟
٤ ـ ترسیمی از وضع سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی ایران را بیان کنید ؟
٥ ـ صاحب نظران این دوره به چه علت چندان قابل توجه نبودماند ؟
٦ ـ علتی که در این دورهٔ ملل اروپا را بر سایر ممالك عالم از جمله ایران مستولی ساخت چه بود ؟
٧ ـ نتیجه گیری کلی از تفاوت این دوره با دوره قبل بکنید .
٨ ـ عوامل مؤثری را که در این دوره باعث شد زمینه برای غربزدگی بیشتر شود چه بود ؟

پی‌نویس‌ها:

١) از سلطنت نادرشاه تا تاسیس دارالفنون (١١٤٨ ـ ١٢٦٨ هـ.).
٢) ١٢٦٤ ـ ١٢٥٠.
٣) ١٣١٣ ـ ١٢٦٤.
٤) در ١١٥٨ در نراق متولد شد و در ١٢٤٥ در کاشان جهان را بدرود گفته است.

فصل نوزدهم

تجدد و تحول در اروپا[1]

چنان‌که در آخر فصل گذشته مذکور افتاد در نتیجهٔ عوامل متعدد که از همه مهم‌تر تجاوزات روسیه بود به خاك ایران و شکست و خفتی که از این راه وارد آمد، هیئت حاکمه کمی بیدار و متوجه شد که ایران از کاروان تمدن جدید اروپا عقب مانده و برای بقا و ادامهٔ حیات جز اخذ و اقتباس از فرهنگ جدید مغرب زمین چاره‌ای ندارد. آغاز پیدایش فرهنگ جدید مغرب زمین را هم چنان‌که قبلاً اشاره شد باید از اواسط قرن نهم هجری دانست. برای پی بردن به کیفیت ترقیاتی که نصیب اروپا گردید باید در این‌جا به طور بسیار مجمل جنبش‌هایی را که به وقوع پیوست یادآور شد تا معلوم شود در نیمهٔ قرن سیزدهم هجری ایران با چه طرز تفکر و چه نوع عقاید و علوم و صنایعی مواجه بود.

موجبات بیداری

اروپا از دو قرن قبل از هجرت نبوی تا قرن پنجم هجری در جهل و تاریکی و اوهام و خرافات به کلی غرقه بود. وقتی که فرهنگ اسلامی در نیمهٔ قرن دوم هجری (مقارن وسط قرن هشتم میلادی) آغاز و بغداد مرکز معارف اسلامی گردید. مسلمانانی که جزیرهٔ سیسیل و ایالات اندلس را در اسپانی در تصرف داشتند از فرهنگ مذکور بهره‌مند می‌شدند و مدرسین و علما و وعاظ از راه

افریقای شمالی به آن دیار می‌رفتند و کتبی که به زبان عربی در ممالك اسلامی تدوین شده بود با خود می‌بردند.

قریب سی سال پس از تاسیس نظامیهٔ بغداد جنگ‌های صلیبی میان مسیحیان اروپای غربی و مسلمانان در آسیای صغیر شروع شد و از ۴۹۲ تا ۶۶۸ هجری به طول انجامید. صلیبی‌ها در نتیجهٔ آمدن به مشرق زمین و حشر با مسلمانان، مشاهدهٔ ممالك اسلامی و ترقیات عظیمی که نصیب آن‌ها شده بود در مراجعت به اروپا وسیله و عامل اخذ و اقتباس فرهنگ و تمدن اسلامی شدند[۲].

در شمال افریقا و در شهرهای اسپانیا مانند قرطبه و غرناطه و اشبیلیه مدارسی از روی گردهٔ نظامیه برپا شده بود. کتب پزشکی و فلسفی و ریاضی که دانشمندان ایرانی و مسلمانان دیگر نوشته بودند در آن مدارس تدریس می‌شد. عده‌ای از طلاب از نقاط مختلف اروپا برای تحصیل به آن مدارس می‌رفتند و در بازگشت به اوطان خویش شروع به ترجمهٔ کتب مذکور به لاتین نمودند و این ترجمه‌ها را در دانشگاه‌های آن سرزمین (که از اواسط قرن ششم هجری به بعد به تدریج تاسیس شد) به کار بردند و رفته رفته موجبات بیداری اروپا را فراهم کردند.

مهم‌ترین کسانی که در این راه قدم برداشتند عبارت بودند از ادلهارد[۳] انگلیسی که در حدود ۵۱۳ هجری در قرطبه (پایتخت دولت اسلامی اندلس تحصیل می‌کردند و بعضی از آثار محمدبن موسی خوارزمی و ابومعشر بلخی را به لاتین ترجمه کرد و جبر و مقابله خوارزمی را با حساب و هندسه به انگلستان به ارمغان برد. دیگری ژرارد[۴] از اهالی شمال ایتالیا بود که مدت ۲۰ سال با کمك یك نفر کلیمی ۸۰ کتاب و رسالهٔ علمی از عربی به لاتین ترجمه کرد که قانون ابن‌سینا و جبر و مقابلهٔ خوارزمی و کتاب منصوری‌محمدبن زکریای رازی و بعضی از مجلدات حاوی تالیف همان استاد از جملهٔ آن ترجمه‌ها بود.

سومین شخص آلبرت بزرگ[۵] بود که دراواسط قرن هفتم هجری با دستار و عبا ترجمهٔ کتاب فارابی و ابن‌سینا و غزالی را در پاریس تدریس می‌کرد.

فردریك امپراتور آلمان نیز به واسطهٔ اقامت ممتد در جزیره سیسیل نسبت به فرهنگ اسلامی ستایش بسیار داشت و به دستور او در نیمهٔ اول قرن هفتم هجری

کتاب‌هایی از عربی به لاتین ترجمه شد که قانون ابن‌سینا از جمله آن‌ها بود.

در مدارس اروپا روشی که برای تدریس به کار می‌بردند موسوم بود به روش اهل مدرسه و همان طریقه‌ای است که در ممالك اسلامی مرسوم بود و هم اکنون در مدارس علوم دینی ما معمول و متداول است.[۶]

جنبش فرهنگ پژوهی

عواملی که مذکور افتاد مقدمات و موجبات نهضت بزرگ فرهنگی رنسانس[۷] را در اواسط قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی) فراهم ساخت. دو عامل مهم دیگر که به این جنبش کمك کرد یکی اختراع صنعت چاپ در همان اوان در آلمان بود و دیگر تصرت قسطنطنیه به دست سلطان محمد فاتح پادشاه عثمانی در ۸۵۷ هجری که باعث شد دانشمندان یونانی با ذخایر ادبی و علمی که داشتند به اروپا مخصوصاً به ایتالیا مهاجرت کنند و اروپاییان را که تا آن‌زمان تنها از راه ترجمهٔ کتب عربی به لاتین تحصیل می‌کردند با کتب یونانی که ماخذ اولیهٔ عده‌ای از کتب عربی بود آشنا سازند و به فراگرفتن فرهنگ یونان و روم بپردازند. بنابراین اولین نهضتی که به وجود آمد موسوم شد به فرهنگ پژوهشی[۸] و نویسندگان و مربیانی چون پترارك[۹] در ایتالیا و اراسم[۱۰] در اروپای مرکزی و جان کلت[۱۱] در انگلستان ظهور کردند که با تعلیم زبان یونانی و لاتین و نشر فرهنگ یونان و روم مجاهدت بسیار در تغییر طرز فکر و غرض از زندگانی در دنیا و منظور و برنامه و روش تربیت به عمل آوردند. بر خلاف قرون قبل که تمام توجه در اروپا معطوف به علوم دینی و آخرت و اعراض از دنیا می‌شد در این نهضت سه موضوع مهم بارز و آشکار بود.

۱ ـ انسان محوری به جای خدا محوری و محور مذهب از طریق دلبستگی به زندگانی ملل یونان و روم که در دورهٔ ترقی خویش از نظر آنان فرهنگ عالی و درخشان به وجود آورده بودند و به انسان و امور این دنیایی او توجه داشتند.

۲ ـ دلبستگی به زندگانی و خوشی در همین دنیا و شناختن قدر زیبایی و کمال.

۳ ـ توجه به طبیعت و میل به مشاهدهٔ آثار طبیعی و تجربه و آزمایش.

جنبش دینی

به واسطهٔ فساد پاپ‌ها که بر تمام عالم مسیحیت ریاست روحانی داشتند و در اثر ستمکاری پیشوایان مذهبی و نگاهداشتن مردم در نادانی و خرافات ـ در نتیجهٔ افراط در تشریفات صوری، کسانی که توانا به خواندن و فهمیدن اصل کتاب مقدس بودند اخلاق کشیشان را مورد انتقاد قرار دادند و کم کم عصیان‌هایی به وقوع پیوست که مسیحیان را به فرقه‌های مختلف تجزیه کرد.

مهم‌ترین شخصی که علمدار این‌چنین‌جنبشی شد لوتر[۱۲] آلمانی است که در ۹۲۳ هجری (زمان شاه اسماعیل صفوی) عمل پاپ را که با اخذ وجه از گناه‌کاران، معاصی آنها را می‌بخشید انتقاد کرد و سادگی مذهب مسیح را تذکر داد و حق آزادی فکر را برای هرکس اعلام کرد. پاپ وی را تکفیر نمود و دوستانش او را مخفی کردند. لوتر در مدتی که پنهان بود کتاب مقدس را به آلمانی ترجمه کرد. فرقه‌ای را که از اعتراض لوتر به اعمال پاپ به وجود آمد فرقهٔ پروتستان[۱۳] یعنی معترض نامیدند.

برای نخستین بار در اروپا، لوتر اعلام کرد که فرهنگ باید به هزینهٔ دولت برای همهٔ مردم باشد اعم از توانگر و درویش و دختر و پسر. این نظریه و نظریات دیگر او را در باب استفاده از محسوسات در تعلیم و تربیت و رعایت ذوق شاگرد، دوستانش در آلمان به کار بستند.

در ۹۴۲ هجری کالون[۱۴] فرانسوی طغیان کرد و اصول عقایدی برای پروتستان‌ها تدوین نمود و مدارسی در ژنو تاسیس کرد که در آنها زبان یونان و روم و کتاب مقدس تواماً تدریس می‌شد.

در همانسال در انگلستان هانری[۱۵] هشتم پادشاه آن مملکت ریاست مذهبی را بر عهده گرفت و کشور خود را از زیر سلطهٔ پاپ خارج ساخت.

در کشورهای پروتستان معتقد بودند که دین را باید با کمال آزادی تفسیر و تعبیر کرد و تربیت باید برای همهٔ مردم فراهم شود تا همه را قادر به تفسیر و تعبیر عاقلانه بنماید ـ مدرسه تنها برای تعلیم دین نیست بلکه برای آموختن دین و زندگانی است. با داشتن این عقاید اولاً تعلیمات ابتدایی را برای همه فراهم کردند. ثانیاً برای نیل به این مقصود زبان مادری را به جای لاتین آموختند. ثالثاً هزینهٔ دبستان‌ها به تدریج به عهدهٔ دولت گذاشته شد و کم کم زمینه برای

آموزش اجباری آماده گردید.

واکنش کاتولیک‌ها: در مقابل ظهور فرقهٔ پروتستان کاتولیک‌ها از خود واکنشی نشان دادند و در شورایی که از زعمای دینی در ترانت[۱۶] منعقد کردند و ۱۸ سال به طول انجامید سعی کردند مذهب کاتولیک را تثبیت و پروتستان را رد کنند. تصمیماتی که در این شورا در ۹۷۰ هجری اعلام شد اختلاف عمده بین دو فرقه را آشکار و افکار مترقی پروتستان‌ها را ظاهر می‌سازد. بعضی از مهم‌ترین تصمیمات شورا از این قرار است:

۱ـ پروتستان‌ها معتقد بودند که اصول عقاید مذهبی باید فقط از کتاب مقدس گرفته شود. شورا رای داد که اصول مذکور باید هم از کتاب مقدس و هم از احادیث و اخبار و سنن کلیسا اخذ گردد.

۲ـ پروتستان‌ها معتقد بودند که هرکس حق دارد مطابق فهم خود کتاب مقدس را تفسیر کند. شورا رای داد که تنها کلیسا حق تفسیر دارد.

۳ـ پروتستان‌ها معتقد بودند که عبادت و دعا باید به زبان مادری هر کس باشد. شورا رای داد که در همه جا باید عبادت و دعا به زبان لاتین باشد.

البته در نتیجهٔ اختلافات، جنگ‌های شدید برخاست و خونریزی‌های بسیار روی داد. ولی مذهب پروتستان قوام گرفت و باعث پیشرفت‌های معنوی بسیار گشت.

کاتولیک‌ها هم برای اجرای نظریات خود مدارسی تاسیس کردند مانند دبیرستان‌ها و مدارس عالی فرقهٔ یسوعی و دبستان‌های گروه برادران مدارس مسیحی که این مدارس به نوبهٔ خود در ممالک کاتولیک باعث توسعهٔ فرهنگ گردید.

جنبش علمی

مقارن با جنبش دینی (و تاسیس سلسلهٔ صفویه در ایران) جنبش علمی نیز در اروپا پدید آمد و پیشوایانی که ظهور کردند گفتند که باید احادیث و اخبار و سنت کلیسا را کنار گذاشت و به قوهٔ ممیزهٔ انسان اطمینان کرد و پی به حقیقت اشیا برد و از راه عقل و از طریق حواس، واقع و نفس‌الامر را شناخت نه از راه محفوظات و قیاس و اتکا به سنت و پیشینه. در این نهضت نویسندگانی

مانند رابله[١٧] و مونتنی[١٨] فرانسوی و مولکاستر[١٩] و میلتن[٢٠] انگلیسی کتاب‌هایی تالیف و نظریاتی ابراز کردند که در مدارس آنزمان تاثیر نکرد ولی در افکار پیشوایانی که بعد آمدند مانند روسو[٢١] و بیکن[٢٢] کمنیوس[٢٣] مؤثر بود.

تقارن جنبش علمی با جنبش دینی و ظهور مسلك پروتستان باعث شد که نهضت علمی با مخالفت شدید کلیسا مواجه گردید زیرا که کلیسا برای مقابله با پروتستان‌ها و حفظ موقعیت و مقام خویش با هر تجددی ضدیت می‌کرد چنانکه نظریات عده‌ای از کاشفان و مخترعان این عصر را کفر محسوب داشت و بعضی از دانشمندان را به حکم دادگاه بازجویی[٢٤] که تاسیس نمود زنده در آتش افکند.

اولین کاشف مهم کپرنیك بود از اهالی لهستان که نظریهٔ بطلمیوس را که ١٤ قرن در تمام دنیا مورد قبول بود رد کرد. بطلمیوس زمین را مرکز عالم و ساکن می‌دانست و کپرنیك در کتابی که به نام گردش افلاك نوشت از راه تفکر و مشاهده به این نتیجه رسید که مرکز عالم ما (منظومهٔ شمسی) خورشید است و چند سیاره مانند زمین به دور او می‌گردند و از او کسب نور و حرارت‌می‌کنند و نظیر منظومهٔ شمسی در آسمان بسیار است.

کپرنیك کتاب خود را در ٦١٤ هجری تالیف کرد ولی چون نظریاتش مخالف عقاید و سنن کلیسا بود از ترس تکفیر، کتاب مذکور را در سال وفاتش در ٩٥٠ هجری منتشر ساخت.

کپلر آلمانی به اتکای جدولی که یکی از دانشمندان دانمارك در نتیجهٔ رصد تهیه کرده بود در ١٠١٨ هجری نظریهٔ کپرنیك را ثابت و سه قانون برای حرکات سیارات پیدا کرد.

گالیله[٢٥] ایتالیایی با دوربینی که اختراع کرد و مشاهداتی که از کواکب نمود نظریهٔ کپرنیك را تایید کرد و در ١٠٢٤ هجری دادگاه بازجویی او را مجبور کرد که از عقیدهٔ خود استغفار کند و تا پایان عمر زیر نظر بود.

نیوتن[٢٦] انگلیسی در ١٠٩٨ هجری نظریه کپرنیك را به وسیلهٔ ریاضی ثابت کرد و صحت قوانین کپلر را با محاسبه به اثبات رسانید. قوهٔ جاذبه و ماهیت نور را توضیح و تعیین نمود.

پاراسلسوس[٢٧] از اهالی سویس عقاید بقراط و جالینوس را در پزشکی انتقاد

کرد و مواد شیمیایی را برای معالجهٔ بیماری‌ها به کار برد.

وسالیوس[۲۸] از اهالی بلژیك برای اولین بار در عصر جدید، به منظور پی بردن به ساختمان بدن و امراض، کالبد انسان را شکافت و برای همین گناه مجبور شد به زیارت بیت‌المقدس رود تا معصیتش زدوده شود.

ویلیام هاروی[۲۹] انگلیسی گردش خون را پیدا کرد و در ۱۰۳۸ هجری کشف جدید خود را انتشار داد.

چند نفری که از کاشفان اسم برده شد برای نمونه بود تا نشان داده شود که مقارن با تاسیس سلسلهٔ صفوی در قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) دانشمندانی ظهور کردند که علی‌رغم ضدیت کلیسا و ارتجاعی که در آن زمان حکم‌فرما بود تقید و محدودیت قرون وسطی را در هم شکستند و دنیا را مرهون خدمات گران‌بهای خود نمودند.

بیکن انگلیسی راهی را که کاشفان برای رسیدن به حقیقت طی کرده بودند تشریح کرد و در ۱۰۲۹ هجری انتشار داد. بیکن طریقهٔ قیاس و برهان منطقی را که در کتاب ارغنون ارسطو شرح داده شده برای پیدا کردن مجهولات و قوانین طبیعت کافی نشمرد و گفت که برای کشف حقیقت باید به مشاهده پرداخت — مشاهده‌ها را تکرار کرد — نتیجهٔ مشاهدات را یادداشت نمود و جدول بندی کرد — از مجموع آن‌ها قضیهٔ کلی یا قانون را بیرون کشید. کتاب ارغنون نو در طرز استدلال و ارایه طریق به طالبان حقیقت تاثیر بسیار کرد به طوری که شاید بتوان سال ۱۰۲۹ را در مسیر ترقی بشر و کشف قوانین طبیعت به مثابه یکی از مشعل‌های راهنما محسوب داشت.

فیلسوف دیگری که کار بیکن را تکمیل کرد دکارت[۳۰] فرانسوی است که در ۱۰۴۸ هجری روش خود را در کتابی به نام گفتار در راهنمایی عقل و جست و جوی حقیقت در علوم منتشر ساخت و با آن کتاب، فلسفهٔ جدید را بنیان گذاری کرد. دکارت با قوهٔ تفکر علم را از نو ایجاد کرد و کشف مجهول را از راه تعقل نشان داد. وی معتقد بود که با اصول ریاضی و طریقهٔ تحلیل می‌توان تمام حقایق را کشف کرد.

از مجموع تحقیقات بیکن و دکارت که اولی دربارهٔ تجربهٔ مشاهده و دومی راجع به کار انداختن قوهٔ تعقل بود منطق نوینی به وجود آمد که به تدریج

تکمیل و منطق علمی نامیده شد ـ در مقابل منطق صوری که تا قرن یازدهم هجری بدون این‌که شك و تردیدی در آن راه یافته باشد در تمام دنیا معمول و مرسوم بود.

مهم‌ترین پیشوای فرهنگی که به اتکای روش استقرا بیکن نظریات بدیعی در باب تربیت و تعلیم اظهار کرد کمنیوس بود از مردم مراوی[۳۱] که در کتاب معروف خود موسوم به هنر بزرگ آموزگاری سه موضوع را پیشنهاد و تأکید کرد:

۱ ـ تدریس مختصری از علوم طبیعی و ریاضی در مدارس.
۲ ـ پیروی از طبیعت و پرورش تن و حواس کودك.
۳ ـ تولید ایمان و دیانت در طفل.

جنبش علمی که در قرن دهم هجری آغاز شد در قرن یازدهم در آلمان باعث آموختن زبان مادری به جای لاتین ــ شروع به آموزش همگانی ــ تدریس علوم طبیعی در مدارس شد.

طغیان اروپا در قرن دوازده هجری

تمام جنبش‌هایی که از قرن نهم هجری در اروپا به ظهور پیوست و مهم‌ترین آن‌ها اشاره شد بر ضد ستم‌کاری کلیسا و استبداد دولت بود. در قرن دوازدهم هجری بر ضد دو قوهٔ مذکور طغیان سهمگینی روی داد که آن‌ها را در هم شکست و افراد توده را به پیش آورد.

در قرن مذکور نویسندگانی مانند ولتر در فرانسه ظهور کردند که در کتب و رسالات خویش عقاید سخیف و خرافات مذهبی را هجو کردند و فساد اخلاقی روحانی نمایان را شدیداً انتقاد نمودند و عقل را راهنمای بشر معرفی کردند. نویسندگان دیگری چون مونتسکیو[۳۲] و روسو مبانی و اصول حکومت ملی و وضع قانون را در کتب خود تشریح و فساد حکومت استبدادی را که در فرانسه وجود داشت با محاسن مشروطهٔ انگلستان مقایسه نمودند و مقدمات انقلاب بزرگ فرانسه را در ۱۲۰۳ هجری مقارن ۱۷۸۹ میلادی (در زمان سلطنت آقامحمد خان قاجار) فراهم کردند که در تمام اروپا و جهان تاثیر به سزا داشت.

میان نویسندگان مذکور مهم‌ترین کسی که علمدار توده شد روسو است که طبیعت دوستی را مسلك خود اعلام کرد. به موجب این مسلك عقل بشر نمی‌تواند

همیشه راهنمای وی باشد بلکه بهترین رهبر عواطف و احساسات است که مظهر واقعی طبیعت است. روسو به واسطهٔ عدم مساواتی که میان طبقات مردم مشاهده کرده بود قیام کرد و نسبت به طبیعت انسان و تودهٔ مردم و کفایت و استعداد آنان در تعیین سرنوشت خویش و ابعاد حکومت ملی ایمان خود را ابراز داشت.

چون در آن‌موقع استبداد فرمانروا بود و حکومت در دست‌درباریان و تقرب به آنان در سایهٔ مراسم و تشریفات ساختگی ممکن بود روسو آداب تصنعی را نتیجهٔ انحراف از طبیعت معرفی کرد و رجعت به طبیعت و پیروی از قانون طبیعت را ضروری شمرد و به افکار انقلابی و طبیعی خود را به مؤثرترین نحو نوشت.

روسو نظریهٔ خود را مبنی بر طبیعت دوستی و تاثیری که در تربیت و تعلیم باید داشته باشد در کتابی به نام امیل[۲۲] تشریح کرد و در ۱۱۷٦ (عصر کریم‌خان زند) منتشر ساخت. امیل کودکی است که روسو او را تربیت و بزرگ می‌کند. به عقیدهٔ روسو باید کودك را تا پنج‌سالگی در آغوش طبیعت دور از نفوذ و آثار تمدن پرورش و به زندگانی بسیار ساده عادت داد و فقط اسباب بازی طبیعی در اختیارش گذاشت. از ۵ تا ۱۰ سالگی به پرورش حواس او باید پرداخت و به سختی و مشقت وی را معتاد کرد و ورزش‌های طبیعی چون شنا و کوه پیمایی و جست و خیز را به وی آموخت و او را خوش نگاه داشت و فقط خواندن به او یاد داد و اخلاق از راه عمل در او جای‌گزین کرد. بین ۱۲ و ۱۵ سالگی تنها علوم طبیعی و درودگری و مبل‌سازی باید به او تعلیم داد و علوم طبیعی را تنها از راه کنجکاوی و مشاهده و آزمایش باید آموخت نه از راه کتاب. از ۱۵ تا ۲۰ سالگی که اساس روابط اخلاقی او گذاشته می‌شود باید با روش طبیعی طرز زندگانی با دیگران را به وی یاد داد (مثلاً از راه معاشرت و بازدید مؤسسات عمومی و خیریه و مطالعهٔ تاریخ).

عقاید روسو در فرهنگ، جنبشی عظیم به وجود آمد که تا به امروز برجاست. آموختن کار دستی و هنر ــ مشاهده و بررسی طبیعت ــ رعایت ذوق و عشق کودك ــ مطالعه در وجود کودك ــ به کار انداختن فکر و حواس و بدن شاگرد از مهم‌ترین مسائلی است که عنوان کرد که در مدارس آلمان و سویس و امریکا و بعدها در فرانسه به کار بسته شد و مردم مغرب زمین را نسبت به ملل مشرق که در خواب بودند مسلط و مستولی ساخت.

توجه به روان شناسی در تربیت، در قرن ۱۳ هجری

در قرن سیزدهم هجری سه نفر از بزرگ‌ترین مربیان و علمای تربیت به نام پستالزی[۳۴] از مردم سویس و هربارت[۳۵] و فروبل[۳۶] از اهالی آلمان با پیروی از مسلك طبیعت دوستی روسو توجه خاصی به شناسایی طبیعت کودك و روان‌شناسی نمودند و موجب پیشرفت بزرگ در تعلیم و تربیت شدند.

پستالزی معتقد بود که فرهنگ تریاق تمام دردهای اجتماعی است و تمام عمر خود را صرف پیداکردن طرق ساده و متکی به روانشناسی برای تعلیم مواد برنامه (زبان مادری، جغرافیا، علوم طبیعی، حساب و هندسه، رسم و نقاشی، موسیقی، و تاریخ) نمود و سه طریقه‌ای که در تمام موارد به کار برد عبارت بودند از تجزیهٔ موضوع درس، مشاهدهٔ موضوعات محسوس درس، و تقریر و تحریر آن‌چه از مشاهده و آزمایش به دست آمده است. اصول و پایهٔ آموزش و پرورش امروز بر عمل و تجربیات پستالزی قرار دارد.

هربارت برای اثبات طرقی که پستالزی عملاً پیداکرده بود روانشناسی مخصوص به وجودآورد و کار معلم را در کلاس به پنج قسمت تقسیم کرد که موسوم است به مراحل منطقی و هر قسمت را مفصلاً تشریح نمود. چون معتقد بود که مقصود غایی از تربیت، اخلاق و منش است، به تاریخ و ادبیات اهمیت خاصی داد و پیروانش راههای ساده و آسان برای تدریس آن دو ماده پیدا کردند.

فروبل به مرحله‌ای از روزگار اطفال پرداخت که تا زمان او مورد توجه نبود و آن مرحله‌ای از چهار تا شش سالگی است. مدرسه‌ای که تاسیس کرد باغ کودکان یا کودکستان نامید و برنامهٔ آنرا انواع بازی، سرود و موسیقی، و ساختمان بناهای کوچك و آسان قرار داد. سه اصل مهمی که در تجربیات و عملیات خود به کار برد و مهم‌ترین خدمت او است عبارت است از:کار خود خواست که هر طفل مطابق میل خود به کاری اشتغال ورزد ـ اصل آفرینش که به کودك فرصت دهند از خود چیزی به وجود آورد ـ اصل همکاری که طفل ضمن بازی بدان خو گیرد و معتاد به تشریك مساعی با سایرین بشود.

گسترش علوم و صنایع در قرن ۱۳ هجری

در قرن سیزدهم هجری علوم طبیعی و ریاضی بسیار توسعه یافت. گرچه در قرن دهم هجری جنبش مذکور به تندی پیشرفت نکرد، ولی همین‌که در اثر طغیان‌های قرن ۱۲ هجری از قدرت و نفوذ کلیسا کاسته شد و انقلاب فرانسه به وقوع پیوست و حکومت ملی در اروپا نیرو گرفت علوم طبیعی و ریاضی رو به توسعه گذاشت و صنایع بدیع به وجود آمد.

در ۱۲۶۱ ستارهٔ نپتون[۳۷] از روی حساب و استدلال کشف شد. و نظریهٔ نیوتن در باب قوهٔ جاذبه تحقق پیدا کرد. چند سال بعد به واسطهٔ پیشرفت علم شیمی ستارگان دیگر از راه طیف بین و عکسبرداری آسمان مشکوف گردید.

در زیست شناسی لامارك[۳۸] و داروین[۳۹] نظریهٔ انتخاب طبیعی را ابراز کردند. راجع به وراثت مندل[۴۰] و گالتن[۴۱] اکتشافات تازه نموده و آنها را تحت قواعدی انتشار دادند. زحمات بیشا[۴۲] و لی‌بیگ[۴۳] در فیزیولوژی این عمل را به شیمی مرتبط ساخت و عمل بذاق و ترشحات معدی و اعمال شش و کبد را معلوم کرد. از مطالعهٔ چگونگی تبخیر، نظریهٔ راجع به اتم پیدا شد. در اثر نظریهٔ یونگ[۴۴] راجع به ترکیب نور از موج، وجود اتر در فضا به ثبوت رسید و ماده و انرژی پایهٔ فیزیك جدید قرار گرفت و باعث اکتشاف و اختراع بسیار شد که تلگراف بی‌سیم و اشعه مجهول نتیجهٔ آنها است.

اکتشافات مذکور در قرن سیزدهم هجری در تولید ثروت و وسایل حمل و نقل و بهداشت و ارتباط میان کشورها به کار بسته شد و نتایج شگرف داد.

ماشین پنبه پاك‌کنی، دورود گری، درزی‌گری، چاپ و تحریر، هزینه و مزد را تنزل داد و دیگر صنایع را امکان پذیر کرد. به کار بردن زغال‌سنگ برای سوخت ــ نفت برای روشنایی ــ چراغ برق در ۱۲۹۶ مایهٔ آسایش و رفاه مردم گردید. تعبیه کشتی بخار، توربین، لوکوموتیو باعث تندی حمل‌ونقل و پیوستگی نقاط جهان به همدیگر شد.

اختراع تلگراف در ۱۲۵۲ هجری ــ سیم زیر دریا ــ تلفن در ۱۲۹۳ و تلگراف بی‌سیم ارتباط نقاط عالم را آسان و سریع کرد. اختراع سینه بین و داروهای بیهوشی در ۱۲۶۰ هجری و تکمیل افزارهای جراحی موجب بهبودی حال خلق شد.

در نتیجهٔ اکتشافات متعدد که چند فقره از آنها ذکر شد اهمیت حیاتی علوم طبیعی هویدا گردید و در اثر اقدامات پستالزی و هربارت و فروبل و طرفداران آنها، کم‌کم علوم مذکور وارد برنامهٔ مدارس گشت و نویسندهٔ مقتدری چون هربرت اسپنسر[۴۵] انگلیسی کمی بعد آنان را تایید کرد و در رساله‌ای به نام کدام دانش بزرگترین ارزش را دارد؟ لزوم تدریس علوم طبیعی را در مدارس به اثبات رسانید و منظور از تربیت و تعلیم را آماده کردن برای زندگانی کامل اعلام کرد.

یك نتیجهٔ دیگر اکتشافات و اختراعات این بود که مغرب زمین را مجهز به تفنگ‌های سبك و سریع و توپ‌های سنگین و قوی و مسلسل‌های متنوع و فشنگ و بمب‌ها و گلوله‌های مخرب و آتش‌زا و آلات قتالهٔ گوناگون کرد و مللی را که در خواب غفلت فرو رفته و از علوم و صنایع مذکور بی خبر بودند مقهور دول اروپایی نمود.

بسط و توسعهٔ مدارس دولتی

در نتیجهٔ نهضت‌ها و طغیان‌هایی که از قرن نهم هجری در اروپا به وقوع پیوست و به طور بسیار مجمل در صفحات گذشته بدان‌ها اشارت رفت زمامداران کشورهای اروپا که تا قرن دوازدهم هجری در صدد تعلیم و تربیت افرادی معدود از طبقات مردم بودند متوجه شدند که پیشرفت مملکت و بهبودی حال ملت و ثبات اوضاع کشور بسته به تربیت و تعلیم عموم خلق است و مقدمات اجرای این نظر را به تدریج تهیه کردند و از خزانهٔ دولت و از محل مالیات و عوارض شروع به تاسیس دبستان در همه جا کردند و آموزش ابتدایی را همگانی و اجباری ساختند.

نخستین مملکتی که آمادهٔ این کار شد آلمان بود که جنبش دینی در آنجا به وقوع پیوست و زمامداران و افکار عمومی را از لحاظ مذهبی مهیای این امر کرده بود. در ۱۱۷۶ (مقارن با فرمانفرمایی کریم خان زند) فردریك بزرگ پادشاه پروس فرمان آموزش اجباری را صادر کرد و از اوایل قرن سیزدهم دولت پروس را از تحت نظارت کلیسا خارج و دستگاه عظیمی برای تربیت تمام مردم به وجود آورد.

فرانسه از زمان ناپلئون اول از ۱۲۱۷ هجری سازمانی برای تعلیمات عمومی ایجاد کرد و از وسط قرن سیزدهم مقدمات تعلیمات اجباری به تدریج در آنجا فراهم شد و در اواخر قرن مذکور قانون آموزش اجباری به تصویب مجلس فرانسه رسید.

انگلستان نیز در قرن سیزدهم به تدریج که بر عدهٔ انتخاب کنندگان نمایندگان مجلس می‌افزود و بر وجوهی که از خزانهٔ دولت برای تعلیمات عمومی صرف می‌شد اضافه می‌کرد تا در ۱۲۹۳ آموزش ابتدایی اجباری گردید.

در روسیه از زمان پطرکبیر (معاصر شاه سلطان حسین صفوی) مدارس جدید تاسیس و به‌تدریج بر عدهٔ آنها افزوده شد و تعلیمات ابتدایی در روسیهٔ اصلی (نه در ممالك غیر روسی که به تصرف روسیه در آمده بود) توسعه یافت و دبیرستان‌ها و دانشگاه‌هایی به اقتباس از آلمان ایجاد گردید.

در امریکا نیز که از ۱۱۹۰ هجری مستقل شده بود با استفاده از ترقّیات فرهنگی آلمان از ۱۲۸٤ در هر ناحیه دستگاهی برای تربیت عمومی بر پا شد که روز به روز توسعه یافت و آن کشور بزرگ را در ردیف اول ممالك عظیم و مترقی در آورد. به این ترتیب اغلب کشورهای اروپا و همچنین امریکای شمالی در قرن سیزدهم هجری دارای سازمان وسیع برای تربیت و تعلیم مردم شدند که دولت مسئولیت آنرا به عهده داشت و مخارج آن از خزانه دولت پرداخت می‌شد. البته موازی با تعلیمات ابتدایی مجانی و اجباری، آموزشگاه‌های حرفه‌ای و هنرستان‌ها و دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها در کشور به تناسب جمعیت و احتیاجات تاسیس شدند و عموم مردم بر حسب استعداد و شایستگی هر فرد برای شرکت در امور اقتصادی و اجتماعی و سیاسی تربیت شدند و در هر رشته از علوم و صنایع ترقّیات عظیم نصیب آنها شد.

کشور ما در اواسط قرن سیزدهم هجری با چنین ممالکی و چنین قدرت و نیرویی مواجه بود و می‌خواست از خواب بیدار شود و از آن ممالك فرهنگ و تمدن جدید را اخذ و اقتباس کند. مساعی که در این راه به کار برد در فصل آینده به طور مختصر تشریح خواهد شد.

خلاصهٔ فصل نوزدهم

برای پی بردن به ترقّیاتی که نصیب اروپا شد باید به جنبش‌ها اشاره شود. بعد از به وجود آمدن جنگ‌های صلیبی، صلیبی‌ها در نتیجهٔ آمدن به مشرق زمین و نشر و حشر با مسلمانان، ترقیات مسلمانان را در مراجعت به اروپا به آنجا بردند و به دلایل بسیاری که گفته شد موجب نهضت بزرگ فرهنگی رنسانس فراهم شد. مهم‌ترین پیش قدمان در این راه ادلهارد، ژرارد، آلبرت و فردریك بودند. دو عامل دیگر که به این جنبش کمك کردند یکی اختراع صنعت چاپ و دیگری تصرف قسطنطنیه بود که این دو باعث شدند اولین نهضت که به فرهنگ پژوهشی موسوم است به وجود آید. و نویسندگانی مثل پترارك واراسم و جان کلت ظهور کردند. این نهضت سه موضوع مهم دارد: ۱ ـ انسان محوری به جای خدا محوری؛ ۲ ـ دل بستگی به زندگانی دنیوی؛ ۳ ـ توجه به طبیعت بر عکس قرون قبل که تمام توجه به اعراض از دنیا و معطوف به آخرت و علوم دینی بود.

جنبش دینی: بر اثر عوامل گفته شده در قبل، اخلاق کشیشان مورد انتقاد قرار گرفت و مسیحیان به فرقه‌های مختلف تجزیه شدند. مهم‌ترین این افراد لوتر است که در زمینهٔ اقدامات او توضیح داده شده است. بعد از او کالون و بعد هانری. در مقابل ظهور فرقهٔ پروتستان، کاتولیك واکنش نشان داد و تصمیماتی را گرفت که بیان شد و در نتیجهٔ این اختلافات (اختلاف پروتستان و کاتولیك) و جنگ‌ها، مذهب پروتستان قوت گرفت.

جنبش علمی: این جنبش همزمان با جنبش دینی بود و ظهور پیشوایانی که گفتند باید احادیث و اخبار کلیسا را کنار گذاشت و... که بیان شد. نویسندگانی مثل رابله، مونتنی، مولکاستر، میلتن دکارت و کمینوس هستند که در مورد کارهای هر کدام توضیح داده شد. تمامی این جنبش‌ها بر ضد ستم‌کاری و استبداد دولت بود.

در قرن دوازده که طغیان اروپا بود نویسندگانی مثل ولتر و مونتسکیو و روسو ظهور کردند که خرافات مذاهب روحانی نماها را شدیداً انتقاد کردند و عقل را راهنمای بشر دانستند. روسو که از مهم‌ترین این علمداران بوده است مسلك طبیعت دوستی خود را اعلام کرد و در کتاب امیل، نظرات خود را راجع

به تعلیم و تربیت بیان کرد. در قرن سیزده هجری، سه نفر از مربیان بزرگ تربیت به نام پستالزی، هربارت و فروبل با پیروی از مسلك طبیعت دوستی روسو توجه به شناسایی طبیعت کودك و روان شناسی کردند و موجب پیشرفت در تعلیم و تربیت شدند. در مورد عقاید این سه نفر توضیح داده شده است. در این قرن علوم طبیعی و ریاضی توسعه یافت و صنایع بدیع به وجود آمد. از جمله اکتشافات در تولید ثروت و وسایل حمل و نقل و بهداشت، و ارتباط میان کشورها به کار بسته شد. ماشین‌های گوناگون هزینه و مزد را کاهش داد و دیگر صنایع را امکان پذیر کرد. به کار بردن زغال سنگ و اختراع تلگراف هم از این جمله‌اند.

اهمیت علوم طبیعی بر اثر این اکتشافات پیدا شد و پستالزی، هربارت و فروبل آن‌ها را وارد مدارس کردند و لزوم تدریس این علوم (علوم طبیعی) در مدارس معلوم شد. نتیجهٔ اختراع مغرب زمین دست‌یابی به صنایع جنگی بود. در نتیجه نهضت قرن ۱۹ در اروپا زمامداران کشورهای اروپا متوجه شدند که پیشرفت ملت و کشور بسته به تعلیم و تربیت عموم خلق است نه عدهٔ معدودی و مقدمات اجرای این طرح تهیه شد. نخستین مملکت آلمان بود که جنبش دینی در آن به وقوع پیوست و آمادهٔ این کار شد و بعد از آن فرانسه و انگلستان و روسیه و امریکا.

سؤالات خود آزمایی

۱ ـ عوامل روآوری به غرب را ذکر کنید.

۲ ـ علل پیشرفت مغرب زمین و عقب‌افتادگی شرق، از جمله خاورمیانه و ایران چیست؟

۳ ـ نهضت‌های علمی و فکری و مذهبی را که در اروپا به وجود آمد بیان کنید.

٤ ـ پیامدهای نهضت رنسانس و تجدید حیات مذهبی را بیان کنید.

۵ ـ عواملی که موجب بیداری اروپا شد بیان کنید.

٦ ـ بعد از فرهنگ پژوهشی و مجاهدت‌های نویسندگان در تعلیم زبان و نشر فرهنگ یونان و روم، چه تغییری در طرز فکر، هدف از زندگی در دنیا، منظور، و روش و برنامه و هدف تعلیم و تربیت رخ داد؟

۷ ـ چرا در قرن سیزدهم علوم طبیعی و ریاضی توسعه یافت در حالی‌که بعد از جنبش علمی به علت مخالفت کلیسا پیش رفت تندی نکرد؟

پی‌نویس‌ها:

۱) تجدد و تحول اروپا (از ۸۵۷ تا ۱۳۰۰ هـ. ق.).

۲) مثلاً در موقع جنگ‌های صلیبی بود که اروپاییان اولین بار قطب‌نما را در دست مسلمانان مشاهده کردند و به کار بردن آن را در کشتی‌رانی یاد گرفتند و به سیر و سیاحت در دریاها پرداختند و اکتشافات جغرافیائی بسیار در نقاط دوردست عالم نمودند و افریقای جنوبی و امریکا را (در ۸۹۷ هـ.) کشف کردند و از جنوب افریقا به اقیانوس هند و خلیج فارس راه یافته و دور کرهٔ زمین را پیمودند و گرد بودن آن را عملاً به ثبوت رساندند.

3) Adelhard

4) Gerard

5) Albertus Magnus

۶) مشروح آن در فصل «آشنایی با علوم و فنون مسلمین در شرق و غرب اسلام» مورد بررسی قرار گرفت.

7) Renaissance

8) Humanisme

9) Petrarque

10) Erasme

11) John Colet

12) Martin Luther

13) Protestant

14) Gean Calvin

15) Henry

۱۶) Trente، شهری واقع در جنوب غربی اتریش.

17) Rabelais

18) Montaigne

19) Mulcaster

20) Milton

21) Rousseau

22) Bacon

23) Comenius

24) Inquisition تفتیش عقاید

25) Galilee

26) Newton

27) Paracelsus (وفات در ۹۴۸ هـ.)

28) vesalius (وفات ۹۷۲ هـ.)

29) Wiliam Harvey

30) Descartes

31) Moravie (ناحیه‌ای واقع در چك و اسلواکی امروزی)

32) Montesquieu

33) Emile

34) Pestalozzi

35) Herbart

36) Froebel

37) Neptune

38) Lamarck

39) Darwin

40) Mendel

41) Galton

41) Bichat

43) Liebig

44) Young

45) Herbert Spencer

فصل بیستم

به سوی تجدد و تحول (از تاسیس دارالفنون تا امروز)[1]

اکنون که راجع به فرهنگ و تمدن جدید اروپا در قرن سیزدهم هجری و طرز تفکر و طرز زندگانی مردم آن سامان اطلاعات مجملی به دست آمد باید دید کشور ما در چه حال بود و چگونه به سوی تجدد و تحول گام برمی‌داشت.

پس از قتل امیرکبیر رقابت روس و انگلیس شدت یافت. هریك از آن دو سعی می‌کرد بر نفوذ خود در ایران بیافزاید و منافعی برای اتباع خویش تامین کند. دولت روس ماوراءالنهر و خوارزم را با نیرنگ و قوه قهریه در ظرف ۳۰ سال تصرف کرد و از طرف شمال شرق هم همسایه ایران شد و در ۱۲۹۹ قمری مرز کنونی سرحد معین شد. دولت انگلیس از توسعهٔ روسیه در آن ناحیه بیمناك شد زیرا که رقیب را به گردنهٔ خیبر و معبر هندوستان نزدیك‌تر می‌دید و خیال می‌کرد اگر افغانستان جزو ایران باشد تسلط روس بر مدخل هندوستان آسان‌تر خواهد شد، لذا به تصرف هرات از طرف والی خراسان اعتراض کرد و با اعزام قوا به خرمشهر و اهواز ناصرالدین شاه را مجبور به تخلیهٔ هرات کرد. دو دولت به رقابت یك‌دیگر از ایران امتیازاتی گرفتند، از قبیل امتیاز شیلات دریای خزر و بانك استقراضی روس و بانك شاهنشاهی انگلیس. در همین اوان استخدام صاحب‌منصبان روسی برای ایجاد نیروی قزاق صورت گرفت.

نخستین انفجار

ناصرالدین شاه که قریب ۵۰ سال سلطنت کرد با وجود افکار جدیدی که در اثر عوامل متعدد چون مدرسهٔ دارالفنون و حشر با اروپاییها و انتشار روزنامه و غیره در مملکت پیدا شده بود، اقدام مهمی برای اخذ فرهنگ و تمدن جدید از اروپا نکرد و نیرنگ درباریان و مخالفت علمای ظاهری و مرتجعین او را از اصلاح امور بازداشت.

در نتیجهٔ ستمکاری مامورین دولت و فقدان عدالت، نارضایتی همه جا حکمفرما بود. یکی از افراد ناراضی به نام میرزا رضای کرمانی شاگرد و مرید سید جمال‌الدین اسد آبادی که مکرر حبس و زجر کشیده بود در ۱۳۱۲ ناصرالدین شاه را در حرم حضرت عبدالعظیم با تپانچه به هلاکت رسانید.

مظفرالدین شاه

در این موقع مظفرالدین میرزا ولیعهد ۴۴ سال داشت که به سلطنت رسید. مردی بود بی اراده و رنجور، ولی خوش قلب. در زمان او ۶۵ کرور منات طلا از روسیه و ۲۹۰۰۰۰ هزار لیر از انگلستان وام گرفته شد تا مواجب عقب افتادهٔ مفتخواران و هزینهٔ مسافرت مظفرالدین شاه به اروپا پرداخته شود. در مقابل این، فروش گمرکات و درآمد شیلات و پست و تلگراف به روسیه و انگلستان به وثیقه داده شد.

تاسیس مشروطه

نارضایتی مردم و بسط افکار آزادیخواهانه و شکست روسیه به دست ژاپن در ۱۳۲۱ و تاسیس مجلس نمایندگان (دوما) در آن مملکت باعث ظهور انقلاب شد و مظفرالدین شاه را وادار به صدور فرمان مشروطیت در ۱۴ جمادی الآخر ۱۳۲۴ کرد. به موجب فرمان مذکور مجلس شورای ملی تشکیل شد و ۵ ماه بعد قانون اساسی به امضای شاه رسید.

محمد علی‌شاه[۲]

چند روز پس از توشیح قانون اساسی، مظفرالدین شاه در گذشت و محمد

علی میرزا ولیعهد به سلطنت نشست و متمم قانون اساسی را که مجلس تهیه کرده بود امضا کرد معذالك نسبت به مشروطه خوشبین نبود.

حذف مستمری‌های زاید از طرف مجلس عده‌ای از درباریان و اعیان را مخالف حکومت ملی کرده بود و آنان پیوسته شاه را به ضدیت با نماینده‌گان مجلس و آزادی‌خواهان برمی‌انگیختند. در ۱۳۲۶ قمری محمد علی شاه مجلس را به کمك نیروی قزاق و صاحب منصبان روسی به توپ بست و جمعی از پیشوایان مشروطه را چون سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی و میرزا جهانگیر خان شیرازی مدیر روزنامهٔ صوراسرافیل و ملك المتکلمین را کشت و از نو استبداد را برقرار ساخت. لیکن مردم تبریز و رشت و اصفهان قیام و به تهران حمله کردند و محمد علی شاه را مخلوع نمودند و پسر ارشد او احمد میرزا را به سلطنت برگزیدند و چون صغیر بود نایب السلطنه‌ای برای او معین کردند.

احمد شاه

پس از فتح تهران و پیروزی ملیون انتخاب نماینده‌گان دورهٔ دوم و قانون‌گذاری به عمل آمد و مجلس شورای ملی تشکیل شد و به پشتیبانی آن اصلاحات آغاز گردید. برای اصلاح امور مالی دولت، هیئتی از کارشناسان امریکا را به ریاست شوستر استخدام کرد و از سوئد چند تن افسر برای ایجاد نیروی تامین به نام ژاندارمری به ایران جلب نمود که روس مخالفت شدید نشان داد تا آن‌جا که به وسیلهٔ اتمام حجت، اخراج متخصصین امریکایی را خواستار شد و ایران را تا قزوین اشغال کرد و عده‌ای از احرار را روز عاشورای ۱۳۳۰ در تبریز به دار آویخت. دولت مجلس را که مخالف با قبول اتمام حجت روسیه بود به ناچار تعطیل کرد و امریکایی‌ها را به کشور خود روانه ساخت و به این ترتیب دریچه امیدی که باز شده بود به قوهٔ قهریهٔ روس بسته شد.

در ۱۳۳۲ قمری جنگ جهانی اول در گرفت و با وجود این‌که ایران بی‌طرفی خود را اعلام کرد دول روس و انگلیس که با هم متحد بودند و دولت عثمانی که با آلمان اتحاد داشت کشور ما را میدان جنگ و قتال کردند و لطمات جانگداز بر ما وارد ساختند. در ۱۳۳۵ قمری انقلاب روسیه به وقوع پیوست و سپاهیان روس خاك ایران را ترك گفتند.

جنگ جهانی اول در ۱۳۳۷ هجری قمری پایان یافت که مقارن با سال ۱۲۹۷ شمسی بود. از این تاریخ به موجب تصمیم دولت تقویم خورشیدی در امور رسمی به کار رفت و در این کتاب وقایعی که از این به بعد روی داده به سال شمسی ذکر خواهد شد.

از تاسیس دارالفنون تا تاسیس حکومت ملی[۴]

گشایش دارالفنون

چنان‌که قبلاً اشاره شد امیرکبیر وسایل تاسیس دارالفنون را فراهم کرد، ولی در موقع گشایش آن در فین کاشان در تبعید به سر می‌برد و ۱۳ روز بعد هم به شهادت رسید.

در پنجم ربیع‌الاول ۱۲۶۸ ناصرالدین شاه شخصاً دارالفنون را با ۷ نفر معلم اطریشی و چند مترجم (که از میان دانشجویان اعزامی ۱۲۶۰ سال انتخاب شده بودند) و در حدود ۱۵۰ نفر محصل ۱۴ تا ۱۶ ساله افتتاح کرد. رشته‌های تحصیلی عبارت بود از: پیاده نظام، سواره نظام، توپخانه، مهندسی، طب و جراحی، داروسازی و کان شناسی.

مواد اساسی تعلیمات متوسطه چون زبان خارجه و علوم طبیعی و ریاضی و تاریخ و جغرافیا و نقاشی در تمام شعب تعلیم می‌شد. بنابراین مدرسه شامل دروسی از دبیرستان و موادی از مدارس فنی عالی بود.

دارالفنون اولین مدرسهٔ جدیدی است که به دست دولت و از خزانهٔ عمومی تاسیس شد و از عوامل مهم تجدد و تحول گشت. در ظرف ۴۰ سال متجاوز از ۱۱۰۰ نفر از آن فارغ‌التحصیل شدند و چون اغلب از خانواده‌های متنفذ بودند، توانستند معارف جدید اروپا را میان طبقات متوسط و عالی انتشار دهند واکثر نیز به مقامات عالی رسیدند و در حدود توانایی خود و مقتضیات عصر خدماتی در راه تحول مملکت انجام دادند. از خدمات معلمین، مترجمین، و فارغ‌التحصیلان دارالفنون این بود که بسیاری از کتب درسی را به فارسی منتشر کردند و باعث اشاعهٔ علوم و فنون جدید شدند. موضوع بعضی از کتب مذکور عبارت بود از: علوم طبیعی، مکانیک، جغرافی، جراحی، طب، کالبدشناسی، شیمی، فیزیولوژی، ریاضی، دژسازی، توپخانه، زبان فرانسه، و....

ترقی نظم و نثر

در اثر امنیت و ثباتی که در دوران سلطنت ناصرالدین شاه به وجود آمد مقارن با اقتباس از فرهنگ و تمدن جدید اروپا نظم و نثر فارسی که در دورهٔ قبل تدریجاً شروع به تحول کرده بود ظاهراً به واسطهٔ حشر و مکاتبه با اروپاییان و ترجمهٔ عده‌ای از کتب فرنگی در نیمه اول قرن سیزدهم، در این دوره از حال تکلف‌آمیز ملالت انگیز دورهٔ تاتار به کلی خارج شد و به طرف سادگی رفت. در این عصر شعرا و نویسندگانی ظهور کردند که مانند زمان خاقان مغفور از استادان بزرگ قبل از استیلای مغول الهام و سرمشق گرفتند و آثار نغز به یادگار گذاشتند. از نامی‌ترین آنها می‌توان قاآنی (متوفی در ۱۳۷۰) و یغمای جندقی و رضاقلی هدایت صاحب مجمع الفصاء و ریاض العارفین و روضه الصفای ناصری و میرزا تقی سپهر مؤلف ناسخ التواریخ را به طور نمونه نام برد.

در همین دوره حاج ملا هادی سبزواری اسرارالحکم را در حکمت الهی به فارسی نگاشت. چهار کتاب نیز در شرح احوال وآثار رجال به شکل لغت نامه تالیف و طبع شد که سه کتاب به فارسی و موسوم است به نجوم السماء و قصص العلماء و نامهٔ دانشوران و یکی به عربی به نام روضات الجنات.

پیشرفت تعزیه خوانی

ترقی دیگر در این عصر در تعزیه خوانی بود که در تربیت مذهبی سالمندان و پرورش ذوق صنعتی تاثیر فراوان داشت. سوگواری به شکل تعزیه در اواخر دورهٔ صفویه به صورت حمله‌خوانی[۵] آغاز و در عصر کریمخان زند با نمایش توأم شد. ناصرالدین شاه تعزیه‌خوانی را تقویت، و وسایل و موجبات آنرا فراهم کرد. در جنب کاخ گلستان تکیه دولت را بنا نهاد (که ساختمان آن تا ۱۳۲۹ خورشیدی بر جا بود) و خوانندگان خوش‌الحان را جلب و تشویق نمود و شخصاً در ایام عاشورا در تکیهٔ مذکور حضور یافت. اعیان و اشراف نیز او را پی‌روی کردند و تکیه‌ها برای تعزیه‌خوانی در تهران و ولایات برپا ساختند.

اعزام دانشجو

در ۱۲۷۲ وزارت علوم تاسیس شد و علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه به وزارت مذکور منصوب گردید و ۲۴ سال در این سمت باقی بود. یکی از اقدامات مهمی که به دست او صورت گرفت اعزام ۴۲ نفر از فارغ‌التحصیل‌های دارالفنون بود به فرانسه که در ۱۲۷۶ وارد آن مملکت شدند و پس از چند سال تحصیل و مراجعت به ایران هر کدام در رشتهٔ خود به نهضت فکری و توسعهٔ فرهنگ جدید کمك شایان کردند و بعضی از آنان نیز مانند نظام‌الدین غفاری (مهندس الممالك) دوبار وزیر معارف شد.

مدارس جدید

در ۱۲۹۰ حاج میرزا حسین خان سپهسالار کاخ بهارستان مقر مجلس شورای ملی (سابق) و مدرسهٔ سپهسالار را ساخت و برای آموختن زبان‌های خارجه مدرسهٔ مشریه را تاسیس کرد. در ۱۲۹۳، مدرسه‌ای به خرج دولت با معلمین ایرانی و اروپایی در تبریز ایجاد شد. در ۱۳۰۰ مدرسهٔ نظامی در اصفهان و در ۱۳۰۲ نظیر آن در تهران با معلمین ایرانی و اروپایی دایر شد. معلمین ایرانی معمولاً از فارغ التحصیل‌های دارالفنون بودند. در ۱۳۱۵ میرزا علی خان امین‌الدوله صدر اعظم، مدرسه رشدیه را برپا کرد و انجمن معارف را که از فضلای تهران تشکیل شده بود رسمیت داد. اعضای این انجمن هر کدام یك یا دو مدرسه شخصاً تاسیس کردند مانند مدرسهٔ علمیه، مدرسهٔ ادب، مدرسه سادات، افتتاحیه، و خیریه. با کمك امین‌الدوله انجمن چند مدرسهٔ دیگر به وجود آورد مانند مدرسهٔ اسلام، اقدسیه، و شرف مظفری.

در ۱۳۱۷ وزارت خارجه برای تربیت اعضای اداری مدرسهٔ علوم سیاسی را تاسیس کرد. در همان سال مدرسه کمالیه دایر شد. در ۱۳۱۸ مدرسهٔ فلاحت به ریاست یك نفر اتریشی از طرف ادارهٔ خالصه به وجود آمد.

آموزشگاه‌های خارجی

یکی دیگر از عوامل تجدد مدارس خارجی بود که برای دختر و پسر ایجاد شد. امریکایی‌ها از ۱۲۵۰ به بعد در ارومیه و تهران و تبریز و همدان و رشت

آموزشگاههایی تاسیس کردند. از فرانسه جمعیت مذهبی لازاریستها در ۱۲۷۷ مدرسهٔ سن‌لوئی را در تهران برپا کرد. جمعیت خواهران سن و نسان دوپل[۶] از ۱۲۸۲ به بعد در تبریز و ارومیه و سلماس و اصفهان و تهران مدارس دخترانه تاسیس کرد. جمعیت الیانس فرانسه مدرسه‌ای به همین اسم در تهران باز کرد که به وسیلهٔ یهودیان و برای آنان دایر شده بود. از انگلستان جمعیت مذهبی در ۱۳۲۲ مدرسه‌ای به نام ستیورات ممریال کالج[۷] در اصفهان و بعد آموزشگاههایی در شیراز و کرمان و یزد تاسیس کرد.

روزنامه

عامل دیگری که طبقهٔ باسواد را با حریت و تجددطلبی آشنا ساخت روزنامه بود. بعضی از جراید مانند اختر و حبل‌المتین و ثریا و پرورش به‌ترتیب در استانبول و کلکته و مصر به فارسی چاپ و به ایران فرستاده می‌شدند و محاسن حکومت قانون مشروطه و آزادی و عدالت را، که اروپا از آن برخوردار بود، تشریح می‌کردند و ترقیات عظیم مغرب‌زمین را جلوه‌گر می‌ساختند و در خواننده بسیار تاثیر می‌کردند. معدودی روزنامه نیز در تهران و شهرهای عمده منتشر می‌شد مانند روزنامهٔ علمیهٔ دولت ایران، تربیت، و دانش، ولی آنها فقط به امور ادبی، علمی، و اخبار می‌پرداختند و از سیاست و حکومت بحث نمی‌کردند.

وعظ

در بیدار کردن طبقهٔ سوم و مردم بی‌سواد واعظان درجهٔ اول مانند مرحوم سید جمال‌الدین اصفهانی و ملک‌المتکلمین و شیخ محمد خیابانی خدمات بسیار کردند؛ زیرا که بیانات ساده و شیرین و دلپذیر آنان در مبارزه با فساد و تحمل نکردن ظلم در قلوب مستمعین تاثیر زیاد داشت و آنانرا برای انقلابی که در پیش بود آماده می‌کرد.

چند عامل دیگر

علاوه بر آنچه ذکر شد چند عامل دیگر به ایرانیان در اطلاع یافتن از تمدن و فرهنگ جدید و آداب و رسوم مغرب زمین کمک کرد که مهم‌ترین

آن‌ها عبارت بود از: مسافرت‌های سه‌گانهٔ ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه به اروپا، تاسیس خطوط تلگراف، استخدام کارشناس برای پست و گمرك از اتریش و بلژیك، دایر شدن سفارتخانه‌های امریکا و انگلستان و فرانسه و اتریش و آلمان در تهران، ایجاد کارخانهٔ قند سازی در کهریزك و بلورسازی و نخ‌ریسی، اعزام هیئت‌های نمایند گی به اروپا، رفت و آمد اعیان و بازرگانان به اروپا، و غیره.

با توجه به آن‌چه که در تماس با فرهنگ تعلیم و تربیت غرب به دست آمد که از نظری پیشرفت‌هایی در زند گی روزمره و ظاهری بخشی از مردم ایران داشت، ولی این تماس‌ها سبب بیگانه شدن قشر تحصیل‌کرده و طبقات به اصطلاح روشنفکر از فرهنگ و تمدن سنتی خود شد و روی آوردن به غرب و غرب‌گرایی که در اثر شکست‌های شاهان قاجاریه در جنگ با روس‌ها در اثر نداشتن سلاح‌های جنگی مدرن به وجود آمد حاکمان و اقشار درس خوانده را تشویق به پذیرش علوم و فنون از غرب کرد. این روی آوری به غرب گرچه چهرهٔ ظاهری ایران را تا حدی تغییر داد، ولی چون بدون مطالعه بود و اقتباس کنند گان چنان شیفته غرب شده بودند که متوجه زیان‌های فرهنگی که به موازات آن به اصطلاح تجدد وارد ایران می‌شد نشدند و فرهنگ سلطه‌گرانه‌ای را که همراه آن پیشرفت‌های ظاهری سبب غرب‌زد گی و تسلیم فرهنگ‌های استعماری و استعمار شدن بود پذیرفتند. اولین روابط با اروپا که از زمان صفویه آغاز شده بود در دورهٔ قاجاریه گسترش یافت و اولین دانشجو در ۱۲۲۵ هجری قمری به اروپا فرستاده شد و سپس عدهٔ دیگر روانه فرنگ گردیدند و گشایش دارالفنون و ادامهٔ اعزام دانشجو به اروپا همگی سبب شد که مدیران و دولتمردان کشور همگی تحت نفوذ فرهنگ غرب و غافل از سنن خویش تربیت شدند و نتیجه‌اش سلطهٔ سیاسی و فرهنگی و اقتصادی ابرقدرت‌های زمان بر این کشور بود.

در این مورد در بخش جداگانه‌ای عوامل غرب‌گرایی و غرب‌زد گی به طور نسبتاً مشروح بررسی خواهد شد.[۸]

خلاصهٔ فصل بیستم

سرزمین دلاورخیز ایران به دنبال حرکت‌ها و تحولات آزادی‌خواهانه، به سوی تمدن نو گام برمی‌داشت. اقدامات تحول ساز امیرکبیر، به سوی ایجاد حیاتی مستقل و آباد و آزاد، دولت‌های استعمارگر عصر را وا داشت، تا دولت ضعیف‌النفس ایران را در اعطای امتیازاتی مجاب سازد. دو دولت روس و انگلیس، پس از قتل امیرکبیر امتیازاتی از قبیل امتیاز شیلات دریای خزر، بانك استقراضی روس، و بانك شاهنشاهی انگلیس را از ایران گرفتند. ناصرالدین شاه به علت نیرنگ‌ها و سیاست‌های فریبندهٔ اطرافیان و کج فکری‌های علمای مرتجع وقت نتوانست فرهنگ متمدن اروپایی را به نحو درستی بگیرد. و نیز عوامل ستم‌کار خود را، که مردم را به تنگ آورده بودند، کنترل کند. لذا ستم‌دیده‌ای هوشیار به نام میرزا رضای کرمانی، در سال ۱۳۱۳ در حرم عبدالعظیم او را با شجاعت به قتل رسانید. پس از وی مظفرالدین میرزا، که فردی بی‌اراده و ضعیف بود به سلطنت رسید. در زمان او وام‌هایی که از کشورهای انگلیس و روسیه گرفته شد، بی هیچ نفع عامه‌ای به از دست دادن درآمدهای گمرکات و شیلات و پست و تلگراف منجر شد. عوامل متعددی مظفرالدین شاه را واداشت تا در سال ۱۳۲۴ فرمان مشروطیت را امضا کند. به موجب این فرمان، مجلس شورای ملی تشکیل شد، پنج‌ماه بعد قانون اساسی به امضای شاه رسید. محمدعلی‌شاه در حالی به تخت نشست که متمم قانون اساسی به امضای پدرش نرسیده‌بود. وی آن را امضا کرد. اما مخالفت عده‌ای از درباریان، که منافعی را از دست داده بودند، نظر شاه را نسبت به نمایندگان مجلس بدبین کرد. محمد علی شاه در سال ۱۳۲۶ مجلس را به توپ بست و تعدادی از پیشوایان مشروطه را به قتل رساند و استبداد را یك‌بار دیگر برقرار کرد. اما مردم رشت و اصفهان و تبریز علیه او قیام کردند و پس از به تهران آمدن، حکومت او را منحل کرده، پسرش احمد شاه را به سلطنت برگزیدند. مجلس دوم تشکیل شد و اصلاحاتی در زمینهٔ امور مالی دولت با ورود کارشناسانی از امریکا آغاز گردید. در این رابطه دولت روس به وسیلهٔ اتمام حجت، اخراج متخصصین امریکایی را خواستار شد. دولت، مجلس را که مخالف با اتمام حجت روس بود تعطیل کرد، و تقاضای روسیه را اجرا کرد. با جنگ جهانی اول(۱۳۳۲ ه. ق.) ایران ناخواسته میدان جنگ و

ستیز قدرت‌ها شد و زیان‌های فراوانی را متحمل شد.

دارالفنون که با پیشنهاد و همت امیرکبیر تاسیس شد، در سال ۱۲۶۸ ه. ق. با ۷ نفر معلم اطریشی و چند مترجم و حدود ۱۵۰ نفر محصل افتتاح شد. دارالفنون اولین مدرسه‌ای بود که توسط دولت و از خزانهٔ عمومی به وجود آمد. دارای رشته‌های پیاده نظام، توپخانه، مهندسی، طب، داروسازی و... بود. فارغ‌التحصیلان دارالفنون هریك به مقامات عالیه‌ای رسیدند. از خدمات قابل توجه این افراد ترجمه و تالیف و انتشار کتب درسی به زبان فارسی بود. در این زمان شعرا و نویسندگان با سبکی جدید و حالتی بدیع قلم می‌زدند. از جملهٔ آنها قاآنی، یغمای جندقی، هدایت، میرزا تقی سپهر، و ملا هادی سبزواری را می‌توان نام برد. از موارد دیگری که به‌گونه‌ای تغییر یافت و پیشرفت داشت تعزیه خوانی بود که توسط ناصرالدین شاه تقویت شد. و وسایل و امکانات آن فراهم آورد. و خوانندگانی خوش صدا را جلب و تشویق کرد در سال ۱۲۷۲ وزارت علوم به ریاست اعتضادالسلطنه تاسیس شد، از اقدامات مهم وی اعزام ۴۲ نفر فارغ‌التحصیل دارالفنون به فرانسه بود که پس از چند سال بازگشتند و هر کدام در رشتهٔ خود به توسعهٔ فرهنگ جدید و نهضت فکری پرداختند. مدرسهٔ سپهسالار در سال ۱۲۹۰ توسط حاج میرزا حسین خان سپهسالار ساخته شد. همچنین وی مدرسهٔ مشیریه را برای آموزش زبان خارجه تاسیس کرد. مدارس دیگری در تبریز، اصفهان و تهران با معلمین ایرانی و اروپایی در همین سالها ساخته شد. از مظاهر دیگر تجدد در این دوران مدارس خارجی بود که برای دختران و پسران ایجاد شد. امریکایی‌ها، فرانسوی‌ها، و انگلیسی‌ها مدارس مشابهی در شهرهای ایران دایر کردند.

انتشار روزنامه عامل بسیار مهمی در بیداری قشر باسواد و آزادی‌خواه این زمان بود. روزنامه‌هایی چون اختر، ثریا، پرورش، و ... حاوی مطالبی پیرامون حکومت، قانون، مشروطه و آزادی و عدالت بودند. یکی از عوامل بیدارسازی طبقات سوم و دوم و مردم بی‌سواد، سخنرانی و وعظ واعظان درجه اول چون ملك‌المتکلمین و... بود. به طور اجمال می‌توان عوامل دیگر آشنایی ایرانیان با فرهنگ جدید را در موارد ذیل ذکر کرد. مسافرت‌های ناصرالدین شاه به اروپا، تاسیس خطوط تلگراف، استخدام کارشناس برای پست و گمرك از اطریش و

بلژیك، هیئت‌های نماینده‌گی به اروپا، و.... نکتهٔ مهم و قابل توجه در این انتقال فرهنگ تجدد و مدنیت، نقش فعل پذیری آن بود که تحصیل‌کرده‌ها و قشر به اصطلاح روشنفکر را از اصالت خود دور کرد و نسبت به بضاعت‌های فرهنگی و معنوی خویش کاملاً بیگانه ساخت. استعمار با تغییر دادن چهرهٔ خود، در قالب فرهنگ و تمدن، پیشرفت‌های ظاهری را جلوهٔ اعمال پشت پردهٔ خود قرار داد. و با سیاست‌های فریبنده، در تمام دستگاه‌ها و تشکیلات حکومتی نفوذ کرد و سلطهٔ سیاسی فرهنگی و اقتصادی خود را محکم کرد.

سؤالات خود آزمایی

۱ ـ ناصرالدین شاه توسط چه کسی و به چه علتی به قتل رسید؟
۲ ـ زمینه‌های صدور فرمان مشروطیت چه بود؟ نام ببرید.
۳ ـ سرنوشت محمدعلی شاه بعد از به توپ بستن مجلس چه بود؟
۴ ـ دارالفنون در چه سالی افتتاح شد، دارای چه رشته‌هایی بود، و مواد تعلیماتی آن شامل چه دروسی بود؟
۵ ـ چهار تن از شعرا و نویسندگان نامدار دوران ناصرالدین شاه قاجار را نام ببرید.
۶ ـ نمونه‌هایی از مدارس جدیدی که در اوایل این قرن (قرن اخیر) تاسیس شد با ذکر مؤسس آن نام ببرید.
۷ ـ روزنامه‌هایی که در داخل و خارج ایران در زمان ناصرالدین شاه منتشر می‌شد نام ببرید.
۸ ـ نتایج عملی انتقال فرهنگ و تمدن غرب به این سرزمین چه بود؟ مختصراً توضیح دهید.

پی‌نویس‌ها:

۱) از تاسیس دارالفنون تا زمان حاضر (۱۲۶۸ ـ ۱۳۹۰ قمری مطابق با ۱۲۳۰ تا ۱۳۲۹ شمسی).
۲) (۱۳۲۴ ـ ۱۳۲۷ قمری).
۳) (۱۳۲۷ ـ ۱۳۴۴).

۴) (۱۲۶۸ ـ ۱۳۲۴ قمری)

۵) یعنی خواندن از کتاب حملهٔ حیدری که محمد رفیع باذل (وفات ۱۱۲۳) قسمتی از آنرا سروده و ابوطالب اصفهانی آنرا به اتمام رسانیده و موضوعش جنگ‌های حضرت امیر با دشمنان دین و شهادت او است.

6) Saint Vincent de Paul.

7) Stuart Memorial College.

۸) در این مورد کتب زیادی وجود دارد که از آنجمله می‌توان برای مطالعه بیشتر به کتاب جامعه شناسی غربگرائی، ج. ۱ و ۲، از دکتر علی محمد نقوی، غربزدگی، جلال‌آل احمد، بازگشت به خویشتن، مرحوم دکتر علی شریعتی، و... مراجعه کرد.

کتابنامه

۱ـ قرآن مجید
۲ـ سید رضی، نهج‌البلاغه علی (ع)، ترجمه فیض الاسلام.
۳ـ امام سجاد، صحیفهٔ سجادیه.
٤ـ علامهٔ طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمهٔ مترجمین مختلف.
۵ـ صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ ایران.
٦ـ گود، هری، تاریخ آموزش و پرورش باختر، گردآوری و ترجمهٔ محمد علی طوسی.
۷ـ دورانت، ویل و آریل، تاریخ تمدن، ترجمهٔ مترجمین مختلف.
۸ـ باهنر؛ رفسنجانی، جهان در عصر بعثت.
۹ـ شیخاوندی، داور، فرهنگ و آموزش در چین.
۱۰ـ گال، رژه، تاریخ تربیت، ترجمهٔ محمد مشایخی.
۱۱ـ عزتی، ابوالفضل، اسلام و تعلیم و تربیت.
۱۲ـ یاسپرس، کارل، کنفوسیوس، ترجمهٔ احمد سمیعی.
۱۳ـ شریعتی، علی، جامعه شناسی ادیان.
۱٤ـ نهرو، کشف هند.
۱۵ـ شریعتی، علی، تاریخ و شناخت ادیان.
۱٦ـ وزارت آموزش و پرورش، تاریخ فرهنگ (سال دوم دبیرستان).

۱۷ـ مارمودارك، مانورا، سرزمین و مردم هند.
۱۸ـ ناس، جان، تاریخ جامع ادیان، ترجمهٔ علی اصغر حکمت.
۱۹ـ رضی، هاشم، تاریخ ادیان.
۲۰ـ حکمت، علیرضا، آموزش و پرورش در ایران باستان.
۲۱ـ کریستین سن، آرتور، ساسانیان.
۲۲ـ مشکور، محمدجواد، اخلاق ایران باستان.
۲۳ـ خرده اوستا، ترجمهٔ پور داوود.
۲٤ـ پند نامه زرتشت، ترجمهٔ ماهیار نوابی.
۲۵ـ فرهنگنامهٔ تربیت.
۲٦ـ وندیداد، ترجمهٔ دارمستتر.
۲۷ـ یسنا، ترجمهٔ پور داوود.
۲۸ـ گیرشمن، تاریخ ایران.
۲۹ـ بارتولومیو، حقوق دورهٔ ساسانی.
۳۰ـ پیرنیا، حسین، تاریخ ایران باستان.
۳۱ـ بیژن، سیر تعلیم و تربیت ایران باستان.
۳۲ـ دارمستتر، حکمت در آموزش و پرورش ایران باستان.
۳۳ـ بهار، محمدتقی، سبك شناسی.
۳٤ـ راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران.
۳۵ـ راوندی، بربرها و یونانیها.
۳٦ـ گزنفون، کورش نامه.
۳۷ـ گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام.
۳۸ـ مزارعی، عدنان، تاریخ اقتصادی او اجتماعی عمومی، از آغاز تا عهد صفویه.
۳۹ـ پیرنیا، حسین، توجه پادشاهان ایران به تعلیم و تربیت.
٤۰ـ جهانیان، اردشیر، ۲۱ نوشتار.
٤۱ـ آذرگشسب، اردشیر، مراسم مذهب و آداب زرتشتیان.
٤۲ـ شهرزادی، رستم، دین و دانش.
٤۳ـ وحیدی، حسین، دین‌پایهٔ زرتشتی.
٤٤ـ ویدن، گرن، مانی و تعلیمات او، ترجمهٔ نزهت صفای اصفهانی.

۴۵ـ لعل، حسین، نام آوران تاریخ.
۴۶ـ حقیقت، عبدالرفیع، نهضت‌های فکری ایرانیان.
۴۷ـ ناطق، ناصح، بحثی دربارهٔ مانی و پیام او.
۴۸ـ تاریخ طبری.
۴۹ـ رازی، عبدالله، تاریخ کامل ایران.
۵۰ـ سیماشکو، موریس، مزدك.
۵۱ـ نقوی، سیدعلی محمد، عقاید مزدك.
۵۲ـ دهپور، درست‌دینی مزدکی.
۵۳ـ مطهری، مرتضی، خدمات متقابل ایران و اسلام.
۵۴ـ حجتی، سیدمحمد باقر، اسلام و تعلیم و تربیت.
۵۵ـ دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، جزوات تحقیقی دفتر حوزه و دانشگاه.
۵۶ـ راسل، برتراند، تاریخ فلسفهٔ غرب.
۵۷ـ تاریخ یعقوبی.
۵۸ـ کامل، ای. بی.، آموزش و پرورش کهن و نوین، ترجمهٔ مهین میلانی.
۵۹ـ افلاطون، جمهوریت.
۶۰ـ وزارت آموزش و پرورش، سیر تفکر جدید در جهان و اسلام.
۶۱ـ حکیمی، محمدرضا، دانش مسلمین.
۶۲ـ مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی.
۶۳ـ حدیدی، جواد، اسلام از نظر ولتر.
۶۴ـ سارتن، جرج، مقدمهٔ تاریخ علم، از هرمز تا خیام.
۶۵ـ الفاخوری، حنا؛ البحر، خلیل، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی.
۶۶ـ فرمانتل، آن، عمر اعتقاد، ترجمهٔ احمد کریمی.
۶۷ـ عبدالرزاق مصری، شیخ مصطفی، تمهید لتاریخ الفلسفه الاسلامیه.
۶۸ـ هرمان راندل، جان، سیر تکامل ذهن جدید.
۶۹ـ برنال، جان، علم در تاریخ.
۷۰ـ آیتی، محمدابراهیم، اندلس یا تاریخ حکومت مسلمین در اروپا.
۷۱ـ حجازی، فخرالدین، نقش پیامبران در تمدن انسان.

۷۲ـ صفا، ذبیح‌الله، مشروح و آثار ابوریحان بیرونی.
۷۳ـ جعفری، محمدتقی، علم از دیدگاه اسلام.
۷٤ـ قربانی، زین‌العابدین، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی.
۷۵ـ لاری، سیدمجتبی، سیمای تمدن غرب.
۷٦ـ زیدان، جرجی، تاریخ تمدن اسلام.
۷۷ـ لوبن، گوستاو، تمدن اسلام و عرب.
۷۸ـ هونکه، زیگموند، فرهنگ اسلام در اروپا، ترجمهٔ مرتضی رهبانی (۳جلد).
۷۹ـ زمانی، مصطفی، حدود خسارات جهان و علل انحطاط مسلمین.
۸۰ـ زرین‌کوب، عبدالحسین، کارنامهٔ اسلام.
۸۱ـ فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا.
۸۲ـ مصاحب، دایرةالمعارف فارسی.
۸۳ـ العقصی، نجیب، المستشرقون.
۸٤ـ شبلی، احمد، تاریخ آموزش در اسلام، ترجمهٔ ساکت.
۸۵ـ طبقات‌الشافعیه‌الکبری.
۸٦ـ کسائی، زندگی خواجهٔ بزرگ نظام‌الملك.
۸۷ـ صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات ایران.
۸۸ـ عاملی، حر، وسایل الشیعه.
۸۹ـ علامهٔ طباطبایی، شیعه در اسلام.
۹۰ـ حیدر، اسد، الامام‌الصادق.
۹۱ـ ابن‌خلکان، وفیات الاعیان.
۹۲ـ علامهٔ مجلسی، بحارالانوار.
۹۳ـ سید قطب، روش تربیت اسلام.
۹٤ـ سید قطب، علم و تمدن در اسلام.
۹۵ـ غفرانی، محمد، پایگاه تعلیم و تربیت در اسلام.
۹٦ـ نوری، محدث، مستدرك.
۹۷ـ نجاشی، رجال.
۹۸ـ بازرگان، فریدون؛ طوسی، محمدعلی، تاریخ آراء تربیتی.
۹۹ـ قاسمی، احمد، استادان بزرگ تعلیم و تربیت.

۱۰۰ـ فرمانفرماییان، حافظ، اروپا در عصر انقلاب.
۱۰۱ـ رضوی، مسعود، تربیت ایرانیان.
۱۰۲ـ مشایخی، بهاءالدین، مکتب‌های سیاسی.
۱۰۳ـ مایر، فردریك، تاریخ فلسفه تربیتی، ترجمهٔ علی اصغر فیاض.
۱۰۴ـ کطیمی، ابراهیم، تاریخ آموزش و پرورش.
۱۰۵ـ شریعتی، علی، فلسفهٔ تعلیم و تربیت.
۱۰۶ـ خراسانی، شرف‌الدین، نخستین فیلسوفان یونانی.
۱۰۷ـ رولاند، ش.، تاریخ جهانی، ترجمهٔ احمد بهمنش.
۱۰۸ـ جزوهٔ ۶ الف و ب، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، علی محمد الماسی.
۱۰۹ـ دیلس، تاریخ صنایع ایران، ترجمهٔ فریار.
۱۱۰ـ تاریخ فلسفه در اسلام، نشر دانشگاهی.

111) *Grande Larousse.*

112) *The foundations of Modern Education*, Holt, Wilds, E.H. Lottich.

113.*History and Philosophy of Education.* Mehdi Nakhosteen.

۱-۷۷۱۸۹-۶



بها: ۱۴۰۰۰ ریال

شابک ۴-۰۲۹۸-۰۰-۹۶۴
ISBN 964-00-0298-4